۲

وبه نستعین هذا کتاب مرآت الجنة و النار و منه التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین والصلوة والسلام علی خیر الاولین والاخرین و شفیع المذنبین فی یوم لا ینفع فیه مال و لا بنون و قسیم الجنة والنار بین المؤمنین والکافرین محمد و علی و آلهما الطاهرین اما بعد این کتابیست از مؤلفات کمترین محمد طاهر بن محمد حسین غفر الله لهما در بیان احوال نفوس انسان از ابتداء خلقت و ابتداء حرکت او تا انتهاء حرکت در مسافت دوری نزولی و عروجی او دیگر بنای ابتدای حرکت نزولی او بعالم سفلی عنصری دنیوی و بیان احوال در عالم اخرت که ما بعد الموت است از حین احتضار و موت که ابتدای دخول بان عالم است تا دخول جنت و دوزخ که محل استقرار و منزل سکون و توطن و بیان نعمات و نقمات ان عالم از ابتدای دخول بان عالم که ابتدای سفر اخرت و ما بین ان عالم که مسافت ما بین موت و وصول بجنت یا بدوزخ و محل انتقال و حرکت است از حین موت تا روز بعث و قیامت که اقلیم برزخ است و از اقلیم برزخ تا اقلیم قیامت و حرکت و انتقال در اقلیم قیامت است تا موطن موطن و از عقبه بعقبه تا دخول بجنت یا بدوزخ و جمیع این

…ن است … تحقیق کشته این دو روزه حیات … تحصیل سعادات و نعمات نشاه اخرت و نجات … نشاه اخرت است بلهو و لعب و لا یعنی صرف نکند هر نفس … حیات حسی دنیوی که سرمایه قدرت اکتساب سعادت و شقاوت … در همان است که در جزو زمان حال مخصوص برای او حاصل است … از ان جهة که سرمایه قدرت تحصیل برای نفس حاصل می شود ممکن بسبب حصه و بهره هر نفس ناطقه از ابدان حسی بیش از یک سن … ممکن نیست از ان جهة که عود بتناسخ ممکن نیست چنانچه به دلایل عقلیه در کتاب کبیر موسوم باحیای حکمت مدلل گفته ام پس باید که انسان … حیات مستعار غیر قار تمام عمر بکوشد تا از ان بلاها و اهوالهای عظیمه اخرت که از شنیدن انها کوه اهن اب میشود نجات یابد و بدار الامان … و لذات انیقه که در نشاه اخرت که از شدت نور و بهاء و حسن و جمال هیچ چشم و گوش تاب رویت و استماع و طاقت و حوصله تقریر و تخییل انها ندارد برسد و این کتاب را مشتمل بر دو مقدمه و پنج مقاله و یک خاتمه ساختم مقدمه اول در بیان حقیقت عالم مثال که عالم اخرت است مقدمه دویم در بیان تعداد اصناف طینات طیبه و خبیثه انسانیه منعقده مقاله اول در ذکر احوال نفوس سعدا و اشقیا در عالم مثال بیش از تعلق انها بابدان عنصری مقاله دویم در ذکر احوال نزول نفوس انسانی بعالم عنصری

عالم حسی و هیولانی دنیوی … در عالم اخرت از حین مفارقت از بدن … و شفقتهای الهی نسبت بایشان در هر مکان و این مشتمل … در ذکر احوال نفوس سعدا در وقت احتضار که حین خروج … دنیوی که عالم محسوس محل اکل حسی هیولانی است و ابتدای دخول … مثال و اخروی که محسوس بحواس دیگر است و بیان لطفها و شفقتها نسبت بایشان در ان باب دویم در ذکر احوال نفوس سعدا در ا… که خروج نفس است از این عالم محسوس تا روز رستاخیز که روز بعث و حشر و نشر جسمانی است و بیان لطفها و شفقتهای الهی نسبت با… باب سیم در ذکر احوال اقلیم قیامت و احوال نفوس سعدا ابتدای بعث و حشر است تا دخول بجنت و بیان لطفها و شفقتها بایشان در انجا باب چهارم در ذکر احوال اقلیم بهشت نعیم که سرخت … سعدا در ان اقلیم که موطن و ماوای ابدی و مکان سکون و ارام دائمی است و لطفها و شفقتها و کرامتهای عظیم غیر متناهی الهی نسبت بایشان در انجا مقاله سیم در ذکر احوال نفوس اشقیا از حین احتضار و مفارقت از بدن عنصری تا دخول بسجین ظلمت عجین و بیان قهرها و غضبهای الهی نسبت بایشان در هر مکان و این نیز مشتمل بر چهار باب است باب اول در ذکر احوال نفوس اشقیا در وقت احتضار و مفارقت از بدن عنصری و بیان قهرها و …

الهی نسبت بایشان در ان آن باب دویم در ذکر احوال نفوس اشقیا در اقلیم برزخ و بیان قهرها و غضبهای الهی نسبت بایشان در انجا باب سیم در ذکر احوال نفوس اشقیا در اقلیم قیامت و بیان قهرها و غضبهای الهی نسبت بایشان در انجا باب چهارم در ذکر احوال سجین ظلمت عجین و احوال نفوس اشقیا در ان اقلیم که موطن و ماوای ابدی و مکان سکون دائمی اشقیاست و بیان قهرها و غضبها و ذلتها و خوارهای انها از جانب احکم الحاکمین و اعدل العادلین جل شانه مقاله پنجم در ذکر احوال نفوس مستضعفین در اعراف خاتمه در وعظ و نصیحت نفوس و ترغیب و تحریص انها بتحصیل سعادات دائمی اخروی و اجتناب از شقاوت دائمی اخروی و چون این کتاب مستطاب فی الحقیقه روشن کننده دل مؤمنان و ظاهر کننده احوال جنت و نار و اهل جنت و نار بود از این جهة مرات جنت و نار نام نهادم و چون خواستم که جمیع شیعیان حضرت امیر المؤمنین و امام العارفین علی بن ابی طالب ع از عرب و عجم از این کتاب مستطاب محظوظ و بهره مند باشند لهذا در هر باب اول ایات کریمه و احادیث شریفه را بلفظها عربیه اورده ام و بعد از ان حاصل معنی انرا بلفظ فارسی بیان کرده ام و بنام نامی و سامی گرامی اعلی حضرت کیوان رفعت سلیمان شوکت سکندر صولت افتاب طلعت مشتری خصلت عطارد فطنت اختر برج سلطنت و شاهنشاهی اوج افتاب عظمت و جلالت ظل الهی گوهر دودمان مصطفوی میوه بوستان مرتضوی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی خلد الله تعالی ملکه و

سلطانه و ضاعف عن له و بره و احسانه کرمه تا حق تعالی ثواب آن در دنیا و آخرت بآن پادشاه شیعیان و بعد از آن بجمیع شیعیان و نیکان او عنایت کرده دل مبارک او را و جمیع شیعیان را از مطالعه این کتاب روشن کرده بسوی عالم و واله بعالم آخرت کرداند که کویا برزخ و قیامت و جنت و جحیم را برای العین به بینیم و مسافت بعید برزخ و قیامت را بیک طرفة العین طی کنیم و بجنت الخلد داخل شویم بعون الله و لطفه و کرمه اللهم ارزقنا بحق حب حبیبک و ولیک محمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین

مقدمه اول در بیان حقیقت عالم مثال که عالم آخرت است میان علما و حکما اختلاف بسیار است و ذکر آنها باعث تطویل است و ما در این کتاب آنچه از احادیث شریفه و از اصول حکمت ارسطیه و از کلام عرفا استنباط کرده‌ایم و در کتاب اثولوجیا و کتاب مثل و اشباح مدلل و مبرهن کفته‌ایم بیان میکنیم ان شاء الله کوئیم عالم مثال عبارة از جواهر و اعراض شبحیه و خیالیه ذی و ضعیه است که مجرد از ماده و موضوع عنصری باشد یعنی از امور مادیه و هیولانیه عینیه و عنصریه و حسیه محسوس بحواس حس باشد و نه از امور مجرده صرفه باشد و از این جهت آن عالم بین العالمین کویند و این نیز بر دو قسم است یکی شبح و مثال منطبع در نفوس متخیله مثالیه اعم از اینکه آن شبح و مثال منطبع قایم بنفس مثالی فلکی باشد یا ملکی یا انسانی یا جنی یا شیطانی و این را امور شبحیه و خیالیه متصله خوانند و دویم شبح و مثال غیر منطبع مجرد از موضوع و این امور شبحیه و خیالیه منفصله و مثل معلقه خوانند و قسم دویم بر دو قسم است یکی مثل معلقه خیالیه ایست که مخصوص بنفوس ارضی یعنی نفوس که متوجه بمثالات عالم عنصری و متلذذ بالتذاذات آنها باشد

اعم از اینکه آن نفوس مثالی انسانی باشد یا حیوانی یا نباتی یا جنی یا شیطانی و اعم از اینکه آن مثل خیالیه بدن مثالی این نفوس باشد یا از برای ابدان مثالی آن نفوس چون ماکولات و مشروبات و منکوحات و مانند آنها و دویم مثل خیالیه ایست که مخصوص نفوس فلکی یا ملکی سماوی باشد که بهیچوجه متوجه بمثالات عالم عنصری و متلذذ به التذاذات آنها نیستند بلکه التذاذات آنها منحصر در تسبیح و تهلیل باری تعالی است فقط و مثل اول از مثل خیالیه که مخصوص نفوس ارضی است عبارة از مثل خیالیه که هر یک از انواع آنها مرکب باشد از مثال خیالیه موضوعیه جوهریه و از مثال خیالیه محمولیه عرضیه که قایم باشد بآن موضوع جوهری بقیام و حلول روحانی طرفانی چون مثل خیالیه اجرام و ابدان و مثل خیالیه اجزای آنها و مثل خیالیه اعراض قایم بآنها و اینجا آنکه انبیا و اوصیا و حکما و عرفای قدیم رضوان الله علیهم کویند طبقات عالیه و سافله و متوسطه مراد که طبقه اعلی را جنت و اسفل را دوزخ و اوسط را اعراف کویند پس جنت که طبقه اعلاست عبارتست از مثل معلقه خیالیه نورانیه انواع جوهریه و عرضیه طیبه لطیفه و حسیه لذیذه اعیان عنصری و مثل خیالیه نورانیه ابدان یعنی فلکی و انسانی و حیوانی و اشجار و اثمار و انهار و دور و قصور و فرش و لباس و بالجمله شبح و مثل خیالی نورانی مسموعات و مذوقات و مشمومات و ملبوسات طیبه و لذیذه عالم اعیان و غیر عالم اعیان مثل حور و غلمان و نزرابی و امثال آنها که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و مع ذلک همه زنده و حساس شبحی مثالی خیالی اند بالعرض نفس کل بسبب فیض و پرتو نفس کل بآن اشباح از آنجهت که اصناف اشباح ابدان نفوس فلکی

و ملکی و انسانی مؤمنین که اصناف متناهی معقول لشدت و ضعف ابدان مثالی نورانی نفوس جزئیه مجرده فلکی و ملکی و انسانی سعیده اند و نفوس اینها که اهل جنت اند مفیض حس و حیات اند مر ابدان مثالی خود را و اشباح ماکولات و مشروبات غذای آن بدن را و اشباح مرکوبات و ملبوسات رکوب و ملبوس آن بدن را و اشباح حوریه و منکوح و اشباح غلمانیه منظور آن نفس جزئی است چه در حدیث شریف و در کلام حکمای قدیم وارد است که بسیار چیز در جنت هست که از شبح آن در عالم اعیان موجود نیست یعنی بسیار چیز شبحی و مقداری نورانی در عالم شبحی و مثالی مقداری نورانی هست که مثل آن در عالم اعیان موجود و همچنین دوزخ که طبقه اسفل است عبارت از مثل خیالیه ظلمانیه استقضات و ابدان جنی و شیطانی و انسانی کافرین و حیوانی و اشجار و اثمار و دور و قصور و فرش و لباس و بالجمله شبح خیالیه ظلمانیه مسموعات و مبصرات و مذوقات و مشمومات و ملموسات قبیحه و مولمه عالم اعیان و غیر عالم اعیان است و مع ذلک زنده و حساس شبحی و مثالی خیالی اند بالعرض نفس کل بسبب فیض و پرتو نفس بآن اشباح از آنجهت که اصناف اشباح ابدان اشقیا که اصناف متناهی معقول لشدت و ضعف ابدان مثالی ظلمانی نفوس جزئیه مجرده جنی و شیطانی و انسانی شقی اند و نفوس اینها که اهل دوزخ اند مفیض حس و حیات اند مر ابدان مثالی خود را و اعراف که طبقه متوسطه است عبارت از مثل معلقه خیالیه انواع جوهریه و عرضیه مابین این دو طبقه عالیه و سافله است در شرافت و خست و ظلمت و نورانیت و همه زنده و حساس شبحی و مثالی خیالیه اند بالعرض بسبب فیض و پرتو نفس کل بر آن اشباح متوسطه قال الله تعالی و ان

الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون و هر یک از این طبقات ثلثه نیز طبقات و درجات متفاوت لشدة لا یحصی دارند الا اینکه همه متناهی اند از آن جهت که عدد و امتداد اعم از اینکه شبحی و مثالی باشد یا مادی و عینی محال است که غیر متناهی باشد بالفعل اما دلیل عقلی بر وجود جنت و دوزخ مثالی آن است که در شرح اثولوجیا و رساله مثل کفته‌ایم اما دلیل نقلی از احادیث شریفه بسیار است از آنجمله در حدیث ابا صلت است که شیخ صدوق در امالی روایت کرده عن ابی الصلت قال قلت للرضا علیه السلم اخبرنی عن الجنة و النار اهما مخلوقان قال نعم و ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد دخل الجنة و رأی النار لما عرج به الی السماء قلت له فان قوما یقولون انهما الیوم مقدرتان غیر مخلوقتین فقال علیه السلم ما اولئک منا و لا نحن منهم من انکر خلق الجنة و النار فقد کذب النبی صلی الله علیه و آله و کذبنا و لیس من و لایتنا علی شیء و خلد فی نار جهنم قال الله عز و جل هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن و قال النبی صلعم لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل فادخلنی الجنة فناولنی من رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما هبطت الارض و اقعت خدیجة فحملت بفاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمه و قسم دویم از مثل معلقه خیالیه که مخصوص فلکی یا ملکی سماوی است بر دو قسم است یکی آنست که مدبر عالم مثالی و عینی فلکی و عنصری است چون ابدان مثالیه نفوس جزئیه فلکی و ملکی دویم آنست که مدبر و قوام عالم مثالی جنت و دوزخ و اعراف است چون رضوان و مالک و اتباع آنها

مقدمه دویم در بیان تقاداصناف خبیثه و طیبه انسانیه مفصلا اول بدانکه طین و ارض

وتربت باصطلاح حدیث عبارت از اصل وماده شیء است که ثابت باشد در واقع و بعد
از ثبوت ان ماده اثار واحکام او متفرع باشد بران اصل وماده او وطینت وتربت
نفوس جزئیه سعیدیه وشقویه نیست مگر ابدان مثالیه شخصیه متخصص بخاصه
شخصیه مثالیه مبدعه از عقول فعاله مفارقه محضه از انها از ان جهت که ابدان مثالیه
کذائیه فی الحقیقه اصل سعادت وشقاوت کفریه وایمانیه وماده صفات حمیده
وذمیمه است از انجهت که ابدان مثالیه طیبه نوریه وخبیثه ظلمیه مبدعه بما هی
طیبة وخبیثه بالذات مستدعی نفوس جزئیه مثالیه اند از واهب نفوس جزئیه
تامتم بانها وزندگی بانها باشند پس ابدان طیبه وخبیثه بالذات فی الحقیقه علت
تکثر نفس واحد وطبیعت واحده علت سعادة وشقاوت اوست بسبب تعلق
بابدان طیبه وخبیثه مبدعه وشک نیست که نفوس متعلقه بابدان مثالیه مستدعی
ابدان عنصریه مناسب ابدان خود است وابدان عنصریه نیز هستند نفوس مثالیه
مناسب خود بند واز اینجهة حادث میشوند ابدان عینیه عنصریه شخصیه متخصص
بخاصیه شخصیه عینیه که مناسب ان نفوس مثالیه باشند در هر قرنی بعد از
قرنی و در هر دوری بعد از دوری در عالم عین مطابقا عدد بالعدد هاپس
متعلق می شوند ان نفوس مثالیه بابدان عینیه عنصریه مناسب خود تا
اخر ان دور که بعد از او قیامت کبری است الا اینکه نفوس جزئیه متعلق
میشوند بابدان مثالیه مبدعه انسانیه بالذات تا اخر ومتعلق می شوند
بابدان عنصریه حادثیه بالتبع وبالعرض ومتعلق بتعلق علی حدة وباید
دانسته شود که ابدان مثالیه مبدعه انسانیه انچه از احادیث شریفه واز

کلام حکمای قدیم استنباط کرده ام منحصر در چهار صنف است یکی جید محض که طیب
ونورانی صرف نیز گویند دوم ردی محض که مقابل حقیقی اوست که خبیث و
ظلمانی صرف نیز گویند ومراد از طیب وجید ونورانی انست که ذات وماهیت
او شبیه ومناسب معنوی وقریب معنوی باشد بذات عقل کل وبذات اقدس
فوق کل یعنی حضرت باری تعالی شانه واز اینجهة در مرتبه وجود در مرتبه فوقی وسمای
وعلیین باشد واز اینجهة نفس متعلق بان بدن مایل بجانب فوق وعاشق بعالم
الهی باشد ومراد از ردی وخبیث ظلمانی انست که ذات وماهیت او غیر شبیه
وغیر مناسب معنوی وبعید معنوی باشد از ذات عقل کل واز ذات باری تعالی
شانه واز اینجهة در مرتبه وجود در مرتبه سفلی وارضی وسجین باشد واز اینجهة
نفس متعلق بان بدن مایل بجانب سفل ونافر از عالم الهی باشد سیم مرکب
از جید وردی که جیدیتش غالب باشد ومرکب از نور وظلمت که نوریتش
غالب بود چهارم که مقابل اوست مرکب از ردی وجیدی است که ردیتش
غالب باشد وهم مرکب از نور وظلمت که ظلمتیتش غالب بود وافراد قسم اول
چنانکه در حدیث شریف وارد است طینت انبیا واوصیا علیهم السلام یعنی
ابدان مثالی انها است که جید مطلقند وافراد قسم دوم طینت جاحدین و
ناصبین شدید یعنی ابدان مثالی انها است که ردی مطلق اند وافراد قسم
سیم وچهارم موافقند در مابین این طرفین متقابلین هریک از انها جید
ضعیف یا ردی ضعیفند نه جید مطلق یا ردی مطلق پس ابدان مثالی
قسم سیم وچهارم ممزوج اند از صنف اول ودوم الا انکه در صنف سیم جیدیت

ونوریت غالب است بر ردیت وظلمت واز اینجهة تابع است مر قسم اول را کاتباع ضوء
الشمس للشمس ومایل وحنون است بسوی او واین طینت مؤمنین یعنی ابدان مثالی انها است
ودر صنف چهارم ردیت وظلمت غالب است بر جیدیت ونوریت واز این جهة
تابع است مر قسم دوم را ومایل است بسوی او واین طینت کافرین یعنی
ابدان مثالی انها است چنانکه در همه اینها که گفته شد احادیث شریفه وارد است
وهریک از این اصناف اربعه عرض عریضی دارند ومتفاوة بشدة وضعف اند
چنانکه نفوس متعلقه بابدان مثالیه قسم سیم که مؤمنین اند بحسب حدیث
شریف منقسم بچهار صنف ونود صنف کلی است که هر صنفی از ان مشتمل بر
اشخاص لا یحصی است چنانکه در کافی از اصحاب روایت کند قال قال ابو
عبد الله ع لو علم الناس کیف خلق الله تعالی هذا الخلق لم یلم احد احدا
قلت اصلحک الله وکیف ذلک قال ان الله تعالی خلق اجزاء بلغ بها تسعة و
اربعین جزءا ثم جعل الاجزاء اعشارا فجعل الجزء عشرة اعشار ثم قسمه
بین الخلق فجعل فی رجل عشر جزء وفی اخر عشری جزء حتی بلغ به جزءا
تاما وفی اخر جزءا وعشر جزء وفی اخر جزءا وعشری جزء وفی اخر جزءا
وثلثة اجزاء حتی بلغ به جزئین تامین ثم بحساب ذلک حتی بلغ بارفعهم
تسعة واربعین جزءا فمن لم یجعل فیه الا عشر جزء لم یقدر علی ان یکون
مثل صاحب العشرین وکذلک صاحب العشرین لا یکون مثل صاحب
الثلثة الاعشار وکذلک من تم له جزء لا یقدر علی ان یکون مثل صاحب
الجزئین ولو علم الناس ان الله خلق هذا الخلق علی هذا لم یلم احد احدا

یعنی ابا عبد الله ع گفت که اگر مردم بدانند که چگونه خلق کرده است خدا تعالی
ذات وماهیت این خلق را ملامت نمیکند احدی احدی را اشنیدم گفتم
اصلحک الله چگونه خلق کرده است خدای عز وجل حضرت امام ع گفت که خدای
تعالی چهل ونه جزء خلق کرد طینت عقل وایمان او وبعد از ان هر جزئی از او را ده
جزء کرد بعد از ان قسمت کرد ان اجزاء ایمانیه خلق پس بعضی را یکی از ده جزء
واحد داد وبعضی را دو جزء از ده جزء واحد داد تا انکه بعضی را ده جزء تمام از جزء
واحد داد وبعضی را یکجزء وعشر جزء دیگر وبعضی را یکجزء ودو عشر جزء دیگر و
بعضی را یکجزء وسه عشر از جزء واحد دیگر تا انکه بعضی را دو جزء تام مشتمل بر بیست
جزو داد وهمچنین بهمین حساب تا انکه بعضی را که بالاترین همه است چهل ونه
جزء مشتمل بر چهارصد ونود جزء داد پس انرا که از این اجزاء نداد الا عشر جزء
واحد قادر نیست که در علم ومعرفت مثل صاحب عشرین باشد وانکه او را
طینت یکده وعشر قادر نیست که مثل صاحب سه عشر باشد وهمچنین انکه
که یکجزو تام باشد قادر نیست که مثل صاحب جزئین تام باشد پس اگر مردم بدانند
که خدای تعالی وتقدس خلق کرده است خلق را باین نحو ملامت نمیکند احدی
احدی را ومن میگویم که بر این قیاس باید اقسام سایر اصناف ثلثه را و
سر انحصار ابدان مثالیه انسانیه باین اقسام اربعه تواند بود که این
باشد که اگر قسم خامس که مساوی بودن نور وظلمت است باشد لازم اید
که صنفی از اصناف موجود باشد که هم مؤمن وهم کافر بوده هم در جنت باشد
وهم در دوزخ در یک آن یا نه مؤمن ونه کافر بوده نه در جنت باشد ونه

در اعراف و نه در دوزخ چه در حدیث وارد است که اهل اعراف مؤمنین
و مستضعفین نه کافر و مؤید این است این حدیث شریف که از حضرت
امیر المؤمنین ع مرویست که ان الله رکب فی الملائکة عقلا بلا شهوة و رکب
فی البهائم شهوة بلا عقل و رکب فی بنی ادم کلیهما فمن غلب عقله شهوته فهو
خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم یعنی خدای تعالی
قوة عقل داد بملائکه فقط و قوة شهوی داد ببهائم فقط و بنی ادم قوت
عقل و شهوی داد جمیعا پس اگر قوة عقل او غالب شود بر قوة شهوی او
پس او بهتر از ملائکه است و اگر قوة شهوی او غالب شود بر قوة عقل
او پس او بدتر از بهایم است **مقالهٔ اول** در ذکر احوال نفوس سعدا
و اشقیا در عالم مثال پیش از تعلق انها با بدان عنصری اول بدانکه چون در
هر فردی از افراد ابدان مثالیه انواع سته یعنی ملکیه و فلکیه و جنیه و
شیطانیه که جنیه شدید الشقاوتند و انسانیه و حیوانیه و نباتیه بامر
حضرت باری جل شانه از عقول فعاله انواع انها مبدع شدند نفوس
مثالیه هر بدن مثالی از انواع سته مذکوره بامر باری جل شانه از
نفوس کل متعلق شدند بان ابدان و هر یک از انها در مرتبه از مراتب
خود قرار گرفتند یعنی در افراد انسان قسم اول از اقسام اربعه مذکوره
در تمهید دوم در جنت اعلی علیین و قسم سیم در تحت انها و قسم دویم
در ادنی درکات سجین و قسم چهارم در فوق انها قرار گرفتند از انجهة که اصل
علیین در عالم علوی در فوق حقیقی و فرع او در تحت اوست و اصل

سجین و عالم سفلی در سفل حقیقی و فرع او در فوق اوست چنانکه در تفسیر امام ع
از حدیث شعبان المعظم وارد است که در جنت طوبی اصلش در فوق
و فروعش متدلیست بجانب و در جنت زقوم بر عکس او اصلش در قعر سجین
و فروعش متصاعد است بجانب علو و در افراد قسم سیم از انکه جنبیت انها بر رتبت
انها بنحوی غالب بود که مایل و مجنون بعا شقین الهی یعنی با افراد قسم اول خصوصا
بنفوس مثالی خاتم النبیین و خاتم الوصیین و ائمه طاهرین و سایر انبیا و
اوصیا علیهم السلم بود در حق اقلیم جنت قرار گرفتند در افراد قسم چهارم انانکه
رقیت انها بر جنبیت انها بنحوی غالب بود که مایل و مجنون بجاحدین و
ناصبین باولیاء الله یعنی مایل با افراد قسم دویم بود در حق اقلیم سجین قرار
گرفتند و انانکه از قسم سیم مایل و مجنون بعاشقین الهی بودند و از قسم چهارم
مایل و مجنون بجاحدین و ناصبین نبودند چنانکه حال این مستضعفین
قبیلتین اند در نواحی بهشت و دوزخ که اقلیم اعراف و برزخ که ما بین
این قبیلتین و حاشیتین است قرار گرفتند و افراد نفوس ملکی و فلکی
در تحت اعلی علیین قرار گرفتند و نفوس جنیه سعیده چنانچه در حدیث
شریف وارد است در اعراف قرار گرفتند و نفوس شیاطین و نفوس
جنیه شقیه در سجین قرار گرفتند و نفوس حیوانیه و نباتیه علی هذا
القیاس انچه مناسب بهشت بود در بهشت و انچه مناسب دوزخ بود
در دوزخ و انچه مناسب اعراف بود در اعراف قرار گرفتند انگاه حضرت باری
جل شانه چنانچه در احادیث عهد و میثاق متواتر المعنی است از جمیع افراد

نفوس سته مذکوره عهد و میثاق گرفت اولا از برای ربوبیت خود و بعد
از ان از برای نبوت و ولایت و امامت خاتم النبیین و خاتم الوصیین
و ائمه طاهرین و بعد از ان از هر ایشان از برای بندگی خود چنانکه در تفسیر علی بن
ابراهیم در تفسیر ایه کریمه و اذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم و
اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا
عن هذا غافلین از حضرت صادق روایت کند قال قال الصادق ع اول
من سبق الی بلی رسول الله ص و ذلک انه کان اقرب الخلق الی الله تعالی
و کان بالمکان الذی قال له جبرئیل لما اسری به الی السماء تقدم یا محمد فقد
وطئت موطنا لم یطأه احد من قبلک لا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لولا
ان روحه و نفسه کانت من ذلک المکان لما قدر ان یبلغه فکان من الله عز
و جل کما قال الله قاب قوسین او ادنی بل ادنی فلما خرج الامر من الله وقع الی
اولیائه علیهم السلام ثم قال ع کان المیثاق ماخوذا علیهم لله بالربوبیة و لرسوله
بالنبوة و لامیر المؤمنین و الائمة علیهم السلام بالامامة فقال الست بربکم و محمد
نبیکم و علی امامکم و الائمة الهادون ائمتکم فقالوا بلی فقال الله للملائکة
اشهدوا فقالت الملائکة شهدنا ان تقولوا یوم القیمة ای لئلا تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین فاول ما اخذ الله عز و جل المیثاق علی الانبیاء له بالربوبیة و
هو قوله و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم فذکر جملة الانبیاء ثم ابرز افضلهم
بالاسامی فقال و منک یا محمد فقدم رسول الله ص لانه افضلهم و من نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم فهؤلاء الخمسة افضل الانبیاء و رسول الله ص

افضلهم ثم اخذ بعد ذلک میثاق رسول الله ص علی الانبیاء بالایمان به و علی ان
ینصروا امیر المؤمنین فقال و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه یعنی امیر
المؤمنین تخبروا اممکم بخبره و خبر ولیه من الائمة یعنی حضرت صادق ع فرمود
که اول کسی که در عالم مثال الست بربکم گفت حضرت رسول بود یعنی نفس مثالی
حضرت رسول الله بود و سبقت او بر همه نفوس خلایق در اقرار بربوبیت
خدا از جهة این بود که نفس اقدس او اقرب خلایق بود بخدای عز و جل و مرتبه
او در قرب معنوی ان مرتبه بود که جبرئیل ع وقتی که بان حضرت معراج رفت
با انحضرت گفت که تو پیش برو که من میتوانم رفت و بتحقیق که
تو یا محمد بمکانی قدم میگذاری که هیچ کس انجا قدم نگذاشته است نه ملک
مقرب و نه نبی مرسل بعد از ان امام ع گفت که اگر مرتبه حضرت رسول الله ص
در عالم مثال ان مرتبه از قرب نمی بود در شب معراج که عروج بعد از نزول
بمرتبه قاب قوسین بلکه اقرب از قاب قوسین نمی توانست رسید فلما
خرج الامر من الله وقع علی اولیائه علیهم السلم و الله اعلم تواند بود که مراد این
باشد که چون امر ربوبیت از مصادر صادر شد باقرار بربوبیت اول واقع
میشود لنبوت اولیاء او که حضرت رسول و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین
اند ص قوله کان المیثاق ماخوذا علیهم الی اخره یعنی حضرت امام ع گفت که
میثاق در ان روز الست بربکم گرفته شد از جمیع نفوس از برای خدا
بربوبیت و از برای رسول بنبوت و از برای امیر المؤمنین و

وائمه علیهم السلام با امامت وکفت ایا ملتیم من پروردکار شما و محمد نبی شما
و علی امام شما و ائمه هادین که یازده وصی اوست ائمه شما کفتند بلی یا
ربنا پس خدای تعالی شاهد کرفت ملائکه را وکفت شاهد باشید بر اقرار
اینها تا اینکه وقتی که از عالم دنیوی مفارقت کنند وبعالم مثال قیامت بیایند
نکویند که ما از این معنی که خدا رب و محمد نبی و علی و اولاد او امام و ائمه است
غافل بودیم وکسی بما نکفته بود که اقرار باینها بیاوریم ملائکه کفتند شاهد
شدیم ای پروردکار ما پس اول میثاق که خدای تعالی کرفت از نفوس انبیا
از برای ربوبیت خود بود چنانکه کفت واذ اخذنا من النبیین میثاقهم پس
ذکر کرد در قران مجید جمیع انبیا را عموما وبعد از ان اظهار کرد نامهای فضل
انها را خصوصا و خصوصا وکفت منک یا محمد ومن نوح وابراهیم وموسی
وعیسی بن مریم پس مقدم داشت اسم مبارک انحضرت را بر اسامی پیغمبران اولوا
العزم بجهة اینکه افضل انها بود پس از این اظهار و تقدیم ظاهر شد که اینها
افضل از جمیع پیغمبران وحضرت رسول افضل از اینها میباشد بعد از ان میثاق
کرفت از برای رسول ص از پیغمبران باینکه ایمان بیاورند بافضلیت او ونصرت
بدهند و یکری کنند او را در جهاد در دین یعنی یاوری دهند وصی او را در رجعت
چنانکه در حدیث رجعت وارد است که مراد از نصرت در رجعت است
نه در ایام حیات حضرت امیر المؤمنین ع فقال واذ اخذ الله میثاق النبیین
لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم یعنی رسول
الله لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی امیر المؤمنین بعد از ان میثاق کرفت

ازاینها که

از انبیا که خبر دهند بامتان خود این خبر ایمان برسول الله صلعم وبحضرت امیر المؤمنین ع
وهمین علی بن ابراهیم در این تفسیر روایت کند باسناد خود از ابن مسکان قال قرء
علیه السلام واذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی قلت معاینة کان هذا قال نعم فثبتت المعرفة ونسوا الموقف
وسیذکرونه ولولا ذلک لم یدر احد من خالقه ورازقه فمنهم من اقر بلسانه
فی الذر ولم یؤمن بقلبه فقال الله وما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل یعنی ابن
مسکان کفت که حضرت امام ع خواند این ایه را من کفتم این سؤال وجواب در
عالم مثال معاینه بود حضرت ع کفت بلی ثابت شد در ان روز معرفت بربوبیت
پروردکار و چون باین عالم امدند فراموش کردند الغالم را وان اقرار را وزود
باشد که بیاد او رند انرا یعنی در قیامت که عالم مثال است وکفت که اکر در ان عالم
معرفت ثابت نباشد هیچکس در این عالم خالق خود را ورزاق خود را الا اینکه
بعضی از نفوس در عالم ذر ومثال همین بزبان اقرار کردند فقط وایمان نیاوردند
بدل یعنی بان معرفت ثابتة بدیهیه فطریه وهمین ایمان واقرار قولی او را
فقط نه ایمان واقرار قلبی وعلی ایضا که بعمل اورده ان قول الست الخ است معنی
ان قول خدای عز وجل وما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل ودر توحید
شیخنا الصدوق رحمه الله روایت کند قال سئل الصادق ع عن الله عز وجل
هل یراه المؤمنون یوم القیمة ثم تراهم یوم القیمة الست تراه فی وقتک هذا
قیل فاحدث بهذا عنک فقال لا فانک اذا احدثت فانکره منکر جاهل
بمعنی ما تقوله ثم قدر ان ذلک تشبیه وکفر ولیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة

بالعین تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون یعنی کسی سؤال کرد از حضرت صادق ع
که ایا می بینند مؤمنان خدای عز وجل را در روز قیامت کفت بلی می بینند و
تحقیق که می بینند مؤمنان خدا را در این عالم پیش از قیامت ایا نمی بینی
خدا را الکس این حدیث بکنم از زبان تو یا ابن رسول الله حضرت ع کفت نه
از ان جهة که چون بکوئی بمردم بعضی از منکران منکر میشوند ونمیدانند معنی قول
ما را وبتوهم خود چنین تقدیر میکنند که این قول تشبیه است وکفر است وحال
انکه رؤیة بقلب مثل رؤیة ببصر نیست ومراد ما از رؤیة رؤیة بقلب یعنی
بعقل است نه رؤیة بچشم بصر تا تشبیه بمخلوق باشد تعالی الله عما یصفه المشبهون
والملحدون وایضا در کافی زراره از حضرت باقر ع روایت کند قال قلت لابی
جعفر ع ارایت حین اخذ الله المیثاق علی الذر فی صلب ادم فعرفهم نفسه وکانت
معاینة منهم له قال نعم یا زرارة وهم ذر بین یدیه واخذ علیهم بذلک المیثاق
بالربوبیة له ولمحمد صلی الله علیه واله بالنبوة ثم کفل لهم بالارزاق وانساهم
رؤیته واثبت فی قلوبهم معرفته ولابد من ان یخرج الله الی الدنیا کل من
اخذ علیه المیثاق فمن جحد المیثاق لمحمد ص لم ینفعه اقراره لربه بالمیثاق
ومن لم یجحد میثاق محمد نفعه المیثاق یعنی زراره کفت که کفتم بحضرت امام
محمد باقر ع که ایا وقتی که حضرت باری تعالی شانه عهد وپیمان کرفت از ذریه
یعنی از نفوس مثالیه متعلق بابدان مثالیه در عالم مثال از برای ربوبیت
خود وشناسا کردانید انها را ذات اقدس خود را معاینه بود یا نه
حضرت امام ع کفت یا زراره معاینه بود ایشان ذره بودند در پیش او تا

وخدایتعالی

وخدایتعالی میثاق کرفت از ایشان از برای خود بربوبیت خود واز برای محمد بنبوت
او پس کسی که انکار کند میثاق نبوت محمد را نفع نمیکند او را اقرار بربوبیت خدا
وکسی که انکار نکند میثاق محمد را نفع میکند او را میثاق ربوبیت خدا و باید دانسته
شود که این عهد ومیثاق چنانکه از احادیث شریف مستنبط میشود سه مرتبه
کرفته شد از نفوس مثالی عنصری انسان در سه موطن یکی در اول خلقت وابداع
ابدان مثالی انها دویم وقتی که بدن حضرت ادم ع از بهشت بیرون امد ودر میان
مکه وطایف بود وقول او ع اخذ الله المیثاق علی الذر فی صلب ادم اشاره بموطن
دویم است وایضا در کافی از حضرت صادق ع روایت کند قال قلت لابی عبد الله ع
جعلت فداک انی لاری بعض اصحابنا تعتریه النزق والحدة والطیش فاغتم لذلک
غما شدیدا واری من خالفنا فاراه حسن السمت قال لا تقل حسن السمت فان
السمت سمت الطریق ولکن قل حسن السیما فان الله عز وجل یقول سیماهم فی
وجوههم قال قلت فاراه حسن السیما وله وقار فاغتم لذلک قال لا تغتم لما رایت
من نزق اصحابک ولما رایت من حسن سیما من خالفک ان الله تعالی لما اراد
ان یخلق ادم خلق تلک الطینتین ثم فرقهما فرقتین فقال لاصحاب الیمین کونوا
خلقا باذنی فکانوا خلقا بمنزلة الذر یدرج ثم رفع لهم نارا فقال ادخلوها
فکان اول من دخلها محمد ص ثم اتبعه اولوا العزم من الرسل واوصیاؤهم و
اتباعهم ثم قال لاصحاب الشمال ادخلوها فقالوا ربنا خلقتنا لتحرقنا فعصوا
فقال لاصحاب الیمین اخرجوا باذنی من النار فخرجوا لم تکلم النار منهم
کلما ولم یؤثر فیهم اثرا فلما راهم اصحاب الشمال قالوا ربنا نری اصحابنا

قد سلموا فاقلنا وامرنا بالدخول قال قد اقلتكم فادخلوها فلما دنوا واصابهم
الوهج رجعوا فقالوا ربنا لا صبر لنا على الاحتراق فعصوا فامرهم بالدخول
ثلثا كل ذلك يعصون و يرجعون وامر اولئك ثلثا كل ذلك يطيعون و يخرجون
فقال لهم كونوا طينا باذنی فخلق منه ادم فمن كان من هؤلاء لا يكون من هؤلاء ومن
كان من هؤلاء لا يكون من هؤلاء وما رايت من نزق اصحابك وخلقهم فمما اصابهم
من لطخ اصحاب الشمال وما رايت من حسن سيماء مخالفيكم ووقارهم فمما اصابهم من لطخ
اصحاب اليمين يعنی راوی گفت كه گفتم بابی عبد الله ع قد رايت شومم من می بينم بعضی از
شيعيان را كه عارض شده است بر ايشان بدخويی و تندخويی و طيش و از اينجهة
غمناك شده ام و می بينم كسانی را كه مخالف ما است در دين و ايشان حسن سمت دارند
حضرت امام ع فرمود كه حسن سمت مگو از اينجهة كه سمت راه را گويند بلكه بگو حسن سيما
بجهة آنكه خدای عز و جل در قرآن می فرمايد سيماهم فی وجوههم راوی گويد ما گفتم می بينم
در ايشان حسن سيما و وقار و از اينجهة نيز غمناك و مغمومم حضرت فرمود غمگين مشو
از اينكه در شيعيان بدخويی و در مخالفان حسن سيما و وقار می بينی از اينجهة كه
خدا تعالی وقتی كه اراده كرد كه بيافريند آدم را يعنی نوع انسان را كه فرد اول او را كه آدم
حسی و عينی ع است چنانكه در خزاين جواهر القرآن و شرح اثولوجيا مدلل گفته ايم
خلق جميع افراد تلك الطينتين را يعنی بدن مثالی اشخاص مؤمنين و اشخاص كافرين را
در لوح محفوظ مخلق تقديری نه تكوينی و بعد از ان ممتاز كرد ابدان مثالی را
از يكديگر پس بابدان مثالی تقديری طينتين گفت كه مخلوق شويد در خارج
يعنی انسان مثالی طينتين شويد در خارج لوح محفوظ باذن من پس

ابدان مثالی

ابدان مثالی و نفوس مثالی ايشان مخلوق شدند متعلقا بابدانهم در خارج و از بابت
ذر يعنی مورچه صغير و حقير حركت ميكردند و راه ميرفتند و بعد از ان بابدان مثالی
تقديری طينتين گفت كه مخلوق شويد در خارج باذن من پس ابدان مثالی و نفوس مثالی
و نفوس مثالی ايشان نيز مخلوق شدند متعلقا بابدانهم در خارج و از بابت ذر
حركت كردند بعد از ان فرمود كه آتشی افروختند از برای ايشان و گفت داخل شويد
باين آتش باذن من پس اول كسی كه داخل شد حضرت محمد ص بود و بعد از ان [illegible]
پيغمبران اولو العزم و اوصيا ايشان و اتباع ايشان داخل شدند پس باصحاب شمال گفت
كه داخل شويد باين آتش باذن من ايشان گفتند يا ربنا ما را خلق كردی كه بسوزی و
نرفتند بسوی آتش پس حضرت پروردگار باصحاب يمين گفت كه بيرون آييد از
آتش باذن من پس بيرون آمدند صحيح و سالم بحيثيتی كه آتش با ايشان هيچ ضرر نكرده
بود و اثر هم نكرده پس چون اصحاب شمال ديدند كه اصحاب يمين صحيح و سالم بيرون
آمدند از آتش گفتند يا ربنا ما ديديم كه اصحاب يمين صحيح و سالم بيرون آمدند حالا
از تقصير ما بگذر و امر كن بدخول نار كه اطاعت ميكنيم حضرت باری جل شانه
گفت گذشتم از تقصير شما حالا داخل شويد ايشان چون نزديك شدند بآتش
و حرارت آتش بايشان رسيد برگشتند و گفتند يا ربنا ما صبر نداريم بر سوختن
آتش و عصيان كردند باز ديگر امر كرد ايشان را بدخول و ايشان رفتند بسوی
آتش و چون نزديك شدند از حرارت آتش برگشتند و گفتند ما صبر نداريم
تا سه بار بعد از ان حضرت پروردگار فرمود كه حالا يك طين بشويد يعنی
دو صنف ممتاز نباشيد بلكه بيكديگر مخلوط كانه يكنوع انسان مثالی

باشيد پس چنين شدند و اين وقتی بود كه بدن عنصری حضرت آدم ع مخلوق شده
بود و نفس مثالی آدم متعلق شده بود بآن بدن بتعلق تدبيری نفوس مثالی
انسانی متعلق شده بود بهمان بدن بتعلق شوقی و جنونی و از اينجهة كانه
همگی ممزوج و مخلوط بيكديگر و كانه يك طين و يكنوع انسانی شدند و قوله فخلق
منه آدم ع يعنی نفس مثالی حسی و عينی كه فی الحقيقة تعلق نفس مثالی اوست ببدن
عنصری حسی او موجود و مخلوق شد پس حضرت فرمود كه هر نفسی كه از فرقه اصحاب
يمين باشد محال است كه از اصحاب شمال گردد و هر نفسی كه از فرقه شمالی باشد
محال است كه از يمين گردد و آنچه از بدخويی و اخلاق بد در اصحاب يمين كه
اصحاب ما است می بينی از چيزهائی است كه بايشان رسيده است از امتزاج
باصحاب شمال و آنچه از حسن سيما و وقار در اصحاب شمال كه مخالف ما است
می بينی از چيزهائيست كه بايشان رسيده از امتزاج با اصحاب يمين و ينبغی ان
يعلم و بايد دانسته شود كه آنچه در اين حديث شريف حضرت امام ع فرمود كه بعد
از حضرت رسول ص انبيای اولو العزم داخل آتش امتحان و حضرت امير المؤمنين
و ائمه عليهم السلام را ذكر نكرد البته بايد كه بسبب تقيه از مخالفان باشد از اينجهة كه احاديث
صحيحه متواتره بسيار است كه در همه مامورات الهی اول حضرت رسول ص و بعد از
ان حضرت امير المؤمنين و بعد از ان ائمه طاهرين ع و بعد از ايشان انبياء ع اولوا
العزم و اوصيا و اتباع ايشان اطاعت الهی كرده اند و بدانكه احاديث وارده در ذكر
عالم نفوس مثال و مزج و اختلاط طينت مثالی ايشان با يكديگر بسيار است
و ما بقدر حاجت اينجا ذكر كرديم اگر خواهند كه اكثر انها را با دلايل ثبوت عالم

مطالعه

مطالعه كنند رجوع بمجلد اول از كتاب خزاين جواهر القرآن و شرح اثولوجيا كنند

مقاله دويم در ذكر نزول افراد نفس ناطقه انسانی بعالم عين و عنصری فی
كتاب القصص الراوندی عن الصادق ع ان القبضة التی قبضها الله تعالی من الطين
الذی خلق آدم ع منه ارسل جبرئيل ان ياخذ منها ان شاء فقالت الارض اعوذ
بالله ان تاخذ منی شيئا فرجع فقال يا رب تعوذت بك فارسل الله تعالی اليها
اسرافيل وخيره فقالت مثل ذلك فرجع فارسل اليها ميكائيل وخيره ايضا
فقالت مثل ذلك فرجع فارسل الله ملك الموت فامره على الحتم فتعوذت بالله
ان ياخذ منها فقال ملك الموت فانا اعوذ بالله ان ارجع اليه حتى اخذ منك
قبضة فانما سمی آدم لانه اخذ من اديم الارض وقال ان الله خلق آدم من
الطين وخلق حواء من آدم فهمة الرجال الارض وهمة النساء الرجال يعنی
در كتاب قصص راوندی از حضرت صادق ع روايت كند كه آن قبضه كه خدای
تعالی قبض كرد از خاكی كه از ان خلق كرد بدن عنصری آدم را اول جبرئيل
فرستاد كه آن قبضه خاك را از ارض بگيرد و بياورد و مخير ساخت او را در
آوردن و نياوردن پس ارض بجبرئيل گفت پناه ميبرم بخدا از اينكه از
من چيزی بگيری پس جبرئيل برگشت و گفت يا رب پناه برد بتو پس خدا تعالی
اسرافيل را فرستاد بسوی ارض و مخير ساخت او را پس ارض باو نيز گفت
همانكه بجبرئيل گفت و اسرافيل نيز برگشت بسوی خدا و گفت همان كه جبرئيل
گفت پس خدا تعالی ميكائيل را فرستاد بسوی ارض و مخير ساخت او را پس
ارض نيز باو همان گفت كه باسرافيل گفت پس خدا تعالی ملك الموت را

فرستاد بسوی ارض وحتم کرد باو برون پس ارض بنوع باو همان کفت که بمیکائیل
کفت پس ملک الموت کفت که من هم پناه می برم بخدا ازاینکه بر کردم بسوی خدا تا
بزم از تو چیزی بسوی خدا ووجه التسمیه ادم بادم اینست که خاک بدن او را
از ادیم ارض یعنی از روی زمین فرا کرفتند و بعد ازان حضرت کفت که خدای
تعالی امر بحوا را از ادم و ازاین است که همت مردان یعنی قصد مردان این
است که بکو بر رجوع کنند و قصد زنان اینست که بمردان رجوع کنند وفی
روایة العامة قال ان الله عز وجل لما اراد ان یخلق ادم اوحی الله تعالی الی الارض
انی خالق منک خلقا منهم من یعصینی ومنهم من یطیعنی فمن اطاعنی ادخلته الجنة
ومن عصانی ادخلته النار ثم بعث الیها جبرائیل علیه السلام لیاتیه قبضة من التراب فلما
اتیها جبرائیل قالت الارض انی اعوذ بعزة الذی ارسلک الی ان لا تاخذ
منی شیئا ولکان یاهل فرجع ولم یوخذ منها وقال یا رب استعاذت بک فامر میکائیل
فاتی الارض فاستعاذت منه فرجع ولم یوخذ منها وکذلک اسرافیل فبعث الله
الیها ملک الموت فاتی الارض فاستعاذت بالله منه فقال ملک الموت وانا اعوذ
بالله ان اعصی له فقبض قبضة من زوایا الارض من سخطها وعجها وطیبها
واحمرها واسودها وابیضها وسهلها وحزنها ولذلک کان ذریة ادم الطیب
والخبیث والصالح والطالح والقبیح والجمیل ثم صعد بها ملک الی الله تعالی فصاحت
الارض وقالت تخضبنی یا ملک الموت قال الله تعالی یا ارض لا تبکی فانی
ارده الیک باحسن ما اخذه ملک الموت الا تری اذا مات الانسان فانه
یغتسل و یکفن و یعطر کالعروس ثم یدفن ثم امر الله ان یجعلها طینا و

ویعجنها بالماء المر المالح والعذب حتی جعلها طینا ثم امر جبرئیل ان یاتیه
بالقبضة البیضاء التی هی قلب الارض ونورها لیخلق منها محمد صلعم ذهب
مع سبعین الف من الملائکة فقبض قبضة من موضع قبر رسول الله صلعم وهی بیضاء
نقیة فعجنت بماء الرحیق والتسنیم والسلسبیل ثم غمست فی انهار الجنة
فتطیف بها فی السموات والارض والبحار فعرفت الملائکة فضل محمد صلعم قبل
ان یعرفوا ادم ثم عجنها بطین ادم ثم ترکها اربعین سنة حتی صار صلصالا
کالفخار وهو الطین الیابس الذی اذا ضربته بیدک صلصل ای صوت ثم جعله
جسدا فالقاه علی طریق الملائکة التی تصعد وتهبط اربعین سنة فذلک قوله تعالی
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا والحین اربعین سنة و
کان ادم جسدا ملقاة بین مکة وطایف یعنی محدثین عامه روایت کرده اند که خدای
عز وجل وقتی که اراده کرد خلقت بدن ادم را وحی کرد بارض که بدرستی که خلق
می کنم از تو خلقی را که بعضی از انها عاصی میشوند وبعضی مطیع پس انها که مطیع می باشند
داخل میکنم ایشان را بجنت وانها که عاصی میشوند پس داخل میکنم ایشان را بدوزخ
وبعد ازان جبرئیل را فرستاد بسوی او تا بکیرد قبضه از او پس چون جبرئیل امد
بسوی ارض استعاذه کرد ارض وکفت پناه میبرم بعزة خدائی که فرستاده است
تو را بسوی من که بر نداری چیزی از من بجهة انکه من قادر نیستم بر صبر بر نار جهنم
پس باز کشت جبرئیل وچیزی نکرفت از ارض وکفت ای پروردکار ارض از
پناه بتو برد پس خدای تعالی امر کرد میکائیل را که بیاید بسوی ارض پس ارض پناه برد
بخدا او نیز برکشت وچیزی نکرفت از ارض وهم چنین اسرافیل پس خدای عز وجل

ملک الموت را فرستاد بسوی ارض پس استعاذه کرد بخدا از او پس ملک الموت کفت من نیز
از بدا و پناه میبرم بخدا ازاینکه عصیان کنم امر خدا پس فرا کرفت قبضه از هر کوشه ارض پاره
از بد او وپاره از طیب او وپاره از سرخ او وپاره از سیاه او وپاره از سفید او
وپاره از صحرای او وپاره از همواری او و ازاینجهت است که ذریت ادم بعضی طیبند وبعضی
خبیث وبعضی صالح وبعضی طالح وبعضی قبیح وبعضی جمیل پس ملک الموت بر داشت
انها را ونزد خدا برد پس ارض در انوقت فریاد کرد وکفت یا ملک الموت غضب کردی
مرا خدای عز وجل کفت یا ارض غم مخور که من باز میکردانم بسوی تو انچه ملک الموت از تو
کرفته است بوجه احسن بعد ازان فرمود که ایا نمی بینی که انسان وقتی که میمیرد او را
غسل می دهند وکفن می کنند ومعطر میکنند مانند عروس بکافور ودفن میکنند
بارض بعد ازان امر کرد خدای تعالی که ان خاک را کل کند وخمیر کند باب تلخ وشور و
شیرین تا انکه طین شود بعد ازان امر کرد خدای عز وجل جبرئیل را که بیاورد قبضه
از ارض بیضاء که ان قلب ارض ونور ارض باشد تا اینکه بیافریند از او بدن
مقدس محمد صلعم را پس جبرئیل امد با هفتاد هزار ملائکه بسوی ارض وبر کرفت قبضه
بیضاء نقی از موضع قبر محمد صلعم پس او را خمیر کرد باب رحیق وتسنیم وسلسبیل بعد
ازان فرو برد او را بنهرهای جنت وطواف کرد با ان کل تمام اسمان وزمین را و
دریاها را پس انوقت شناختند ملائکه فضل محمد صلعم را پیش از انکه بشناسند
ادم را بعد ازان کل مقدس را ممزوج کرد بکل ادم وکذاشت تا چهل سال تا انکه
صلصال شد یعنی خشک شد بحیثیتی که وقتی که دست بزنند با و اواز بر اید
بعد ازان او را جسد کردند و او را اورده وکذاشتند بر سر راه ملائکه که باسمان

میرفتند واز اسمان نازل میشوند تا چهل سال دیکر واین است معنی قول خدای عز وجل
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا وحین چهل سال است وحاصل اینکه
چهل سال جسد ادم کذاشته بود میان مکه وطایف تا انکه روح بر او دمیده شد
وفی نهج البلاغة قال امیر المومنین ع فی حدیث ثم جمع سبحانه من حزن الارض و
سهلها وعذبها وسبخها تربة سنها بالماء حتی خلصت وجبلها منها صورة ذات احناء
ووصول واعضاء وفصول اجمدها حتی استمسکت واصلدها حتی صلصلت
لوقت معدود واجل معلوم ثم نفخ فیها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان یجیلها
وفکر یتصرف فیها وجوارح یختدمها وادوات یقلبها ومعرفة یفرق بها بین الاذواق
والمشام والالوان والاجناس معجونا بطینة الالوان المختلفة والاشیاء المؤتلفة
والاضداد المتعادیة والاخلاط المتباینة من الحر والبرد والجمود والمساءة
والسرور یعنی در نهج البلاغه حضرت امیر المومنین ع کفته است در حدیثی که بعضی
از ان این است پس جمع کرد حق سبحانه وتعالی از صحرا ومحصور ارض وازنرم ها
او وعذب او وشوره زار او خاکی را وطین کردانید او را باب تا انکه چسبنده
شد بعد ازان صورتی ساخت ازان کل صاحب احناء ووصول واعضاء وفصول
یعنی صاحب الات وجوارح پس منجمد کردانید او را تا انکه خود را کرفت وصلب
کردانید او را تا انکه صلصال شد از برای وقت معدود ومدة معلوم بعد
ازان نفخ کرد در او از روح خود پس ایستاده شد ان تربه وان کل مصور
در پیش او انسانی صاحب ذهنهائی که تخیل کرده باشد انها را وصاحب فکری
که تصرف کند در ان امور ذهنیه وصاحب جوارحی که خدمت فرماید

ابحاررا وصاحب الالوان که بگرداند ابحار را بهر نحوی که خواهد وصاحب قوة مفرقه
که فرق کند میان جشید نیها وبعشیدنیها والوان ومیان اجناس یعنی انواعی که
ممزوج شده باشد بطینة الوان مختلفه واشیاء موتلفه واضداد متعادیه و
فرق کند میان اخلاط متباینه از حر وبرد وجود ومساءة وسرور وباید
دانست که مراد از نفخ روح ادم از روح خود انه اینجاست که خدای عز وجل از ذات خود
نفخ کرده در بدن او بلکه چنانکه در حدیث شریف وارد است مراد از روح خدا
از ملائکه عظیم بلکه روحی است که اعظم از ملائکه است وبجهة شرافت از وجه
نسبت بخود داده وچنانکه کعبه را بیت الله وعیسی را روح الله فرموده فی کتاب
معانی الاخبار سئل الباقر ع عن قوله عز وجل اذا سویته ونفخت فیه من روحی
فقعوا له ساجدین قال روح اختاره الله واصطفاه وخلقه واضافه الی نفسه و
فضله علی جمیع الارواح فامر فنفخ منه ادم یعنی در کتاب معانی اخبار روایت کند
پرسیدند از حضرت باقر ع تاویل این ایه را حضرت فرمود که مراد از این روح روحیست
که خدا تعالی خلق کرده است واو را اختیار کرده است واو را در شرف بجمیع
ارواح وبرگزیده است واو را نسبت داده است بذات اقدس خود بجهة شرافت
وتقرب او نزد خدای عز وجل وتفضل داده است او را بر جمیع ارواح پس امر کرد آن
روح اعظم را که نفخ کند در ادم یعنی در بدن عنصری ادم واین روح اعظم را
باصطلاح حکمای قدیم نفس کل گویند چنانکه در جلد اول کتاب خزاین
جواهر قران ودر شرح اثولوجیا مدلل گفته ایم وفی تفسیر القمی قال
خلق الله ادم فبقی اربعین سنة مصورا فکان یمر به ابلیس اللعین فیقول

لامر ما خلقت فقال العالم فقال ابلیس لان امرنی الله بالسجود لهذا لعصیته قال ثم نفخ فیه
فلما بلغت الروح الی دماغه عطس فقال الحمد لله فقال الله له یرحمک الله قال الصادق ع فسبقت
من الله الرحمة یعنی در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت کند که خدا تعالی خلق کرد ادم را
پس باقی ماند چهل سال مصور وابلیس لعین میگذشت وصید بید حسید ادم را و
میگفت از برای امر عظیم مخلوق شده است وحضرت امام فرمود که ابلیس گفت که اگر
خدا تعالی بمن امر کند بسجده این جسد من عصیان خواهم کرد او را پس امام گفت
پس نفخ کرد خدا تعالی در او یعنی امر کرد بروح اعظم خود که نفخ کند در او پس
چون آن روح اعظم دمید روح را روح رسید بدماغ ادم عطسه کرد وگفت
الحمد لله پس گفت خدا تعالی مر او را که یرحمک الله حضرت صادق ع گفت پس
سبقت گرفت رحمت خدا از خدای عز وجل بر ادم مصنف وفقه الله گوید که
چون بدن عنصری ادم وحوا مخلوق شدند نفس مثالی متعلق ببدن مثالی
انها از نفس کل که روح اعظم است منفوخ ببدن عنصری انها شد بعد
از آن بدن عنصری فرزندان انها مخلوق وموجود شدند ومیشوند الی یوم
القیمة ونفوس مثالی متعلق بابدان مثالی انها نیز از نفس کل منفوخ
ومتعلق میشوند بابدان عنصری انها متعاقبا الی یوم القیمة چنانکه حضرت
باری جل شانه در قران مجید میفرماید یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی
خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء
یعنی ای گروه مردمان بپرهیزید از پروردگار خود که خلق کرد شما را از نفس واحد
یعنی از ادم وخلق کرد زوج او را یعنی حوا را یعنی از بقیه طینت ادم ...

ومنتشر ساخت از انها یعنی از نسل انها مردان بسیار وزنان بسیار

مقاله سیم

در ذکر احوال اخرت که از ابتدای خروج نفس است از عالم
حسی هیولانی دنیوی تا دخول بجنت یا نار واحوال نفوس سعدا در عالم اخرة
از حین مفارقت از بدن عنصری تا دخول به بهشت نور بهشت وبیان
لطفها وشفقتهای الهی نسبت بایشان واین مشتمل بر پنج باب است

باب اول

در ذکر احوال نفوس سعدا در وقت احتضار که حین خروج نفس است
از عالم حسی ودنیوی که ابتدای دخول اوست بعالم مثالی واخروی وبیان لطفها
وشفقتهای الهی نسبت بایشان در آن آن قال الله تعالی کل نفس ذائقة الموت وانما
توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة
الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی میچشد موت را وانی است وجز این
نیست که اجر شما تمام وکمال بشما میرسد در روز قیامت پس کسی که دور
شده باشد از نار وداخل شده باشد بجنت پس بتحقیق که فایز خواهد
بود بفوز عظیم وحیوة دنیا نیست مگر متاع فریبنده وفی الکافی قال امیر
المؤمنین ع ان العبد اذا کان فی اخر یوم من ایام الدنیا واول یوم من ایام
الاخرة مثل له ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت
علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی
ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا فما لی
عندکم فیقولون نودیک الی حفرتک فنواریک فیها قال فیلتفت
الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وکنت علی ثقیلا فما لی

عندک فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک قال
فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال
ابشر بروح وریحان وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا
عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله
ان یعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما
اصواتهما کالرعد العاصف وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من
ربک وما دینک ومن نبیک ومن امامک فیقول الله ربی ودینی الاسلام
ونبیی محمد فیقولان له ثبتک الله فیما تحب وترضی وهو قول الله تعالی
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة
ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین
نوم الشاب الناعم فان الله یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و
احسن مقیلا الی اخر الحدیث وسنورد ما بقیه فی الباب الاول من المقالة
الثانیة ان شاء الله یعنی در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کند که هر کس را روز مرگ که اخر روزهای اوست از دنیا واول روزهای
اوست از اخرة متمثل ومتصور میکنند در پیش چشم او مال او را وپسران
او را وعمل او را پس آنکس متوجه میشود بسوی مالش ومیگوید که
بخدا قسم که من هر آینه بسیار حریص بودم بر تو حال الحال چه چیز است از تو برای
من پس مالش بزبان حالی ومثالی میگوید که از من بگیر همین کفن را
خود را پس آن بنده متوجه میشود بسوی پسران خود ومیگوید بخدا

میشم که من همیشه بشما محبت بسیار داشتم و حالا بیشتر شما را اکرام میکنیم حالا چه چیز است از
شما برای من پس میگوید که از ما همین است که تو را امیر سازیم بسوی آن کوه ولی
که برای تو کنده ایم و تو را بآن مخفی میکنیم پس آن بنده ملتفت میشود بسوی عملش
و میگوید بخدا قسم که من همیشه از تو دوری میکردم و تو بر من ثقیل بودی حالا
چه چیز است از تو برای من پس عملش گوید که من قرین تو و مصاحب توام
در قبر و در روز نشر و از تو جدا نمی شوم تا آنکه مرا و ترا عرض کنند بر
پروردگار تو حضرت امیر میگوید که پس اگر آن بنده دوست خدا باشد
عملش متمثل و متصور میشود در نزد او بصورت مردی که خوشبوترین
و خوش روترین و خوش لباس ترین مردم باشد و میگوید بشارت
باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و مقدم تو خیر مقدم است بمنزل آخرة
پس آن بنده میگوید که تو کیستی گوید من عمل صالح توام و میگوید که تو کوچ
کن از این دنیا بسوی جنت و حضرت امیر المؤمنین ع میفرمایند که بدرستی که
میشناسد آن بنده غاسل خود را و قسم میدهد حامل خود را که زود ببرد
او را بسوی قبر پس چون داخل کنند او را در قبر دو ملک قبر می آیند و در
وقت آمدن موهای ایشان بر زمین میکشد و اقدام ایشان زمین را
میشکافند مثل خندق و صدای ایشان چون رعد بلند آواز و چشمهای
ایشان چون برق درخشنده باشد پس میگویند او را که کیست
رب تو و چیست دین تو و کیست نبی تو پس آن مؤمن میگوید خدا
رب من است و اسلام دین من است و محمد صلعم نبی من است پس دو

ملک میگویند

پس دو ملک میگویند او را که ثابت کرداند خدا ترا بر آنچه که دوست میداری و او را
و راضی میکردد با او و این است قول حق تعالی در قرآن مجید که گفت یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة یعنی این قول حق اشاره بآن قول
دو ملک است پس این دو ملک بعد از این دو قول صحیح میکردانند از برای او
قبر او را بقدری که چشم کار تواند کرد پس میکشایند از برای او دری از جنت
پس میگویند او را که حالا بخواب بخواب تمام و اطمینان خاطر خوابی که جوان
تر و تازه کند پس حضرت گفت که بدرستی که خدا تعالی در قرآن مجید گوید که مستقر
اصحاب جنت در آنروز بهترین مستقرها و خوابگاه ایشان بهترین خوابگاه
هاست و تتمه این حدیث را ما در باب اول مقاله چهارم خواهیم آورد انشاء الله
و فیه ایضا و فی الفقیه قال ابو عبد الله ع لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان
محضا او محض الکفر محضا و فی روایة اخری و الاخرون یلهون عنهم یعنی
و ایضا در کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه وارد است که حضرت ابو عبد الله ع
گفت سئوال کرده نمیشود کسی در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد
ایمان خود را بربوبیت خدا و نبوة محمد صلعم و ولایت علی ع از شک و ریب
بنحوی که آنجای اخلاص و از این جهة در دین خود ثابت بود مستضعف
نباشد یا خالص کرده باشد کفر خود را در ربوبیت یا در نبوة محمد صلعم
یا ولایت علی خالص کردنی بنحوی از انحای اخلاص و از این جهة در کفر
خود ثابت بوده مستضعف نباشد و باقی مردم که مستضعفند در دین
یا در کفر از سئوال اعراض میکنند و مصنف رحمه الله گوید که این حدیث

شریف کانه اشاره است که چون هیچکس از کفر و ایمان در نفس ناطقه ایشان ملکه و را
نشده است لهذا در قبر از ایشان سئوال نمیشود و فیه ایضا عن الحضرمی قال قلت لابی
جعفر ع من المسئولون فی قبورهم قال ع من محض الایمان محضا و من محض الکفر قلت
فبقیة هذا الخلق قال یلهی و الله عنهم ما یعبأ بهم قال قلت و عم یسئلون قال عن
الحجة القائم بین اظهرهم فیقال للمؤمن ما تقول فی فلان بن فلان فیقول ذاك
امامی فیقال نم انام الله عینك و یفتح له باب الی الجنة فلا یزال ینفحه من روحها الی
یوم القیمة و یقال للکافر ما تقول فی فلان بن فلان قال فیقول سمعت و لا ادری
ما هو فیقال له لا دریت و یفتح له باب الی النار فلا یزال ینفحه من حرها الی یوم القیمة
یعنی روایت کند حضرمی که گفتم من حضرت باقر ع را که مسئولین در قبر چه کسان
می باشند حضرت امام ع فرمود که کسی که خود را محض و خالص از شك و ریب کرده
در ایمان خالص باشد بنحوی از انحاء یا در کفر خالص کرده باشد بنحوی از انحاء
گفتم پس باقی مردم چگونه خواهند بود حضرت امام فرمود که والله که ملتفت نمیشوند بانها
در قبر و حاجت ندارند بآنها راوی گوید گفتم که آنها که سئوال میکنند از چه چیز
سئوال میکنند گفت که از حجة و امام قایم حاضر میان ایشان پس میگویند بمؤمن
که چه میگوئی در باب فلان ابن فلان پس مؤمن گوید که اینکس امام من است
پس ملکان قبر گویند بخواب بخواب راحت که بخواباند خدای تعالی ترا
بخواب راحت و میگشایند از برای او دری بسوی جنت پس همیشه از آن در
بجهه میرسد نسیم بهشت باو تا روز قیامت و میگویند کافر را که چه میگوئی
در باب فلان بن فلان میگوید که شنیدم در دنیا نام او را و لیکن نمیدانم

که چه کسی است

که چه کسی است و چگونه است ملکان قبر گویند که هرگز ندانی و همیشه جاهل باشی
و میگشایند از برای او دری از دوزخ پس همیشه از آن در بجهه میرسد باو حرارت
حرارت دوزخ تا روز قیامت و فیه ایضا عن ابی عبد الله ع قال ما من موضع القبر
الا و هو ینطق فی کل یوم ثلث مرات انا بیت التراب انا بیت البلا انا بیت
الدود قال فاذا دخله عبد مؤمن قال مرحبا و اهلا اما والله لقد کنت احبك
و انت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی فستری ذلك فیفسح له مد البصر
یفتح له باب تری مقعده من الجنة قال و یخرج من ذلك رجل لم تر عیناه قط احسن
من انت فیقال انا رأیك الحسن الذی کنت علیه و عملك الصالح الذی کنت
تعمله قال ثم یؤخذ روحه فیوضع فی الجنة حیث رأی منزله ثم یقال له نم
قریر العین فلا یزال نفحة من الجنة یصیب جسده و یجد لذتها و طیبها حتی
یبعث الی آخر الحدیث و سنورد ما بقیه فی الباب الاول من المقالة الرابعة
انشاء الله یعنی هم در کتاب کافی از حضرت ابا عبد الله ع روایت کند که گفت نیست
هیچ موضعی از قبر مگر اینکه منطق میشود در هر روز سه مرتبه و میگوید منم خانه
خاك منم خانه بلا منم خانه کرم و گفت چون داخل شود بقبر بنده مؤمن
قبر او گوید مرحبا و اهلا بخدا قسم که من دوست میداشتم ترا وقتی که
تو راه میرفتی در پشت من چون دوست دارم حالا که داخل شده در
شکم من پس زود باشد که ببینی این محبت را پس از زمین وسیع شود
از برای او بقدری که چشم کار کند و گشوده شود از برای او دری که
ببیند منزل خود را در جنت و گفت که بعد از آن بیرون می آید از قبر مرد

که ندیده باشد چشمهای او چیزی صاحب تر از او پس میکوید ان مؤمن بان مرد که یا عبد الله
ندیده ام هرگز چیزی نیکوتر از تو کیستی پس میکوید رای و اعتقاد خوب که تو بران
بودی منم ان عمل صالح که تو عامل ان بودی و حضرت امام ع میفرماید که پس روح
او را میکیرند و میکذارند در جنت تا انکه برسد منزل خود را بعد از ان میکویند
بخواب بخوشحالی پس همیشه نسیم خوشبوی از جنت میرسد بجسد او و او می یابد
لذت او را و بوی او را تا انکه مبعوث کردد وتتمه این حدیث را ما در باب اول از
مقاله چهارم مذکور خواهیم کفت ان شاء الله تعالی وینبغی ان نعلم مراد الامام ع من محبة
الارض مع عبد المؤمن ومحبتها له لیس هذه الارض الجامدة الغیر الشاعرة بل المراد
منها ارض المثالی لانها فی الحقیقة ذات حیوة ونطق بالحیوة والنطق المثالی کما
مر انفا لان النفس الناطقة متی فارقت البدن العنصری استقرت فی بدن
المثالی الذی تعلقت به ومتصل فی الارض المثالی اللطیف التی یکون باطن هذه الارض
العنصری الکثیف وملکوتها تسمع وتنطق وتشم وتذوق بالالات المثالیة لا
بالالات الحسیة العنصریة فهذه الاقوال ینبغی ان یکون من الارض المثالی التی لها حیوة
ونطق مع نفس المثالی لا من الارض الجامدة الغیر الشاعرة والنفس تسمع بالسمع المثالی لا
بالسمع العنصری یعنی باید دانست که مراد امام ع از کفتکوی ارض با بنده مؤمن
و محبت داشتن او با او نه این ارض جامد بی شعور است بلکه ارض مثالی عالم مثال است
که فی الحقیقه زنده و ناطق است بحیات و نطق مثالی چنانکه پیشتر کفته شد چه
نفس ناطقه انسانی چون از بدن عنصری مفارقت کند با بدن مثالی که
پیشتر با خود داشت در ارض مثالی لطیف که باطن این ارض عنصری کثیف و ملکوت

قرار میکیرد

و بالات مثالی میکوید و میشنود و می بوید و می چشد نه بالات حسیه پس این کفتکو را
ارض مثالی که حی و ناطق است با نفس مثالی ان مؤمن میکند نه ارض عنصری جامد
بی شعور و نفس بان کوش مثالی میشنود نه بکوش بدن عنصری وفی کتاب عوالی اللئالی
روی ان ابراهیم لقی ملکا فقال له من انت قال ملک الموت فقال اتستطیع ان ترینی
الصورة التی تقبض فیها روح المؤمن قال نعم اعرض عنی فاعرض عنه فاذا هو
شاب حسن الصورة حسن الثیاب طیب الرائحة فقال یا ملک الموت لو لم
یلق المؤمن الا حسن صورتک لکان حسبه ثم قال له هل تستطیع ان ترینی
الصورة التی تقبض بها روح الفاجر فقال بلی قال اعرض عنی فاعرض عنه
ثم التفت الیه فاذا هو رجل اسود قائم الشعر منتن الرائحة اسود الثیاب
یخرج من فیه ومن مناخره النیران والدخان فغشی علی ابراهیم ثم افاق وقد
عاد ملک الموت الی حالته الاولی فقال یا ملک الموت لو لم یلق الفاجر الا صورتک
هذه لکفاه یعنی حضرت ابراهیم ملاقات کرد ملکی را و کفت تو کیستی کفت منم
ملک الموت پس ابراهیم کفت که ایا می توانی که بنمائی بمن الصورة خود را
که بان صورة قبض میکنی روح مؤمن را کفت بلی اعراض کن از من یعنی
ملتفت شو از من پس ملتفت شد ابراهیم از او بعد از ان نکاه بملک
کرد دید که جوانی است در نهایت حسن و جمال و نیکو شمایل و خوشبو و خوش
لباس پس ابراهیم کفت یا ملک الموت اکر ملاقات نکند مؤمن از نعمتهای الهی کو
حسن و جمال تو را هر اینه کافیست از برای او بعد از ان کفت یا ملک الموت
ایا می توانی که بنمائی بمن الصورت را که بان قبض میکنی روح فاجر را ملک الموت

کفت طاقت مشاهده ان نداری ای ابراهیم کفت میتوانم ملک الموت کفت ملتفت شو از
من پس ملتفت شد ابراهیم از او بعد از ان نکاه کرد بملک الموت دید که مرد سیاهی
که موهای سر بر خواسته بود از غضب و بد بو و جامه سیاه پوشیده و از دهن
و بینی او اتش زبانه می کشید ابراهیم طاقت مشاهده نیاورد بیهوش شد بعد از ان
بخود امد دید که ملک الموت بحالت خود باز امده پس ابراهیم کفت یا ملک الموت اکر
ملاقات نکند فاجر از عذابهای الهی مکر این صورة هر اینه کافی است از برای او وفی مجموع
الروائق روی ان محمد بن علی ع دخل علی مریض من اصحابه وهو یبکی ویجزع من
الموت فقال له یا عبد الله تخاف من الموت لانک لا تعرفه ارایتک اذا اتسخت و
تقذرت وتاذیت من کثرة الوسخ والقذر علیک واصابک قروح وجرب و
علمت ان الغسل فی الحمام یزیل عنک ذلک کله اما ترید ان یدخله فیغسل ذلک
عنه او ما یکره ان لا یدخله فیبقی علیک ذلک قال بلی یا ابن رسول الله قال فذلک
الموت وهو ذلک الحمام وهو اخر ما بقی علیک وتمحیص الذنوب وتنقیتک من
من سیئاتک فاذا انت وردت علیه وجاوزته فقد نجوت من کل هم وغم واذی و
وصلت الی سرور وفرح فسکن الرجل ونشط واستسلم وغمض عین نفسه ومضی
لسبیله یعنی در مجموع الروائق روایت میکند که داخل شد حضرت امام محمد بن
علی ع بر مریضی از اصحاب خود و او کریه میکرد و جزع مینمود از مرک پس
حضرت فرمود ای بنده خدا از برای این انیکه از مرک میترسی که نشناخته او را
ایا چنین دیده خود را وقتی که چرکین و نجس شده باشی و متاذی شده باشی
از بسیاری چرک و نجاست و دمل و جرب داشته باشی و بدانی که چون

بحمام بروی

بحمام بروی و بشوئی خود را زایل میشود همه چرکها از تو ایا نمی خواهی که داخل شوی
بحمام و شسته شود این چرکها از تو ایا مکروه نیست اینکه داخل نشوی بحمام و
باقی ماند این چرکها در تو پس ان مؤمن کفت که بلی یا ابن رسول الله چنین است پس
حضرت فرمود که موت این حمام است یعنی رنج موت اخر انچیز است که باقی
مانده است از تمحیص ذنوب که بسبب ان رنج کداخته شود کناهان تو و پاک
شود از زشتیهای خود پس هر کاه وارد شوی بر موت و بکذری از او پس بتحقیق
که نجات می یابی از هر هم و غم و مکروه و میرسی بسوی سرور و فرح پس چون
مؤمن این را شنید ساکن شد از جزع و چشم خود را پوشید و برحمت الهی پیوست
وفی تفسیر الامام ع قال قال رسول الله ص لا یزال المؤمن خائفا من سوء العاقبة
ولا یتیقن الوصول الی رضوان الله حتی یکون وقت نزع روحه وظهور
ملک الموت له وذلک ان ملک الموت یرد علی المؤمن وهو فی شدة علته وعظم
ضیق صدره بما یخلفه من امواله ولما هو علیه من اضطراب احواله من معاملیه
وعیاله قد بقیت فی نفسه حسراتها واقتطع دون امانیه فلم ینلها فیقول له
ملک الموت ما لک تجرع غصصک قال لاضطراب احوالی واقتطاعک لی دون امالی
فیقول له ملک الموت وهل یحزن العاقل من فقد درهم زیف واعتیاض
الف الف ضعف الدنیا فیقول لا فیقول ملک الموت فانظر فوقک فینظر
فیری درجات الجنان وقصورها التی تقصر دونها الامانی فیقول ملک
الموت تلک منازلک ونعمک واموالک واهلک وعیالک ومن کان من اهلک
ههنا وذریتک صالحا فهم هناک معک افترضی بهم بدلا مما ههنا فیقول بلی

والله ثم يقول انظر فينظر فيرى محمدا وعليا والطيبين من ذريتهما في اعلى عليين فيقول او تراهم
سادتك وائمتك هم هناك جلاسك و اهلك اما ترضى بهم بدلا مما تفارق ههنا
فيقول بلى و ربي فذلك ما قال الله عز وجل ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا فما امامكم من الاهوال فقد كفيتموها ولا تحزنوا على
ما تخلفونه من الذراري والعيال فهذا الذي شاهدتموه في الجنان بدلا منهم و
ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون وهذه منازلكم وهؤلاء ساداتكم وجلاسكم يعني
در تفسير امام حسن بن علي العسكري عليه السلام روايت كند كه امام عليه السلام گفت كه گفت رسول خدا
صلى الله عليه وآله كه هميشه مؤمن خائف مي باشد از بدى عاقبت ويقيني نميداند وصول شدن
بجنت ورضوان خدا تا آنكه وقت نزع روح حاضر ميشود وملك الموت ظاهر
ميكند آنوقت يقيني ميداند وصول خود را بجنت وسببش اين است كه ملك
الموت وارد ميشود بر مؤمن وقتى كه آن مؤمن در حالت شديد باشد از گرانى كوفت
ودلتنگي عظيم بسبب آنكه وا ميگذارد اموال خود را واز براى آنكه مضطرب الحال باشد از
جهة معاملين وعيال خود وباقى مانده باشد در نفس وحسرتهاى آنها وبريده شده باشد
آرزوهاى او ونرسيده باشد با آنها پس ملك الموت با او گويد چيست ترا كه جرعه
حسرت ميبرى غصه هاى خود را آن مؤمن گويد از براى اضطراب احوال وبريدن تو مرا
از آرزوهاى من پس ملك الموت گويد كه آيا محزون ميشود عاقل از گم كردن يك درهم
تا رايج كه عوض داده شود با وهزار هزار دينار پس مؤمن گويد كه نه پس ملك الموت
گويد نظر كن بسوى فوق خود يعني باسمان پس نگاه مي كند ومي بيند درجات
جنت را وقصرهاى او را كه تصور آرزوها نكند پس ميگويد ملك الموت

بان مؤمن

بان مؤمن كه اينها را كه ديدي منازل ونعمتهاى تو واموال تو واهل تو وعيال تو است
وهر كسى كه از اهل تو وذريه تو صالح باشد پس ايشان در اينجا با تو خواهند بود
آيا راضى هستي باينها بعوض وبدل از اينها كه در اين دنياست پس مؤمن گويد بلى والله
پس ملك الموت گويد كه باز نگاه كن پس مؤمن نگاه ميكند ومي بيند محمد وعلي ع را و
طيبين آل ايشان را در اعلى عليين وگويد آيا مي بيني اينها را اينها سادات تو وائمه
تو اند وانجا جليس تو وانيس تو اند آيا راضى نيستي باينها كه بدل وعوض باشند آنچه را
اينها كه مفارقت ميكني اينجا پس مؤمن گويد بلى بحق پروردگار من پس اين است آنچه
خداى عز وجل در قرآن مجيد گويد كه بدرستى كه آنانى كه گفتند پروردگار ما خداست
بعد از آن مستقيم بودند بر اين قول نازل مي شوند بر ايشان ملائكه وميگويند
كه مترسيد از احوال مستقبل پس آنچه در پيش شما هولها بود كفايت كرده شد آن
شما ومحزون مباشيد بر چيزهائى كه فوت شد از شما وواگذاشتيد از ذريتها
وعيال پس اينها را كه مشاهده كرديد در جنات بدل وعوض از ايشان است
وبشارت باد بشما بجنتي كه وعده كرده ميبودند بشما اينها كه مشاهده كرديد منازل
شماست واينجماعت سادات وانيس وجليس شما اند وفي الكافي عن الصيرفي قال
قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله هل يكره المؤمن على قبض
روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك
فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فو الذي بعث محمدا نبيا لانا ابر بك
واشفق عليك من والد رحيم لو حضرك افتح عينيك فانظر قال ويمثل له رسول الله ص
وامير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام فقال له هذا

رسول الله وامير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والائمة ع من ذريتهم عليهم السلام رفقاؤك
قال ويفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل رب العزة فيقول يا ايتها النفس
المطمئنة الى محمد واهل بيته ارجعي الى ربك راضية بالولاية مرضية بالثواب
فادخلي في عبادي يعني محمدا واهل بيته وادخلي جنتي فما شيء احب اليه من استلال
روحه واللحوق بالمنادي يعني در كافي روايت كند صيرفي از ابي عبد الله ع كه گفت
گفتم جعلت فداك يا ابن رسول الله آيا مؤمن كاره مي باشد از قبض روحش گفت
لا والله بدرستى كه وقتى كه مي آيد ملك الموت از براى قبض روحش مؤمن اول جزع
ميكند پس ملك الموت مي گويد يا ولي الله جزع مكن كه بحق آن خدائى كه محمد را به
پيغمبرى فرستاد كه من دوست ترم بتو ومشفق ترم بر تو از پدر مهربان حالا اگر
حاضر شده باشد سادات تو چشم بگشا ونگاه كن بسوى ايشان گفت امام ع كه در
آنوقت متمثل ميشود از براى او حضرت محمد وعلي وفاطمه وحسن وحسين وائمه از ذريه
ايشان عليهم السلام پس ملك الموت ميگويد آنحضرت محمد وعلي وفاطمه وحسن وحسين
وائمه از ذريه ايشان رفقاء تو اند پس در اينوقت آن مؤمن چشمهاى خود را
مي گشايد ومي بيند ايشان را پس در اينوقت ندا ميكند روح او را منادى حضرت
رب العزة وميگويد اى نفس مطمئنة بمحمد واهل بيت او باز گرد بسوى پروردگار
خود يعني در حالتى كه راضى بودن بولاء علي وصفت تو وحال تو باشد و
مرضى بودن اين صفت تو نزد خداى عز وجل وثواب لمره اين حال تو باشد
پس داخل شو در بندگان من يعني محمد واهل بيت او وداخل شو در جنت من
پس در اينوقت هيچ چيز دوست تر نباشد او را از بيرون رفتن روح او

ولاحق شدن بان

ولاحق شدن بان منادى وفي المحاسن عن سدير قال الصادق والذي بعث محمدا بالنبوة
وعجل روحه الى الجنة ما بين احدكم وبين ان يغتبط ويرى سرورا او تبين له الندامة
والحسرة الا ان يعاين ما قال الله عز وجل في كتابه عن اليمين وعن الشمال قعيد واتاه ملك
الموت لقبض روحه فينادي روحه فيخرج من جسده فاما المؤمن فما يحس بخروجها
وذلك قول الله عز وجل يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية
فادخلي في عبادي وادخلي جنتي ثم قال ذلك لمن كان ورعا مواسيا لاخوانه وصولا
لهم وان كان غير ورع ولا وصول لاخوانه قيل له ما منعك من الورع والمواساة
لاخوانك انت ممن انتحل المحبة بلسانه ولم يصدق ذلك بفعله واذا لقي رسول
الله ص وامير المؤمنين ع لقيهما معرضين مقطبين في وجهه غير شافعين له قال
سدير من جدع الله انفه قال ابو عبد الله ع فهو ذلك يعني در كتاب محاسن سدير
روايت كند از صادق ع كه آنحضرت فرمود قسم بآن خدائى كه محمد را فرستاد برسالت
وتعجيل كرد در بردن روح او بجنت كه ميان شما وميان ديدن اغتباط وسرور
يا ميان حسرت وندامت فاصله نيست مگر آن قدر وقتى كه محتضر شويد و به
بينيد بچشم مثالى آنرا كه گفت خداى عز وجل در كتاب عزيز خود كه از يمين
ويسار ايشان ملكى است نشسته ومي آيد بسوى او ملك الموت از براى قبض
روح او پس ندا ميكند روح او را كه بيرون آ از جسد و از اسانى وخوشحالى
جنت وسبب مشغول شدن بمشاهده نعمتهاى جنت واين است معنى قول
خدا در قرآن يا ايتها النفس المطمئنة تا آخر اين چنانكه ترجمه او را كرديم
بعد از آن حضرت امام ع فرموده كه اما اگر احساس نكردن بخروج روح

واین خوشحالی و سرور از برای کسی حاصل است که صاحب ورع باشد یعنی از جمیع مناهی
مجتنب باشد و صاحب مواساة باشد با اخوان دینی خود و وصول باشد با ایشان یعنی
با این نحو باشد که اگر برادر دینی او مثل او مال نداشته باشد آنچه از مال داشته باشد دو نصف
کند یکی را باو بدهد و یکی را از برای خود نگاه دارد و همیشه با ان برادر خوبی کند و
مهربان باشد و اگر صاحب ورع نباشد و بر برادر دینی خود موصل و مهربان نباشد
ملائکه باو در انوقت احتضار میگویند که چه چیز مانع بود تو را از ورع و اجتناب
از مناهی و از مواساة به برادران دینی خود پس تو از انجا بوده که دستی بر ولایت
همین بزبان گفته بر خود بسته اند و بعضی تصدیق نکرده اند و اینچنین کس چون ملاقات
میکند حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین را در ان وقت احتضار و ملاقات
میکند ایشان او را در حالتی که غضبناک و اعراض کننده باشند از او یعنی رو از او
گرداننده باشند و شفیع نباشند او را اسد بر کفت عوض کردم که این مرد از کسانی است
که بر دینی باشد خدایتعالی او را یعنی غضب کرده باشد او را حضرت امام فرمود بلی
این انکلرت و فی الکافی قال الصّادق ع منکم والله یقبل ولکم والله یغفر انّه
لیس بین احدکم و بین ان یغتبط و یری السّرور و قرّة العین الّا ان تبلغ نفسه
ههنا و اومی بیده الی حلقه ثم قال انّه اذا کان ذلک و احتضر حضره رسول
الله ص و علی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السّلم فیدنو منه علی ع فیقول یا رسول
الله انّ هذا کان یحبّ الله و رسوله و اهل بیت رسوله فاحبّه و ابغض من یبغضه
فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رقبتک اخذت
امانا من برائتک تمسّکت بالعصمة الکبری فی الحیوة الدّنیا قال فیوفّقه الله

عزوجل فیقول لم فیقول و ماذاک فیقول ولایة علی بن ابی طالب ع فیقول
صدقت امّا الّذی کنت تحذره فقد آمنک الله منه و امّا الّذی کنت ترجوه فقد
ادرکته ابشر بالسّلف الصّالح مرافقة رسول الله ص و علی و فاطمة ع ثم تسلّ نفسه
سلّا رفیقا ثم ینزل بکفنه من الجنّة و حنوطه من الجنّة بمسک اذفر فیکفن بذلک
الکفن و یحنّط بذلک الحنوط ثم یکسی حلّة صفراء من حلل الجنّة فاذا وضع
فی قبره فتح الله له بابا من ابواب الجنّة یدخل علیها من روحها و ریحانها ثم یفسح
له عن امامه مسیرة شهر و عن یمینه و یساره ثم یقال له نم نومة العروس علی فراشها
ابشر بروح و ریحان و جنّة نعیم و ربّ غیر غضبان ثم یزور آل محمّد ص فی جنان
رضوی فیاکل معهم من طعامهم و یشرب معهم من شرابهم و یتحدّث معهم فی مجالسهم
حتّی یقوم قائمنا اهل البیت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه یلبّون زمرا
زمرا فعند ذلک یرتاب المبطلون و یضمحلّ المحلّون و قلیل ما یکونون هلکت
المحاضیر و نجی المقرّبون من اجل ذلک قال رسول الله ص لعلی ع انت اخی
و میعاد ما بینی و بینک وادی السّلام و سابرد تتمّة هذا الحدیث فی الباب الاوّل
من المقالة الرّابعة انشاء الله تعالی یعنی در کتاب کافی از حضرت صادق ع روایت
کند که انحضرت فرمود که والله از شما که شیعه مائید قبول می کنند اعمال را
و می امرزند گناهان شما را بخدا شما را و میان شما و میان نزدیک اغتباط
و سرور و روشن شدن چشمها مرغوبات شما نیست مگر انقدر وقتی که
نفس شما برسد بگلوی شما در وقت احتضار بعد از ان فرمود که هرگاه
حاضر شود انوقت حاضر میشود از برای المؤمن حضرت رسول الله ص و علی ع

و جبرئیل و ملک الموت علیهم السّلم پس حضرت علی ع نزدیک میشود برسول الله ص و میگوید
که این مرد محب ما اهل بیت است پس دوست بدار او را و حضرت رسول ص متوجه
بجبرئیل میشود و میگوید که یا جبرئیل این مرد محب خدا و رسول او و اهل بیت رسول
او است پس او را دوست دار و جبرئیل متوجه ملک الموت میشود و میگوید
که این مرد محب خدا و رسول او و اهل بیت رسول او است پس دوست دار او را
و رفق و مدارا کن باو پس ملک موت نزدیک میشود باین مرد و میگوید که ایا
اخذ کرده خلاصی خود را از نار و گرفته امان نامه برائة خود را از نار
بمتمسک شدن بعصمة کبری در دار دنیا و فرمود که در اینوقت موفق میکند
خدایتعالی این مرد را و میگوید که متمسک شده ام بعصمة کبری پس ملک موت میگوید
که چه چیز است ان عصمة کبری این مرد میگوید که ولایت و محبت علی بن ابی طالب ع
است پس ملک موت میگوید که راست گفتی حالا انچه همیشه حذر میکردی از
عقاب الهی خدایتعالی ایمن گردانید تو را و انچه امید میداشتی ادراک کردی مرافقة
حضرت رسول الله ص و نعمتهای الهی رسیدی بان پس بشارت باد تو را بمرافقة
حضرت رسول الله ص و علی و فاطمه علیهما السّلام پس ملک موت بیرون می اورد
نفس او را بیرون اوردنی که در نهایت اسانی و مدارا باشد و بعد از ان
نازل میشود ملکی از ملائکه و می اورد کفن او را و حنوط او را که از مشک اذفر
است از جنت پس کفن میکنند او را باین کفن و حنوط می کنند او را باین حنوط
بعد از ان میپوشانند او را حله زردی از بهشت و چون در قبر میکنند او را در اول
میگشاید خدا از برای او دری از درهای بهشت و داخل میشود بر او از روح

و ریحان بهشت و گلهای جنت و بعد از ان گشاده میشود از پیش روی او یکماهه راه
و از یمین و یسار او یکماهه راه پس باو گفته میشود حالا خواب کن همچه خوابیدن عروس
بر فراش خود و بشارة باد تو را بجمیع و ریحان جنت و بشارة باد تو را بجنة نعیم
و بپروردگاری که غضبناک نباشد بر تو و بعد از ان زیارة میکند المؤمن اهل بیت
محمد ص را در جنات رضوی و با ایشان طعام میخورد از طعام ایشان و با ایشان
شربت می اشامد از شراب ایشان و مکالمه میکند با ایشان در مجالس ایشان تا
انکه بر خیزد قائم ما اهل بیت از برای امامت پس چون بر خیزد قائم ما و ظهور
کند بر می انگیزاند خدایتعالی ایشان را از قبور ایشان و اقبال میکنند با قائم ع لبیک
گویان جمله جمله پس در اینوقت بشک و ریب می افتند اهل باطل در دین خود
و مضمحل میشوند انها که بر خود بسته باشند تشیع را و قلیلند انها که چنین
می باشند یعنی با قائم ع باشند هلاک شدند انها که استعجال کردند و
گفتند که اگر صاحب الزمان موجود باشد که ظهور کند و نجاة یافتند مقربان
از اینجهة حضرت رسول ص گفت یا علی تو برادر منی و وعده ملاقات من و تو
در وادی السّلام و وادی السّلم ظهر کوفه است که مدفن امیر المؤمنین ع است
و مراد از رضوی کوهیست در مدینه و مراد از جنات جنات بوزخ است
نه جنات خلد و کنایه از جنانیست که هر دو در خدمت حضرت رسول
و امیر المؤمنین ع باشد و تتمه این حدیث را در باب اول از مقاله
رابعه خواهیم گفت انشاء الله تعالی و فی تفسیر الامام ع انّ المؤمن
الموالی لمحمّد و آله الطّیّبین المتّخذ لعلیّ بعد محمّد امامه الّذی یحتذی

مثاله وسيئة الذي يصدق في اقواله ويصوب افعاله ويطيعه بطاعة من يجده من اطائب
ذريته لامور الدين وسياسته اذا حضره من امر الله ما لا بد منه نزل به من قضائه ما لا
يصد عنه وحضره ملك الموت واعوانه وجد عند راسه محمدا رسول الله من جانب
ومن جانب اخر عليا سيد الوصيين وعند رجليه من جانب الحسن سبط سيد
النبيين ومن جانب الحسين سيد الشهداء اجمعين وحواليه بعدهم خيار خواصهم ومحبيهم
الذين هم سادة هذه الامة بعد ساداتهم من ال محمد ينظر اليهم المؤمن العليل فيخاطبهم
بحيث يحجب الله صوته عن اذان حاضريه كما يحجب رؤيتنا اهل البيت ورؤية خواصنا
عن عيونهم ليكون ايمانهم بذلك اعظم ثوابا لشدة المحنة عليهم فيه فيقول المؤمن بابي
انت وامي يا رسول رب العزة بابي انت وامي يا وصي رسول الرحمة بابي انتما يا شبلي محمد
وضرغاميه يا ولديه ويا سبطيه يا سيدي شباب اهل الجنة المقربين بالرحمة والرضوان
مرحبا بكم معاشر خيار اصحاب محمد وعلي وولديه ما اعظم شوقي اليكم وما اشد
سروري الان بلقائكم يا رسول الله هذا ملك الموت قد حضرني ولا اشك في جلالتي
في صدره لما كان احبك مني فيقول رسول الله كذلك هو ثم يقبل رسول الله
على ملك الموت فيقول يا ملك الموت استوص بوصية الله في الاحسان الى مولانا و
خادمنا ومحبنا ومؤثرنا فيقول ملك الموت يا رسول الله مره ان ينظر الى ما قد
اعد له في الجنان فيقول له رسول الله انظر فينظر الى العلو وينظر الى ما لا يحيط
به الالباب ولا ياتي عليه العدد والحساب فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن
ذلك ثوابه وهذا محمد وعترته زواره يا رسول الله لولا ان الله جعل الموت
عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه ولكن لخادمك

ومحبيك هذه

ومحبيك هذه اسوة لك ولسائر انبيائه ورسله واوليائه الذين اذاقوا الموت
بحكم الله ثم يقول محمد ص يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك فاستوص به
خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى رياض الجنان وقد كشف عن الغطاء والحجاب لعين
ذلك المؤمن العليل فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني ههنا فلا صبر لي عن محمد وعترته
والحقني بهم فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعر من الدقيق
وان كنتم ترون انه في شدة بل هو في رخاء ولذة فاذا ادخل قبره وجد جماعتنا هناك
واذا جاءه منكر ونكير قال احدهما للاخر هذا محمد وعلي والحسن والحسين وخيار صحابتهم
بحضرة صاحبنا فلنتضع لهم فياتيان فيسلمان على محمد سلاما مفردا ثم يسلمان
على علي سلاما مفردا ثم يسلمان على الحسن والحسين يجمعانهما فيه ثم يسلمان على
سائر من معنا من اصحابنا ثم يقولان قد علمنا يا رسول الله زيارتك في خاصتك
لخادمك ومولاك ولولا ان الله يريد اظهار فضله لمن بهذه الحضرة من املاكه
ومن يسمعنا من ملائكته بعدهم لما سالناه ولكن امر الله لا بد من امتثاله ثم يسالانه
فيقولان من ربك وما دينك ومن نبيك ومن امامك وما قبلتك ومن
اخوانك فيقول الله ربي ومحمد نبيي وعلي وصي محمد امامي والاسلام ديني
والكعبة قبلتي والمؤمنون الموالون لمحمد وعلي واوليائهما والمعادون لا
لاعدائهما اخواني واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله وان اخاه عليا ولي الله وان من نصبهم للامامة من اطائب عترته
وخيار ذريته خلفاء الامة وولاة الحق والقوامون بالصدق فيقولان

على هذا احييت وعلى هذا مت وعلى هذا تبعث وتكون ان شاء الله مع من تتولاه في دار
كرامة الله ومستقر رحمته يعني در تفسير امام حسن بن علي العسكري ع روايت كند
كفت بدرستي كه مؤمني كه دوست باشد بر محمد وآل طيبين او ولى او فرض كرفته باشد بر
علي بن ابي طالب ع را بعد از محمد ص امام خود ش انچنان فرا كرفتني كه اقتدا كرده باشد
مثال او را يعني پيرو او شده باشد در جميع صفات وافعال وفرا كرفته باشد اقوال
او را وصواب دنيا باشد افعال او را واطاعت كرده باشد مر او را در اطاعت كردن
اوصياى او چون حاضر شود اين مؤمن را از خداى عز وجل چيزى كه ناچار است
از او ونازل شود باو از قضاى حق تعالى چيزى كه امراض شود الله كرم از او يعني موت و
حاضر شوند او را ملك الموت وجنود او مى بيند آن مؤمن در بالاى سرش محمد رسول
الله ص را از يك جانب وسيد الوصيين امير المؤمنين ع را از يكجانب ومى بيند در جانب
پايش امام حسن ع را از يكجانب وامام حسين ع را از يكجانب ومى بيند در دور وحوالى
خود بهترين خواص ومحبين ايشان را كه بعد از ائمه سادات امت محمدند چون
سلمان ومقداد وما نند اينها پس نگاه ميكند المؤمن مريض بسوى آن جماعت وگفتگو
مى كند با ايشان بحيثيتى كه خدا يتم محجوب ميدارد صوت او را از گوشهاى مردمى
كه در اين دنيا حاضر باشند پيش او وهمچنانكه محجوب ميدارد رؤيت ما اهلبيت را
ورؤيت خواص ما را از چشمهاى ايشان از براى اينكه بسبب ايمان او بر ذات ايشان
با در حالت غيبت ما عظيم ترين ثوابها بخشد ايشان را واين خدا تعالى ابراى اين
چنين كرده كه بمؤمنين غيب محبت معزط دارد پس مؤمن خطاب ميكند برسول
الله ص وميكويد فداى تو شوم با پدر ومادر خود اى رسول رب العزت

ويا امير المؤمنين ع

ويا امير المؤمنين ع ميكويد فداى تو شوم با پدر ومادر خود اى وصى رسول الرحمة وبحسنين ع
كويد فداى شما شوم با پدر ومادر خود اى دو شير بچه حضرت رسول ودو شبل رسول اى
ولدين رسول الله وسبطين او واى دو سيد جوانان اهل بهشت ومقربان رحمت و
رضوان الهى وبخواص اصحاب كويد مرحبا بكم اى بهترين اصحاب محمد وعلى وولدين
او وچه بسيار مشتاق عظيم بودم بملاقات شما وچه بسيار مسرورم اين وقت بديدار
شما وبعد از ان ميكويد يا رسول الله اين ملك موت است كه حاضر شده است از براى
من ومن شك ندارم در اينكه در دل او جليل وعزيزم بسبب نسبت خادمى من بشما
ولطف وشفقت شما بمن پس رسول الله ص ميكويد كه هم چنين است كه ميكوئى پس
حضرت رسول متوجه ميشود بملك موت كه اى ملك الموت عمل كن بوصيت خداى عز وجل
كه در احسان كردن بمولاى ما وخادم ما ومحب ما واختيار كننده ما بر ديكران كرده است
پس ملك الموت ميكويد كه يا رسول الله امر كن او را كه نگاه كند بسوى چيزها
كه اماده شده است از براى او در جنات پس حضرت رسول بالمؤمن كويد نگاه
كن پس نگاهى كند بسوى بالا ومى بيند چيزهائى را كه عقول احاطه انها نتوانند
كرد وعدد وحساب شامل انها نتواند شد پس ملك الموت كويد كه چون رفق
واحسان نكنم بكسى كه اينها ثواب او باشد ومحمد وعترت او زوار او باشند و
ميكويد كه يا رسول الله اگر نه اين ميبود كه خدا اين موت را عقبه ساخته است كه بر
بهشت نمى توان رسيد مكر بعبور اين عقبه من هركز روح او را قبض نميكردم
وليكن اين خادم ومحب تو نيز بايد كه اقتدا كند بتو وساير انبيا ورسل
واوليائى كه چشيدند مرك را بحكم خدا پس محمد ص كويد كه يا ملك الموت اين

تو واین برادر ما بتحقیق که تسلیم کردیم بسوی تو پس ومتصاف اش بحنین وحنوط بعد از آن
حضرت رسول کسانی که با او باشند مرتفع شوند بسوی بهشت جنات ودر این
وقت ستر وحجاب مکشوف شود از برای چشم مؤمن تا اینکه معاینه ببیند که حضرة
با اصحاب شرع را ایستاده اند پس بر چند ایشان را در اینجا بعد از آنکه در حوالی فراش او
بودند پس المؤمن ملک الموت کوید زود باش زود باش قبض کن روح مرا
در اینجا مکذار که صبر ندارم از محمد واعزه او وملحق ساز مرا بایشان پس در این وقت
قبض کند ملک الموت روح او را وبیرون اورد روح او را چنانکه بیرون ارند
موی را از ارد باسانی واکر ببینید شما که او محجب ظاهر بر شدة است در واقع
چنین نیست بلکه در عین صحت ولذت است پس چون داخل کنند او را در قبر او
بر بپند همان جماعت را انجا وچون منکر ونکیر بیایند یکی بر یکی کوید این
محمد وعلی وحسن وحسین علیهم السلام وبزرکان اصحاب ایشان در پیش صاحب ما
حاضر شده اند پس باید که ما خضوع کنیم بایشان پس بیایند وسلام کنند بر محمد
مفرد او بعد از آن سلام کنند بر علی بعد از آن سلام کنند بر حسن وحسین
سلام تثنیه بعد از آن سلام کنند با سایر کسانی که با ما باشند از اصحاب ما
سلام جماعت بعد از آن میکویند که بتحقیق میدانیم ما یا رسول الله زیارت
کردن تو واختصاص بر تو هر خادم وصولای تو را واکر نه این می بود که حق
تعالی میخواهد ظاهر سازد فضل او را بر کسانی که در اینجا حاضر اند از ملائکه
وبر ملائکه که غایب از اینجا اند وبالاعلام واخبار اسمیل که حاضر سؤال
نمیکردیم از او ولیکن امر خدا ناچار است از امتثال فرمان بردار پس سؤال

کنند از آن

کنند از آن مؤمن ومیکویند کیست رب تو وچیست دین تو وکیست پیغمبر تو وکیست
امام تو وچیست قبله تو وکیست اخوان تو پس کوید خدا رب من است ومحمد
پیغمبر من است وعلی وصی محمد امام من است واسلام دین من است وکعبه قبله
من است ومؤمنان که دوستان محمد وعلی ودوستان اولاد ودشمنان اعدای
ایشان اند برادران من اند وکواهی میدهم که نیست خدائی مکر خدای یکانه
ونیست شریکی مر او را وکواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست وکواهی
میدهم که برادر او علی ولی خدا ست وکواهی میدهم که نصب کرد ایشان
یعنی محمد وعلی علیهما السلام از برای امامت از پاکان عترت او وخلفای ائمة الله
واولیای حق تو امور نصب کرد پس منکر ونکیر کویند بر این اعتقاد زنده
بودی وبر این مردی وبعد از این بر همین برانکیخته شوی انشاء الله با کسی که
دوست میداری او را در دار کرامت خدا ومستقر رحمت او وفی جامع الورام عن
براء ابن عازب قال خرجنا مع رسول الله على جنازة رجل من الانصار فجلس رسول
الله صلی الله علیه وآله على قبره منكسا راسه ثم قال اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ثلاثا ثم قال ان
المؤمن اذا كان في اقبال من الاخرة بعث الله له ملائكة كان وجوههم الشمس معهم
حنوطه وكفنه فيجلسون مد بصره فاذا خرجت روحه صلى عليه كل ملك بين السماء
والارض وكل ملك في السماء وفتحت له ابواب السماء فليس منها باب الا
يحب ان يدخل روحه منه فاذا صعد بروحه قيل اي رب عبدك فيقول
ارجعوه فاروه ما اعددت له من النعيم فاني وعدته منها خلقناكم وفيها
نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى وانه ليسمع خفق نعالهم اذا ولوا مدبرين

حتى يقال يا هذا من ربك ومن نبيك ومن امامك فيقول ربي الله ونبيي محمد وامامي
علي وبعد الامام واحدا واحدا قال فينتهرانه انتهارا شديدا وهي اخر فتنة تعرض
عليه فاذا قال ذلك نادى مناد ان صدقت وهو معنى قوله يثبت الله الذين
امنوا بالقول الثابت الاية ثم ياتيه ات حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب
فيقول ابشر برحمة من ربك وجنات فيها نعيم مقيم فيقول وانت بشرك
الله بالخير من انت فيقول انا عملك الصالح والله ما علمتك الا سريعا في طاعة الله
بطيئا عن معصية الله فجزاك الله خيرا قال ثم نادى مناد ان افرشوا له من
الجنة وافتحوا له بابا الى الجنة فيفرش له فرشا من الجنة ويفتح له باب الى الجنة
فيقول اللهم عجل قيام الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي واما الكافر فبالعكس
لا يلحقه المؤمن النعيم يلحقه من العذاب یعنی در کتاب جامع ورّام روایت
کرده اند از براء بن عازب که کفت بیرون امدیم با رسول الله بر جنازه
مردی از انصار پس نشست رسول الله بر قبر او وسر خود را پائین انداخته
بود پس فرمود سه بار که پناه میبریم بتو از عذاب قبر سه بار پس کفت
بدرستی که مؤمن چون بسوی اخرت اقبال کند میفرستد خدا تعالی از برای او
ملائکه که کویا روهای ایشان از ماهتاب افتاب باشد وبا ایشان باشد حنوط
وکفن مؤمن پس بنشینند در مد نظر او پس چون بیرون اید روح او از بدن
نماز کنند بر او ان ملائکه وهر ملکی که در مابین اسمان وزمین باشد وهر ملکی
که در اسمان باشد وکشوده شود از برای او درهای اسمان وهیچ دری نباشد
از درهای اسمان الا اینکه دوست دارد که داخل شود روح او از آن در پس

چون ملائکه

تاریخ تولد فرزند ارجمند محمد حسن صغیر در لیله سه شنبه ۱۳ شهر ربیع الثانیه ۱۳۱۰

تاریخ تولد محمد علی ولد میرزا عباس در ۱۱ شهر محرم الحرام ۱۳۱۰

چون ملائکه بالا برند روح مؤمن کویند ای پروردکار این فلان بنده تو است
پس پروردکار عالم کوید که باز کردانید او را وبنمائید او را انچه اماده کرده ام از برای
او از نعمتها در بهشت برزخی که باصطلاح حدیث بهشت دنیا کویند واز برای
این باز کردانید که من وعده کرده ام او را که از زمین دنیا خلق کردم وباز خواهم
کرد او را بان زمین دنیا واز آن بیرون خواهم اورد او را بار دیکر یعنی روز بعث وحشر
رسول فرمود که بدرستی که ان روح میشنود صدای نعلهای یعنی جنازه او را
که بر میکردانند از دفن او وملکان قبر میکویند باو که کیست رب تو وکیست نبی
تو وکیست امام تو المؤمن کوید رب من خدا است ونبی من محمد است وامام
من علی است ومیشمارد بعد از آن امامان خود را یکی بعد از یکی پس ان دو ملک
قبر میجنبانند او را جنبانیدنی سخت واین اخر فتنهها ومصائب است که عارض
میشود بر او پس چون جواب سؤالات مذکوره کوید ندا کند منادی که راست
کفتی واین است معنی قول خدا در قران مجید که کفت ثابت میدارد خدا
کسانی را که ایمان اوردند بقول ثابت الایه بعد از آن بیاید پیش او کسی که
خوش رو وخوش بو وخوش لباس باشد ومیکوید بشارت باد تو را
برحمت از رب تو وبجنات که در اوست نعمتهای مقیم پس میکوید المؤمن
بان کس که تو را بشارة داده شوی بخیر کیستی تو کوید من عمل صالح توام والله
ندانستم تو را مکر سریع در طاعت خدا وبطی در معصیت خدا جزای
خیر دهد بتو پس ندا کند منادی که فرش از برای او از فرشهای جنت و
بکشائید از برای او دری بسوی جنت پس فرش کنند از برای او از فرشها

تاریخ تولد فرزند [illegible] ملک [illegible] ربیع الاول ۲۸ شهر در لیله [illegible] ۱۳۱۷

تاریخ تولد نور چشم [illegible] خداوند [illegible] امام حسن مجتبی ۲۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۲

جنت وبکشاید از برای او دری بسوی جنت پس میکوید خدا او را بخواب در وی قایم
کن قیامت را تا باز کردیم بسوی اهل خود و انعمتهای خود اما کافر بعکس
انچه لاحق شود مؤمن را از نعیم لاحق میشود او را از عذاب وفی الکافی عن رسول
الله صلعم انه قال اذا وضع المؤمن فی قبره یاتیه الملکان فیقول المؤمن یا ملائکة الله
ارفقا بی فانی غریب فبعث الله جل جلاله الیه ملکا اسمه رومان فیقول یا عبد الله
الله یقرئک السلام فیقول لا تخف فمن کنت معه فلیس بغریب یعنی در کافی
روایت از حضرت رسول صلعم که چون مؤمن را بقبر کذارند دو ملک می ایند
که سؤال کنند از رب او و نبی او و امام او پس المؤمن کوید ای ملائکة الله
رفق و مدارا کنید با من در سؤال که من غریبم در این عالم پس در اینوقت خدای
عز وجل ملکی را می فرستد بسوی او که نامش رومان است پس ان ملک می کوید که
ای بندهٔ خدای عز وجل سلام میرساند بتو و می کوید که هر کس که من با او
باشم او غریب نیست وفیه سئل عن النبی صلعم کیف یتوفی ملک الموت المؤمن
فقال ان ملک الموت لیقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذلیل من
المولی فیقوم واصحابه لا یدنوا منه حتی یبداه بالتسلیم ویبشره بالجنة
یعنی ایضا در کافی روایت کند که سؤال کردند از حضرت رسول که چکونه
قبض روح مؤمن میکند مؤمن را حضرت رسول صلعم فرمود که بدرستی
که ملک الموت در حین موت مؤمن می ایستد در نزد ان مؤمن همچو ایستادن
که بندهٔ ذلیل در پیش مولای جلیل خود ایستد پس ملک الموت واصحاب
او همکی همچنین می ایستند و نزدیک نمی شوند تا انکه اول سلام میکند

براو وبشارة

تاریخ تولد فرزند ... محمد ... ربیع الاول ١٣٢٤

تاریخ تولد فرزند ... محمد ... ربیع الثانی ١٣٢٤

١٣٣٩

براو وبشارة میدهند او را بجنت وفی کتاب النوادر روی عن النبی صلعم انه قال
اذا رضی الله تعالی عن عبد قال یا ملک الموت اذهب الی فلان فاتنی بروحه حسبی من
عمله قد بلوته فوجدته حیث احب فینزل ملک الموت ومعه خمس مائة من الملائکة
ومعهم قضبان الریاحین واصول الزعفران کل واحد منهم یبشره ببشارة سوی
بشارة صاحبه ویقوم الملائکة صفین لخروج روحه معهم الریحان فاذا نظر الیهم ابلیس
وضع یده علی راسه ثم صرخ فیقول لجنوده ما لکم یا سیدنا فیقول اما ترون ما اعطی
هذا العبد من الکرامة این کنتم عن هذا قالوا جهدنا به فلم یطعنا یعنی در کتاب نوادر
از حضرت رسول صلعم روایت کند که کفت چون راضی شود خدا تعالی از بنده میکوید
ملک الموت را که برو بسوی فلان بندهٔ من و بیاور روح او را بسوی من که
کافیست از برای خوشنودی من انچه از او عمل امده و تحقیق که ازموده ام او را در همه
جا یافتم او را در هر جا که دوست داشتم از ایمان نوع عمل پس نازل میشود ملک
الموت وبا او پانصد ملک باشند وبا ان ملائکه شاخهها از کلها واصلهای کل
زعفران باشد هر یک از ان ملائکه بشارة دهند المؤمن را ببشارتی که غیر
بشارة ملک دیکر باشد و می ایستند این ملائکه دو صف از برای خروج روح
او و با ایشان کلهای ریاحین باشد پس چون نظر کند ابلیس بسوی ایشان
دست او بر سر زند و فریاد کند پس میکوید بجنود او چیست شما را ای سید ما کوید
ایا نمی بینید انچه عطا کرده است خدا این مؤمن را از کرامت و شفقت شما کجا بودید که
غافل شدید از او کویند یا سیدنا ما سعی و جهد کردیم در اضلال او و او اطاعت
نکرد ما را وفی الحدیث القدسیة المعراجیة التی اوردها الشیخ الاجل الاکرم

دیلمی قال الله تعالی یا احمد من عمل برضای الزمه بثلث خصال اعرفه شکرا لا یخالطه الجهل
وذکرا لا یخالطه النسیان ومحبة لا یؤثر علی محبتی حب المخلوقین فاذا احبنی احببته و
حببته الی خلقی وافتح عین قلبه الی جلالی وعظمتی فلا اخفی علیه علم خاصة خلقی فاناجیه
فی ظلم اللیل ونور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین ومجالسته واسمعه کلامی
وکلام ملائکتی واعرفه سری الذی علی خلقی الی ان ساق الحدیث ثم لاهونن علیه
الموت وسکراته ومرارته وغصصه حتی یشتاق الی الجنة شوقا حتی اذا نزل علیه ملک
الموت قال له مرحبا طوبی لک ثلث مرات ثم قال ان الله عز وجل الیک لمشتاق
واعلم یا ولی الله ان الابواب التی کانت یصعد فیها عملک یبکی علیک وان محرابک
ومصلاک یبکیان علیک فیقول له امض برضوان الله وکرامته ویخرج روحه من
جسده کما یخرج الشعرة من العجین وان الملائکة یقومون علی راسه بید کل
ملک کاس من ماء الکوثر وکاس من الخمر یسقون حتی یذهب سکراته ومرارته و
یبشرونه بالبشارة العظمی ویقولون له طبت وطاب مثواک انک تقدم علی
العزیز الکریم الحبیب القریب فیطیر الروح من ایدی الملائکة ویصعد الی الله فی
اسرع من طرفة عین ولا یبقی حجاب ولا ستر بینها وبین الله عز وجل والله
عز وجل الیها مشتاق ویجلس الی عین العرش ثم یقال لها ایتها الروح کیف
ترکت الدنیا فیقول الهی وسیدی سألتنی عما لا اعلم وعزتک وجلالک
منذ خلقتنی الی هذه الغایة فانا خائف منک فیقول الله تعالی صدقت
عبدی کنت بجسدک فی الدنیا وبروحک معی اعلم سرک وعلانیتک سل اعطک
وتمن علی فاکرمک هذه جنتی فتبجح فیها وهذه جواری فاسکنها قال

الروح الهی

الروح الهی عرفتنی نفسک فاستغنیت بها عن جمیع خلقک وعزتک وجلالک
لو کان رضاک فی ان اقطع اربا اربا واقتل سبعین قتلة باشد ما یقتل به
الناس لکان رضاک احب الی الهی کیف اعجب بنفسی وانا ذلیل ان لم تکرمنی
وانا مغلوب ان لم تنصرنی وانا میت ان لم تحیینی بذکرک ولولا سترک
لافتضحت اول مرة عصیتک فیها الهی کیف لا اطلب رضاک وقد اکملت
علی عقلی حتی عرفتک وعرفت الحق من الباطل والامر من النهی والعلم من الجهل
والنور من الظلمة فیقول الله عز وجل لیس بینی وبینک حجاب فی کل وقت
تریدین قالت وهکذا افعل باحبائی یعنی در احادیث قدسیه
معراجیه که ایراد کرده است انها را شیخ ابن ابی الفوارس دیلمی علیه الرحمة که در شب
معراج که خدای عز وجل بمحمد صلعم کفت یا احمد کسی که عمل کند برضای من الزام میکنم
او را سه خصلت یکی انکه عارف میسازم او را بشکری که مشوب بجهل نباشد
وعارف بذکری که مشوب بنسیان نباشد وعارف میسازم بمحبتی که اختیار
نکند بر محبت من محبت مخلوقین را پس چون دوست دارد مرا دوست
دارم او را و محبوب کردانم او را بسوی خلق خود و میکشایم چشم دل او را
بسوی جلال و بزرکی خود پس مخفی نمیکنم بر او علم خاصهٔ خلق خود را
پس راز میکویم با او در شبهای تاریک و روزهای روشن تا انکه منقطع
شود حدیث و کفتکوی او با مخلوق و مجالست او با ایشان و میشنوانم
با او کلام خود و کلام ملائکهٔ خود را و میشناسانم با او سری که پوشیده داشتم
بر خلق خود و حدیث میکشد تا انجا که کوید بعد از ان اسان میکنم بر او

موت و سکرات او را و تلخیهای نزع او را و ترس او را تا انکه مشتاق شود بسوی جنت شوق عظیمی تا انکه چون نازل شود بر او ملک الموت کوید مر او را خوشا بحال تو و طوبی مر تو را سه مرتبه پس کوید ای بنده خدا بدرستیکه خدا عز و جل مشتاقست بسوی تو و بدان ای دوست خدا که درهای جنت که عملهای تو در انها بالا میرفت کریه میکنند بر تو و محراب تو و نمازهای تو کریه میکنند بر تو پس ملک الموت کوید مر او را که برو بسوی رضوان و جنت خدا و اکرام خدا و بعد از ان ملک موت بیرون اورد روح او را از جسد او چنانکه بیرون اورند موی را از خمیر و ملائکه ایستاده باشند بر بالای سر ان ولی الله و بدستهای هر ملکی بیک دست کاسه از اب کوثر و بیک دست کاسه از شراب بهشت باشد و بیاشامند او را از ان کاسها تا انکه زایل شود از و سکرات موت و تلخیهای او و بشارت دهند او را ببشارتهای عظیم و بکویند مر او را که خوب شد حال تو و خوب است ارامکاه تو که وارد شدی بر خدای عزیز کریم و دوست خود پس پرواز کند روح او از دستهای ملائکه و برسد بخدای عز و جل بیک طرفة العین و نماند حجابی و حایلی میانه ان روح و میانه خدای عز و جل و خدا تعالی بان روح مشتاق باشد و بنشاند او را در جانب راست عرش پس بکویند مر او را که ای روح چون کذاشتی دنیا را یعنی بچه نحو بچه حالت دیدی او را پس کوید ای الهی من و ای سید من سؤال میکنی از من چیزی را که نمیدانم و بعزت و جلال تو قسم که از انوقت که خلق کردی مرا تا این غایت خایف بودم از تو و از خوف تو

نا انم کردید

غالسم که دنیا چون و چه حالت داشت پس خدای عز و جل کوید که راست کفتی ای بنده من محبت جسد در دنیا بودی و محبت روح با من بودی میدانم سر تو را و اشکار تو را سؤال کن تا عطا کنم تو را و ارزوی خود را بخواه تا اکرام کنم بتو اینست جنت من و مباح کردم تو را و جای تو ساختم و همسایکی من پس ساکن شو انجا روح کوید الهی دانا کردانیدی مرا بر ذات خود پس مستغنی شدم باو از جمیع انچه غیر تست و بعزت و جلال تو قسم که اکر رضای تو در ان باشد که پاره پاره شوم یا کشته شوم بسخت ترین کشتنها ظاهرا اینه رضای تو دوست تر است از من الهی چون معجب و شیفته نفس خود باشم و حال انکه من ذلیلم اکر تو اکرام نکنی مرا و من مغلوبم اکر نصرت ندهی مرا و من مرده ام اکر زنده نکنی مرا بذکر خودت و اکر ستر و عفو تو نبوده هر اینه رسوا میشدم در بار اول که مرتکب عصیان و نافرمانی کردیدم تو را الهی چون طلب نکنم رضای تو را و بتحقیق که کامل کردانیدی عقل مرا تا انکه شناختم تو را و شناختم حق را از باطل و امر را از نهی و علم را از جهل و نور را از ظلمت پس خدای عز و جل کوید قسم بعزت و جلال خودم که میانه خود و میانه تو حجاب نخواهم کذاشت در وقتی که خواهی و هم چنین میکنم با دوستان خود و عنه ایضا قال الله تعالی یا احمد ان اهل الاخرة رقیقة وجوههم کثیر حیاؤهم قلیل حمقهم کثیر نفعهم قلیل مکرهم الناس منهم فی راحة و انفسهم فی تعب کلامهم موزون محاسبین لانفسهم متعبین لها تنام اعینهم و لا تنام قلوبهم اعینهم باکیة و قلوبهم ذاکرة الی ان ساق الحدیث فو عزتی و جلالی لاحیینه حیوة طیبة اذا

فارقت روحه جسده لا اسلط علیه ملک الموت و لا یلی قبض روحه غیری و لافتحن لروحه ابواب السماء کلها و لارفعن الحجب کلها دونی و لامرن الجنان فلیتزین و الحور العین فلیتزخرفن و الملائکة فلیصلین و الاشجار فلیثمرن و ثمار الجنة فلیتدلین و لامرن من الریاح التی تحت العرش فلیحملن جبالا من الکافور و المسک الاذفر فلیصرن وقودا من غیر نار فلیدخلن فلیدخلن و لا یکون بینی و بینه ستر فاقول له عند قبض روحه مرحبا و اهلا لقد و ملک علی احد بالکرامة و البشری و بالرحمة و الرضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم فلو رایت الملائکة کیف یاخذها و یعطیها الاجر یعنی ایضا شیخ مذکور در این حدیث قدسی معراجی روایت کند که حضرت باری جل شانه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله کفت یا احمد بدرستیکه اهل اخرت رقیق است رویهای ایشان و بسیار است حیای ایشان و کمست حماقت ایشان یعنی نیست حماقت ایشان و بسیار است نفع ایشان و کم است مکر ایشان و مردم از ایشان در راحتند و نفسهای ایشان از ایشان در تعب است کلام ایشان موزون می باشد یعنی بعقل سنجیده میکویند و حساب کننده می باشند اعمال نفسهای خود را و بتعب دهنده می باشند نفسهای خود را چشم ایشان خواب میکند و دل ایشان خواب نمیکند چشم ایشان کریان و دل ایشان ذاکر میباشد و حدیث می کشد تا انجا که میکوید قسم بعزت و جلال خودم که زنده میکردانم او را زنده کردنی خوب وقتی که مفارقت کند روح او از جسد او و مسلط نمیکنم بر او ملک الموت را و متولی نمیشود قبض روح

او را

او را غیر من و بتحقیق که میکشایم از برای او جمیع درهای اسمان را و بتحقیق که بر میدارم جمیع حجابها را از پیش خود و امر میکنم جنات را بتحقیق پس مزین و اراسته میشوند جنات و امر میکنم حور العین را بانکه رخشنده کی پس درخشنده و تابنده میشوند و امر میکنم ملائکه را بنماز پس نماز میکنند و اشجار را پس میوه دار میشوند و میوها را پس اویزان میشوند و امر میکنم بادی را از بادهائی که زیر عرش است پس بر میدارد کوهها از مشک اذفر و افروزنده بدون هیمه و اتش و بخور میکنند ان مشک و کافور را از برای عطر پس داخل میکردانند روح را و نمیباشد میانه من و او حجابی پس میکویم مر ان روح را نزد قبض او که مرحبا و اهلا و قدم تو را ابوحن با لاابا بکرامت و بشارت و بوحمة و برضوان و جناتی که مر ایشان راست در ان جنات نعمت پایدار و دایم و بدرستیکه نزد خداست اجر عظیم پس اکر ببینی یا احمد ملائکه را که چون میکیرند از روح العبض و میدهند بدست انداری و جواب این کلام محذوف است بسبب جلالت قدر و شان یعنی وصف نمیتوان کرد بسبب جلالت قدر پس اکر ببینی خواهی دانست قدر و شان او را وقال المصنف قدس الله هذه الاحادیث المختلفة الواردة فی قبض الروح انما هی بسبب تفاوت درجات الاشخاص و احوالها المختلفة و قال انکان موت المؤمن هذه المیتات فواشوقاه الی لقائه و احزناه عند هجرانه و لذلک الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام کانوا یفرحون عند قبض روحهم الاقدس الاعلی و الحکماء العارفون الالهیون من

شيعتهم الخلص كسقراط و ارسطاطاليس كذلك كما حكى عن امير المؤمنين ع قال عند
ضربة الله اصابه من ابن ملجم عليه اللعنة على الموت فزت برب الكعبة و روى عن وهب
بن منبه ان ملك الموت اتى رجلا صالحا قد رضى الله عنه فسلم عليه فرد عليه السلام
فقال ملك الموت لى اليك حاجة و هى زيارتك فقال الصالح قد اجبت حاجتك فمن
انت فقال انا ملك الموت فقال مرحبا الحمد لله على مجيئك فانى كنت كثير الترقب لمجيئك
و وصولك و لقد طالت على غيبتك و كنت مشتاقا الى قدومك فقال له ملك الموت
ان كان لك شغل فاقضه فقال ليس لى شغل اهم من لقاء ربى فقال كيف تحب ان اقبض
روحك فانى امرت ان اقبض روحك كيف اثرت و اخترت فقال اتركنى حتى اصلى
ركعتين فاذا انا سجدت فخذ روحى و انا ساجد ففعل ملك الموت ما امره و نقله الى
ربه و حكى عن سقراط انه قال عند قتله اكثر اثر بالقتل و فرحه بالوصول الى مرتبة
و هو مسرور ينبغى ان لا يخطأ مرتبتى عند احدكم عن مرتبة قوبليس الذى يقال انه طاير
يلون الشمس و انه يلهم لذلك و انه لو احس بموت اكثر الالحان طربا و سرورا بالمصير
الى محذ و ممه و لا اقل من ان يكون فرحى كفرح هذا الطاير لوصولى الى معبودى
و حكى عن ارسطاطاليس فى رسالة التفاحة انه مع طول مرضه و ضعف بدنه كان يفرح
و يشعف عند احتضاره و يتلالؤ وجهه من شدة انبساطه يعنى مصنفو وغفر الله
كو يدكه اين احاديث مختلفه كه وارد شده است در قبض روح مومن اين است و
جمع اين نيست كه بحسب تفاوت درجات اشخاص مومنين و اختلاف احوال
ايشان است و ميكويد كه اكر موت مومن اين نحو هاست ليس و الملتوتهم مرحوم است
او را و واحى نا در جوار او و ان اين مسرور و فرحناك بوده ان انبيا

و اوصيا در وقت

و اوصيا در وقت قبض روح اقدس ايشان و هم چنين حكما و عرفاء الهيين ان
شيعيان خالص ايشان چون سقراط و ارسطاطاليس چنانكه حكايت كنند از امير
المؤمنين ع كه چون ضربت ابن ملجم لعنه الله بر سر مبارك آنحضرت رسيد فرمود فزت
برب الكعبه يعنى براحت و جنت افتادم محقق بود رو كار كعبه و روايت كند از
وهب بن منبه كه ملك الموت امد نزد مرد صالحى كه حق تعالى از او راضى شده
بود پس سلام كرد پس آن مرد صالح جواب كفت او را هيد از آن ملك الموت كفت كه مرا
از تو حاجتى است و آن زيارة كردن تست آن مرد قبول كرد حاجت او را و كفت تو
كيستى كفت من ملك الموتم آن مرد از نهايت خوشحالى كفت مرحبا الحمد لله شكر مر
خدا را كه بوصال تو رسيدم بدرستى كه من مدتى بود كه انتظار آمدن تو ميكشيدم
و وصال تو را ميجستم و بسيار بسيار دراز كشيد غايب بودن تو از من و من بسيار
بسيار مشتاق بودم قدوم تو بودم پس ملك الموت كفت حالا اكر شغلى يا كارى
دارى كه ضرور باشد بعمل آور دن آن مشغول شو آن مرد صالح كفت من هيچ شغلى
ندارم اهم از اين شغل كه قبض روح من شود و بلقاى پروردكار خود برسم يعنى
شوم پس ملك الموت كفت كه من ماموريم كه بهر نحوى كه تو خواهى قبض روح
تو كنم حالا بكو كه بچه نحو ميخواهى كه قبض روح تو كنم آن مرد كفت كه بكذار تا دو
ركعت نماز كنم و چون بسجود روم قبض كن روح مرا پس ملك الموت در سجود قبض
روح او كرد و نقل كرد او را از دنيا بسوى پروردكار او و هم چنين حكايت كنند از
سقراط حكيم انيكه وقتى كه او را زهر داده بودند و او از قتل و مردن باك نداشت
و فرحناك بود بوصول ان بسوى پروردكار او و دريت يا حبيب خود كرد و كفت مرا

انست كه مرتبه مرا از مرتبه قوبليس كه مرغيست بلون افتاب و ملهم ميشود بموت
خود چون نهم احساس ميكند فرحناك ميشود و خوانندكى ميكند از روى طرب و سرور
از براى واصل شدن بسوى معشوق خود و كمتر فرح من مثل فرح اين طاير خواهد
بود از براى وصول بسوى معبود من و هم چنين حكايت كنند در رساله تفاحه كه
ارسطاطاليس حكيم الهى با وجود طول مرض و ضعف بدن فرحناك و مشعوف بود
در نزد احتضار روى مبارك مثل ماه بود از شدة فرح و انبساط

باب دويم

در ذكر احوال برزخ نفوس سعدا در آن اقليم كه ابتداى خروج نفس است از اين
عالم محسوس تا روز رستخيز كه روز بعث قيامت و حشر و نشر جسمانى است و بيان
لطفها و شفقتهاى الهى نسبت بايشان در اينجا قال الله تعالى حتى اذا جاء احدهم الموت
قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم
برزخ الى يوم يبعثون يعنى تا آنكه چون بيك از ايشان موت پس آن مرد ميكويد كه
اى پروردكار من باز كردان مرا بدنيا بجهة اينكه عمل صالح كنم در چيزهائى كه
ترك عمل كردم در آنها خداى عز و جل ميفرمايد كه اين هركز نخواهد شد و اين
كلمه ايست كه همين قايل ميكويد او را و اثرى بر او مرتب نميشود از اينجهة كه از
ورای ايشان مدة و زمان امده است برزخى است تا زمانى كه مبعوث ميشوند
در آن زمان و فى الكافى عن الصادق ع انه قيل له انى سمعتك و انت تقول كل
شيعتنا فى الجنة على ما كان منهم قال صدقتك كلهم و الله فى الجنة قيل ان الذنوب
كثيرة كبار فقال اما فى القيمة فكلكم فى الجنة بشفاعة النبى المطاع او وصى
النبى و لكنى و الله اتخوف عليكم فى البرزخ قيل و ما البرزخ فقال القبر منذ حين

موته الى يوم

موته الى يوم القيمة يعنى در كافى روايت كند كه كفت كسى بخدمت حضرت صادق ع
كه بدرستى كه شنيدم از تو كه كفتى كه جميع شيعيان ما در جنت اند بر آنچه صادر شده
باشد از ايشان حضرت فرمود راست كفتم از براى آنكه جميع شيعيان و الله در جنتند
كسى كفت كه بدرستى كه بعضى ذنوب كبيره را زياد بسيار آنحضرت فرمود كه اما در
قيامت پس جميع در جنت خواهيد رفت بشفاعت نبى مطاع يا وصى نبى مطاع
و ليكن من ميترسم بر شما در برزخ كفتند كه چيست برزخ كفت قبر است از آن
وقتى كه ميميرد تا روز قيامت و فى من لا يحضره الفقيه عن الصادق ع قال ان الارواح
فى صفة الاجساد فى شجرة فى الجنة تتعارف و تتساءل فاذا قدمت الروح على
الارواح يقولون دعوها فانها قد اقبلت من هول عظيم ثم يسألونها ما فعل
فلان و ما فعل فلان فان قال لهم تركته حيا ارتجوه و ان قال لهم قد هلك
قالوا قد هوى قد هوى يعنى شيخنا الصدوق رحمه در من لا يحضره الفقيه روايت
كند از حضرت صادق ع كه فرمود بدرستى كه ارواح مومنين بهيئت اجساد ايشان
يعنى اجساد عنصرى ايشان در شجره ايست از شجر جنت ميشناسند يكديكر
را ببدن مثالى و سؤال ميكنند از يكديكر پس چون ميرسد روحى از ارواح
مومنين از دنيا مفارقت كند و بايشان ملحق شود ميكويند كه بكذاريد او
بحال خود كه بدرستى كه از هول عظيمى امده بعد از آن سؤال ميكنند از او
كه خداى عز و جل چه كرد بفلان آشناى ما و فلان مصاحب ما پس اكر ميكويد
كه ايشان زنده اند كذاشتم و امدم و چون ميشنوند كه زنده است اميد وار
ميشوند كه شايد بعد از مفارقت از بدن بايشان ملحق شود و اكر بكويد كه مرد

میکویند که بتحقیق که فرو رفته است و بتحقیق که فرو رفته است و فی الکافی عن ابی الحسن ع قال ان الاحلام لم یکن فیما مضی فی اول الخلق وانما حدثت فقلت وما العلة فی ذلک فقال ان الله عز وجل ذکره بعث رسولا الی اهل زمانه فدعاهم الی عبادة الله وطاعته فقالوا ان فعلنا ذلک فما لنا فما انت باکثرنا مالا ولا باعزنا عشیرة فقال ان اطعتمونی ادخلکم الجنة وان عصیتمونی ادخلکم النار فقالوا وما الجنة والنار فوصف لهم ذلک فقالوا متی نصیر الی ذلک فقال اذا متم فقالوا لقد راینا امواتنا صاروا عظاما ورفاتا فازدادوا له تکذیبا وبه استخفافا فاحدث الله عز وجل فیهم الاحلام فاتوه فاخبروه بما راوا وانکروا من ذلک فقال ان الله تبارک وتعالی اراد ان یحتج علیکم بهذا هکذا یکون ارواحکم اذا متم وان بلیت ابدانکم تصیر الارواح الی ثواب وعقاب حتی تبعث الابدان یعنی در کافی روایت کند از ابی الحسن ع که فرمود که بدرستی که در زمان کذشته احلام نبود یعنی خواب دیدن نبود و حادث شد از برای ایشان راوی کوید کفتم سبب این چه بود فرمود که خدای عز وجل رسولی فرستاد بسوی مردمی که در عصر او بودند پس دعوت کرد ایشان را بعبادت خدای عز وجل وطاعت او کفتند اکر ما اینکار بکنیم چه چیز ما را داد خواهد شد والله که بیشتر مالی مال تو از مال ما زیاده نیست و عشیره تو از عشیره ما عزیزتر نه پس ان نبی کفت که اکر طاعت من بکنید خدا ایشان داخل میکند شما را در جنت واکر عصیان من بکنید داخل میکند شما را بجهنم ایشان کفتند جنت چیست ونار چیست پس ان رسول وصف کرد

جنت ونار را ایشان کفتند بتحقیق که ما می بینیم که مرده های ما پوسیده میشود واستخوانهای ایشان رمیم میکردد واز اینجهت زیاد شد تکذیب ایشان واستخفاف ایشان ان رسول را پس خدای عز وجل برای ایشان حادث کرد احلام را پس امدند پیش ان رسول وخبر دادند انچه دیده بودند وبیشتر انکار میکردند این چنین علم را پس ان نبی کفت بدرستی که خدای عز وجل خواست که تمام کند حجت خود را بر شما بسبب مشاهده احلام همچنین است ارواح شما یعنی وقتی که میمیرید ومی پوسد ابدان ایشان ارواح شما منتقل می شود بسوی ثواب یا عقاب تا انکه ابدان عنقریب از برای ایشان مبعوث شود در روز قیامة وقال علی بن ابرهیم فی تفسیر قوله عز وجل ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا قال ذلک فی جنات الدنیا قبل یوم القیمة والدلیل علی ذلک قوله بکرة وعشیا فان البکرة والعشی لا یکون فی الاخرة فی جنات الخلد وانما یکون الغدو والعشی فی جنات الدنیا التی ینتقل الیها ارواح المؤمنین وتطلع فیها الشمس والقمر یعنی علی بن ابرهیم در تفسیر این ایه روایت میکند ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا که این رزق در جنات دنیاست پیش از روز قیامت ودلیل این قول بکرة وعشیا است که از اینجهة که ابکار وعشی در جنت اخرت نمی باشد بلکه در جنت دنیا می باشد فقط که ارواح مؤمنین منتقل میشوند بد انجا و طلوع وغروب میکنند شمس وقمر در انجا مصنف کوید که عالم مثال را عالم دنیا کفتن مجاز است بسبب قرب ومجاورة بعالم حسی دنیوی ورسوخ اناس واحکام عالم دنیوی در نفوس که بمفارقت از دنیا قریب العهد بنشاند والا عالم مثال وعالم دنیا متباینان ومتقابلان ولا

یجتمعان چنانکه ظاهر است وفی مجمع البیان فی تفسیر قوله النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون اشد العذاب عن الصادق ع انه قال ذلک فی الدنیا قبل یوم القیمة فان فی یوم القیمة لا یکون غدو وعشی ثم قال ان کانوا انما یعذبون فی النار غدوا وعشیا ففیما بین ذلک هم من السعداء ولکن هذا فی نار البرزخ قبل یوم القیمة الم تسمع قوله ویوم تقوم الساعة الایة وفی القمی قال ذلک فی الدنیا قبل یوم القیمة وذلک ان فی القیمة لا یکون غدوا وعشیا لان الغداة والعشا انما یکون فی الشمس والقمر ولیس فی جنات الخلد ونیرانها شمس ولا قمر قال وسئل الصادق ع عن هذه الایة فقال ما یقول الناس فیها فقیل یقولون انها فی نار الخلد وهم لا یعذبون فیما بین ذلک فقال ع فهم من السعداء ثم قال انما هذا فی الدنیا فاما فی نار الخلد فهو قوله ویوم تقوم الساعة الایة وفی الکافی عنه ان ارواح الکفار فی نار جهنم یعرضون علیها یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا تلحق اخرنا باولنا در تفسیر مجمع البیان از حضرت صادق ع روایت کرده که انحضرت ع فرمود که این نار که عرض میشود بانها در غدو وعشی در دنیاست قبل از روز قیامت ودر قیامة غدو وعشی نمی باشد بعد از ان فرمود اکر کفار در جهنم معذب باشند همین در غدو وعشی فقط پس در مابین این دو وقت از سعدا خواهند بود بلکه این نار نار برزخ است پیش از روز قیامت ایا نشنیدی قول خدای عز وجل را که فرمود ویوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون اشد العذاب ودر تفسیر قمی روایت کند که حضرت امام ع فرمود که این نار دنیاست پیش از روز قیمة

بجهت اینکه در قیامت غدو وعشی نمی باشد بجهت اینکه غدو وعشی نمی باشد مکر باشمس وقمر ودر جنت ونار شمس وقمر نمی باشد کفت پس سؤال شد حضرت صادق از تفسیر این ایه پس انحضرت فرمود که چه میکویند مردمان در ان پس یکی عرض کرد که میکویند بدرستی که ان در نار خلد است وایشان یعنی کفار معذب نمی باشند در میان این دو وقت پس انحضرت فرمود که پس ایشان از جمله سعدا خواهند بود بعد از ان کفت بدرستی که این نیست مکر در دنیا واما نار خلد پس ان قول خدای عز وجل است ویوم تقوم الساعة ودر کافی روایت کند از حضرت ع که کفت بدرستی که ارواح کفار در نار جهنم عرض میکنند بر ایشان نار جهنم وایشان میکویند ای پروردکار ما مبعوث مکردان قیامت را برما وانجاز مکن وعده را برما ولاحق مکردان اخر ما را باول ما وفی الکافی عن ضریس قال سئلت اباجعفر ع ان الناس یذکرون ان فراتنا یخرج من الجنة فکیف وهو یقبل من المغرب ویصب فیه العیون والاودیة قال فقال ابوجعفر ع وانا اسمع ان لله جنة خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم هذه یخرج منها والیها تخرج ارواح المؤمنین من حفرهم عند کل مساء فتسقط علی ثمارها وتاکل منها وتتنعم فیها وتتلاقی وتتعارف فاذا طلع الفجر هاجت من الجنة وکانت فی الهواء فیما بین السماء والارض تطیر ذاهبة وجائیة وتعهد حفرها اذا طلعت الشمس قال وان لله عز وجل نارا فی المشرق خلقها لیسکنها ارواح الکفار ویاکلون من زقومها ویشربون من حمیمها لیلهم فاذا طلع الفجر هاجت الی واد بالیمن یقال له برهوت اشد حرا من نیران الدنیا کانوا فیها یتلاقون ویتعارفون فاذا کان المساء عادوا الی النار فهم کذلک الی یوم القیمة قال قلت اصلحک الله

ما حال الموحّدين المقرّين بنبوّة محمّد صلعم من المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم
امام ولا يعرفون ولايتكم فقال امّا هؤلاء فانّهم في حفرهم لا يخرجون منها فمن كان له عمل
صالح ولم يظهر عنه عداوة لنا اهل البيت فانّه يخدّ له خدّا الى الجنّة التي خلقها الله
بالمغرب فيدخل عليه منها الرَّوح في حفرته الى يوم القيمة فيلقى الله فيحاسبه بحسناته
وسيّئاته فامّا الى الجنّة وامّا الى النار فهؤلاء موقوفون لامر الله قال وكذلك يفعل
بالمستضعفين والبله والاطفال واولاد المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم فامّا النصّاب
من اهل القبلة فانّهم يخدّ لهم خدّا الى النار التي خلقها الله في المشرق فيدخل عليهم
منها اللهب والشرر والدخان وفورة الحميم الى يوم القيمة ثمّ مصيرهم الى الجحيم ثمّ في النار
يسجرون ثمّ قيل لهم اينما كنتم تدعون من دون الله اين امامكم الذي اتّخذتموه دون الامام
الذي جعله الله للناس اماما يعني در كافي روايت كرده از ضريس كه گفت پرسيدم از
حضرت باقر عم كه مردم ميگويند كه فرات بيرون مي آيد از جنّت وليكن چون مي شود
چه مامي بينيم كه از طرف مغرب بيرون مي آيد وچشمها ووادیها باو داخل ميشوند
پس انحضرت فرمود بدرستي كه خدا را جنّتي است كه خلق كرده است او را در مغرب واين نهر
فرات بيرون مي آيد از ان جنّت وارواح مؤمنين هر شام از قبر خود بيرون مي آيند وبان
جنّت مي روند پس فرود مي آيند بميوهاى انجنّت ومي خورند وتنعّم مي كنند درانجا
با يكديگر ملاقات ميكنند وميشناسند يكديگر را وچون صبح طلوع ميشود
بيرون مي آيند ازان جنّت ودر هوا مي باشند ميان اسمان وزمين پرواز ميكنند
وسير مي كنند بهر طرف وملاقات مي كنند يكديگر را در هوا وميشناسند همرا وچون
افتاب طلوع ميشود همه رجوع ميكنند بقبر خود وبدرستي كه خدا تعالى را ناري است

در مشرق خلق كرده است اورا تا ساكن شوند درانجا ارواح كفار ومي خورند
از زقّوم او ومي اشامند از حميم او در شب وچون طلوع ميكند صبح مي ايند ازانجا
بوادئي كه در يمن است واورا برهوت ميگويند ونار او از نار دنيا سخت تر است
از نار دنيا واشان درانجا ملاقات مي كنند با يكديگر وميشناسند يكديگر را
وچون شب ميشود رجوع ميكنند بان نار واشان همیشه در انجا اند تا روز قيمة
كه مبعوث شوند گفتم يا ابن رسول الله چگونه حال انفوسي كه موحّدين ومقرّين
بنبوّة محمّد صلعم باشند از مسلمانان وگناهكاران كه مرده باشند وامام خود را
نشناخته باشند فرمود كه امّا اين جماعت در قبر خود مي باشند وبيرون نمي
روند ازانجا پس اگر او را عمل صالحي باشد وظاهر نشده باشد ازاو عداوتي با اهل
بيت پس بدرستي كه از براى او خندق ميكنند از قبر تا ببوى ان جنّت كه خدا
تعم خلق كرده است در مغرب وداخل ميشود از روح در قبر او تا روز قيامت پس
ملاقات ميكنند خداى عزّ وجلّ را در قيامت وحساب حسنات وسيئات او را
ميكنند وبعد ازان بجنّت خواهد رفت يا بدوزخ پس اين قوم جماعت حال ايشان
موقوف است بامر خدا تعم وفرمود كه همچنين است حال مستضعفين وابلهان
واطفال واولاد مسلمين كه بالغ نشده باشند وامّا حال ناصبان از اهل
قبله پس بدرستي كه خندق ميكنند از قبر ايشان از براى ايشان تا ان نار كه خدا
تعالى در مشرق خلق كرده است پس داخل ميشود در قبر ايشان ازان نار
لهب وشرار ودخان وفوران حميم تا روز قيامت بعد ازان ايشان را
ميبرند تا نار جهنم بعد ازان ميگويند بايشان كه كجاست انكه ميخوانديد

غير خدا را كجاست ان امام شما كه قرار كرفته بوديد غير ان امامي كه خداي عزّ وجلّ امام
كرده بود براى شما وفي الكافي عن الباقر في تفسير قوله تعالى ويستبشرون بالذين لم
يلحقوا بهم من خلفهم الّا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال هم والله شيعتنا حين صارت
ارواحهم في الجنّة واستقبلوا الكرامة من الله عزّ وجلّ علموا واستيقنوا
انّهم كانوا على الحقّ وعلى دين الله عزّ ذكره فاستبشروا بمن لم يلحق بهم من اخوانهم
من المؤمنين يعني در كافي در تفسير اين ايه كريمه روايت كرده از حضرت باقر عم كه
فرمود والله شيعه ما يند وقتي كه ميرود ارواح ايشان در جنّت يعني جنّت دنيا
واستقبال ميكنند ايشان كرامة از خداي عزّ وجلّ ومي دانند ويقين خود مي كنند
كه ايشان بر حقّ اند وبر دين خدا اند پس بشارت ميدهند انها را كه هنوز ملحق
نشده اند بايشان از برادران مؤمن خود كه از پي سر ايشان مي ايند وفي
الكافي عن يونس قال كنت عند ابي عبد الله عم فقال ما يقولون الناس في ارواح
المؤمنين فقلت يقولون يكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش فقال
ابو عبد الله عم سبحان الله المؤمن اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصلة طير
يا يونس اذا كان ذلك اتاه محمّد صلعم وعلي وفاطمة والحسن والحسين والملائكة المقرّبون
فاذا قبضه الله تعم صيّر تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فياكلون ويشربون
فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا يعني در كافي
از يونس روايت كرده كه گفت بودم نزد ابي عبد الله فرمود كه چه ميگويند
مردم در ارواح مؤمنين گفتم ميگويند كه در حوصله مرغان سبز مي باشند
در قنديلهاى زير عرش فرمود مؤمن عزيزتر ازان است در نزد

خداى عزّ وجلّ كه او را در حوصله مرغان سبز جاى دهد اى يونس وقتي كه چنين
روح او ميشود متمثّل ميشوند از براى او محمّد صلعم وعلي وفاطمه وحسن وحسين عليهم السلام وملائكه
مقرّبين پس چون خداى عزّ وجلّ قبض روح او ميكند ان روح را در قالبي ميكند
يعني متعلّق مي سازند بمثل قالبي كه در دنيا داشت پس ان روح بان قالب ميخورند
ومي اشامند واگر كسي نزد او مي ايد ازان عالم ميشناسند او را بان صورت وقالبي كه
در دنيا داشت است وفي التهذيب عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله عم عن
ارواح المؤمنين فقال في الجنّة على صور ابدانهم لو رأيته لقلت فلان يعني در
تهذيب از ابي بصير روايت كرده كه گفت سؤال كردم از ابي عبد الله از
ارواح مؤمنين فرمود كه در جنّت مي باشند بر صورت ابدان كه در دنيا داشته اند
اگر به بيني هر اينه ميگوئي كه اين فلان است وفي الكافي عن حبّة العرني
قال خرجت مع امير المؤمنين عم الى ظهر الكوفة فوقف بوادي السلام كانّه
مخاطب لاقوام فقمت بقيامه حتّى اعييت ثمّ جلست حتّى مللت ثمّ قمت حتّى
نالني او لا ثمّ جلست حتّى مللت ثمّ قمت وجمعت ردائي فقلت يا امير
المؤمنين انّي قد اشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة وطرحت
الرداء ليجلس عليه فقال يا حبّة ان هو الّا محادثة مؤمن او مؤانسته
قال قلت يا امير المؤمنين وانّهم كذلك قال نعم ولو كشف لرأيتهم حلقا حلقا
محتبين يتحادثون فقلت اجسام ام ارواح فقال بل ارواح وما من مؤمن
يموت في بقعة من بقاع الارض الّا قيل لروحه الحقي بوادي السلام
وانّها لبقعة من جنّة عدن يعني در كافي از حبّة عرني روايت ميكند كه گفت

برهنه رفتم با امیر المؤمنین ع تا ظهر کوفه پس ایستادم در وادی السلام وکانه حرف میزد با کسی پس من هم ایستادم تا انکه مانده شدم پس نشستم تا انکه از نشستن نیز ملول شدم پس برخواستم تا انکه باز مانده شدم از نشستم تا انکه ملول شدم پس برخواستم وجمع کردم رداء خود را وکفتم یا امیر المؤمنین بدرستیکه من بتحقیق ترسیدم از برای تو از طول قیام پس استراحت کن اندک ساعتی وانداختم رداء خود را تا به نشیند بر او فرمود یا حبه این ایستادن من نیست مکر محاوره ومؤانسه با مؤمن کفتم یا امیر المؤمنین ایا حرف میزند با کسی کفت بلی اکر کشف شود برای تو هر اینه می بینی ایشانرا حلقه حلقه که حرف میزنند باهم کفتم ان مؤمنان اجسامند یا ارواح کفت بلکه ارواحند ونیست هیچ مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقاع ارض مکر اینکه میکویند باو ملحق شو بوادی السلام ونیست و بدرستیکه وادی سلام بقعه ایست از جنت عدن وفی بصائر الدرجات عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله ع عن الحوض فقال لی حوض ما بین بصرى الى صنعا اتحب ان تراه قلت نعم جعلت فداك فاخذ بیدی واخرجنی الى ظهر المدینة ثم ضرب برجله فنظرت الى نهر یجری لا یدرك حافتیه الا الموضع الذی انا فیه قائم فانه شبیه بالجزیرة فانی کنت انا وهو وقوفا فنظرت الى نهر یجری من جانبه هذا ماء ابیض من الثلج ومن جانبه هذا لبن ابیض من الثلج وفی وسطه خمر احمر من الیاقوت فما رایت احسن من تلك الخمر بین اللبن والماء فقلت له جعلت فداك من این مخرج هذا ومجراه فقال هذه العیون التی ذکرها الله تعالى فی کتابه انها

فی الجنة عین من ماء وعین من لبن وعین من خمر یجری فی هذا النهر ورایت حافتیه شجر فیه جوار معلقات برؤسهن ما رایت شیئا احسن منهن وبایدیهن انیة ما رایت احسن منها من انیة الدنیا فدنا من احدیهن فاوما الیها بیده لتسقیه فنظرت الیها النهر من النهر فمال الشجر معها فاغترفت ثم ناولته ثم تشربت ثم ناولها فاومی الیها فالت لتغرف فمالت الشجرة معها فاغترفت فناولته فشربت فما رایت شرابا کان الین منه ولا الذ وکانت رائحته رائحة المسك فنظرت فاذا فیه ثلثة الوان من الشراب فقلت له جعلت فداك ما رایت کالیوم قط ولا کنت اری ان الامر هکذا فقال لی هذا اقل ما اعد الله لشیعتنا ان المؤمن اذا توفی صارت روحه الى هذا النهر ورعت فی ریاضه وشربت من شرابه وان عدونا اذا توفی صارت روحه الى وادی برهوت فاخلدت فی عذابه واطعمت من زقومه واسقیت من حمیمه واستعیذ والله من ذلك الوادی یعنی در بصائر الدرجات از عبد الله سنان روایت کند که کفت سؤال کردم از ابی عبد الله ع از حوض یعنی از حوض کوثر فرمود که به بزرکی ما بین بصرى تا صنعا ایا میخواهی که به بینی اورا کفتم بلی که کردم من فدای تو پس بکرفت دست مرا وبیرون برد تا ظاهر مدینه پس پای مبارك خود را بر زمین زد نکاه کردم بسوی نهری که کنارش پیدا نبود وندیدم جای که خشکی باشد مکر جائی که من ایستاده بودم که شبیه بجزیره بود پس من وانحضرت ایستاده بودیم ومن نکاه کردم بسوی نهری که جاری بود از یکجانب اب ابی که سفید تر بود از برف وانجانب دیکری شیری که سفید تر بود از برف ودر میان این دو خمری بود احمر که ندیده بودم بهتر از این خمر میان این شیر واین اب سفید پس کفتم جعلت فداك

مخرج این نهر ها وجری اینها در کجا ست فرمود که اینها ان چشمهاست که خدای عز وجل ذکر کرده است در قران انها فی الجنة عین من ماء وعین من لبن وعین من خمر جاری میشود در این نهر ودیدم در حافتین نهر شجریست که در او دخترهای بکر اویخته است معلق از طرف سر یعنی از پای او اویخته نیست بلکه از سر او اویخته است ندیده بودم صاحب حسن تر از انها ودر دست انها انیه بود ندیده بودم مثل ان انیه هرکز واز اوانی دنیا بود پس نزدیك شد امام ع بیکی از انها واشاره کرد بسوی او بدست مبارك خود که اب بدهد بحضرت پس دیدم که ان دختر میل کرد بسوی نهری که پر کند انیه را پس میل کرد ان شجر میل کردن او بسوی نهر پس پر کرد انیه را وداد بدست حضرت ع پس اشامید خود حضرت ع او را وانیه را داد بدست ان دختر پس باز اشاره کرد بسوی ان دختر پس باز میل کرد ان دختر بسوی نهر ومیل کرد ان شجر میل کردن او پس پر کرد از نهر وبامام ع داد وامام ع بمن داد پس خوردم ان ابرا ندیده بودم هرکز شرابی الین از او والذ از او ورایحه او مثل رایحه مشك بود ونکاه کردم پس دیدم در او سه لون از شراب پس کفتم جعلت فداك ندیدم هرکز مثل این روز کار وکان نداشتم که این عالم چنین لطیف ولذیذ است پس امام ع فرمود که این کمتر چیزهاست که خدا تعالى اماده کرده است از برای شیعه ما بدرستی که مؤمن چون بمیرد روح او می اید بسوی این نهر پس سیر میکند در این باغ ومیخورد از شراب او ودشمن ما چون بمیرد روح او میرود بسوی وادی برهوت پس دائم می باشد در عذاب او ومیخورد از زقوم او ومی اشامد از حمیم او پس پناه برید بخدای عز وجل از ان وادی

باب سیم در ذکر احوال اقلیم قیامت که از ابتدای بعث وحشر است تا دخول بجنت یا نار قال الله تعالى بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون

ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم واسروا النجوى الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتاتون السحر وانتم تبصرون وقال بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سکارى وما هم بسکارى ولکن عذاب الله شدید فی مجمع البیان عن عمران بن الحصین وابو سعید الخدری قالا نزلت الایتان من اول السورة لیلا فی غزوة بنی المصطلق وهم حی من خزاعة والناس یسیرون فنادى رسول الله ص فحثوا المطی حتى کانوا حول رسول الله فقرأها علیهم فلم یر اکثر باکیا من تلك اللیلة فلما اصبحوا لم یحطوا السرج عن الدواب ولم یضربوا الخیام والناس من بین باك او جالس حزین متفکر فقال لهم رسول الله ص اتدرون ای یوم ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ذلك یوم یقول الله لادم ابعث بعث النار من ولدك فیقول ادم من کم وکم فیقول عز وجل من کل الف تسعمائة وتسعة وتسعین الى النار وواحد الى الجنة فکبر ذلك على المسلمین وبکوا وقالوا فمن ینجو یا رسول الله فقال ص ابشروا فان معکم خلیقتین یاجوج وماجوج ما کانتا فی شیء الا کثرتاه ما انتم فی الناس الا کشعرة بیضاء فی الثور الاسود او کرقم فی ذراع البکر او کشامة فی جنب البعیر ثم قال انی لارجوا ان تکونوا ربع اهل الجنة فکبروا ثم قال انی لارجوا ان تکونوا ثلث اهل الجنة فکبروا ثم قال انی لارجوا ان تکونوا ثلثی اهل الجنة وان اهل الجنة مائة وعشرون صفا ثمانون منها امتی ثم قال ویدخل من امتی سبعون الفا الجنة بغیر حساب وفی بعض الروایات ان عمر بن خطاب قال یا رسول الله سبعون الفا قال نعم ومع کل واحد

سبعون الفاً فقام عكاشة فقال یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال اللهم اجعله
منهم فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان یجعلنی فقال ص سبقك بها عکاشه
یعنی در مجمع البیان از عمران بن حصین و ابو سعید خدری روایت شده که گفتند نازل
شد این دو آیه از اول سوره در غزوه بنی مصطلق و ایشان طایفه بودند از قبیله
خزاعه نازل شد در حالتی که لشکر سیر میکردند پس ندا کرد رسول الله تا آنکه جمع شدند
در دور او پس خواند این آیه را بر ایشان وگریستند ایشان بنحوی که زیاده بر گریه ایشان
در آن شب کسی ندیده بود و چون صبح شد زینهار از چهارپایان نگرفتند و خیمه نزدند
بعضی از ایشان باکی و بعضی محزون نشسته متفکر بودند پس گفت مر ایشان را رسول ص
که آیا میدانید که چه روز است آن گفتند که خدا و رسول او داناترند آنحضرت
فرمود که این روز روزیست که میگوید خدای تعالی آدم ع را که بر تو کی اکنون آتش را
از برای اولاد تو پس آدم ع گفت که از چند نفر چند نفر داخل آتش خواهند شد حق
عز و جل میفرماید که از هزار نفر ایشان نهصد و نود و نه نفر داخل آتش خواهند شد
و یک نفر داخل بهشت پس از این خبر مسلمانان محزون شده بگریستند و گفتند
یا رسول الله پس که نجات می یابد از آتش آنحضرت فرمود که خوشدل باشید
بدرستی که با شما خواهند بود و مخلوق احدها یاجوج و دیگری ماجوج نیستند
این یاجوج و ماجوج و ~~سایر کفار از جمله اهل نار~~ در میان هیچ گروهی مگر اینکه
زیاده بر آن گروه می باشند و نیستید شما در میان ناس مگر مثل یک موی سفید
بر گاو سیاه یا مثل رقمی بر دست شتر جوان یا خالی در پهلوی بچه مصنف
وفقه الله گوید که اینکلام اشاره است باینکه یاجوج و ماجوج و سایر کفار

از جمله اهل نار

وسایر کفار از جمله اهل نار اند و شما از جمله اهل جنت آنحضرت فرمود که من
امید دارم که شما ربع اهل جنت باشید ایشان از شوق گفتند الله اکبر پس حضرت
فرمود که من امید دارم که شما ثلث اهل جنت باشید باز ایشان تکبیر گفتند حضرت
فرمود که من امید دارم که شما دو ثلث اهل جنت باشید و بدرستی که اهل جنت
صد و بیست صف اند هشتاد صف امت من خواهند بود و داخل میشوند بجنت
از امت من هفتاد هزار نفر بغیر حساب و در بعضی از روایات واقع شده
که عمر بن خطاب گفت یا رسول الله هفتاد هزار نفر از امت تو داخل جنت میشوند
بغیر حساب آنحضرت فرمود که بلی و با هر یک از این هفتاد هزار نفر هفتاد هزار
نفر دیگر از امت من داخل جنت خواهند شد پس برخواست عکاشه و گفت یا
رسول الله دعا کن که خدا مرا از جمله آن هفتاد هزار نفر بگرداند حضرت رسول ص
فرمود که خداوندا بگردان عکاشه را از جمله ایشان پس برخواست مردی از انصار
وگفت یا رسول الله دعا کن که خدا تعالی مرا از جمله ایشان بگرداند آنحضرت فرمود که
عکاشه بر تو سبقت گرفت و در مجمع البیان در تفسیر قوله و نفخ فی الصور فصعق من
فی السموات ومن فی الارض جمیعا الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام
ینظرون روی مرفوعا انه قال هم جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وملك الموت و
فی روایة اخری ان النبی ص سئل جبرئیل عن هذه الآیة من الذی لم یشأ الله ان
یصعقهم قال هم الشهداء متقلدون اسیافهم حول العرش یعنی در مجمع البیان
در تفسیر این آیه کریمه روایت کند از آنحضرت که گفت مراد از من شاء الله جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت است و در روایت دیگر هست که سوال کرد

حضرت رسول ص از جبرئیل از تفسیر این آیه کریمه و گفت کیست آنکه خدای عز و جل
نخواسته است که مصعوق شود جبرئیل گفت که ایشان شهدا اند که شمشیر بسته در حول
عرش می باشند و فی توحید الصدوق فی تفسیر قوله کل شیء هالك الا وجهه قال
الصادق ع فی دینه وکان رسول الله ص وامیر المؤمنین ع دین الله ووجهه وعینه فی
عباده ولسانه الذی ینطق به ویده علی خلقه ونحن وجه الله الذی یؤتی منه
لم یزل فی عباده ~~ولسانه الذی ینطق~~ بهم ما دامت لله فیهم رویة قیل وما الرویة قال
الحاجة فاذا لم یکن لله فیهم حاجة رفعنا الیه وصنع بنا ما احب یعنی در توحید صدوق
رحمة الله روایت کند از حضرت صادق که در تفسیر این آیه کریمه گفت مراد از وجه
خدا دین خداست و حضرت رسالت پناه ص و حضرت امیر المؤمنین ع دین خدا و وجه خدا
و چشم خدا بودند در میان عباد او و زبان خدا بودند که باو ناطق بود خدا
از برای خلق او و دست خدا و ما وجه خدائیم که همیشه فیض میاید از او بسوی بندگان
او مادامی که خدا تعالی را در بقای این خلق رویه هست گفتم چیست رویه
فرمود حاجت پس وقتی که خدا تعالی مرا دیگر نباشد بدان حاجتی نمیماند ما را بر
میدارد بسوی خود میبرد و بما میکند آنچه میخواهد و دوست میدارد قال صاحب
الصافی قد ورد عنهم علیهم السلام ان الضمیر فی وجهه راجع الی الشیء وعلی هذا فمعناه
ان وجه الشیء لا یهلك وهو ما یقابل منه الی الله وهو روحه وحقیقته وملکوته
الذی یبقی بعد فناء جسمه وشخصه انتهی کلامه وانا اقول یؤیده ما ورد فی
الاحتجاج عن امیر المؤمنین ع فی تفسیر هذه الآیة قال المراد کل شیء هالك الا
دینه لان من المحال ان یهلك منه کل شیء ویبقی الوجه هو اجل واعظم

من ذلك

من ذلك وانما یهلك من لیس منه الا تری انه قال کل من علیها فان ویبقی وجه ربك
ففصل بین خلقه ووجهه یعنی صاحب تفسیر صافی میگوید که از ائمه علیهم السلام روایت
شده است که ضمیر هاء فی وجهه راجع بشیء است و بنابر این معنی چنین میشود که وجه شیء
فانی نمیشود و وجه چیز آنست که مقابل است از او بسوی خدا و روح آن چیز و حقیقه و ملکوت آن
چیز است که باقی میماند بعد از فنای جسم اش انتهی کلامه و من میگویم که موید این است
آنچه وارد شده است در احتجاج در تفسیر این آیه از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت
یعنی همه چیزها فانی میشود الا دین او بجهة آنکه محال است که از واجب الوجود همه
چیز فانی شود الا وجه او ذی که وجه خدای اعظم و اجل از این است و این است وجز این است
که فانی میشود کسی که از او نیست یعنی در عالم الهی نیست نمی بینی که خدای عز و جل
میفرماید که کل من علیها فان ویبقی وجه ربك پس جدا کرد میانه خلق خود
و وجه خود و فی تفسیر علی بن ابراهیم سئل علی بن الحسین ع عن النفختین کم بینهما قال
اما النفخة الاولی فان الله یامر اسرافیل فیهبط الی الارض ومعه الصور وللصور
راس واحد وطرفان وبین طرف کل راس منهما ما بین السماء والارض قال فاذا
رات الملائکة اسرافیل وقد هبط الی الدنیا ومعه الصور قالوا قد اذن الله فی موت
اهل الارض قال فینفخ فیه نفخة فیخرج الصوت من الطرف الذی یلی اهل الارض فلا
یبقی فی الارض ذو روح الا صعق ومات ویخرج الصوت من الطرف الذی یلی
اهل السموات فلا یبقی فی السموات ذو روح الا صعق ومات الا اسرافیل فیقول
الله لاسرافیل یا اسرافیل مت فیموت اسرافیل فیمکثون فی ذلك ما شاء الله ثم
یامر الله السموات فتمور ویامر الجبال فتسیر وهو قوله یوم تمور السماء مورا

ولتسير الجبال سيرا يعنى بسيط ويبقى الارض غير الارض يعنى بارضى لم يكسب عليها الذنوب بارزة ليس عليها جبال و لانبات كما دحاها اول مرة ويعيد عرشه على الماء كما كان اول مرة مستقلا بعظمته وقدرته قال فعند ذلك ينادى الجبار جل جلاله من قوله جهوري يسمع اقطار السموات والارض لمن الملك اليوم فلا يجيبه مجيب فعند ذلك يقول الجبار مجيبا لنفسه لله الواحد القهار وانا قهرت الخلائق كلهم وامتهم انا الله لا اله الا انا وحدى لا شريك لى و لا وزير وانا خلقت خلقى بيدى وانا امتهم بمشيتى وانا احييهم بقدرتى قال فنفخ الجبار نفخة فى الصور فيخرج الصوت من احد الطرفين الذى يلى السموات فلا يبقى فى السموات احد الا حى وقام كما كان ويعود حملة العرش ويحضر الجنة والنار ويحشر الخلائق للحساب قال فرايت على بن الحسين عليهما السلم يبكى عند ذلك بكاء شديدا يعنى در تفسير على بن ابراهيم روايت كنند كه سؤال كردند از على بن الحسين ع كه ما بين اين دو نفخه چند مدتست حضرت فرمود كه انقدر كه خدا خواهد پس حضرت فرمود كه اما نفخه اولى بدرستيكه خداى عز وجل امر ميكند اسرافيل را كه نازل شود بسوى ارض با صور و اين صور يك سر دارد كه بدو طرف ميكردد و دو طرف دارد يكى بسوى اسمان و يكى بسوى زمين و ما بين طرف سر از اين دو طرف مسافت ما بين اسمانست تا زمين و چون ملائكه مى بينند اسرافيل را كه نازل شد با خود ميكويند كه بتحقيق كه اذن يافته است از خداى عز وجل از براى موت اهل ارض پس نفخ ميكند اسرافيل نفخ كردنى و بيرون مى ايد صوت از طرفى كه بسوى اهل ارض است پس باقى نمى ماند در ارض صاحب روحى الا كه مفارقت مى كند روحش از جسدش و بيرون مى ايد صوت از طرفى كه بسوى اهل سمواتست پس باقى نميماند در سموات صاحب روحى

الا كه مفارقت

الا كه مفارقت ميكند روحش از جسدش مكر اسرافيل پس بعد از ان امر خدا ميشود باسرافيل كه بميرد پس مفارقت روح اسرافيل از جسدش پس همه جسدها مرده مى باشند تا وقتى كه خدا خواهد بعد از ان امر ميكند اسمانها را كه متموج و مضطرب شود پس متموج و مضطرب ميشود بعد از ان امر ميكند جبال را كه سير كنند پس سير ميكنند و هنچنين حق تعالى يوم تمور السماء مورا وتسير الجبال سيرا يعنى منبسط ميشود و متبدل ميشود ارض بارضى ديكر يعنى بارضى كه در ان كناه نكرده باشند و بارز ميباشد جميع سطح يعنى جبال و شجر بر طرف ميشود و جميع ارض مسطح ميشود چنانكه پيشتر صحو كرده بود ارض را و عرش باز بالاى اب قرار ميكيرد چنانكه پيش از اباد انيا چنانكه بود مستقلا بقوته وقدرته حضرت امام فرمود كه در اينوقت منادى ندا مى كند كه حضرت پروردكار باواز بلند كه همه اسمانها و زمين ها ميشنوند لمن الملك اليوم هيچكس جواب نميدهد پس در اينوقت پروردكار خود جواب ميدهد و ميكويد لله الواحد القهار و من قهر كردم بجميع خلايق و هلاك كردم ايشان را منم الخدائى كه خدائى نيست غير از من واحدم و شريك ندارم و وزير ندارم و منم خلق كردم خلق خود را بدست خود و من هلاك كردم بمشيت خود و من زنده ميكنم بار ديكر بقدرت خود حضرت فرمود كه بعد از ان حضرت جبار جل جلاله نفخ ميكند در صور پس بيرون مى ايد اواز از طرفى كه بسوى اسمانست پس باقى نميماند در اسمان صاحب روحى الا كه بر ميخيزند و بر ميكردد و حملهٔ عرش مى ايند بسوى عرش و بر ميكردد و بعد از ان حاضر ميشود بهشت و دوزخ و حشر ميكنند جميع خلايق را از براى حساب راوى كو يد كه ديدم حضرت

كه در اينوقت كريه كردند كريه كردنى شديد قال المصنف وفقه الله يمكن ان يكون قوله لمن الملك اليوم وقوله لله الواحد القهار و نافخ الصور بعد موت اسرافيل هو نفس القدسى المثالى الالهى الامير المؤمنين ع فان قوله وفعله وساير الانبياء والاولياء قول الرحمن جل وفعله كما ورد فى الحديث هو قول الله وفعله ويؤيده ما ورد فى كتاب العيون عن الرضا ع فى تفسير حرف ميم قال ع فالميم ملك الله يوم لا مالك غيره ويقول عز وجل لمن الملك اليوم ثم ينطق ارواح انبيائه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهار يعنى مصنف كويد كه ممكن است كه قايل قول لمن الملك و مجيب قول لله الواحد القهار و نافخ صور بعد از موت اسرافيل نفس قدسى مثالى الهى حضرت امير المؤمنين ع باشد از انجهة كه قول امير المؤمنين و فعل او و ساير انبيا و اوليا قول خدا و فعل خداست چنانچه در حديث وارد شده كه انحضرت قول خدا و فعل خداست و مؤيد اين است انچه وارد شده است در كتاب عيون اخبار از حضرت امام رضا ع در تفسير حروف حرف ميم كه ميم ملك خداست روزى كه مالكى نيست غير او و خداى عز وجل ميكويد لمن الملك بعد از ان جواب ميدهند ارواح انبيا و ساير حجج او و ميكويند لله الواحد القهار وفى الاحتجاج سال الزنديق عن ابى عبد الله ع افتلاشى الروح بعد خروجه عن قالبه ام هو باق قال بل هو باق الى وقت ينفخ فى الصور فعند ذلك تبطل الاشياء وتفنى فلا حس يبقى ولا محسوس ثم اعيدت الاشياء كما بداها مدبرها وذلك اربعمائة سنة تسبت فيها الخلق وذلك بين النفختين وفى تفسير على بن ابراهيم عن الصادق ع قال اذا اراد الله ان يبعث

الخلق امطر

الخلق امطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم و فى تفسير الامام ع فى قوله تعالى فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويريكم اياته لعلكم تعقلون اى يحيى الموتى فى الدنيا والاخرة كما احيى الميت بملاقات ميت اخر اما فى الدنيا فيلتقى ماء الرجل بماء المرأة فيحيى الله الذى كان فى الاصلاب و الارحام حيا واما فى الاخرة فان الله ينزل بين نفختى الصور بعد ما ينفخ فيه النفخة الاولى من دون السماء من البحر المسجور الذى قال الله تعالى والبحر المسجور وهو منى كمنى الرجال فيمطر ذلك على الارض فيلقى الماء المنى مع الاموات البالية فينبتون من الارض ويحيون يعنى در احتجاج روايت كند در حديثى كه سؤال كرد زنديق از حضرت صادق ع كه ايا متلاشى ميشود روح بعد از بيرون امدن از بدن يا باقى ميماند حضرت فرمود كه بلكه باقى ميماند تا وقت نفخ صور پس در نفخ صور باطل و فانى ميشوند اشيا پس نه حسى باقى ميماند و نه محسوسى بعد از ان بر ميكرداند اشيا را چنانكه ابتدا كرده بود انها را مدبر انها و اين در مدت چهار صد سال خواهد بود كه متروك ميشوند مخلوقات در اين مدت يعنى ما بين صور اول كه سبب بطلان انهاست و صور دويم كه سبب احياى انهاست و در تفسير على بن ابراهيم روايت كند از حضرت صادق ع كه كفت چون اراده ميكند خداى عز وجل كه زنده كند خلق را باران ميفرستد از اسمان بسوى زمين چهل صباح پس مجتمع ميشوند اوصال و مى رويند كوشتها و در تفسير امام ع در تفسير قول خدا ثم فقلنا اضربوه الاية روايت ميكند كه حضرت امام ع كفت يعنى زنده ميكرداند خداى عز وجل موتى را در دنيا و اخرت چنانكه زنده ميكرداند ميتى را بملاقات ميت ديكر در دنيا

چنانکه از علقات منی مرد با منی زن انسان مبعوث میشود و افاده اجزت بدرستیکه خدا عز وجل باران میفرستد در مابین نفختین از ما تحت اسمان دنیا از بحر مسجور که خدا عز وجل در قران یاد کرده است او را و گفته است والبحر المسجور و ان باران منی است چون منی مرد پس میبارد ان باران منی بر زمین و ملاقات میکند با اجزای بالیه موتی پس بر میخیزند و می ایند و فی تفسیر الصافی عن امیر المؤمنین ع فی تفسیر قوله یوم تبدل الارض والسموات قال ارضا من فضة وسموات من ذهب یعنی در تفسیر صافی روایت کند از حضرت امیر المؤمنین ع در تفسیر ایه که فرمود ارضی از نقره و اسمانی است از طلا و فی الکافی عن الباقر قال تبدل الارض خبزة نقية یاکل الناس منها حتی یفرغوا من الحساب قیل ان الناس لفی شغل یومئذ عن الاکل والشرب فقال هم فی النار لایشغلون عن اکل الضریع وشرب الحمیم وهم فی العذاب فکیف یشغلون عنه فی الحساب یعنی در کافی روایت میکند از حضرت باقر ع که گفت متبدل میشود ارض بنان خالص مردم میخورند از او تا که از حساب فارغ شوند گفتند یا حضرت مردم در انروز از شغل حساب اکل را فراموش میکنند حضرت فرمود که مردم اکل ضریع و شرب حمیم را فراموش نمیکنند با انکه در عذاب جهنم مشغولند پس چگونه فراموش میکنند در روز قیامت و فی مجمع البیان عن النبی ص قال تبدل الارض غیر الارض بیسطها و یمدها مد الادیم العکاظی لاتری فیها عوجا ولا امتا ثم یزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذا هم فی هذه المبدلة فی مثل مواضعهم من الاولی ما کان فی بطنها کان فی بطنها وما کان فی ظهرها کان علی ظهرها یعنی در مجمع البیان روایت کند از حضرت رسول ص که گفت مبدل میکند خدای عز وجل

درهمی و بر زنهی

کتاب

ارض را غیر ارض یعنی منبسط میکرداند او را و ممتد میسازد او را چنانکه چرم عکاظی را میکشند و ممتد میکنند بحیثیتی که در او دیده نمیشود اعوجاجی و بلندی بعد از ان زجر میکند خدای تعالی خلق را یکبار زجر کردنی پس خلایق می ایند در این ارض مبدل شده و هر کدام در مثل ان موضع می ایستند که بودند یعنی انانکه در روی زمین بودند در روی زمین می ایستند که بودند و انانکه در بطن زمین بودند در بطن زمین می ایستند و فی الکافی عن علی بن الحسین ع عن ابائه قال اذا کان یوم القیمة بعث الله تعالی الناس من حفرهم عزلا بهما جردا مردا فی صعید واحد یسوقهم النور و یجمعهم الظلمة حتی یقفوا علی عقبة فی الحشر فیرکب بعضهم بعضا و یزدحمون دونها فیمنعون من المضی فیشتد انفاسهم و یکثر عرقهم و یضیق بهم امورهم و یشتد ضجیجهم و ترتفع اصواتهم قال وهو اول هول من اهوال القیمة قال فیشرف الجبار تعالی علیهم من فوق عرشه فی ظلل من الملئکة فیامر ملکا من الملائکة فینادی فیهم یا معشر الخلائق انصتوا واستمعوا فینادی الجبار قال فیسمع اخرهم کما یسمع اولهم فتنکسر اصواتهم عند ذلک و تخشع ابصارهم و تضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم و یرفعون رؤسهم الی ناحیة الصوت مهطعین الی الداعی قال فعند ذلک یقول الکافر هذا یوم عسیر قال فیشرف الجبار عز ذکره الحکم العدل علیهم فیقول انا الله لا اله الا انا الحکم العدل الذی لا یجور الیوم احکم بینکم بعدلی وقسطی لا یظلم الیوم عندی احد الیوم اخذ للضعیف من القوی بحقه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسیئات واثیب علی الهبات لا یجوز هذه العقبة الیوم عندی ظالم ولاحد

عنده مظلمة بالمظلمة یهبها صاحبها واثیبه علیها واخذ له بها عند الحساب فتلازموا ایها الخلائق واطلبوا مظالمکم عند من ظلمکم بها فی الدنیا وانا شاهد لکم بها علیهم وکفی بی شهیدا قال فیتعارفون و یتلازمون فلا یبقی احد له عند احد مظلمة او حق الا لزمه بها قال فیمکثون ما شاء الله فیشتد حالهم و یکثر عرقهم فیشتد غمهم و ترتفع اصواتهم بضجیج شدید فیتمنون المخلص منه بترک مظالمهم لاهلها قال و یطلع الله تعالی علی جهدهم فینادی مناد من عند الله یسمع اخرهم کما یسمع اولهم یا معشر الخلائق انصتوا لداعی الله تعالی واسمعوا ان الله یقول انا الوهاب ان احببتم ان تواهبوا فتواهبوا وان لم تواهبوا اخذت لکم بمظالمکم قال فیفرحون بذلک لشدة جهدهم و ضیق مسلکهم و تزاحمهم قال فیهب بعضهم مظالمهم رجاء ان یتخلصوا مما هم فیه و یبقی بعضهم فیقول یا رب مظالمنا اعظم من ان نهبها قال فینادی مناد من تلقاء العرش این رضوان خازن الجنان جنان الفردوس فیامره الله تعالی ان یطلع من الفردوس قصرا من فضة بما فیه من الابنیة والخدم فیطلعه علیهم فی حفافة القصر الوصائف والخدم قال فینادی مناد من عند الله یا معشر الخلائق ارفعوا رؤسکم فانظروا الی هذا القصر قال فیرفعون رؤسهم وکلهم یتمناه قال فینادی مناد من عند الله یا معشر الخلائق هذا لکل من عفی عن مؤمن قال فیعفون کلهم الا القلیل قال فیقول الله لا یجوز الی جنتی الیوم ظالم ولا یجوز الی ناری الیوم ظالم ولاحد من المسلمین عنده مظلمة حتی یاخذها منه عند الحساب ایها الخلائق استعدوا للحساب قال ثم یخلی سبیلهم فینطلقون الی العقبة فیرکب بعضهم بعضا حتی ینتهوا الی العرصة والجبار تعالی علی العرش قد نشرت الدواوین

الصبت الموازین

ونصبت الموازین واحضر النبیون والشهداء وهم الائمة یشهد کل امام علی اهل عالمه بانه قد قام فیهم بامر الله تعالی ودعاهم الی سبیل الله قال فقال له رجل من قریش یا ابن رسول الله اذا کان للرجل المؤمن عند الرجل الکافر مظلمة ای شیء یاخذ من الکافر وهو من اهل النار قال فقال له علی بن الحسین ع یطرح عن المسلم من سیئاته بقدر ما له علی الکافر فیعذب الکافر بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله مظلمة قال فقال القرشی فاذا کانت المظلمة للمسلم عند مسلم کیف یؤخذ مظلمته من المسلم قال یؤخذ للمظلوم من الظالم حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد علی حسنات المظلوم قال فقال القرشی فان لم یکن للظالم حسنات قال ان لم یکن للظالم حسنات فان للمظلوم سیئات یؤخذ سیئات المظلوم فتزاد علی سیئات الظالم یعنی در کافی از حضرت امام زین العابدین ع روایت کند که از ابای خود روایت کرده که وقتی که روز قیامت شود خدا تعالی بر می انگیزاند مردم را از قبرهای انها برهنه و مجرد و بی موی ریش در یک صحرای خاک ومی راند ایشان را نور و جمع میکند ایشان را ظلمت تا انکه می ایستند در نزد عقبه که در محشر واقع است یعنی چون بظلمت میرسند می ایستند متعاقبا تا انکه از کثرت و ازدحام بعضی بر بالای بعضی سوار میشوند و منع کرده اند که از ان عقبه بگذرند پس شدید میشود نفس زدنهای انها و بسیار میشود عرق کردنهای انها و تنگ میشود بر ایشان کارهای ایشان و سخت میشود ناله ایشان و بلند می شود اوازهای ایشان و این اول هولهاست از هول روز قیامت پس در این وقت مشرف میشود بر ایشان جبار جل جلاله از فوق عرش خود در اشباح جماعتی از ملائکه پس امر میکند ملکی را که ندا کند

ویکوید ای گروه خلایق خاموش باشید و گوش کنید انچه منادی کوید پس از پروردگار شما
پس میشنود ان ندارا اول واخر جماعت بلند و تیره پس در اینوقت خاموش میشود اواز
ونالهای انها وچشمهای خود را می پوشند از خضوع و خشوع ومضطرب میشوند دلهای
انها و رعب وهیبت می افتند در دل ایشان پس سر میدارند بسوی ان ندا ومایل می
شوند با نطراف از روی اطاعت وانقیاد پس در اینوقت کافر میکوید امروز روز
دشواریست پس مشرف میشود بر ایشان حضرت جبار حکیم عادل ومیکوید منم الله
که نیست خدائی بغیر از من وحکیم وعادلی که جور روا نمی کند امروز حکم میکنم میان شما
بعدل خود وقسط خود وظلم نمیتواند کرد امروز کسی بر کسی در نزد من وحق ضعیف را
میکیرم از قوی وحق مظلوم را میکیرم از ظالم بقصاص از حسنات وسیئات وثواب
میدهم هر کس را که ببخشد مظالم خود را بسبب که او مؤمن وممکن نمیشود این عقبه را کسی
در نزد من که بر ذمه او ظلمی باشد از کسی نزد او مظلمه باشد مکر مظلمه که ببخشد او را به
صاحب خود وثواب دهم او را برای این فعل یا بکیرم از برای او بازای ان مظلمه
حسنات صاحب مظلمه را پس بچسبید با انها که بر شما ظلم کرده اند ای خلایق وطلب
کنید مظالم خود را از انکسی که ظلم کرده است بشما در دنیا ومن شاهد شمایم بر ظالمان
شما وشهادت من کافی است برای شما بعد از ان میشناسند اهل مظلمه خود را
ومیچسبند بانها پس باقی نمیماند احدی که او را نزد احدی مظلمه باشد یا حقی
الا انکه میچسبد باو تا حق خود را بکیرند میان ایشان حضرت میفرماید که چندین
مدت کعاب ازخدا امید اند بر این حال مکث میکنند پس از اینجهت
شدید میشود حال ایشان وبسیار میشود عرق کردن ایشان وشدید میشود غم ایشان

بلند می شود

وبلند می شود اواز ایشان بناله وفریاد و از بسکه تنک می اید ارزو میکنند که از نجات
یابند از ان بلا ونکذرند حق خود را اکر بدانند از ظلم پس چون حق تعالی عالم میشود بر حال ایشان
بر ندا میرسد از نزد خدای عز وجل ندائی که بشنود اول واخر انها بلند وتیره ومیکوید
ای کروه مردمان خاموش باشید از برای داعی خدا وکوش کنید بدرستیکه خدای
عز وجل میکوید که منم بخشاینده عظیم اکر شما میخواهید به بخشید مظالم خود را بر یکدیگر
مؤمن تا شما هم مثل صاحب عفو وصاحب کرم باشید واکر نمیخواهید که این صفت
داشته باشید وحق خود را میخواهید پس بکیرید حق شما را از ظالمان پس در اینوقت خوشحال
حال میشوند از برای نجاة از این شدت عظیم وازدحام عظیم پس در اینوقت بعضی بعض
می بخشند باین امید که از این ورطه خلاص شوند وبعضی نمی بخشند ومیکویند ای
پروردکار ما اعظم از انست مظالم ما که از ان بکذریم پس در اینوقت منادی ندا کند
از طرف عرش که کجاست رضوان وخازن جنان وزینت پس امر کند خدای عز وجل
رضوان را که بیاید بانها قصری از نقره با انچه در ان قصر باشد از ظروف وخدام
پس باو بنماید ان قصر را بر ایشان با کنیزان وغلامان صاحب جمال پس ندا در
کند از نزد خدای عز وجل که ای کروه مردمان سرها بالا کنید ونظر کنید بر این
قصر چون حضرت میفرمود پس خلایق سرها بالا کنند وهر کدام از انها ارزو کنند ان
قصر را پس ندا میرسد از نزد خدای عز وجل که این قصر با اینهمه اسباب وخدم
از انکسی است که عفو کند حق خود را از مؤمنین پس در اینوقت عفو میکنند
جمیع مظلومان از ظالمان خود مکر مردم قلیل بعد از ان میکوید حضرت باری
جل شانه که کسی که ظلم کرده باشد از این عقبه تجاوز نمیکند ونمی رسد

بهشت من وامروز بهشت دوزخ من یکر کسی که ظلم کرده باشد وکسی را ازمسلمین در نزد
او مظلمه باشد تا انکه بکیرم حق او را در نزد حساب ای کروه مردمان حالا مستعد شوید
از برای حساب پس حضرت میفرماید که پس رها میکنند خلایق را که بکذرند از این
عقبه دمی که رسند بعقبه دیکر پس از دحام میکنند بعضی بر بعضی تا انکه میرسند بسوی
عرصه قیامت وحضرت جبار جل جلاله در عرش باشد پس نشر میکنند دیوان اعمال خلایق را
ونصب میکنند میزانها را وحاضر میشوند پیغمبران وشهدا ایشان ائمه اند که شهادت میدهند
هر امامی بر اهل خود باینکه بدرستیکه قیام کرده در ایشان بامر خدای عز وجل ودعوت کرده
ایشان را براه خدا پس در اینوقت سؤال کرد مردی از قریش از حضرت امام زین العابدین
وکفت یا ابن رسول الله اکر بوده باشد مرد مؤمن را مظلمه در نزد مرد کافر چه چیز از کافر میکیرند
وبان مؤمن میدهند وحال انکه کافر از اهل نار است حضرت فرمود که از کناهان مؤمن
طرح میکنند بقدر انچه او را حقی باشد از کافر وعذاب میکنند انکافر را بان مظلمه با
عذابی که بجهة کفر می کنند بقدر انچه مسلم را باشد نزد او مظلمه پس قریشی کفت که اکر
مسلم را در نزد مسلم مظلمه باشد چکونه میکیرد حق خود را از مسلم حضرت فرمود که از
حسنات ظالم میکیرند وبمظلوم میدهند بقدر حق مظلوم وزیاده میکنند بر حسنات
مظلوم پس قریشی کفت که اکر ظالم را حسناتی نباشد چه میکنند حضرت فرمود که اکر
ظالم را حسنات نباشد پس اکر مظلوم را سیئات باشد طرح میکنند از سیئات مظلوم
وزیاد می کنند بر سیئات ظالم ودر امالی از علی بن الحسین علیهما السلام انه قال
مثل الناس یوم القیمة اذا قاموا لرب العالمین مثل السهم فی القرن لیس له من
الارض الا موضع قدمه کالسهم فی الکنانة لا یقدر ان یزول ههنا ولا ههنا

یعنی در کافی

یعنی در کافی از حضرت امام زین العابدین منقول است که مثل وصف مردم در قیامت از برای
رب العالمین مثل وصف تیر است در ترکش که نیست موضعی او را مکر موضعی که قدمش
در ان قرار کیرد چنانکه تیر در ترکش قادر نیست که زایل شود باینطرف یا بانطرف وفی
تفسیر علی بن ابراهیم عند قوله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم قال اذا کان یوم القیمة
حشر الناس للحساب فیمرون باهوال القیمة فلا ینتهون الی العرصة حتی یجهدوا جهدا
شدیدا قال فیقفون بفناء العرصة ویشرف الجبار علیهم وهو علی عرشه فاول من یدعی بنداء
یسمع الخلائق اجمعین ان یهتف باسم محمد بن عبد الله النبی القرشی العربی قال
فیتقدم حتی یقف علی یمین العرش قال ثم یدعی بصاحبکم فیتقدم حتی یقف علی یسار
رسول الله صلی الله علیه وآله ثم یدعی بامة محمد صلی الله علیه وآله فیقفون علی یسار علی علیه السلام ثم یدعی کل نبی وامته
معه من اول النبیین الی اخرهم وامتهم معهم فیقفون علی یسار العرش قال ثم اول من
یدعی للمسائلة القلم قال فیتقدم فیقف بین یدی الله فی صورة الادمیین فیقول الله
هل سطرت فی اللوح ما الهمتک وامرتک به من الوحی فیقول القلم نعم یا رب قد علمت انی
سطرت فی اللوح ما امرتنی والهمتنی به من وحیک فیقول الله فمن یشهد لک بذلک
فیقول یا رب هل اطلع علی مکنون سرک خلق غیرک قال فیقول له افلجت حجتک قال
ثم یدعی باللوح فیتقدم فی صورة الادمیین حتی یقف مع القلم فیقول له هل سطر فیک
القلم ما الهمته وامرته به من وحی فیقول اللوح نعم یا رب وبلغته اسرافیل فیدعی باسرافیل
فیتقدم حتی یقف مع القلم واللوح فی صورة الادمیین فیقول الله هل بلغک اللوح
ما سطر فیه القلم من وحی فیقول نعم یا رب وبلغته میکائیل فیدعی بمیکائیل فیتقدم
حتی یقف مع اسرافیل فیقول الله هل بلغک اسرافیل ما بلغه فیقول نعم یا رب وبلغته جبرئیل

فيدعى بجبرئيل فيتقدم حتى يقف مع ميكائيل فيقول الله ابلغك ميكائيل ما بلغ فيقول
نعم يا رب بلغته جميع انبيائك وانفذت اليهم جميع ما انتهى الى من امرك وادّيت
رسالتك الى نبي نبي ورسول رسول وبلغتهم كل وحيك وحكمتك وكتبك وان
آخر ما بلغته رسالتك ووحيك وحكمتك وعلمك وكلامك محمد بن عبد الله العربي القرشي
الحرمي حبيبك قال ابو جعفر ع فاول من يدعى من ولد آدم للمسائلة محمد بن عبد الله فيدنيه
الله حتى لا يكون خلق اقرب الى الله يومئذ منه فيقول الله يا محمد هل بلغك جبرئيل
ما اوحيت اليك وارسلته به اليك من كتابي وحكمتي وعلمي وهل اوحى ذلك
اليك فيقول رسول الله ص نعم يا رب قد بلغني جبرئيل جميع ما اوحيته الي من كتابك وحكمتك
وعلمك واوحاه الي فيقول الله لمحمد هل بلغت امتك ما بلغك جبرئيل من كتابي وحكمتي وعلمي فيقول رسول الله ص نعم يا رب قد بلغت امتي ما اوحيت الي من كتابك وحكمتك
وعلمك وجاهدت في سبيلك فيقول الله لمحمد ص فمن يشهد لك بذلك فيقول يا رب
انت الشاهد لي بتبليغ الرسالة وملائكتك والابرار من امتي وكفى بك شهيدا فيدعى
بالملائكة فيشهدون لمحمد بتبليغ الرسالة ثم يدعى بامة محمد فيسئلون هل بلغكم
محمد رسالتي وكتابي وحكمتي وعلمي بذلك فيشهدون لمحمد بتبليغ الرسالة والحكمة والعلم
فيقول الله لمحمد هل استخلفت في امتك من بعدك من يقوم فيهم بحكمتي وعلمي ويفسر
لهم كتابي ويبين لهم ما يختلفون فيه بعدك حجة لي وخليفة في الارض فيقول محمد ص
نعم يا رب قد خلفت فيهم علي بن ابي طالب اخي ووزيري ووصيي وخير امتي و
نصبته لهم علما في حيوتي ودعوتهم الى طاعته وجعلته خليفة في امتي اماما يقتدي به
الامة بعدي الى يوم القيمة فيدعى علي بن ابي طالب ع فيقال له هل اوصى اليك محمد ص و
استخلفك في امته ونصبك علما لامته في حيوته وهل قمت فيهم من بعده مقامه فيقول
له علي نعم يا رب قد اوصى الي محمد واخلفني في امته فلما قبضه اليك جحدتني امته ومكروا بي واستضعفوني وكادوا يقتلونني

وقدموا قدامي من اخرت وأخروا من قدمت ولم يسمعوا مني ولم يطيعوا في امري
فقاتلتهم في سبيلك حتى قتلوني فيقال لعلي هل خلفت من بعدك في امة محمد حجة
وخليفة في الارض يدعوا عبادي الى ديني والى سبيلي فيقول نعم يا رب قد خلفت
فيهم الحسن ابني وابن بنت نبيك فيدعى بالحسن بن علي ع فيسئل عما سئل عنه علي بن ابي
طالب ع قال ثم يدعى بامام وامام واهل عالمه فيحتجون بحجتهم فيقبل الله عذرهم ويجيز
حجتهم قال ثم يقول الله عز وجل وهذا يوم ينفع الصادقين صدقهم ثم انقطع الحديث
نيز در تفسير علي بن ابراهيم روايت از ابي جعفر ع در معنى قول كه در قرآن فرموده كه اين
روزيست كه نفع ميدهند صادقين را صدق ايشان امام ميفرمايد كه چون قيامت قايم
شود و مردم محشور شوند از براى حساب پس مرور ميكنند بهولهاى قيامت پس
منتهى ميشوند بعرصات تا آنكه تنگ شود مشقت شديد پس ميگفت پس مى ايستند
بر پيشگاه درگاه و حضرت جبار مشرف ميشود بر ايشان و او بر عرش خود باشد
پس اول كسى كه خوانده شود بندائى كه بشنوند جميع خلق آن باشد كه مهتف باشد
باسم محمد بن عبد الله النبي القرشي العربي كفت پس پيش ميرود تا آنكه بايستد بر يمين
عرش پس خوانده شود صاحب شما يعنى علي پس پيش ميرود تا آنكه بايستد بر يسار
رسول الله پس خوانده شود امت محمد پس بايستند بر يسار علي پس خوانده شود
هر پيغمبري و امت او با او از اول انبيا تا آخر انبيا و امت ايشان با ايشان پس بايستند
از يسار عرش پس اول كسى كه خوانده شود از براى مسائله قلم باشد پس پيش ميرود
قلم پس بايستد در پيش خدا در صورت آدمى پس گويد خدا او را آيا نوشتى در
لوح آنچه الهام كردم ترا و امر كردم ترا باو از وحى پس گويد بلى يا رب بتحقيق

ميدانى كه من نوشتم در لوح آنچه تو امر كردى مرا باو از وحى خود پس گويد خدا كيست
شاهد تو باين دعوى گويد اى پروردگار من آيا مطلع شد بر آن بوده كسى بغير خفى تو پس
خدا گويد مر او را فلج كرده ايد حجت خود را بعد از آن بطلبند لوح را پس پيش رود لوح
بصورت آدمى تا آنكه بايستد با قلم پس گويد آيا نوشت در تو قلم آنچه الهام كردم او را
و امر كردم باو از وحى پس لوح گويد بلى اى پروردگار من و منم رسانيدم اسرافيل را
پس بطلبند اسرافيل را پس پيش رود تا آنكه بايستد با لوح و قلم در صورت آدميان پس خدا
گويد مر او را آيا رسانيد بر تو لوح آنچه نوشت در او قلم از وحى پس اسرافيل گويد بلى
يا رب و من هم رسانيدم بميكائيل پس بطلبند ميكائيل تا آنكه بايستد با اسرافيل پس خدا
گويد مر او را آيا رسانيد بتو اسرافيل آنچه لوح باو رسانيد پس ميكائيل گويد بلى يا رب و من
هم رسانيدم بجبرئيل پس پيش رود جبرئيل تا آنكه بايستد با ميكائيل و اسرافيل پس گويد خدا
آيا رسانيد ميكائيل بتو آنچه رسانيد باو اسرافيل پس گويد بلى يا رب و من هم رسانيدم
بجميع انبياى و انفاذ كردم بسوى ايشان آنچه منتهى شد بسوى من از امر تو و ادا
كردم پيغامهاى ترا بسوى هر نبى و نبى و رسولى و رسانيدم همه وحى ترا و
حكمت ترا و كتب ترا بدرستيكه آخر آنچه رسانيدم باو پيغام ترا و وحى ترا و حكمت
ترا و علم ترا و كتاب و كلام ترا محمد بن عبد الله عربى قرشى حرمى بود كه حبيب
تست امام گويد پس اول كسى كه خوانده شود از ولد آدم از براى مسائله محمد بن
عبد الله است پس نزديك گرداند خدا او را بخود تا آنكه نبوده باشد هيچ خلق اقرب
از او بسوى او پس خدا گويد يا محمد آيا رسانيد بتو جبرئيل آنچه وحى فرستادم
بسوى تو و رسول گردانيدم او را بوحى بسوى تو از كتاب من و حكمت من و علم

من و آيا ايجا كرد او بسوى تو رسول ص گويد بلى يا رب بتحقيق كه رسانيد جبرئيل جميع
آنچه ايجا كرده بسوى آن و فرستادى او را با او از كتاب تو و حكمت تو و علم تو و ايجا كرد او
آنچه ايجا كرده بسوى آن پس خدا گويد مر محمد ص را آيا رسانيدى بر امت خود آنچه رسانيد بتو جبرئيل از كتاب من
و حكمت من و علم من پس رسول گويد بلى يا رب بتحقيق رسانيدم بر امت خود آنچه
ايجا كرده بسوى من از كتاب تو و حكمت تو و علم تو و جهاد كردم در راه تو پس گويد خدا
مر محمد را كيست شاهد تو باين دعوى پس گويد محمد ص يا رب توئى شاهد من بر تبليغ
رسالت و ملائكه تو و مردم خوب از امت من و حال آنكه كافيست شهادت تو پس
بطلبند ملائكه را پس شهادت دهند از براى محمد ص بر تبليغ رسالت پس بطلبند
امت محمد را پس سؤال كند از ايشان كه آيا رسانيد بشما محمد رسالت مرا و كتاب مرا
و حكمت مرا و علم مرا و دانا گردانيد شما را باينها پس امت او شهادت دهند به تبليغ
رسالت و حكمت و علم پس خدا گويد مر محمد را كه آيا خليفه كردى كسى را در امت خود بعد
از خود كه قايم مقام تو باشد در ميان ايشان بحكمت من و تفسير كند بر ايشان كتاب
مرا و ظاهر سازد بر ايشان آنچه مختلف باشد در او بعد از تو تا آنكه حجت من باشد
بر ايشان و خليفه باشد در زمين پس محمد ص گويد بلى يا رب بتحقيق كه خليفه كردم
بر ايشان علي بن ابي طالب ع را كه برادر و وصى من و وزير من و بهترين امت من
است و نصب كردم از براى ايشان اشكارا در حيات خود و خواندم بطاعت او
و گردانيدم او را خليفه خود در امت خود بامامت كه اقتدا كنند باو بعد از من
تا روز قيامت پس بطلبند علي بن ابي طالب را پس گويند مر او را آيا وصى نمود تو را
محمد ص و خليفه كرد ترا بر امت خود و نصب كرد ترا بعنوان علم اشكارا از براى

امت خود در میان خود بپا یا ایستادی در میان ایشان بعد از او در مقام او پس گویم بلی
بلی یا رب بتحقیق که وصی کردم محمد را و خلیفه ساختم او را در امت خود و نصب کردم او را در
حیات خود علما پس چون قبض روح محمد کردی انکار کردند او را امت او و مکر کردند بجهت
و ضعیف کردانیدند او را و نیز دیگر شد که بکشند او را و مقدم کردند بر وی از آنکه مؤخر
مؤخر کرده بودی او را و مؤخر کردند از آنکه مقدم کرده بودی او را و سخن او را نشنیدند
و اطاعت نکردند امر او را پس جهاد کردم با ایشان در راه حق تا آنکه بقتل آوردند مرا پس
میگویند بعلی ع آیا تو خلیفه تعیین کردی بعد از خود در امت محمد ص حجتی را و خلیفه را
در ایام خود که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین حق و بسوی راه من پس علی ع گوید ای پروردگار
من بتحقیق خلیفه ساختم در میان ایشان حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس طلبند
حسن بن علی را پس بپرسند از او آنچه پرسیدند از علی بن ابی طالب حضرت فرمود بعد
از آن می طلبند امامی بعد از امامی و می طلبند اهل عالم او را پس احتجاج میکنند ایشان
بحجتی که پیشتر گفتند پس خدای عز و جل قبول میکند عذر ایشان را و بجری میدارد حجه
ایشان را حضرت فرمود بعد از آن خدای تعالی میگوید هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم
و فی بحار الانوار قال ان فاطمة علیها السلام قالت لابیها یا ابت اخبرنی کیف یکون
الناس یوم القیمة قال ص یا فاطمة یشغلون فلا ینظر احد الی احد و لا والد الی ولد
و لا ولد الی امه قالت هل یکون علیهم اکفان اذا خرجوا من القبور قال یا فاطمة
تبلی الاکفان و تبقی الابدان لیستر عورة المؤمن و یبدی عورة الکافر قالت
یا ابت ما یستر المؤمن قال نور یتلألأ لا یبصر اجسادهم من النور الحدیث
یعنی در بحار الانوار روایت کند که حضرت فاطمه ع گفت بپدر بزرگوار خود

که جزوه مرا کم چگونه میباشند مردم در روز قیامت حضرت فرمود که ای فاطمه مردم بخود مشغول
در آن روز نگاه نمیکند احدی باحدی نه والد بولد خود و نه ولد بمادر خود حضرت فاطمه
گفت که آیا اکفان باشد وقتی که از قبور بیرون می آیند حضرت فرمود که ای فاطمه
کفنها پوسیده میشود و باقی میماند ابدان و عورة مؤمن مستور میباشد و عورة کافر
غیر مستور حضرت فاطمه فرمود که ای پدر من چه چیز میپوشد عورة مؤمنین را حضرت
فرمود که نوری متلألئ میشود بحیثیتی که نمیتوانند دید چشم اجساد ایشان را از آن نور
و فی الاحتجاج قال جاء بعض الزنادقة الذین قالوا الی امیر المؤمنین ع و قال له لو لا
ما فی القرآن من الاختلاف و التناقض لدخلت فی دینکم فقال له ع و ما هو قال
قوله نسوا الله فنسیهم و قوله فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و قوله و ما کان
ربک نسیا و قوله یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون و قوله و الله ربنا ما کنا
مشرکین و قوله یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و قوله ان ذلک لحق
تخاصم اهل النار و قوله لا تختصموا لدی و قوله الیوم نختم علی افواههم و
تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم و قوله وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و قوله لا
تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و قوله و لقد رآه نزلة اخری و قوله لا ینفع
الشفاعة الا من اذن له الرحمن و قال صوابا الآیتین و قوله و ما کان لبشر ان یکلمه
الله الا وحیا و قوله کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و قوله و هل ینظرون الا ان تأتیهم
الملائکة او یأتی ربک و قوله بل هم بلقاء ربهم کافرون و قوله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم
الی یوم یلقونه و قوله فمن کان یرجو لقاء ربه و قوله و رأی المجرمون النار فظنوا انهم
مواقعوها و قوله و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و قوله فمن ثقلت موازینه قال

امیر المؤمنین ع اما قوله نسوا الله فنسیهم انما یعنی نسوا الله فی دار الدنیا لم یعملوا بطاعته
فنسیهم فی الآخرة ای لم یجعل لهم من ثوابه شیئا فصاروا منسیین من الخیر و کذلک تفسیر
قوله عز و جل فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی بالنسیان انهم لم یثبهم کما یثیب اولیاء
الذین کانوا فی دار الدنیا مطیعین ذاکرین حین آمنوا به و برسوله و خافوه بالغیب
و ما کان ربک نسیا فان ربنا تبارک و تعالی علوا کبیرا لیس بالذی ینسی و لا یغفل
بل هو الحفیظ العلیم و قد یقول العرب نسینا فلان فلا نذکره ای انه لا یأمرهم بخیر
و لا یذکرهم به فقال علی ع و اما قوله عز و جل یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا
یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و قوله و الله ربنا ما کنا مشرکین و قوله
یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و قوله ان ذلک لحق تخاصم اهل النار
و قوله لا تختصموا لدی و قد قدمت الیکم بالوعید و قوله الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون فان ذلک فی مواطن غیر واحد من مواطن
ذلک الیوم الذی کان مقداره خمسین الف سنة یکفر اهل المعاصی بعضهم ببعض و
یلعن بعضهم بعضا و الکفر فی هذه الآیة البراءة یقول فیتبرء بعضهم من بعض و نظیرها
فی سورة ابراهیم قول الشیطان انی کفرت بما اشرکتمون من قبل و قال ابراهیم
خلیل الرحمن کفرنا بکم یعنی تبرأنا منکم ثم یجتمعون فی مواطن آخر یبکون فیه فلو ان
تلک الاصوات فیه بدت لاهل الدنیا لازالت جمیع الخلق عن معایشهم و انصدعت
قلوبهم الا ما شاء الله و لا یزالون یبکون حتی ینفد و الدموع و تفضوا الی
الدنیا ثم یجتمعون فی مواطن آخر فیستنطقون فیه فیقولون و الله ربنا ما
کنا مشرکین و هؤلاء خاصة هم المقربون فی دار الدنیا بالتوحید فلم

ینفعهم ایمانهم بالله لمخالفتهم رسله و شکهم فیما اتوا به عن ربهم و نقضهم عهودهم فی اوصیائهم
و استبدالهم الذی هو ادنی بالذی هو خیر فکذبهم الله بما انتحلوه من الایمان بقوله
انظر کیف کذبوا علی انفسهم فیختم الله علی افواههم و یستنطق الایدی و الارجل و
الجلود فیشهد بکل معصیة کانت منهم ثم یرفع عن السنتهم الختم فیقولون لجلودهم
لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء ثم یجتمعون فی مواطن آخر فیفر
بعضهم من بعض لهول ما یشاهدونه من صعوبة الامر و عظم البلاء فذلک قوله
عز و جل یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه الآیة ثم یجتمعون
فی موطن یستنطق فیه اولیاء الله و اصفیائه فلا یتکلم احد الا من اذن له
الرحمن و قال صوابا فیقام الرسول فیسأل فذلک قوله لمحمد ص کما قال الله تعالی
فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین فیقولون ما جاءنا من
بشیر و لا نذیر فیستشهد الرسل رسول الله فیشهد بصدق الرسل و تکذیب
من جحدها من الامم فیقول لکل امة منهم بلی قد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی
کل شیء قدیر ای مقتدر علی شهادة جوارحکم بتبلیغ الرسل الیکم رسالاتهم
لذلک قال لنبیه فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا
فلا یستطیعون رد شهادته خوفا من ان یختم الله علی افواههم و ان تشهد علیهم
جوارحهم بما کانوا یعملون و یشهد علی منافقی قومه و امته و کفارهم بالحادهم
و عنادهم و نقضهم عهده و تغییرهم سنته و اعتدائهم علی اهل بیته و انقلابهم علی
اعقابهم و ارتدادهم علی ادبارهم و احتذائهم فی ذلک سنة من تقدمهم من الامم
الظالمة الخائنة لانبیائها فیقولون باجمعهم ربنا غلبت علینا شقوتنا

وكنا قوما ظالين ثم يجتمعون في موطن اخر يكون فيه مقام محمد صلى الله عليه وآله وهو المقام المحمود
ويثني على الله بما لم يثن عليه احد قبله ثم يثني على الملائكة كلهم فلا يبقى ملك الا يثني
عليه محمد صلى الله عليه وآله ثم يثني على الانبياء بما لم يثن عليه احد مثله ثم يثني على كل مؤمن ومؤمنة
يبدأ بالصديقين والشهداء ثم بالصالحين فيحمده اهل السموات واهل الارضين
وذلك قول الله عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا فطوبى لمن كان له في ذلك
المقام حظ ونصيب وويل لمن لم يكن له في ذلك حظ ولا نصيب ثم يجتمعون في
موطن اخر ويدان بعضهم من بعض وهذا كله قبل الحساب واذا اخذ في الحساب شغل
كل انسان بما لديه نسئل الله بركة ذلك اليوم الى ان قال واما قوله عز وجل
ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا فهو ميزان العدل يؤخذ
به الخلائق يوم القيمة يدين تبارك وتعالى الخلائق بعضهم من بعض ويجزيهم
باعمالهم ويقتص المظلوم من الظالم ومعنى قوله فمن ثقلت موازينه ومن خفت
موازينه فهو قلة الحساب وكثرته والناس يومئذ على طبقات ومنازل
فمنهم من يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم الذين يدخلون
الجنة بغير حساب لانهم لم يتلبسوا من امر الدنيا بشيء وانما الحساب هناك على
من تلبس بها هيهنا ومنهم من يحاسب على النقير والقطمير ويصير الى عذاب السعير
ومنهم ائمة الكفر وقادة الضلالة فاولئك لا يقيم لهم يوم القيمة وزنا ولا
يعبأ بهم لانهم لم يعبؤا بامره ونهيه يوم القيمة وفي جهنم خالدون تلفح وجوههم
النار وهم فيها كالحون يعني در احتجاج روايت كرده كه بعضي از زنادقه دهاقنه
اهل الله نزد حضرت امير المؤمنين عليه السلام آمد وگفتند اگر در قران شما اختلاف وتناقض

من تفهيم الكريم

نمی بود در اليه داخل ميشديم بدين شما پس حضرت فرمود كه كدام است اختلاف
وتناقض كفت قوله تعالى نسوا الله فنسيهم تا انجا كه كفت وقوله فمن ثقلت موازينه
پس حضرت عليه السلام فرمود كه اما قوله نسوا الله فنسيهم يعني فراموش كردند خدا را در دنيا
يعني عمل نكردند بطاعت او فنسيهم في الاخرة يعني در اخرت نداد ايشان را از ثواب
چيزي پس از اين جهة كه ايشان از خير محروم شدند وهمچنين است اينكه كفته فاليوم ننسيهم
كما نسوا لقاء يومهم هذا مراد اين است كه ثواب نميدهد بايشان
چنانكه باولياي خود ميدهد واولياي او انهايند كه مطيعين وذاكرين الله
در دنيا واعيان آورده اند بخدا وبرسول خدا وترسيده اند از وقتي كه غايب
بوده اند از ملاقات خدا واما قوله وما كان ربك نسيا بجهة اينكه پروردگار
تبارك وتعالى عالي تر وبزرگ تر است از انكه فراموش كند علوم خود را يا
غافل شود بلكه او حفيظ وعليم است هميشه وبتحقيق كه عرب ميگويد كه فراموش كرديم
فلاني را وياد نكرديم او را يعني او را امر نكرديم بخير واما قوله يوم يقوم الروح
والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا وقوله والله ربنا
ما كنا مشركين وقوله يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا وقوله ان
ذلك لحق تخاصم اهل النار وقوله لا تختصموا لدي وقد قدمت اليكم بالوعيد
وقوله اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون
هر كدام از اينها در موطني علي حده است غير از ان موطن در اين روز كه مقدار ان
پنجاه هزار سال است جمع ميكند خداي عز وجل خلق را در اين روز در مواطن
متعدده كه متفرقند در ان مواطن پس بعضي متكلم ميشوند بر يكديگر واستغفار

ميكنند بعضي از براي بعضي وتكفير ميكنند اهل معاصي بعضي را ولعن ميكنند بعضي
بعضي را ومراد از كفر در اينجا برائت وبيزاريست ونظير اين در قران است كه در سوره
ابراهيم كويد از قول شيطان اني كفرت بما اشركتمون من قبل وقال ابراهيم خليل الرحمن
كفرنا بكم يعني بري شديم از شما بعد از ان مجتمع ميشوند در موطن ديكر وكريه ميكنند
در انجا پس اكر اواز انها ظاهر ميشد بر اهل دنيا عيش ايشان زايل ميشد ودل ايشان مي
شكافت مكر كسي را كه خدا نخواسته باشد كه دل او بشكافد پس پيوسته لاينقطع
كريه ميكنند تا انكه اخر ميشود اشك ايشان وبجاي اشك خون كريه مي كنند بعد
از ان مجتمع ميشوند در موطن ديكر پس مستنطق ميشوند در ان موطن وميكويند والله اي
پروردكار ما ما مشرك نبوديم پس حق را واسيطايف انهايند كه اقرار بتوحيد كرده بودند اما
چون مخالفت كردند با انبياء الله وانبيا شكايت كردند بخدا از اينكه انچه از خدا
تبليغ كردند نشنيدند ونقض كردند عهود انها را در اوصياي انها وتبديل كردند انها
اولاد ابوانهم پس اعلام حق ايشان تكذيب ايشان ميكنند باینچه ادعاي ايمان ميكنند و
ميكويد انظر كيف كذبوا على انفسهم پس مهر ميكند خدا بر دهنهاي ايشان وناطق مي
سازد دستها وپاها وجلود انها را پس شهادت ميدهند بهر معصيت كه ازين
جوارح كرده باشند پس بعد از ان بر ميدارند مهر را پس دهن ايشان انوقت
ميكويد بجوارح ايشان كه چرا شهادت داديد بر بديها جوارح ايشان كويند
كه ما را ناطق ساخت خداي كه ناطق ميسازد همه چيزها را پس بعد از ان جمع مي
شوند در موطن ديكر پس ميكريزند بعضي از بعضي بسبب هولي كه مشاهده
ميكنند از صعوبت امر وبلاي عظيم وان است قول خداي عز وجل

يوم يفر

يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه الايه بعد از ان مجتمع ميشوند در
موطن ديكر وانجا مستنطق ميشوند اوليا واصفياي او پس تكلم نمي كند احدي مكر
انكه اذن دهد او را رحمن وبعد از ان كويد صواب پس بر پا ميدارند رسول را
وسوال ميكنند از تاديه رسالاتي كه حامل ان شده بودند بر امم خود پس خبر ميدهند
كه ما تاديه كرديم بر ايشان وسوال ميكنند از امم انكار ميكنند چنانكه خدا ميكويد
فلنسئلن الذين ارسل اليهم ولنسئلن المرسلين فيقولون ما جاءنا من
بشير ولا نذير پس بشهادت مي طلبند انبيا حضرت رسول را پس شهادت مي
دهند صدق قول انبيا را وتكذيب ميكنند منكران را پس ميكويد بهر يك از امم
كه بلى قد جاءكم بشير ونذير والله على كل شيء قدير يعني قادر است بر شاهد كردانيدن
جوارح بر شما بر تبليغ انبيا بر شما رسالات را واز اين است قول خدا عز وجل
در قران كه كويد بنبي خود فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك
على هؤلاء شهيدا پس قادر نيستند كه رد كنند شهادت او را از ترس اينكه مهر
ميكند خدا بر دهنهاي انها وشهادت ميدهند جوارح ايشان بر عمل
ايشان وشهادت ميدهند بر منافقين قوم او وامت او وكفار قوم او
وبالحاد انها وعناد انها ونقض عهد انها وتغيير دادن سنت نبي خود واز
حق خود تجاوز نمودن وبر ظلم باهل بيت او وباز كرديدن انها بسوي كفر و
مرتد شدن ايشان ومساوي شدن انها در اين فعل با كساني كه پيش از انها
كافر ومرتد شده بودند مر انبياي عصر خود را پس ميكويند ربنا غلبت
علينا شقوتنا وكنا قوما ضالين پس بعد از ان مجتمع ميشوند در موطني

ویکوید اینجا مقام محمود است وان مقام محمودات پس می شفاعت میکند خدای عز وجل را
شفای که هیچکس نکفته باشد پیش از او وبعد از ان شفاعت میکند هر مؤمن ومؤمنه از او
ایشان بعد یقین وشهدا بعد از ان تابعین پس حمد میکنند جمیع اهل اسمان واهل
زمین اواین است قول خدای عز وجل عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شفاعت
کسی که بوده باشد مر او را از اینمقام بهره ونصیب ووای بر کسیکه نبوده باشد از برای او
از اینمقام حظی ونصیبی پس بعد ان مجتمع میشوند در موطن دیکر وجزا کرفته میشود
از برای بعضی از بعضی واینها همه پیش از حساب واقع میشود پس چون شروع بر
حساب کرفته میشود مشغول میشود هر انسانی بخود حضرت فرمود که سؤال
میکنیم برکت ان روز را از خدا وحدیث میکشد تا اینجا که کوید واما قوله عز وجل
ونضع الموازین لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا این میزان عدل است که میکشد
میکشد با وخلایق را در روز قیمة وخدا انتقام میکیرد بعضی را از بعضی وجزا میدهد
باعمال ایشان وقصاص میکند ظالم را از برای مظلوم واین است قول خدای عز وجل
فمن ثقلت موازینه ومن خفت موازینه واین قلت حساب وکثرت اوست وطبقات
حساب مردم در ان روز متفاوت است بعضی را زود حساب میکنند ومبرور میشوند
بسوی اهل خود وبعضی داخل جنة میشوند بغیر حساب بجهة اینکه ایشان الوده بدنیا
نشده بودند واین است وجز این نیست که حساب اینجا بقدر حلال است با مور دنیا
اینها وبعضی از ایشان حساب میکنند بنقیر وقطمیر ومیروند بسوی عذاب سعیر وبعضی از اینها
ائمة کفرند ایشان را در قیامت قدری نمی باشد وباعمال قدر نمی وقیمتی میکنند
وبحساب بجهنم میروند وخالد میباشند واتش میزنند بر روی ایشان وکاه

قال رسول الله ص

وقال میکند روی سلمان الفارسی رضی الله عنه حدیث یرفعه الی النبی صلی الله علیه وآله قال
اذا کان یوم القیمة اوحی الله سبحانه الی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیهم السلام انطلقوا الی
الجنة واتوا منها بالبراق وتاج الکرامة وحلل الرضوان لحبیبی محمد ص فینطلقون
الی باب الجنة وهو من یاقوت الاحمر مصفح بصفایح الذهب فیقرعون الباب فیسمع
لطنینه کالذ ما یکون فیقول رضوان من الباب فیقولون نحن ملائکة الرحمن
انا جبرئیل وهذان اخوای میکائیل واسرافیل فیقول رضوان ما حاجتکم یا ملائکة ربی واهنا
فیقولون نبغی البراق وتاج الکرامة وحلل الرضوان فیقول لهم ان الله یامرنی باخراجها الا
یوم القیمة فیقولون له یا رضوان هذا یوم القیمة هذا یوم الحسرة والندامة هذا یوم الملة
هذا یوم الزلزلة هذا یوم الصاعقة هذا یوم الازفة هذا یوم الطامة هذا یوم القارعة
هذا یوم الراجفة هذا یوم الغاشیة هذا یوم الحاقة هذا یوم التلاق هذا یوم الفراق
هذا یوم المساق هذا یوم الثواب هذا یوم المآب هذا یوم الفرار هذا یوم الحطا
هذا یوم الندم هذا یوم العرض هذا یوم الجزاء هذا یوم البلاء هذا یوم الاسف
هذا یوم الحزن هذا یوم الوزن هذا یوم الفصل هذا یوم الحق هذا یوم الحکم هذا یوم الجمع
هذا یوم البعث هذا یوم النفخ هذا یوم عظیم هذا یوم الصیحة هذا یوم الرجفة
هذا یوم الشک هذا یوم الفزع هذا یوم الخروج هذا یوم الخلود هذا یوم الحق
هذا یوم التغابن هذا یوم تبلی السرائر هذا یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا
هذا یوم لا ینفع فیه مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم قال فیدفع الیهم
الرضوان البراق وتاج الکرامة وحلل الرضوان فینطلقون الی الدنیا فینادی
جبرئیل ایتها الدنیا این قبر محمد ص قال فیجیبه الارض لا اعلم وان الله سبحانه

قد حکی فکرة واحدة فلا ادری این قبره ص قال ثم رفع له عمود من نور ساطع مستطیل الی
السماء فیعلمون ان اثر یقع من قبره ص فیاتون ویقفون علی قبره فیقف جبرئیل عند
راسه ومیکائیل عند یمینه واسرافیل عند جانبه فیقولون یا جبرئیل کلمه فانک انت
المرسل له فی دار الدنیا فیقول بل کلمه انت یا اسرافیل صاحب الصور واحیاء
الامم جاید یک قال فینادیه اسرافیل ایتها الروح الطیبة ارجعی الی جسدک الطیب
باذن الله یقول للشیء کن فیکون ومحیی العظام وهی رمیم قم یا محمد قال فینادیه
الاولی فیرتفع عن القبر والثانیة فینصدع والثالثة فیقوم ص وهو ینفض التراب
عن راسه ولحیته ثم ینظر الی یمین الی وشمال فلا یری عمر ص فیقول یا اخی جبرئیل
بشرنی بما لی عند ربی فیقول یا محمد ان الجنة مشتاقة الیک مستبشرة بقدومک
وجاءنه بمجیئک فیقول یا اخی لیس عن هذا سالتک بشرنی بما فعل الله بامتی فیقول
له جبرئیل وعزة ربی وجلاله من انشقت الارض عن احد قبلک یا محمد ان الجنة
محرمة علی جمیع الامم حتی یدخلها انت وامتک فیقول ص الان طابت نفسی ثم
یلبس الحلة ویتردی برداء العزة ویتوج بتاج الکرامة ویرکب البراق ویطیر اسرافیل
امامه وجبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن شماله حتی ینتهون الی قائمة العرش فیخر
النبی ص ساجدا ثم یامر الله اسرافیل ان ینفخ فی الصور نفخة فیاخذ اسرافیل الصور
فی فیه ویهبط الی صخرة بیت المقدس وینادی ایتها الارواح الفانیة والاجسام
البالیة والعظام النخرة والاوصال المتقطعة والشعور المتفرقة والجلود
المتمزقة اجیبوا داعی الله وقوموا للفصل والقضاء الیوم یوم فصل القضاء
من حواصل الطیور وبطون السباع وشعاب الاودیة وقعار البحار فلم یبق

شعرة بالمشرق ولا بالمغرب الا التقیا العظم بالعظم والجلد بالجلد والشعر بالشعر
فیدخل الارواح بالصور ولهادوی کدوی الرعد فیعرف کل روح جسدها فیدخل
فیه کالرجل الذی اضل فی داره فیقومون من قبورهم فینفضون التراب عن رؤسهم
ویقولون یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فیجیبهم الملائکة هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون قال فتوکل علی کل نفس ملکین ملک یسوقها وملک یشهد علیها
ودلیل ذلک قوله تعالی وجاءت کل نفس معها سائق وشهید قال ثم ینادی ملک علی
صخرة بیت المقدس ایتها الخلایق هلموا الی الحساب ودلیل ذلک قوله تعالی واستمع
یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج
قال ثم تبدل الارض لوقوف الخلایق علیها بارض من فضة وهی الارض المسماة
بالساهرة لانها لم یسفک فیها دم ولا علیها وزر ولا استحل علیها حرام لقوله تعالی فانما
هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة قال وتنصب منابر الانبیاء وکراسی الشهداء
ویکون الخلایق یومئذ مائة الف صف وعشرون الف صف وامة محمد ص
ثمانون الف صف قال وتدنوا الشمس من رؤس الخلایق کقاب قوسین او ادنی
فلا یبقی مؤمن ولا مؤمنة واقفا الا کفار فیغلی دماغهم حتی یلجمهم عرقها فیغرق الخلایق
فی العرق علی قدر اعمالهم فی دار الدنیا فمنهم من یاخذه الی کعبه ومنهم من یاخذه الی
حلقه ومنهم من یاخذه الی حقوه ومنهم من یلجمه الجاما ومنهم من یغوص فیه کما یغوص الضفدع
فی الماء فاذا طال علیهم الوقوف واشتد بهم الکرب وعظم الخطب قال بعضهم لبعض من
یشفع لنا الیوم عند ربنا فیقول بعضهم لبعض ما لنا الا ابونا ادم ع فیاتون ویسالونه
الشفاعة فیقول لا شفاعة الیوم عندی فان الله نهانی وقد نهانی عن الشجرة فخالفت

اليها ولكن انطلقوا الى نوح النبي فياتونه فيسالونه الشفاعة فيقول لا شفاعة لي اليوم
لاني دعوت على قومي حتى اهلكهم الله تعالى بالطوفان ولكن انطلقوا الى ابراهيم خليل الله
فياتونه فيسالونه الشفاعة فيقول لا شفاعة لي اليوم لاني قلت سقيم ولم اكن سقيما ولكن انطلقوا الى كليم
الله موسى فيسالونه الشفاعة فيقول اني قلت رب ارني انظر اليك فلا شفاعة
لي ولكن انطلقوا الى روح الله عيسى فياتونه فيسالونه الشفاعة فيقول لهم اني اتخذتني
النصارى واني الهين من دون الله فلا شفاعة لي اليوم انطلقوا الى صاحب الوجه الاقمر
والجبين الازهر والتاج والمنبر محمد خير البشر فينطلقون اليه فيقولون يا رسول الله
فقد اشتد بنا الكرب وعظم الخطب وطال الوقوف والجنا الوقت فاشفع لنا عند ربك
فمن كان من اهل الجنة فيامر اليها ومن كان من اهل النار فيدخله النار فيقول النبي
نعم انا صاحب الشفاعة ثم ينهض فيسير امامهم حتى ينتهي الى قائمة العرش فيخر ساجدا بين
يدي الله سبحانه وتعالى يا محمد ليس هذا يوم ركوع ولا سجود ارفع راسك وسل تعط وادع
تجب واشفع تشفع فيقول يا رب قد اشتد الكرب وعظم الخطب وطال وقوف عبادك و
الجم الوقت يا رب بالحساب فمن كان اهل الجنة فامر بها ومن كان من اهل النار فامر به
اليها قال فياتي النداء من قبل الله تعالى يا مالك اسعر النيران فقد اشتد غضبي على كل من
اكل رزقي وعبد غيري وعزتي وجلالي لانتقمن اليوم للحق من القرباء والقود من
خدشه وللحق من كفه انا الحاكم الذي لا يجوز في حكمه والقاضي الذي لا يشطط في قضائه
ثم يامر جهنم ان يقاد بسبعين الف زمام سبعين الف ملك بيد كل ملك مقرعة من
حديد فيقودونها بازمتها وسلاسلها ولها اربع قوائم غلاظ شداد كل قائمة مسيرة
الف سنة ولها ثلاثون الف راس في كل راس ثلاثون الف فم في كل فم ثلاثون الف ناب

ولها بكرهم ...

وكل ناب مثل جبل احد ثلاثون الف ضرس وفي كل فم شفتان كل شفة مثل طباق
الدنيا لها في كل شفة سلسلة فيها سبعون الف ملك منهم لو امر الله تعالى ان يلتقم السموات
والارض وما فيهما من شي في لقمة واحدة لهان عليه ذلك قال فينزها الفزع فهجمت وتقاد على خوف
وكل ذلك خوفا من الله تعالى ثم تقول جهنم اقسمت عليكم يا ملائكة ربي بحق ربي الكريم هل
تدرون ماذا اراد بي ان تفعل وهل خلق ربي سبحانه وتعالى شيئا يعذبني به واذنبت عند ربي
سبحانه وتعالى ثم استوجبت العذاب والعقاب فيقولون لا علم لنا يا جهنم قال فتقف وتشهق
وتطلق وتقبض بصوتها وزفيرها فيجيب النداء من قبل الله تعالى مهلا يا جهنم فلا باس عليك ما
خلقتك لشي اعذبك به ولكن خلقتك عذابا ونقمة على من جحدني وكفر نعمتي واتخذ
الالهة من دوني فيقول سيدي اتاذن لي في التحميد والثناء عليك فيقول افعلي فتحمد
الله رب العالمين ثم ترفع راسها بالتسبيح والثناء الصالح قال ابن عباس رضي الله عنهما والذي
بعث محمدا بالحق نبيا لو سمع اليوم احد من سكان السموات والارض زفرة من زفراتها اذا
لصعقوا اجمعين فيقول يا رب على قوائمها ولها زفير وشهيق وخطر لا يخطر البعران
يترى وترمي من افواهها شرارا وحامضا ودخانا فيغشى الخلق ظلمة دخانها حتى لم يبق احد نظر
احد من الظلام الا من جعل الله نورا من عند الله تصيء له تلك الظلمة فيقودونها الى باتية
الملائكة الذين لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون حتى اذا نظرت الخلائق اليها
جعلت ترعد وتشهق وتفور تكاد تميز من الغيظ ثم تضرب انيابها بعض وترمي شرارها
مد النجوم كل شرارة كالسحابة العظيمة فتطير به الافئدة وترجف القلوب وتذل الانفس
وتحير الابصار وترتعد الفرائص ثم تزفر زفرة الثانية فلم يبق قطرة في بين محلوقة
الا وانهملت وانسكبت فعند ذلك تبلغ القلوب الحناجر من الكرب وتشتد الفزع ويعظم

ويعظم الجزع ثم تزفر زفرة الثالثة فلو كان لكل نبي عمل سبعين نبيا لظن انه مواقعها ولم يجد
عنها مصرفا فلم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا ملك مقرب الا وقد جثا على ركبتيه والمخت
نفسه تراقيه وصار كل منهم يسال النجاة لنفسه وادم يقول اللهم لا اسالك اليوم لهابيل
ولا القابيل ولكن اسالك لنفسي وابراهيم يقول اللهم اني لا اسالك اليوم لاسماعيل
ولا لاسحق وانما اسالك لنفسي ونوح يقول اللهم اني لا اسالك اليوم لسام ولا لحام
ولا ليافث وانما اسالك لنفسي وموسى يقول اللهم اني لم اسالك اليوم لهرون ولا
ليوشع ولكن اسالك لنفسي وعيسى يقول اللهم اني لا اسالك اليوم لمريم وانما
اسالك لنفسي والنبي يقول اللهم اني لا اسالك اليوم لابنتي فاطمة ولا لعلي ولا للحسن ولا
للحسين ولكن اسالك لامتي وعدتك ووعدك يا من لا يخلف الميعاد فياتيه النداء من
قبل الله يا محمد صلى الله عليه وسلم قرب امتك للحساب قال وينصب يومئذ الصراط على متن جهنم
وهو احد من السيف وادق من الشعر مسيرة الف عام صعودا والف عام استواء والف
عام نزولا عليه كلاليب وعليه سبعة حبوس وليسال الانسان على كل حبس منها عن فرائض
الاعمال فان اتى بها تجوز الاول في النار فيسال في الحبس الاول عن الوضوء وفي الثاني عن
الصلوة وفي الثالث عن الزكوة وفي الرابع عن الصيام وفي الخامس عن بر الوالدين وفي
السادس عن الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وفي السابع عن احسانه الى عياله وذوي رحمه
وجيرانه قال فان اتى بجميع ذلك نجى وان قصر عن شي من ذلك تردى في النار ثم يمرون على
الصراط على قدر اعمالهم في دار الدنيا فمنهم من يجوز كالبرق الخاطف ومنهم من يجوز كالفرس
السابق ومنهم من يجوز كالرجل الساعي ومنهم من يحبو حبوا مرة على وجهه ومرة على يديه
والنار ياخذهم من كل مكان فاذا جاوزوا على الصراط تطايرت الكتب عن اليمين والشمال

فاما من ...

فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا الاية سئل ابن عباس رضي الله عنهما
كيف يؤتى الشقي كتابه من وراء ظهره ثم قال ياخذ الملك مزبته فيخرق بها ثم يخرج كتابه
من وراء ظهره من ذلك الخرق ثم يحول وجهه الى قفاه ويقول له اقرا كتابك كفى بنفسك
اليوم عليك حسيبا الى اخر الحديث يعني سلمان فارسي رحمة الله روايت كند از رسول الله
كه گفت چون روز قيامت شود وحي ميفرستد خداي عز وجل لبسوي جبرئيل وميكائيل
واسرافيل كه بروييد لبسوي جنت وبياريد براق وتاج كرامت وجامهاي رضوان از ان
براي حبيب من محمد صلى الله عليه وسلم ببريد لبسوي در جنت وان در از ياقوت سرخ است ومصنوع بجواهر
طلا است پس الله را ميگوييد چنانچه ميشنوند اواز او را بهتر بي الله تعالى پس رضوان خازن
جنت ميگويد كه كيست بر در جنت پس ميگويد كه ما ملائكه رحمانيم وجبرئيل ميگويد كه من
جبرئيلم واين دو ملك برادران منند ميكائيل واسرافيل رضوان ميگويد كه چه حاجت
داريد ميگويند كه براق اميني اصيم با تاج كرامت وخلعت رضوان ميگويد كه خداي عز
وجل امر كرده است مرا كه اينها را بر چند كه ام مكر روز قيامت ميگويند كه اي رضوان
امروز روز قيامت امروز روز محاسبه است وروز حسرت وندامت است وروز
مسائلة است امروز روز زلزله است وروز صاعقات است وروز افت است وروز
صاخة وروز طامه وروز قارعة است وروز راجفه است وروز غاشيه است وروز
حاقه است وروز تلاقي است وروز فراق است وروز مساق است وروز طلاب است
وروز مآب است وروز قرار است وروز وطا است وروز جزا است وروز اسفا است
وروز حزن است وروز ندامت است وروز عرض است وروز فصل است وروز
حوائج وروز حكم است وروز جمع است وروز بعث است وروز نفخ است وروز

عظیم است و روز صیحات و روز زجرات و روز شکایات و روز فزع است
و روز جزعات و روز خروج است و روز جلوه است و روز وعید است و روز تغابن
و روز تبلی السرائر است و این روزیست که هیچ نفسی از نفسی بجزی نیست و این روزیست
که نه مال نفع میکند و نه پسرها مگر کسی که بنزد خدای عز و جل بیاید بقلب سلیم و خالص
از غیر خدا پس رضوان خازن جنان میدهد باینان براق را با تاج کرامت و خلعت
رضوان پس می آیند اینها بدنیا و جبرئیل ندا میکند و میگوید که ای دنیا کجاست قبر محمد صلعم
پس زمین جواب میدهد که نمیدانم از جهت آنکه خدای عز و جل علامات ها را بنور دین
کرده هموار کرد و از اینجهت قبر محمد صلعم را نمیدانم پس در اینوقت عمودی از نور مرتفع میشود
از محل قبر محمد صلعم تا باسمان و باین علامت میدانند قبر او را پس می آیند و می ایستند
بالای قبر او و جبرئیل بالای سر او می ایستد و میکائیل در طرف پای راست او و میکائیل
و اسرافیل میگویند بجبرئیل که متکلم شود با محمد صلعم که تو در دنیا رسول و انیس بودی
مر او را جبرئیل با اسرافیل میگوید که لابد که باید که تو متکلم شوی که صاحب صور هستی
و احیاء مردگان بدست تست پس اسرافیل ندا کند و گوید که ای روح طیبه رجوع کن به
بدن طیب خود باذن خدا که هر چیز کوید موجود میشود و عظام رمیم زنده میشود پس
خبر با محمد صلعم پس بندای اول متزعزع میشود و بندای دویم شکافته میشود و بندای
سیم بر میخیزد محمد صلعم از قبر و خاک را از سر و روی مبارک خود پاک میکند پس نظر میکند
بیمین و شمال خود پس می بیند غیر از ایشان ملائکه را پس میگوید که ای برادر من جبرئیل بشارت
ده بمن آنچه خدای عز و جل بمن از برای من داشته است جبرئیل میگوید یا محمد جنت مشتاق
تست و مژده و راست بقدوم تو و حسره راست بایمان تو حضرت میگوید

که ای جبرئیل از این در بسیار بشارت ده مرا بآنچه که واست خدای عز و جل با جنت من جبرئیل گوید
بعزت و جلال پروردگار من که هیچکس مبعوث نشده است پیش از تو فاما بشارت باد تو را که
هیچکس داخل نمیشود به بهشت تا آنکه تو داخل بهشت نشوی پس آنحضرت میگوید که
الان الحمد شد دل من و خوشحال شدم بعد از آن حلهای رضوان را میپوشد
و عمامه بر سر می گذارد و متوج بتاج کرامت میکند و سوار میشود بر براق و سیر میکند
و اسرافیل در پیش و جبرئیل در یمین و میکائیل در شمال او میروند تا میرسند بقائمه عرش
رب العالمین پس حضرت از براق پائین می آید و می افتد بر زمین و سجده میکند خدای
را بعد از آن خدای عز و جل امر میکند که نفخ صور کند از برای احیای مردگان پس اسرافیل
صور را بدهن دارد و نازل میشود بدنیا و بر بالای صخره بیت المقدس می ایستد
و ندا میکند که ای جماعت ارواح فانیه و اجساد بالیه و عظام رمیم و اوصال منقطعه و
مویهای متفرقه و پوستهای پاره پاره شده اجابت کنید صوت پروردگار خود را و
برخیزید از برای فصل و قضای عدل و امروز گرفته میشود قصاص از حوصلهای
طیور و بطون سباع و در شکمهای اودیه و قعرهای دریاها پس باقی نمی ماند موئی
که در مشرق و مغرب باشد الا اینکه ملاقات میکند عظم بعظم و جلد بجلد و
مو بموی پس داخل میشوند ارواح بصورة بدنهای خود [illegible] اصحاب بهشت
چون صدای زنبور پس میشناسد هر روحی بدن خود را پس داخل میشود ببدن
چون مردی که بخانه خود داخل شود پس برمیخیزند خلایق از قبور خود و می افشانند
خاک را از سر و روی خود و میگویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا پس جواب میدهند
ملائکه و میگویند هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون پس متوکل [illegible] مرید نفخه

دو ملک یکی میراند او را و یکی شاهد میشود بر او و دلیل این قول قول خدای عز و جل آیت در
قرآن و جاءت کل نفس معها سائق و شهید بعد از آن ندا میکند ملکی بر بالای صخره بیت
المقدس و میگوید ای گروه خلایق بیایید بتعجیل بسوی حساب و دلیل این قول قول خدای
عز و جل است یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة علیهم بالحق ذلک
یوم الخروج بعد از آن ارض مبدل میشود بارض دیگر از نقره از برای وقوف خلایق
و این ارض مسمات است بساهره از اینجهت که ریخته نشده است در وی خون و بت نه
پرستیده اند در او و حلال نداشته اند در او حرامی را این است قول خدای عز و جل
فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة و بعد از آن نصب میکنند منابر انبیا و
کراسی شهدا را و خلایق در انجا صد و بیست هزار صف می ایستند و هشتاد هزار
صف امت محمد است و حضرت فرموده که آفتاب را نزدیک می سازند بر سر خلایق
چون قاب قوسین یا نزدیکتر از آن الا اینکه ضرر نمیکند مؤمن را اما کافر را پس
بغلیان می آورد دماغ او را [illegible] عرق میشوند در عرق بقدر اعمال ایشان
در دنیا پس بعضی از ایشان غرق میشوند در عرق تا سینه و بعضی از ایشان تا حلقوم و بعضی
از ایشان تا نزدیک دهن و بعضی را لجام میکند آن عرق و بعضی دیگر [illegible] بر
بالا می ایستند و چون دراز میشود بر ایشان ایستادن در عرق و سخت میشود
بر ایشان کرب و عظیم میشود کار ایشان بعضی ببعضی میگویند که کیست که شفاعت
کند از برای ما در اینروز از پروردگار ما پس بعضی میگویند که نیست شفیع از برای
ما مگر پدر ما آدم پس بیایید پیش او و طلب شفاعت کنند پس او گوید من نمی
توانم امروز شفاعت کنم بجهت آنکه نهی کرد مرا از شجر و من مخالفت کردم امر او را

ولیکن بروید پیش نوح نبی پس پیش نوح بیایند و طلب شفاعت کنند پس او گوید من نمی
توانم امروز شفاعت کنم بجهت آنکه من دعا کردم بر هلاک قوم خود بطوفان ولیکن بروید
پیش ابراهیم خلیل الرحمن پس پیش او بیایند و طلب شفاعت کنند او نیز گوید که من شفاعت
نمیتوانم کرد از آنجهت که من گفتم سقیم و سقیم نبودم ولیکن بروید پیش موسی کلیم الله
پس پیش او بیایند و طلب شفاعت کنند او نیز گوید که من شفاعت نمیتوانم کرد از آنجهت
که گفتم ارنی انظر الیک لیکن بروید پیش عیسی روح الله پس پیش او بیایند و طلب شفاعت
کنند او نیز گوید که من شفاعت نمیتوانم کرد بجهت آنکه نصاری مرا و مادر مرا اتخذ الهین من دون الله
ولیکن بروید پیش صاحب براق و صاحب [illegible] و تاج و منبر محمد خیر البشر صلعم پس پیش او
بیایند و طلب شفاعت کنند و گویند یا رسول الله بتحقیق که شدید شد بلای ما
و عظیم شد کار ما و دراز شد ایستادن ما و غرق شدیم در عرق پس شفاعت کن
ما را از پروردگار ما که هر کس از اهل جنت است برود بجنت و هر کس که از اهل دوزخ
است برود بدوزخ پس حضرت رسول صلعم گوید که بلی منم صاحب شفاعت پس برمیخیزد
و براه می افتد و جمیع خلایق در عقب او میروند تا میرسند بقائمه عرش پس سجده
میکند مر خدای عز و جل را پس ندا می آید از جانب خدا که یا محمد امروز روز رکوع و
سجود نیست سر بردار و سؤال کن تا عطا کنم و شفاعت کن تا بتو ملحق سازم پس
گوید ای پروردگار من بتحقیق که شدید است بلا و عظیم شده است کار و دراز
شده است ایستادن بندگان تو و لجام کرده است عرق ایشان را امر کن بحساب
ایشان پس اگر کسی اهل جنت باشد امر کن بجنت و اگر کسی اهل دوزخ باشد
امر کن بدوزخ پس ندا آید از جانب خدا که ای مالک بر افروز دوزخ را

بتاریخ شهر ذیقعده الحرام نوشته
فرزند ارجمند حشمت [illegible]
علم [illegible] سنه ١٣٣٢

که بتحقیق که شدید شد غضب من بر هر کس که بروز قیامت حاضر بوده و غیر مرا پرستیده باشد بعزت
وجلال خود قسم که قصاص میکنم امروز از برای جماء از قرناء و از برای قواد و خدمه
او و از برای مجرد کش او و ستم حاکمی که ظلم میکند در حکم خود ستم القاضی که جور میکند
در قضای خود بعد از ان امر میکند که جهنم را بکشند بر عرصات بهفتاد هزار مهار و هر
مهاری را هفتاد هزار ملک کرفته باشد و بدست هر ملکی کرزی باشد از اهن پس
جهنم را میکشند با مهارهای ان و زنجیرهای او و جهنم را دو ملک غلیظ درشت هر پای
او مسافت هزار ساله راه باشد و او را سی هزار سر باشد و در هر سری سی هزار دهن
و در هر دهنی سی هزار دندان و هر دندانی مثل کوه احد باشد هزار بار و در هر دهنی
دو لب باشد و هر لب او مثل طبقات دنیا باشد و در هر لب او سلسله باشد که در او
هفتاد هزار ملک باشد هر ملکی را از ان ملائک اکر خدا امر کند که فرو برد اسمان و
زمین و انچه در او باشد بیک لقمه هر اینه اسان باشد پس او مخفی تر خود که در انوقت
جهنم بر خود میلرزد از ترس خدا و جزع میکند و خود را میکشد از دست ملائکه
از خوف و ستم میکند ملائکه و میکوید ایا میدانید که مرا بکجا میبرید پس اهل که
چه چیز کند نمی ایا خدای تعالی فرموده است خلقی را که مرا باو عذاب کند ایا کناهی
کرده ام که مستوجب عذاب شدم ملائکه میکویند که ما نمیدانیم پس جهنم بایستد
در نهایت قلق و اضطراب و خوف و فزع پس ندا اید از جانب خدا که ای جهنم
مکن ای جهنم که تو را عذاب کنم و من پس که بتو باسی نیست و خلق نکردم چیزی را
که تو را باو عذاب کنم بلکه هر کس که انکار کرده است مرا بتو عذاب کنم پس جهنم
میکوید ای سید من ایا اذن میدهی مرا که سجده کنم و ثنا کویم تو را حضرت جبار

جل شانه میکوید بکن پس سجده میکند و بعد از ان سر بر میدارد و تسبیح و ثنای خوب
میکند بر پروردکار را کفت ابن عباس رض که بان خدائی که مبعوث کرد محمد را بحق بنبوة
که اکر ملتفت شنید انرا احدی زفره از زفرهای جهنم هر اینه میمردند تمامی خلق پس بر
میخیزد و بپاهای خود میجهد و نفس میکشد بجود و سر میکشد و میکرد از فرو شهیق
میکوید و از این صدای عظیم و مهیب بیرون می اید و میکرد چنانکه اشتر مست
میکرد و خروج میکند و می اندازد از دهنهای خود و بینیهای خود دخانها را
پر میشود و میکیرد ظلمت دخانش خلق را تا انکه هیچکس یکدیکر را نمی تواند دید از ظلمت مکر
کسیکه خدای عز و جل نور انی کرده باشد او را عمل صالح او که برای او روشن می شود
چنین ظلمت پس زبانیه جهنم میکشند جهنم را بعرصات تا انکه می بینند او را جمیع خلایق
در انوقت جهنم زفیر و شهیق میکند و فوران میکند دود از دهن و دماغ او و
نزدیک است که از شدة غیظ و خشم که بکفار دارد بسیار بانکار ایم پس بر هم جلیتا
دندانهای خود را و بیرون میاندازد شرارهای اتش بقدر نجوم اسمان و هر شراره
مثل ابر عظیم باشد پس از دیدن جهنم باین هیئت دلها طیران میکنند و مضطرب
میشود و چشمها حیران می شود و اعضا میلرزد پس بعد از ان زفره دوم را
میکشد و صدای عظیم بیرون می اید و از شنیدن ان باقی نمیماند قطره در چشم
خلایق الا انکه فرو میریزد و روان میشود پس در انوقت دلهای خلایق بر
حلقوم ایشان می اید از شدة بلا و سخت میشود فزع ایشان و جزع ایشان
پس بعد از ان زفره سیم را میکشد بشدتی و هیبتی که هر کس که عمل هفتاد نبی
کرده باشد کمان میکند که واقع میشود جهنم براو و می کیرد او را پس در انوقت

نمیماند نبی مرسل و ملک مقرب و نه نبی منتجب که بدو زانو میافتد و نفس ان بجلوی او میرسد
و هر کدام از انها سوال میکنند نجاة نفس خود را پس ادم میکوید که الهی سوال میکنم نجات
هابیل و نه قابیل را بلکه سوال میکنم نجات خود را و ابرهیم میکوید خداوندا سوال
نمیکنم نجات اسمعیل را و نه اسحق را بلکه سوال میکنم نجات خود را و نوح میکوید که الهی سوال
نمیکنم نجات سام را و نه حام را و نه یافث را بلکه سوال میکنم نجات خود را و موسی میکوید الهی
سوال نمیکنم نجات هرون را و نه یوشع را بلکه سوال میکنم نجات خود را و عیسی میکوید
الهی سوال نمیکنم نجات مریم را بلکه سوال میکنم نجات خود را و محمد صلعم میکوید الهی سوال
نمیکنم امروز از برای دخترم فاطمه و نه از برای علی و نه از برای حسن و نه حسین بلکه سوال
میکنم امر محمد امت خود را که وعده تو وعده توست ای انکه خلف نمیکند هر کز وعده خود را
پس ندا اید از جانب خدای عز و جل که ای محمد امت خود را برای حساب بیار حضرت
و نصب میکنند در انجا صراط را بر جهنم و ادق تر از شمشیر و دقیق تر از موست
و مسافتش سه هزار سال است هزار سال بالا میروند صعود را و هزار سال همچو
میروند استوا را و هزار سال پایین میروند نزول را و در اینجا صراط الحاسب و قدمها
که در او بند میشوند مردم در وقت مرور و در این صراط هفت جرات و در هر جسر
از فرایض الفرایض الهی سوال میکنند پس اکر او را بعمل اورده باشد نجاة می یابد
از ان جسر و الا میافتد در اتش جهنم پس در جسر اول از وضو سوال میکنند و در
ثانی از صلوة و در ثالث از زکوة و در رابع از صوم و در خامس از حج البیت و در
سادس از امر بمعروف و نهی از منکر و در سابع از احسان او بعیال خود و بندی
رحم خود و همسایهای او پس اکر همه اینها را بعمل اورده باشد نجاة می یابد از این جسرها

واکر تقصیر کرده باشد در یکی از انها می افتد باتش جهنم حضرت فرمود که مرور بر صراط مردم
متفاوت می باشد بقدر عمل ایشان در دار دنیا پس بعضی میکذرند مثل برق خاطف
و بعضی مثل اسپ دونده و بعضی میکذرند مثل مردی که سریع و بعضی میکذرند حبو
یعنی چنانکه کودک تازه براه می افتد که کاهی بپا میرود و کاهی بر رو می افتد و کاهی بدست می
افتد و اتش میکیرد از و در هر مکانی پس چون میکذرند از صراط صحایف اعمال طیران می
کند از یمین و شمال ایشان پس هر کس که از جانب یمین می اید پس حساب او زود و اسان
میشود ابن عباس رض سوال کرد که چون می اید کتاب شقی از پشت او حضرت فرمود
که ملکی میاید و ضربتی میزند که سوراخ میشود و از پشت او بیرون میاید کتاب او
از ان سوراخ بعد از ان بر میکیرد الله ره ی او در این وقت اقرء کتابک کفی بنفسک
الیوم علیک حسیبا حضرت فرمودند که بعد از حساب امر میکند اهل جنت را بجنت
و اهل دوزخ را بدوزخ و من طریق العامة مرفوعا الی عبد الله بن مسعود عن علی
بن ابی طالب ع قال کنت جالسا عند علی بن ابی طالب و عنده عبد الله بن عباس
و عدة من اصحاب رسول الله صلعم فقال علی ع قال رسول الله صلعم ان فی القیمة خمسین
موقفا کل موقف منها الف سنة فاول موقف اذا خرج الناس من قبورهم
یقومون علی ابواب قبورهم الف سنة عراة حفاة جیاعا عطاشا فمن خرج
من قبره مؤمنا بربه مؤمنا بنبیه مؤمنا بجنته و ناره مؤمنا بالبعث و القیمة
مؤمنا بالقضاء و القدر خیره و شره مصدقا بما جاء به محمد صلعم من عند ربه نجی
فاز و غنم و سعد و من شک فی شیء من هذا بقی فی جوعه و عطشه و کربه
الف سنة حتی یقضی الله فیه بما شاء ثم یساقون منه من ذلک المقام الی المحشر

فيقفون على ارجلهم الف عام في سرادقات النيران في حر الشمس والنار عن ايمانهم والنار
عن شمائلهم والنار من بين ايديهم والنار من خلفهم والشمس من رؤوسهم ولا ظل الا ظل
العرش فمن لقي الله شاهدا له بالاخلاص مقرا بنبيه بريئا من الشرك بريئا من
السحر بريئا من اهراق دماء المسلمين ناصحا لله ولرسوله محبا لمن اطاع الله ورسوله
استظل تحت عرش الرحمن ونجى من غمه وان جاء في ذلك وقع في شيء من هذه الذنوب
بكلمة واحدة او تغير قلبه او شك في شيء في دينه بقي الف سنة في الحر والهم والعذاب
حتى يقضي الله فيه بما شاء ثم يساق الخلق الى النور والظلمة فيقفون في تلك الظلمة
الف عام فمن لقي الله تعالى لم يشرك به ولم يدخل في قلبه شيء من النفاق ولم يشك في
شيء من امر دينه واعطى الحق من نفسه وقال الحق وانصف الناس من نفسه
واطاع الله في السر والعلانية ورضي بقضاء الله وقنع بما اعطاه الله خرج من الظلمة
الى النور في مقدار طرفة عين مبيضا وجهه قد نجى من الهموم كلها ومن خالف في شيء
منها بقي في الغم والعذاب الف سنة ثم يخرج منها مسودا وجهه وهو في مشية
يفعل الله به ثم يساق الخلق الى سرادقات الحساب وهي عشر سرادقات يقفون في
كل سرادق منها الف عام فيسأل ابن آدم عند اول سرادق منها عن المحارم فان لم
يكن وقع في شيء منها جاز الى سرادق الثاني فيسأل عن الاهواء فان كان نجى منها
جاز الى سرادق الثالث فيسأل عن عقوق الوالدين فان لم يكن عاقا جاز الى
سرادق الرابع فيسأل عن حقوق من فوض اليه امورهم وعن تعليمهم القرآن
وامر دينهم وتاديبهم فان كان قد فعل ذلك جاز الى سرادق الخامس فيسأل
عما ملكت يمينه فان كان محسنا اليهم جاز الى سرادق السادس فيسأل عن قرابته

فانكان ذاكرا

فانكان
قد ادى حقوقهم جاز الى سرادق السابع فيسئل عن صلة الرحم فانكان قد ادى حقوقهم
جاز الى سرادق الثامن فيسئل عن الحسد فان لم يكن حاسدا جاز الى سرادق التاسع فيسئل عن المكر
فان لم يكن مكر جاز الى سرادق العاشر فيسئل عن الخديعة فان لم يكن خدع احدا نجى ونزل
في ظل العرش قريرة عينه فرحا قلبه ضاحكا فوه وان كان وقع في شيء من هذه الخصال
بقي في كل موقف منها الف عام جائعا عطشانا باكيا حزينا مهموما مغموما لا ينفعه شفاعة
شافع ثم يحشرون الى اخذ كتبهم بايمانهم وشمائلهم فيحبسون عند ذلك في خمسة عشر موقفا
كل موقف منها الف سنة فيسألون في اول موقف منها عن الصدقات وما فرض الله عليهم
في اموالهم فمن اداها كاملة جاز الى الموقف الثاني فيسئل عن قول الحق والعفو عن
الناس فمن عفى عفى الله عنه وجاز الى الموقف الثالث فيسئل عن الامر بالمعروف فان
كان امرا بالمعروف جاز الى الموقف الرابع فيسئل عن النهي عن المنكر فان كان ناهيا
عن المنكر جاز الى الموقف الخامس فيسئل عن حسن الخلق فان كان حسن الخلق جاز
الى الموقف السادس فيسئل عن الحب في الله والبغض في الله فان كان محبا في الله
ومبغضا في الله جاز الى الموقف السابع فيسئل عن المال الحرام فان لم يكن اخذ شيئا
حراما جاز الى الموقف الثامن فيسئل عن شرب الخمر فان لم يكن شرب من الخمر شيئا جاز
الى الموقف التاسع فيسئل عن فروج الحرام فان لم يكن اتاها جاز الى الموقف العاشر فيسئل
عن قول الزور فان لم يكن اتاه جاز الى الموقف الحادي عشر فيسئل عن الايمان الكاذبة
فان لم يكن اتاها جاز الى الموقف الثاني عشر فيسئل عن اكل الربوا فان لم يكن اكله جاز
الى الموقف الثالث عشر فيسئل عن قذف المحصنات فان لم يكن قذف المحصنات
او افترى على احد جاز الى الموقف الرابع عشر فيسئل عن شهادة الزور فان لم يكن شهدها

جاز الى الموقف الخامس عشر فيسئل عن البهتان فان لم يكن بهت مسلما مر ونزل تحت لواء
الحمد واعطى كتابه بيمينه ونجى من غم الكتاب وهوله وحوسب حسابا يسيرا فان كان
قد وقع في شيء من هذه الذنوب ثم خرج من الدنيا غير تائب من ذلك بقي في كل موقف
من هذه الخمسة عشر الف سنة في الغم والهول والحزن والجوع والعطش حتى يقضي الله فيه
بما شاء ثم يقام الناس في قراءة كتبهم الف سنة فمن كان سخيا قد قدم ماله ليوم فقره
وحاجته وفاقته قرأ كتابه وهون عليه قراءته وكسى من ثياب الجنة وتوج من تيجان
الجنة واقعد تحت ظل عرش الرحمن امنا مطمئنا وان كان بخيلا لم يقدم ماله ليوم فقره
وفاقته واعطى كتابه بشماله ويقطع له من مقطعات النيران ويقام على رؤوس الخلائق
الف عام في الجوع والعطش والهم والحزن والفضيحة حتى يقضي الله عز وجل فيه بما شاء
ثم يحشر الناس الى الميزان فيقومون عند الميزان الف عام فمن رجح ميزانه بحسناته
فاز ونجى في طرفة عين ومن خفت ميزانه من حسناته وثقلت سيئاته حبس عند الميزان
الف عام في الهم والغم والحزن والعذاب والجوع والعطش حتى يقضي الله تعالى فيه بما شاء
ثم يدعى الخلق الى الموقف بين يدي الله عز وجل في اثنا عشر موقفا كل موقف منها الف عام
فيسئل في اول الموقف عن عتق الرقاب فان كان اعتق رقبة اعتق الله رقبته
من النار وجاز الى الموقف الثاني فيسئل عن القرآن وحقه فان كان جاء به تاما
جاز الى الموقف الثالث فيسئل عن الجهاد فان كان جاهد في سبيل الله محتسبا جاز
الى الموقف الرابع فيسئل عن الغيبة فان لم يكن اغتاب الناس جاز الى الموقف
الخامس فيسئل عن النميمة فان لم يكن نماما جاز الى الموقف السادس فيسئل
عن الكذب فان لم يكن كذابا جاز الى الموقف السابع فيسئل عن طلب العلم فان كان

طلب العلم

طلب العلم وعمل به جاز الى الموقف الثامن فيسئل عن العجب فان لم يكن معجبا بنفسه
في دينه ودنياه او في شيء من عمله جاز الى الموقف التاسع فيسئل عن الكبر فان لم يكن متكبرا
على احد جاز الى الموقف العاشر فيسئل عن القنوط من رحمة الله فان لم يكن قنط من
رحمة الله جاز الى الموقف الحادي عشر فيسئل عن جاره فان ادى حق جاره اقيم بين
يدي الله قريرا عينه فرحا قلبه مبيضا وجهه ضاحكا فرحا مستبشرا ورحب به ربه
وبشره برضاه فيفرح عند ذلك فرحا لا يعلمه احد الا الله فان لم يات بواحدة منهن
تامة ومات غير تائب حبس عند كل موقف الف عام حتى يقضي الله عز وجل فيه بما شاء
ثم يؤمر الخلائق الى الصراط فينتهون الى الصراط وقد ضربت عليه الجسور على جهنم
ادق من الشعر واحد من السيف وقد غابت الجسور مقدار اربعين الف عام ولهيب
جهنم بجانبيها يلتهب عليها حسك وكلاليب وخطاطيف وهي سبع جسور يحشر
العباد كلهم عليها وعلى كل جسر منها عقبة مقدارها ثلاثة الاف عام الف عام صعودا
والف عام استواء والف عام هبوطا وذلك قول الله عز وجل ان ربك لبالمرصاد
يعني على تلك الجسور والملائكة يرصدون الخلق عليها ليسئل العبد عن الايمان
بالله فان جاء به مؤمنا مخلصا لا شك فيه ولا زيغ جاز الى الجسر الثاني فيسئل
عن الصلوة فان جاء بها تامة جاز الى الجسر الثالث فيسئل عن الزكوة فان جاء بها
تامة جاز الى الجسر الرابع فيسئل عن الصيام فان جاء به تاما جاز الى الجسر
الخامس فيسئل عن حجة الاسلام فان جاء بها تامة جاز الى الجسر السادس فيسئل
عن المظالم فان لم يكن ظالما جاز الى الجسر السابع فيسئل عن
الجنة فلو ان كان قصر في واحدة منهن حبس عند كل جسر منها الف سنة حتى يقضي الله

نیز باشاه یعنی از طرف عاقبة روایت شده است از عبد الله بن مسعود که روایت کرده است
که روزی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودیم و در خدمت آنحضرت عبد الله بن عباس
و چند نفر از اصحاب رسول هم حاضر بودند حضرت فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که بدرستیکه
که در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال و اول موقف آنست که بیرون می
آیند مردم از قبرها و می ایستند بر در قبور خود هزار سال برهنه و پیکفن و گرسنه و تشنه
پس کسی که از قبر خود بیرون می آید و مؤمن باشد به پروردگار خود و بدین خود و بجنت و نار
و مؤمن باشد به بعث و قیامت و بقضا و قدر خیر او شر او و تصدیق کرده باشد بآنچه
محمد صلعم آورده باشد از نزد پروردگار ان نجات می یابد از آن موقف و بفوز و غنیمت و سعادة
میرسد و کسی که شک داشته باشد در چیزی از اینها باقی میماند در جوع و عطش و غم
و کربت خود هزار سال تا آنکه حکم کند خدای تعالی در باره او آنچه خواهد بعد از آن از آن
موقف میرانند مردم را بسوی محشر و می ایستند آنجا بر پای خود هزار سال در سرا پرده های
آتش و حر شمس و آتش از پیش ایشان و از شمال ایشان و در پیش رو و در پس پشت ایشان
و شمس در بلندی سر ایشان خواهد بود و از هیچ سایه نخواهد بود مگر سایه عرش رب
العالمین پس اگر کسی ملاقات کند خدا را و گواهی داده باشد باخلاص بر بوبیت خدا
و بنبوت پیغمبر خود و بری باشد از شرک و سحر و بری باشد از خون ناحق و خالص
باشد از برای خدا و رسول و دوست باشد کسی را که اطاعت کند خدا و رسول او را
و دشمن باشد کسی را که عاصی باشد بخدا و برسول خدا در سایه عرش می باشد
و نجات می یابد از این آتشها و کسی که بمحشر بیاید و در چیزی باشد از این گناهها
بجلوه ای تا بتغیر قلب یا شک در چیزی از دین خود باقی میماند تا هزار سال

در این آتش و عذاب تا آنکه حکم کند خدای تعالی در باره او آنچه خواهد بعد از آن خلق
میرانند بسوی نور و ظلمت پس می ایستند در این ظلمت هزار سال پس اگر کسی ملاقات
کرده باشد خدا را و شرک نیاورده باشد باو چیزی را و در دل او نباشد چیزی از نفاق
و شک نیاورده بچیزی از دین خود و اعطا کرده باشد از نفس خود و قول حق باشد
و انصاف داده باشد برای مردم از نفس خود و اطاعت کرده باشد خدا را در سر و
علانیه و راضی شده باشد بقضای خدا و قانع شده باشد بآنچه خدا باو عطا کرده باشد
بیرون می آید از این ظلمت بسوی نور در یک طرفة العین در حالتی که رویش سفید باشد
و نجاة یافته باشد از جمیع هموم پس اگر کسی مخالفت کرده باشد در چیزی از اینها
باقی میماند در غم و عذاب هزار سال بعد از آن بیرون می آید و رو سیاه شده و چنین
خواهد بود تا حکم کند خدای تعالی در باره او آنچه خواهد بعد از آن میرانند خدا را بسوی
سراپرده های حساب و آن ده سراپرده است می ایستند در هر سراپرده هزار سال
پس سؤال میکنند در سراپرده اول از محارم پس اگر نکرده باشد چیزی از آنها را
میکنند رد بسوی سراپرده دویم پس سؤال میکنند در آنجا از هوا پس اگر از آنجا نجات
می یابد از و میکنند رد بسوی سراپرده سیم پس سؤال میکنند از حقوق والدین
اگر عاق نباشد میکنند رد بسوی سراپرده چهارم پس سؤال میکنند از حقوق کسی
که تفویض کرده باشد خدا امور ایشان را باو از تعلیم قرآن و تعلیم امور دینیة
ایشان و تادیب ایشان پس اگر بعمل آورده باشد میکنند رد بسوی سراپرده پنجم و سؤال
میکنند در آنجا از حق عیال و مملوکان او پس اگر احسان کرده باشد بر ایشان می
کنند رد بسوی سراپرده ششم و سؤال میکنند آنجا از حق خویشان او پس اگر اداء کرده

باشد حق ایشان را میکنند رد بسوی سراپرده هفتم و سؤال میکنند آنجا از صلة رحم پس
اگر اداء کرده باشد حق آنها را میکنند رد بسوی سراپرده هشتم و سؤال میکنند آنجا از حسد
پس اگر حاسد نباشد میکنند رد بسوی سراپرده نهم و سؤال میکنند آنجا از مکر پس اگر نکرده
باشد میکنند رد بسوی سراپرده دهم پس سؤال میکنند از خدیعه پس اگر نکرده باشد نجات
می یابد و نزول میکند در سایه عرش خداشادان و خندان و قریر العین و اگر واقع
شده باشد یکی از خصال باقی میماند در هر سراپرده هزار سال گرسنه و تشنه و
محزون و مغموم و بی توبه باشد او را شفیع بعد از آن میرانند خلق را تا بموقفی که
در آنجا کتاب اعمال خود را میگیرند از یمین و شمال پس حبس میکنند ایشان را در آنجا
در بیست و پنج موقف در هر موقف هزار سال پس سؤال میکنند در موقف اول از
صدقاتی که فرض کرده باشد خدای عز و جل بر ایشان از اموال ایشان پس اگر ادا کرده
باشد کسی بیجوانب میکنند رد بموقف دویم پس سؤال میکنند آنجا از عفو از مردم
پس اگر عفو کرده باشد از مردم عفو میکند خدا از او و میکنند رد بموقف سیم
پس سؤال میکنند آنجا از امر بمعروف پس اگر امر کرده باشد میکنند رد بسوی
موقف چهارم پس سؤال میکنند از نهی از منکر پس اگر کرده باشد میکنند رد بسوی
موقف پنجم پس سؤال میکنند آنجا از حسن خلق پس اگر بوده باشد حسن الخلق میکنند رد
بموقف ششم و سؤال میکنند از حب فی الله و بغض فی الله پس اگر بوده محب
فی الله و مبغض فی الله میکنند رد بموقف هفتم پس سؤال میکنند از مال حرام پس اگر
نگرفته باشد از مال حرام میکنند رد بموقف هشتم پس سؤال میکنند از شرب خمر پس
اگر نخورده باشد چیزی از شراب میکنند رد بسوی موقف نهم پس سؤال میکنند

از فرج حرام پس اگر نکرده باشد میکنند رد بسوی موقف دهم پس سؤال میکنند از قول دروغ
پس اگر نگفته باشد میکنند رد بسوی موقف یازدهم پس سؤال میکنند از سوگند دروغ
پس اگر نخورده باشد میکنند رد بسوی موقف دوازدهم پس سؤال میکنند از اکل ربا
پس اگر نخورده باشد میکنند رد بسوی موقف سیزدهم پس سؤال میکنند از فحش زنان شوهر دار
یا از آبا ایشان پس اگر نکرده باشد از اینها میکنند رد بسوی موقف چهاردهم پس سؤال می کنند
از شهادة دروغ پس اگر نداده باشد میکنند رد بسوی موقف پانزدهم پس سؤال می کنند
از بهتان پس اگر بهتان نگفته باشد میکنند رد و نزول میکنند در زیر لوای حمد و کتاب اعمال
میدهند بدست راستش و نجاة می یابد از غم کتاب و آنست قول خدای عز و جل
در قرآن یحاسب حسابا یسیرا پس اگر واقع شده در یکی از این گناهها و بیرون رفته باشد
از دنیا بی توبه از اینها باقی میماند در هر موقف هزار سال در غم و هول و حزن و جوع
و عطش تا آنکه حکم کند خدای عز و جل در باره او آنچه خواهد بعد از آن بر پای ایستند
مردم در خواندن کتاب اعمال خود هزار سال پس اگر سخی باشد و صرف کرده مال خود را از
برای آخرت و روز فقر و حاجت خود میخوانند کتاب خود را و آسان میشود برای او
خواندن و میپوشد جامه از جامهای جنت و بر سر میکند از تاجهای جنت
و می نشیند در تحت سایه عرش رحمن با امن و امان و در نهایت اطمینان و اگر بخیل
باشد و صرف نکرده باشد مال خود را از برای آخرت و روز فقر و فاقه کتاب
اعمال او را بدست چپ میدهند و جامه میبرند از برای او از مقطعات آتش و نیخ
و بر پا میدارند او را در حضور خلایق هزار سال در گرسنگی و تشنگی و غم و هم و
حزن و فضیحت تا آنکه حکم کند خدای عز و جل در باره او آنچه خواهد بعد از آن حشر

میکنند مردم را ببیش میزان پس می ایستند نزد میزان هزار سال پس کسی که راجح باشد میزان او بحسنات او فاین ملیشود بنجات می اید در یک طرفة العین و کسی که سبک باشد میزان او از حسنات او و گران باشد سیئات او حبس میکنند او را نزد میزان هزار سال در غم و هم و حزن و عذاب و جوع و عطش تا انکه حکم کند خدای عز و جل در باره او انچه خواهد پس بعد از ان می طلبند خلق را ببیش موقفی که در پیش دست خدای تعالی است دوازده موقف هر موقفی از انها هزار سال پس سؤال میکنند در موقف اول که از ازاد کردن بندگان پس اگر ازاد کرده باشد بنده را ازاد میکند خدای او را از اتش دوزخ و میکذرند ببیش موقف دوئم پس سؤال میکنند از قران و ادای حق او پس اگر ادا کرده باشد تماما میکذرند ببیش موقف سیم پس سؤال میکنند انجا از جهاد پس اگر جهاد کرده باشد در راه خدا از روی یقین با جر و ثواب ان میکذرند ببیش موقف چهارم و سؤال میکنند از غیبت پس اگر نکرده باشد میکذرند ببیش موقف پنجم و سؤال میکنند از نمیمه پس اگر نکرده باشد میکذرند ببیش موقف ششم و سؤال میکنند از کذب پس اگر کذاب نباشد میکذرند ببیش موقف هفتم و سؤال میکنند از علم پس اگر طلب کرده باشد علم را و عمل کرده باشد باو میکذرند ببیش موقف هشتم و سؤال می کنند از عجب پس اگر معجب نباشد بنفس خود در دین خود و دنیای خود یا در چیزی از علم خود می کذرند ببیش موقف نهم و سؤال میکنند از تکبر پس اگر تکبر نکرده باشد بکبیر میکذرند ببیش موقف دهم و سؤال می کنند از نومید بودن از رحمة خدا پس اگر نومید نباشد میکذرند ببیش موقف یازدهم و سؤال میکنند از امین بودن از مکر خدا پس اگر امین نباشد میکذرند ببیش موقف دوازدهم و سؤال میکنند از حق همسایه پس اگر ادا کرده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب از ملک ملا حسن ولد
حلوا ... دهار ...

حق او را انکاه میکذرند او را ببهشت خداوند جائی که در برابر الله باشد و در تشریف از بهشت سفید و خندان باشد و پروردکار او را مرحبا کوید و بشارة دهد او را بانکه از و راضی است پس در اینوقت مسرور باشد و فرحناک کردد بفرحی که نداند لذة او را غیر خدای عز و جل پس اگر بجا نیاورده باشد یکی از انها را تماما او مرده باشد بی عقاب محبوس میشود در هر موقفی هزار سال تا انکه خدای عز و جل حکم کند در باره او انچه خواهد بعد از ان امر میکنند که ببرند صراط را ببیش صراط پس صراط پلیست بهر اط و بروی جسرها یعنی پلها باشد که دقیقتر از موی و تیزتر از شمشیر باشد چهل هزار سال در جهنم فرو بوده باشند و شعلها از هر طرف جسرها فروزان باشد و بر ان جسرها خسک باشد و انکیاهی است که بر کنده از می چسبید و کلاه لیب یعنی قلاوه بجا می باشد و خطاطیف می باشد و ان التهابیست شبیه بمخیل که صیادان اهو را بان می ربایند و این جسرها هفت است جمع میکنند عباد را بانجا و بر هر جسری از انها عقبا ایست که مقدار سه هزار سال راهست هزار سال صعود می کنند و هزار سال استوی میروند و هزار سال هبوط می کنند و این است قول خدای عز و جل ان ربک لبالمرصاد یعنی بر جسر جسور صراط و ملائکه را امر کند خلق را بر این جسور را از برای انکه سؤال کنند بنده را از ایمان بخدا پس اگر بیاید بان جسر با ایمان خالص که شک و ریب نداشته باشد میکذرند ببیش جسر ثانی و سؤال میکنند از نماز پس اگر بجا اورده باشد تماما میکذرند ببیش جسر سیم و سؤال میکنند از زکوة پس اگر بجا اورده باشد تماما میکذرند ببیش جسر رابع و سؤال می کنند از روزه پس اگر بجا اورده باشد تماما میکذرند ببیش جسر خامس و سؤال میکنند از حجة الاسلام پس اگر بجا اورده تماما میکذرند ببیش جسر سادس و سؤال میکنند از مظالم پس اگر ظلم نکرده باشد براحتی میکذرند ببیش

جسر سابع و سؤال می کنند از ... اگر نکرده باشد میکذرند ببیش جنت و اکر قاصر باشد در یکی از انها محبوس میشود بر هر جسری از انها هزار سال تا انکه حکم کند خدا در باره او انچه خواهد و فی الکافی عن ابی جعفر قال قال النبی صلعم اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله غیره اذا اوقف الخلایق و جمع الاولین و الاخرین اتی بجهنم یقاد بالف زمام اخذ بکل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد لها هدة و تحطم و زفیر و شهیق انها لتزفر الزفرة فلولا ان الله اخرها للحساب لاهلکت الجمع ثم یخرج منها عنق من النار یحیط بالخلایق البر منهم و الفاجر فما خلق الله عبدا من عباده ملکا و لا نبیا الا ینادی یا رب نفسی نفسی و انت تقول امتی امتی ثم یوضع علیها صراط ادق من الشعر و احد من السیف علیها ثلث قناطر الاولی علیها الامانة و الرحمة و الثانیة علیها الصلوة و الثالثة علیها رب العالمین لا اله غیره فیکلفون الممر علیها فیحبسهم الرحمة و الامانة فان نجوا منها حبستهم الصلوة فان نجوا منها کان المنتهی الی رب العالمین و هو قول الله تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد و الناس علی الصراط فمتعلق ید و تزل قدم و تثبت قدم و الملائکة حولها ینادون یا حلیم یا کریم اعف و اصفح و عد بفضلک و سلم و الناس یتهافتون فیها کالفراش فاذا نجی ناج برحمة الله تعالی نظر الیها فقال الحمد لله الذی نجانی منک بعد یاس بفضله و منه ان ربنا لغفور شکور یعنی در کافی از ابی جعفر روایت کند که گفت حضرت رسول صلعم فرمود که خبر داد مرا روح الامین که بدرستیکه بنیست خدائی غیر از خدای عز و جل وقتی که می ایستند خلایق و جمع میشوند اولین و اخرین میاورند جهنم را در حالتیکه بهزار زمام کشیده شده و میکشند او را باهر زمامی هر مهاری را کرفته باشد صد هزار ملک از ملائکه غلاظ و شداد

انیکتاب از ملک ملا حسن و ملا ... ملا ... علی اجاره ...

و جهنم اوازهای مهیب و غریدنها مختلف داشته باشد مثل هده و تحطم و زفیر و شهیق بدرستیکه جهنم در افغان از فرط بکشد که اگر نه ان بودی که خدا تاخیر اتیان انکاه داشته است برای حساب هر اینه هلاک میشدند جمیع خلایق از این زفره پس بیرون می ایدا از جهنم قطعه عظیمی از اتش و احاطه میکنند جمیع خلایق را صالح را و فاجر را پس هیچ خلقی نمی ماند نه از ملائکه و نه از انبیا الا که ندا میکنند که یا رب نفسی نفسی و تو میکوئی امتی امتی بعد از ان بر بالای جهنم میکذارند صراط را و ان باریکتر از موست و تیزتر از شمشیر است و ان صراط سه قنطره دارد بر قنطره اول رحمت و امانت است و بر قنطره دوئیم نماز است و بر قنطره سیم رب العالمین است پس مکلف می سازند خلق را بر کذشتن از این صراط پس حبس میکنند ایشان را رحمة و امانة پس اگر نجاة یافتند از انها حبس میکند نماز پس اگر نجاة یافتند از و منتهی می شوند ببیش رب العالمین و این است قول خدای عز و جل ان ربک لبالمرصاد متعلق می باشند یکقدم ایشان میلغزد و قدم دیکر ثابت میماند و ملائکه در حول صراط ندا میکنند یا حلیم یا کریم عفو کن و در کذر از جرم ایشان و باز کرد بر ایشان بفضل خود و سلامت دار ایشان را و مردم ساقط میشوند از صراط و میافتند بجهنم مانند پروانه باتش و وقتی که نجاة می یابد ناجی برحمت خدا نظر میکند بسوی جهنم و میکوید الحمد لله خدایا نجاة دادی مرا از تو بفضل خود بعد از انکه مایوس بودم بدرستی که پروردکار غفور و شکور است و فی معانی الاخبار عن مفضل بن عمر قال سالت اباعبد الله عن الصراط فقال هو الطریق الی معرفة الله فهو صراطان صراط فی الدنیا و صراط فی الاخرة فاما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه

فی الدنیا واقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الاخرة ومن لم یعرفه فی الدنیا
زلت قدمه عن الصراط فی الاخرة فتردی فی جهنم یعنی در معانی الاخبار از مفضل بن عمر
روایت کند که گفت سؤال کردم از ابی عبد الله ع از صراط فرمود صراط راهیست بسوی معرفة
خدا و این صراط دو تاست یکی در دنیاست ویکی در اخرة اما صراطی که در دنیاست پس او امام
مفترض الطاعة است پس کسی که بشناسد او را واقتدا کند بهدایت او میگذرد از
صراطی که او پل جهنم است در اخرة وکسی که نشناخته باشد او را در دنیا میلغزد قدم او از
صراط اخرة و می افتد در اتش دوزخ روی عن امیر المؤمنین ع انه قال اعلم ان الصورة
الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه بیده وهی مجموع صور العالمین
وهی المختصر من اللوح المحفوظ وهی الشاهد علی کل غایب وهی الطریق المستقیم الی کل
خیر والصراط الممدود بین الجنة والنار یعنی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند
که فرمود بدرستی که صورت انسانی بزرگترین حجتهای خداست بر خلق او واین است کتابی
که نوشته است بید قدرت خود واین است مجموع صورت دو عالم یعنی دنیا و اخرت
واین است مختصر از لوح محفوظ واین است طریق مستقیم بسوی هر خیری وصراط ممدود
ممدود میان جنت ونار **باب چهارم** در ذکر احوال نفوس سعدا در اقلیم قیامت
وبیان لطفها وشفقتهای الهی نسبت بایشان در مجمع البیان قال روی عن
النبی ص ان الله عز وجل مائة رحمة وانه انزل منها واحدة الی الارض فقسمها بین
خلقه فبها یتعاطفون ویتراحمون واخر تسع وتسعین لنفسه یرحم بها عباده
یوم القیمة یعنی در مجمع البیان روایت کند از حضرت رسول ص که خدای عز وجل
را صد رحمة است واز انجمله نازل کرده است در دنیا یک رحمت واحده را وقسمت

کرده است ازا

فرموده است از میان خلق خود که باو رحم میکنند بیکدیگر ونگاه داشته است نود ونه
قسمت دیگر را از برای خود تا انکه رحم کند بانها بر بندگان خود در روز قیامت فی تفسیر علی
بن ابراهیم فی تفسیر هذه الایة یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة مما تعدون قال یعنی الامور التی یدبرها والامر والنهی الذی
امر به واعمال العباد کل هذا یظهر یوم القیمة فیکون مقدار ذلک الیوم الف
سنة من سنی الدنیا یعنی علی بن ابراهیم در تفسیر این ایه میگوید که یعنی امور را
که تدبیر میکند خدای عز وجل از اسمان بسوی زمین وامر ونهی که میکند ومرجع
میکند اعمال عباد بسوی پروردگار مجموع اینها ظاهر میشود در روز قیامت
ومقدار این روز هزار سال است از سالهای دنیا وفی تفسیر هذه الایة تعرج الملئکة
والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة قال فی القیمة خمسین موقفا کل
موقف الف سنة یعنی در تفسیر این ایه میگوید که در قیامت پنجاه موقف است
هر موقفی هزار سال است وفی مجمع البیان عن النبی ص قال لکن یعنی ان الله یفعل
فیه الامور ویقضیه فی الاحکام بین العباد لو فعله فی الدنیا لکان مقداره خمسین
الف سنة قال قیل یا رسول الله ص ما اطول هذا الیوم فقال والذی نفس
محمد بیده انه لیخفف عن المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلوة مکتوبة یصلیها
فی الدنیا یعنی در تفسیر این ایه در مجمع البیان روایت کند از حضرت رسول ص
که فرمود که خدای عز وجل در قیامت کارها میکند واحکام عمل میکند میا
نه کان که اگر ان کارها را در دنیا میکرد بسبب الات وادوات سماوی
وعنصری هر اینه مقدار مدة او پنجاه هزار سال می شد گفتند یا رسول الله

چه بسیار دراز است این روز قیامت فرمود که قسم بجلالة ان کسی که جان محمد در دست
قدرت اوست که این روز خفیف میشود بر مؤمن تا انکه اسان تر وخفیف تر میشود
بر او از نماز واجبی که میکرد او در دنیا وروی عن ابی عبد الله قال لو ولی الحساب غیر الله
لمکثوا فیه خمسین الف سنة من قبل ان یفرغوا والله سبحانه یفرغ من ذلک فی ساعة
یعنی روایت کند از ابی عبد الله ع که گفت اگر متولی حساب خلق غیر از خدای
بود هر اینه مکث میکردیم ما در قیامت پنجاه هزار سال پیش از انکه فارغ میشدند
وخدای عز وجل فارغ میشود از این فعل بیکساعت مقنف وفقر الله گوید که محال
معنی این حدیث بر همان معنی حدیث مجمع البیان است وفی عیون اخبار الرضا ع
قال قال رسول الله ص اذا کان یوم القیمة ولینا حساب شیعتنا فمن کانت مظلمته
فیما بینه وبین الله حکمنا فیها فاجابنا ومن کانت مظلمته فیما بینه وبین الناس
نطلب من الله هبتها یعوض الله صاحبها من کرمه ثوابا عظیما ومن کان مظلمته فیما
بینه وبیننا کنا احق ممن عفی وصفح یعنی در کتاب عیون روایت کند از امیر
المؤمنین ع که گفت حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب
شیعیان ما میگردانند پس اگر مظلمه او میان او ومیان خدای عز وجل است حکم
میکنیم در او پس اجابت میکند ما را خدای عز وجل واگر مظلمه او میان او ومیان
مردم باشد طلب بخشش میکنیم از او وبعوض بخشش باو میدهیم از خود ثوابها
عظیم واگر مظلمه او میان او ومیان ما است پس ما احق از انکسی که عفو میکند
از او وفی بصایر الدرجات قال رسول الله ص یا علی لقد مثلت لی امتی فی
الطین حتی رایت صغیرهم وکبیرهم ارواحا قبل ان خلق الاجساد وانی

وارث یک

مررت بک وشیعتک واستغفرت لکم قال یا نبی الله زدنی لبشارتهم قال نعم
یا علی تخرج انت وشیعتک من قبورکم ووجوهکم کالقمر لیلة البدر وقد فرجت
عنکم الشدائد وذهب عنکم الاحزان تستظلون تحت العرش یخاف الناس ولا
تخافون ویحزن الناس ولا تحزنون ویوضع لهم مائدة والناس فی الحساب
یعنی در کتاب بصایر الدرجات روایت کند که حضرت رسول ص گفت یا علی بتحقیق که متمثل
شد بمن امت من در عالم طین تا انکه دیدیم ارواح ایشان را وکوچک ایشان را پیش از خلق
اجساد عنصری وبدرستیکه من گذشتم بتو وشیعه تو وطلب امرزش کردم از خدا از
برای شما حضرت امیر المؤمنین ع گفت یا نبی الله زیاده کن از بشارت در باب شیعیان
حضرت رسول ص فرمود بلی یا علی بیرون می ائی تو وشیعه تو از قبور خود وروهای شما
چون ماه بدر باشد وبتحقیق که متفرق شده باشد از شما شداید ومذایل شده باشد از
شما احزان ودر ظل عرش می نشینید ومردم می ترسند وشما نمی ترسید محزون نمی باشد
وشما محزون نمی باشید واز برای شیعیان مائده وضع میکنند وایشان مجبور بر طعام
مشغولند ومردم در حساب می باشند وفی تفسیر علی بن ابراهیم قال الله تبارک وتعالی
لیمن علی عبده المؤمن یوم القیمة فی امره ان یدنو منه فیدنو حتی یضع کفه علیه
ثم یعرفه ما انعم علیه ویقول الم تدعنی یوم کذا وکذا بکذا فاجبت دعوتک الم
تسالنی یوم کذا وکذا فاعطیتک مسالتک الم تستغث فی یوم کذا وکذا
بکذا وکذا وکشف عنک ضرک ورحمة صوتک الم تسالنی مالا فملکتک الم تستخدمنی
فاخدمتک الم تسئلنی ان زوجک فلانة وهی منیعة عند اهلها فزوجناک
قال فیقول العبد بلی یا رب اعطیتنی کل ما سالتک وکنت اسالک الجنة

فیقول الله عز وجل انی منتم کما سالتنیه هذه الجنة لک مباحا ارضیت فیقول المؤمن
نعم یا رب وقد رضیت فیقول الله عبدی انی کنت ارضی اعمالک وانا ارضی لک احسن
الجزاء وافضل جزائی عندی ان اسکنک الجنة وهو قوله ادعونی استجب لکم یعنی در
تفسیر خود علی بن ابراهیم روایت کند که بدرستیکه خدای عز وجل منت میکذارد روز
قیامت بر بنده مومن وامر میکند او را که نزدیک بیا پس نزدیک میشود باو تا انجا
که حضرت باری دست قدرة خود را میکذارد بر چشم او وبعد از ان بیان میشناساند
انچه انعام کرده است باو در ایام دنیا و میکوید که ایا دعا نکردی مرا روز فلان وفلان
پس اجابت کردم دعای تو را ایا سؤال نکردی از من روز چنین و چنین پس عطا کردم
سؤال تو را ایا استغاثه نکردی بمن در روز چنین و چنین و بر تو ضرر و بیماری
چنین و چنین بود و من کشف کردم ان بیماری تو را و بر تو رحم کردم بصورت حزن
تو ایا سؤال نکردی از من مالی پس من مالک کردانیدم تو را بان ایا خادم نطلبید
از من پس من خادم دادم تو را ایا سؤال نکردی از من تزویج فلان زن را واو
نزد اهل خود عزیز و منیع بود پس من تزویج کردیم او را بتو حضرت امام فرمود که
بعد از ان مؤمن میکوید بلی یا رب عطا کردی بمن هر چه سؤال کردم ومن سؤال
جنت هم کرده بودم یعنی او را هم میخواهم پس حضرت باری جل شانه میکوید که
که تمام میکنم هر چه از من سؤال کرده این است جنت مباح کردم مر تو را ایا
راضی شدی پس مؤمن کوید بلی یا رب راضی شدم پس خدای عز وجل کوید ای بنده
من بدرستیکه من راضی بودم از اعمال تو ومن حالا راضی با تو میشوم از برای تو
که جزای خوبتر بدهم تو را و جزای خوبتر نزد من انست که تو را ساکن کردانم در جنت

دلین انتقوم ارداو

وان است قول خدای عز وجل ادعونی استجب لکم و فی تفسیر الامام قال ان علماء شیعتنا القایمون
ضعفا محبینا واهل ولایتنا یوم القیمة والانوار تسطع من تیجانهم علی راس کل واحد
منهم تاج بهاء قد انبثت تلک الانوار فی عرصات القیمة ودورها مسیرة ثلث مائة الف
سنة فشعاع تیجانهم ینبث فیها کلها فلا یبقی هناک یتیم قد کفلوه ومن ظلمة الجهل
علموه ومن حیرة التیه اخرجوه الا تعلق بشعبة من انوارهم ورفعتهم الی العلو حتی
یحاذی بهم فوق الجنان ثم ینزلهم علی منازلهم المعدة فی جوار استادیهم ومعلمیهم
وحضرة ائمتهم الذین کانوا الیهم یدعون ولا یبقی ناصب من النواصب یصیبه من
شعاع تلک التیجان الا عمیت عیناه وصمت اذناه وخرس لسانه ویحول علیه
اشد من لهب النیران فیحملهم حتی یدفعوا الی الزبانیة ویدعونهم الی سواء الجحیم یعنی در
تفسیر امام ع روایت کند از حضرت امام که کفت در روز قیامت می ایند علمای شیعه
ما که قوام ایشانند مر ضعفاء و محبین ما و دوستداران ما را و بر سر ایشان تاجها
نور بها میباشد که از هر تاجی منبث میشود باشد نور در عرصات قیامت ودوران
تا مسافت سیصد هزار سال و شعاع تاجهای منبث میباشد در همه این عرصه
روز پس باقی نمی ماند انجا یتیمی که این علما متکفل احوال او شده باشند و از ظلمت جهل
عالم کردانیده باشند و از حیرت کمراهی بیرون اورده باشند مکر انکه میچسپد ان
یتیم با شعاعی از انوار تاج او پس ان نور بر میدارد او را بسوی اسمان تا انکه محاذی
شود بالای فوق جنان پس فرود می اید با ایشان بر منازلی که اماده کرده است
برای ایشان در جوار استادشان و معلم ایشان و جوار حضرت ائمه ایشان که
دعوت می کردند ان استادان ان یتیمان از ابو لایت ائمه و مراد از یتیم اینجا محبان اهل بیت

که امام ایشان از ایشان غایب بوده بمنزله یتیمی باشد که از پدر مایوس شده باشد
و باقی نمیماند هیچ ناصبی از نواصب که میرسد از شعاع این تاجها بایشان مکر انکه
کور میشود چشمهای او و کر میشود کوشهای او و کنک میشود زبان و منقلب میشود
این نور بلهب نار پس بر میدارد ان ناصبی را تا انکه تسلیم کند بزبانیه و دوزخ و انها
میکشند او را در قعر جهنم و فیه قال الامام ع قال رسول الله ص ان قدر علی عند الله
اعظم من قدره عندکم او لا اخبرکم قالوا بلی یا رسول الله قال ان الله یبعث یوم القیمة
اقواما یمتلی من جهة السیئات موازینهم فیقال لهم هذه السیئات فاین الحسنات
والا فقد اعطیتم فیقولون یا ربنا ما نعرف لنا حسنات فاذن نداء من قبل الله
عز وجل لئن لم تعرفوا لانفسکم عبادی حسنات فانی اعرفها لکم واوفرها علیکم
ثم تاتی الریح برقعة صغیرة تطرحها فی کفة حسناتهم فترجح بسیئاتهم باکثر
ما بین السماء والارض فیقال لاحدهم خذ بید ابیک وامک واخوانک واخواتک
وخاصتک وقراباتک وخدمک وحرمک وادخلهم الجنة فیقول اهل المحشر
یا ربنا اما الذنوب فقد عرفناها فما کانت حسناتهم فیقول الله عز وجل
یا عبادی مشی احدهم ببقیة دین علیه لاخیه الی اخیه فقال خذها فانی احبک
لحبک علی بن ابی طالب ع فقال له الاخر قد ترکتها لک لحبک علی بن ابی طالب
ولک من مالی ما شئت فشکر الله ذلک لهما فحط به خطایاهما وجعل ذلک فی
حشو صحیفتهما وموازینهما واوجب لهما ولوالدیهما الجنة ایضا یعنی در تفسیر از
حضرت امام ع روایت کند که حضرت رسول ص با اصحاب خود کفت که قدر علی
بن ابی طالب ع نزد خدا اعظم است از قدر او نزد شما ایا میخواهید

کمترین جعفر

از این کتاب

که از این خبر دهم شما را کفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدرستیکه خدای تعالی مبعوث
میکند در قیامت طایفه که مملو باشد موازین ایشان از سیئات پس میکوید با ایشان
سیئات است که می بینید الا کجا است حسنات شما والا تحقیق که عطا کرده میشوید پس
میکویند که ای پروردکار ما نمیدانیم از برای خود حسناتی پس ندا میاید از جانب پروردکار
که اکر شما نمیدانید حسنه از برای خود من میدانم حسنات را از برای شما و تمام میکنم
ان را بر شما پس در انوقت بادی می اید با رقعه کوچکی و میاندازد او را در کفه حسنات
ایشان پس راجح میشود بر کفه سیئات ایشان بقدری که بیشتر از ما بین اسمان
و زمین باشد پس میکویند بیکی از انها که بکیر دست پدر و مادر و برادران و خواهران
و خویشان و خدام و معارف خود را و داخل کن ایشان را بجنت پس میکویند
اهل محشر که ای پروردکار ما اما سیئات ایشان بود دانستیم اما
چیست حسنات ایشان پس میکوید خدای عز وجل ای بندکان من یکی از اینها رفته
نزد برادر دینی خود با بقیه قرضی که از او کرده بود کفت بکیر حق خود را بجهت انکه
من دوست میدارم تو را از برای انکه تو دوست علی بن ابی طالب پس صاحب قرض
کفت باو تحقیق که من بتو واکذاشتم ان دین را از برای انکه تو دوست علی
بن ابی طالب و از مال من هم انچه میخواهی از تو است پس خدا شکر کرد از ایشان
و فرو ریخت باین عمل خطایای هر دو و این عمل را نوشت در حشو صحیفه ایشان و موازین
ایشان و واجب کردانید از برای ایشان و والدین ایشان جنت را و فیه ایضا
قال الامام ع فی تفسیر قوله تعالی واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا
یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل قال قال الصادق ع هذا یوم الموت

فان الشفاعة والفداء لا يغني عنه فاما في القيمة فانا واهلنا نجزي عن شيعتنا كل
جزاء ليكونن على الاعراف بين الجنة والنار محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والطيبون
من آلهم فنرى بعض شيعتنا في تلك العرصات فمن كان منهم مقصرا في بعض شدائدها
فنبعث عليهم خيار شيعتنا كسلمان والمقداد وابي ذر وعمار ونظرائهم في العصر الذي
يليهم ثم في كل عصر الى يوم القيمة فينقضون عليهم كالبزاة والصقور ويتناولونهم
كما يتناول البزاة والصقور صيدها فيزفونهم الى الجنة زفا وانا لنبعث على
آخرين من محبينا خيار شيعتنا كالحمام فيلتقطونهم كما يلتقط الحب وينقلونهم
الى الجنان بحضرتنا وسيؤتى بالواحد من مقصري شيعتنا في اعماله بعد
ان قد حاز الولاية والتقية وحقوق اخوانه ويوقف بازائه ما بين مائة واكثر من ذلك
الى مائة الف من النصاب فيقال له هؤلاء فداؤك من النار فيدخل هؤلاء
المؤمنون الجنة واولئك النصاب النار وذلك ما قال الله عز وجل
ربما يود الذين كفروا يعني بالولاية لو كانوا مسلمين في الدنيا منقادين
للامامة ليجعل مخالفوهم من النار فداءهم يعني در تفسير امام حسن عسكري عم
روايت كرده از حضرت صادق عم در تفضيل بني ادم كه گفت ...
جهت شفاعت و فدا ... قيامت ما واهل ما
جزا ميدهيم از شيعه خود بجميع جزاها براي انكه محمد وعلي وفاطمه وحسن وحسين و آل طيبين
من ال ايشان ميباشيم در اعراف ميان جنت ونار پس مي بينيم بعضي از شيعيان
خود را در عرصات كه مقصر باشد در شدايد پس ميفرستيم بسوي ايشان خيار
شيعه خود را مثل سلمان وابو ذر وعمار ومانند ايشان در هر عصري كه بود

از ايشان كه

اق ايشان باشد وهمچنين در هر عصر تا روز قيامت پس ايشان فرود مي ايند بر ان مقصرين
مانند بازها وچرخها وميگيرند ايشان را چنانكه ميگيرند بازها وچرخها صيد خود را وميرانند
ايشان را بسوي جنت راندني كه عروس را بخانه داماد ميرانند وما ميفرستيم بسوي ديگر
از محبين خود خيار شيعه خود را همچون كبوتر پس چون بر ميچينند ايشان را چنانكه
ميچيند مرغ دانه را ومي برند ايشان را بسوي جنان محضور ما وزود باشد كه بياورند بحشر او
براي يكي از محبين ما كه مقصر باشد در اعمال امّا ذخيره كرده باشد از براي خود دوستي
وولايت ما را وتقيه كردن وحقوق اخوان را بجا آورده چند عدد از ناصبيان اكر ...
ايشان صد ... از صد تا صد هزار عدد باشد وبخاطر اند بازاي او مومن
... مرا او كه اينها فداي تو اند كه بجاي تو بجهنم روند وتو خلاص شوي پس داخل
ميكرداند اين محبان را ومومنان را بجنت وان ناصبيان را بدوزخ واين است قول
خداي عز وجل ربما يود الذين كفروا يعني بالولاية لو كانوا مسلمين في الدنيا منقادين للامامة
ليجعل مخالفوهم من النار فداءهم وفيه ايضا قال الامام عم قال الباقر عم الا ومن
سلم لنا ما لا يدريه ثقة بانا محقون عالمون لا نقف به الا على اوضح المحجات سلم
الله تعالى من قصور الجنة ما لا يعلم قدرها الا هو الا ومن ترك المراء
والجدال واقتصر على التسليم لنا وترك الاذى حبسه الله على الصراط الا فجاءته
على الصراط فجاءته الملائكة تجادله على اعماله وتواقفه فاذا النداء من قبل الله عز
وجل يا ملائكتي عبدي هذا لم يجادل وسلم الامر لائمته فلا تجادلوه وسلموه في جناني الى
ائمته يكون متنعما فيها بقربهم كما كان مسلما في الدنيا لهم واما من عارض بلم وكيف
ونقض الجملة بالتفصيل قالت له الملائكة على الصراط واقف يا عبد الله جادلنا على اعمالك كما

جادلت انت الى ائمتك فياتيهم النداء صدقتم بما عامل فعاملوه الا فواقفوه
فيواقف ويطول حسابه ويشتد في ذلك الحساب عذابه فما اعظم هنالك ندامته واشد
حسرته لا تنجيه هنالك الا رحمة الله ان لم يكن فارق الدنيا جملة ومنه والا فهو في النار
يعني در همين تفسير حضرت امام عم روايت كند از حضرت امام محمد باقر عم كه گفت بدانيد
وآگاه باشيد كه هر كسي كه تسليم كند مباحثي را كه نتواند فهميد از اين جهت كه ما نزد او
محققيم وعالميم بانچه گفته ايم واقف نشود بر ان مگر بواضح ترين دلايل تسليم ميكند
خداي عز وجل مر او را از قصور جنت انچه قدر نتوان كرد قدر انرا مگر خالق او وبدانيد
وآگاه باشيد كه هر كسي كه ترك مرا وجدال كند با ما همين تسليم كند ما را فقط
وترك اذي كند حبس مي كند او را خداي عز وجل در صراط پس ملائكه مي ايند ومجادله ميكنند
با او در اعمال او وتفحص ميكنند از او در برابر گناهان او پس در انوقت ندا مي ايد از جانب خداي
عز وجل كه اي ملائكه من اين بنده من مجادله نكرد وتسليم كرد امر را بر ائمه خود پس مجادله
مكنيد با او وتسليم كنيد او را در جنان با ائمه خود تا بوده باشد متنعم در جنت ونزديك
كردانيده با ايشان چنانكه تسليم كننده بود مر دنيا با ايشان واما كسي كه معارضه كرده با
ايشان بچرا وچگونه ونقض كند مجمل را بتفصيل مر او ملائكه مي ايستند بر صراط ومي گويند
يا عبد الله مجادله كن با ما در اعمال خود چنانكه مجادله ميكردي در دنيا بر حكايت كنندگان
مر تو را از ائمه تو پس ندا مي ايد ملائكه را از جانب خداي عز وجل كه با انچه عمل كرده است
پس عمل كنيد با او ونگاه داريد ايشان او را در صراط پس نگاه داشته ميشوند واز مي ... جنايا
او وشديد ميشود مر اين حساب عذاب او پس چه بسيار عظيم است انجا ندامت او وچه
شديد است حسرت او نجات نمي دهد او را از اين عذاب مگر رحمت خدا اگر مفارقت

نكرده باشد

نكرده باشد

والآ او در نار خواهد بود وفيه ايضا في حديث النبي صلعم اما
وان شيعة علي ليأتي يوم القيمة وقد وضع له في كفة سيئاته من الآثام ما هو اعظم
من الجبال الرواسي والبحار السيارة يقول الخلائق هلك هذا العبد فلا يشكون انه من
الهالكين وفي عذاب الله من الخالدين فيأتيه النداء من قبل الله عز وجل يا ايها العبد
الخاطي الجاني هذه الذنوب الموبقات فهل بازائها الحسنات تكافيها فتدخل الجنة
برحمة الله او تزيد عليها فيدخلها بوعد الله يقول العبد لا ادري فيقول منادي ربنا عز وجل فان
ربي يقول ناد في عرصات القيمة الا اني فلان بن فلان من اهل بلد كذا او كذا
وقرية كذا وكذا قد رهنت بسيئات كامثال الجبال والبحار ولا حسنات بازائها
فاي اهل هذا المحشر كان لي عنده يد او عارفة فليغثني بمجازاتي عنها فهذا اوان
شدة حاجتي اليها فينادي الرجل بذلك فاول من يجيبه علي بن ابي طالب يقول
لبيك لبيك لبيك ايها الممتحن في محبتي المظلوم بعداوتي ثم ياتي هو ومعه عدد كثير
وجم غفير وان كانوا اقل عددا من خصمائه الذين لهم قبله الظلامات فيقول ذلك العدد
يا امير المؤمنين نحن اخوانه المؤمنون كان لنا بارا ولنا مكرما وفي معاشرته ايانا
مع كثرة احسانه الينا متواضعا وقد نزلنا له عن جميع طاعاتنا وبذلناها له فيقول
علي عم فبماذا تدخلون جنة ربكم فيقولون برحمة الله الواسعة التي لا يعدمها من والاك
ووالى آلك يا اخا رسول الله فياتي النداء من قبل الله يا اخا رسول الله هؤلاء
اخوانه المؤمنون قد بذلوا له فانت ما تبذل له فاني انا الحاكم ما بيني وبينه من الذنوب
فقد غفرتها له بموالاته اياك وما بينه وبين عبادي من الظلامات فلا بد من فصل
الحكم بينه وبينهم فيقول علي عم يا رب افعل ما تامرني فيقول الله عز وجل يا علي

امن لخصمائه بعوضهم عن ظلاماتهم قبله فیمضی لهم علی ثم یلحق به الفضل بعد ذلک ویقول الیه جلالی علی ما شئتم
اعطیکم عوضا من ظلامات کم قبله فیقولون یا اخا رسول الله تجعل لنا بازاء ثواب نفس
من انفاسک لیلة بیتوتتک علی فراش محمد رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول علی علیه السلام قد وهبتها لکم
فیقول الله عز وجل فانظروا یا عبادی الان الی ما نلتموه من علی فداء لصاحبه من ظلاماتکم
ویظهر لهم ثواب نفس واحد فی الجنان من عجائب قصورها وخیراتها فیکون من ذلک ما
یرضی الله عز وجل به خصماء اولئک المؤمنین ثم یریهم بعد ذلک من الدرجات والمنازل
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر فیقولون یا ربنا هل بقی من جناتک
شیء اذا کان هذا کله لنا فاین محل سایر عبادک المؤمنین والانبیاء والصدیقین والشهداء
والصالحین ویخیل الیهم عند ذلک ان الجنة باسرها قد جعلت لهم فیاتی من قبل الله عز وجل
یا عبادی هذا ثواب نفس واحد من انفاس علی الذی اقترحتموه علیه قد جعله لکم فخذوه وانظروا
فیصیرون هم وهذا المؤمن الذی عوضهم علی علیه السلام عنه الی تلک الجنان فیرون فی الجنان اضعاف
ما لهم عنه عن ولی المولی له مما شاء الله عز وجل من الاضعاف التی لا یعرفها غیره
ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم المعدة لمخالفی اخی ووصیی علی
بن ابی طالب یعنی ونیز در تفسیر امام علیه السلام روایت کرده حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
که گفت بدانید واگاه باشید که از شیعه علی می آید در روز قیامت ومیکند از برده
بر کفه سیئات او گناهانی که اعظم از کوههای بلند وانده پاهای مواج باشد
خلق تو هم میگویند که این بنده هلاک شد وهیچ شک نمیکنند که او از جمله هالکین است
ودر عذاب خدای عز وجل او خالدین است پس در اینوقت ندا اید از جانب
پروردگار عالم که ای بنده گناهکار این است گناهان تو ایا بازای اینها حسنات داری

که برابران ذنوب باشد وداخل شوی بجنت خدا وبرحمت خدا یا زیاد کنی خدا برابران حسنات
وازاینجهة داخل شوی بجنت بوعده خدا پس ان بنده گوید که نمیدانم از برای خود حسنه
پس میگویند باو منادی پروردگار که ای بنده عاصی بدانکن در عرصات قیامت وبگو که بلا
واگاه باشید که من فلان بن فلان از اهل فلان بلد وفلان قریه وتحقیق که محبوس شده ام
بگناهانی که مثل کوهها ودریاها است وهیچ حسنه ندارم بازاء اینها پس کیست در این
محشر که در دنیا باو خوبی کرده ام باشم وامر ابقر باید برسد عکافات اینها از این جهة
که حالا وقت شدة حاجت من است بسوی او پس ندا کند امرد با سیقال پس اول
کسی که اجابت کند او را علی بن ابی طالب علیه السلام باشد وبگوید لبیک لبیک لبیک ای امتحان
شده در محبت من والمظلوم شده بسبب عداوة من از دشمنان پس حضرة علی علیه السلام بیاید با جمع
کثیر وجمع غفیر از اصحاب خود اگر چه عدد ایشان از عدد خصمای امرد کمتر باشد پس اجمع
صحابه میگویند که یا امیر المؤمنین ما برادر دینی این مردیم واو در دنیا با ما مهربان بود
وما را گرامی میداشت ودر معاشرة با ما با انکه با ما احسان بسیار میکرد متواضع بود
بر ما هر طاعتی که داریم باو میبخشیم پس حضرت علی علیه السلام میگوید که بچه چیز داخل خواهید
شد بجنت ایشان گویند که برحمت واسعه خدا که محروم نمیشود از وهر کسی که
تو را وال تو را دوست داشته باشد ای برادر رسول خدا پس ندا اید از جانب
خدا که اینها که برادران او بودند طاعت خود را بخشیدند باو تو چه چیز میبخشی باو
بدرستیکه من حاکم انچه ما بین من واو باشد از گناهان پس من بخشیدم باو وان زیادتی
اینان بسبب دوستی تو اما انچه ما بین او وعباد من باشد از ظلم وستم پس ناچار است
از باز خواست وحکم میان او وعباد من پس علی گوید ای پروردگار من امر کن

بمن هر چه میخواهی پس خدای عز وجل گوید که یا علی ضامن شو از برای خصمان این که
عوض ظلامات ایشان را که نزد این مرد دارند بدهی پس علی ضامن شود از برای
ایشان وگوید هر چه میخواهید بطلبید از من بعوض ظلاماتی که از قبل این مرد دارید
ایشان گویند که ای برادر رسول خدا ثواب یک نفس از نفسها که در فراش حضرت رسول صلی الله علیه وآله
خوابیدی وجان خود را فدای او کردی بما عطا کن پس علی گوید که بتحقیق که بخشیدم بشما
پس خدای عز وجل گوید که حالا نگاه کنید بسوی انچیزی که رسید بشما از علی از ثواب انچه فدا
کرد جان خود را از برای صاحبش بعوض ظلامات شما وظاهر میشود برای شما ثواب نفس
واحد او در جنات از قصرهای عجیب جنت وخیرات او پس از این راضی میشوند از خدای
عز وجل خصمای او را که این مؤمنین اند بعد از ان مینماید بایشان درجات دیگر و
منازل دیگر را که هیچ چشمی ندیده باشد وهیچ گوشی نشنیده باشد وبر خواطر هیچ فردی
خطور نکرده باشد مثل انچه وعده داده بایشان پس میگویند که ای پروردگار ما ایا چیزی
دیگر باقی مانده از جنت هر گاه اینها را همه بما میدهی پس کجا بنشینند سایر بندگان
مؤمن وانبیاء وصدیقین وشهداء وصالحین از ان جهة که در اینوقت تخیل میکنند که
خدا عز وجل تمام جنت را بایشان بخشیده است پس ندا اید از جانب پروردگار که
ای بندگان من این ثواب یک نفس از انفاس علی است که شما طلبیدید او را واو بشما بخشید
پس فرا گیرید او را ونگاه کنید بسوی جنات دیگر بسوی این جنات بعد از ان می بینند
انچه اضافه کرده است خدای عز وجل مر الا علی را در جنت که چندین برابر انست
که بخشیده است از برای دوست خود انچه خدا خواسته باشد از اضعاف انها که مثل انها
حساب انرا مگر خدا پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت که ایا این منزل خوبست یا شجرة زقوم

که اماده شده است از برای مخالفین برادر ووصی من علی بن ابی طالب وفیه ایضا قال
الامام علیه السلام ان المؤمنین الموالین لنا المعادین لاعدائنا لیسطع انوارهم فی عرصات القیمة
علی قدر موالاتهم لنا فمنهم من یسطع نوره مسیرة ثلثمائة الف سنة وهو جمیع مسافة تلک
العرصات ومنهم من یسطع انواره الی مسافات بین ذلک یزید بعضها علی بعض علی قدر مراتبهم
فی موالاتنا ومعادات اعدائنا یعرفهم اهل العرصات من المسلمین والکافرین بانهم الموالون
المتولون المتبرؤن یقال لکل واحد منهم یا ولی الله انظر فی هذه العرصات الی کل من
اسدی الیک فی الدنیا معروفا او نفس عنک کربا او اعانک اذا کنت ملهوفا او کف عنک
عدوا او احسن الیک فی معاملته فانت شفیعه فان کان من المؤمنین المحقین زید بشفاعته
فی نعم الله علیه وان کان من المقصرین کفی تقصیره بشفاعته وان کان من الکافرین خفف
من عذابه بقدر احسانه الیه وکانی بشیعتنا هؤلاء یطیرون فی تلک العرصات کا
لبزاة والصقور فینقضون علی من احسن الیهم فی الدنیا انقضاض البزاة والصقور
علی اللحوم یلتقفونها ویحفظونها کذلک یلتقطون من شدائد العرصات من کان احسن
الیهم فی الدنیا فیرفعونهم الی جنات النعیم یعنی ونیز در تفسیر امام علیه السلام گفته است
که بدرستیکه مؤمنین که موالی ما باشند ودشمن اعدای ما پرتو می اندازد نور
ایشان در عرصات قیامت بقدر موالاة ایشان بما پس بعضی از ایشان پرتو
می اندازد نور او تا مسافت سیصد هزار ساله راه واین مسافت جمیع عرصات
قیامت است وبعضی از ایشان پرتو می اندازد تا مسافتی که ما بین این سیصد
هزار ساله باشد وپرتو بعضی از انها زیاده است بر پرتو بعضی بقدر مراتب
ایشان در موالاة ومعادات با اعدای ما ومیشناسند اهل عرصات از مسلمین

وکافرین ایشان نه برانیکه ایشان دوستان ما و برادری ما جستند که آنها از اعدای ما باشند و
ملائکه میکویند بر هر یک از ایشان که ای عدو خدا نگاه کن در حسنات شیعه هر کسی که بتو
خوبی کرده باشد در دنیا بمعروفی یا رفع کرده باشد از تو مکروهی یا اعانت کرده باشد
ترا وقتی که مضطر مانده باشی یا باز داشته باشد از تو دشمنی تو را یا احسان کرده باشد
با تو در معامله پس شفاعت کن او را پس اگر آنکس از مؤمنین محققین باشد زیاده میشود
در نعمتهای آن که اگر او کرده باشد و اگر از مقصرین باشد کفایت میکند تقصیر او را
شفاعت او و اگر از کافرین باشد تخفیف میشود از عذاب او بقدر احسان کافر
با آن مؤمن بعد از آن امام ع گفت که گویا می بینم که این شیعیان طی میکنند در این عرصات
مثل بازها و چرخها و فرو می آیند بر کسی که احسان کرده باشد بر ایشان در دنیا چون
فرود آمدن که بازها و چرخها بر گوشت فرود می آیند و می ربایند و نگاه میدارند هم
چنین بر می چینند اینها را از شداید عرصات اینها را که خوبی کرده باشند با ایشان و میبرند
میکنند تا بجنات نعیم و فیه فی حدیث قال الامام ع ثم یأمر الله تعالی ان ینظر الی الشیعة المؤالین
لمحمد وعلی علیهما السلام ممن کان فی التقیة لا یظهر ما یعتقده وممن لم یکن علیه تقیة وکان یظهر ما
یعتقده فیقول الله عز وجل انظروا حسنات شیعة محمد وعلی ع فضاعفوها قال فیضاعفون
حسناتهم اضعافا مضاعفة ثم یقول الله عز وجل انظروا ذنوب شیعة محمد وعلی ع فینظرون
فمنهم من قلت ذنوبه فکانت مغمورة فی طاعته فهؤلاء السعداء مع الاولیاء والاصفیاء
ومنهم من کثرت ذنوبه وعظمت فیقول الله عز وجل قدموا الذین کان لا تقیة علیهم
من اولیاء محمد وعلی ع فیقول الله عز وجل انظروا حسنات عبادی هؤلاء النصاب
الذین اتخذوا الانداد من دون محمد وعلی ومن دون خلفائهما ثم فاجعلوها لهؤلاء

المؤمنین لما کان من اغتیابهم لهم بوقیعتهم فیهم وقصدهم الی اذاهم فیفعلون ذلک فیصیر
حسنات النواصب لشیعتنا الذین لم یکن علیهم تقیة ثم یقول انظروا الی سیئات شیعة
محمد وعلی ع فان بقیت لهم علی هؤلاء النصاب بوقیعتهم فیهم زیادات فاحملوا علی
اولئک النصاب بقدرها من الذنوب التی لهؤلاء الشیعة فیفعل ذلک ثم یقول
الله عز وجل ایتوا بالشیعة المتقین لخوف الاعداء فافعلوا فی حسناتهم وسیئاتهم
وحسنات هؤلاء النصاب وسیئاتهم ما فعلتم بالاولین فیقول النواصب یا ربنا
هؤلاء کانوا معنا فی مشاهدنا حاضرین وباقاویلنا قائلین وبمذاهبنا معتقدین
فیقال کلا والله یا ایها النواصب ما کانوا لمذاهبکم معتقدین بل کانوا بقلوبهم
لکم الی الله مخالفین وان کانوا باقوالکم قائلین وباعمالکم عاملین للتقیة منکم معاشر
الکافرین قد اعتددنا لهم باقاویلهم وافاعیلهم اعتدادنا باقاویل المطیعین و
افاعیل المحسنین اذ کانوا بامرنا عاملین قال رسول الله ص فعند ذلک تعظم حسرات
النصاب اذا رأوا حسناتهم فی موازین شیعتنا اهل البیت ورأوا سیئات شیعتنا علی ظهور
معاشر النواصب فذلک قوله عز وجل کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم یعنی و اقضی
در این تفسیر حضرت امام ع در حدیثی از حضرت رسول ص روایت کند که گفت بعد از آن
امر میکند خدای عز و جل که بیارید شیعه و موالی محمد و علی را محشر پس بعضی از آن
شیعها آنها اند که تقیه کرده اند و اعتقاد خود را اظهار نکرده اند و بعضی از آنها
تقیه نکرده اند و اظهار اعتقاد خود کرده پس خدای عز و جل بملائکه میکوید که نگاه
کنید بحسنات شیعه محمد و علی ع و مضاعف کنید حسنات آنها را پس مضاعف میکنند
حسنات آنها را باضعاف مضاعف پس خدای عز و جل گوید که نگاه کنید بذنوب

شیعه محمد و علی ع پس نگاه میکنند و می بینند ذنوب بعضی از آنها کم است و مغمور است
در طاعت ایشان و اینها سعداء الله با اولیاء و اصفیاء خدا و بعضی از آنها ذنوب ایشان
بسیار است و عظیم است پس خدای عز و جل میکوید که پیش بیارید از شیعه محمد و علی آنها
که تقیه نکرده اند پس پیش می آرند آنها را پس خدای عز و جل میکوید که نگاه کنید بحسنات
ناصبیانی که غیر گرفتند غیر محمد و علی را امام خود و غیر خلفای محمد و علی را و بگردانید
از برای مؤمنین بجهت آنکه غیبت میکردند این مؤمنین را و بجهت اینکه واقع شده
بودند این ناصبیان در ایشان و بجهت اینکه قصد می کردند این ناصبیان ایذای این
مؤمنین را و بعمل می آوردند پس از اینجهت میکردند حسنات نواصب را برای شیعیانی
که تقیه نکرده اند بعد از آن میکوید که نگاه کنید بسوی سیئات شیعه محمد و علی ع اگر
باقی مانده باشد بکردانید برای این نواصب زیاده از گناه بجهت اینکه واقع شده بودند این
نواصب در ایشان پس حمل کنید بر این نواصب بقدر آنها از ذنوبی که این شیعیان داشتند
پس چنین میکنند بعد از آن خدای عز و جل میکوید بیارید شیعیانی که تقیه کرده بودند
در دنیا از خوف اعدا و بکنید در حسنات و سیئات این نواصب آنچه کردید بشیعیان
اولین پس میکویند نواصب که ای پروردگار ما اینها در دنیا با ما بودند و در مشاهد
ما حاضر بودند و باقاویل ما قایل بودند و بمذاهب ما اعتقاد داشتند پس میکویند
بایشان کلا و حاشا و الله ای نواصب که ایشان بمذاهب شما اعتقاد نداشتند بلکه
ایشان در دل خود مخالف شما بودند اگرچه در ظاهر باقوال شما قایلین بودند و
باعمال شما عاملین بودند از برای تقیه که از شما میکردند ایگروه کافرین بتحقیق که ما
مهیا کردیم از برای ایشان بسبب آن اقاویل و افاعیل آنچه مهیا کردیم باقاویل

مطیعین و افاعیل محسنین از آنجهت که بامر ما کردند اینها را بعد از آن حضرت رسول ص
فرمود پس در این وقت عظیم میشود حسرتهای نواصب چون ببینند حسابهای خود را در موازین
شیعیان ما اهل بیت و ببینند سیئات شیعیان ما را در ظهور خود و این است
معنی قول خدای عز و جل کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و فقیر الدیلمی گوید که حدیث
تبدیل حسنات نواصب بشیعیان و سیئات شیعیان بنواصب در احادیث طینات مذکور
الجنة و در اینجا حضرت امام محمد بن علی الباقر ع گوید که از اسرار مخزونه و از علوم
غامضه ایشان است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وفی توحید الصدوق ره قال قال
رسول الله ص والذی بعثنی بالحق بشیرا لا یعذب الله بالنار موحدا ابدا وان اهل التوحید
لیشفعون فیشفعون ثم قال ص اذا کان یوم القیمة امر الله تبارک وتعالی بقوم ساءت
اعمالهم فی دار الدنیا الی النار فیقولون یا ربنا کیف تدخلنا النار وقد کنا نوحدک فی دار الدنیا
ام کیف تحرق بالنار السنتنا وقد نطقت بتوحیدک فی دار الدنیا وکیف تحرق قلوبنا
وقد عقدت ان لا اله الا انت او کیف تحرق وجوهنا وقد عفرناها لک فی التراب ام
کیف تحرق ایدینا وقد رفعناها بالدعاء الیک فیقول الله جل جلاله عبادی ساءت
اعمالکم فی دار الدنیا فجزاؤکم نار جهنم فیقولون یا ربنا عفوک اعظم ام خطیئتنا
فیقول عز وجل بل عفوی فیقولون رحمتک اوسع ام ذنوبنا فیقول عز وجل بل
رحمتی فیقولون اقرارنا بتوحیدک اعظم ام ذنوبنا فیقول عز وجل بل اقرارکم بتوحیدی
فیقولون یا ربنا فلیسعنا عفوک ورحمتک التی وسعت کل شیء فیقول الله جل جلاله
ملائکتی وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا احب الی من المقرین بتوحیدی وان
لا اله غیری وحق علی ان لا اصلی بالنار اهل توحیدی ادخلوا عبادی الجنة

نیز در توحید صدوق رحمة الله علیه روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل
که فرستاده است مرا بشارت دهند و بجنت که عذاب نمیکند خدای عز وجل بنار
جهنم اهل توحید را هرگز و اهل توحید را شفاعت میکنند گناهکاران را و مقبول میشود
شفاعت ایشان بعد از آن آن حضرت گفت که چون روز قیامت شود امر میکند خدای
عز وجل ملائکه را که ملائکه ببرند قومی از گناهکاران ابتدا بجهنم پس ایشان میگویند ای پروردگار
چگونه داخل میکنی ما را بجهنم و حال آنکه ما ایمان آورده ایم بوحدانیت تو در دار دنیا و
چگونه میسوزانی دل ما را و حال آنکه اعتقاد کرده بود که نیست خدائی بغیر تو و چگونه می
سوزانی روی ما را و حال آنکه مالیده ایم او را بخاک از برای تو و چگونه میسوزانی
دستهای ما را و حال آنکه برداشته ایم بدعا بسوی تو پس میگوید خدای عز وجل که
ای بندگان من اعمال شما بد بوده در دار دنیا پس جزای اعمال بد نار جهنم است پس میگویند
که ای پروردگار ما عفو تو اعظم است یا خطاهای ما خدای عز وجل میگوید بلکه عفو من
بزرگتر است پس میگویند رحمت تو اوسع است یا گناهان ما خدای عز وجل میگوید
بلکه رحمت من اوسع است پس میگویند اقرار ما بتوحید تو اعظم است یا گناهان ما خدای
عز میگوید که بلکه اقرار شما بتوحید من اعظم است پس میگویند که ای پروردگار ما
پس وسیع گردان بر ما عفو و رحمت خود را که وسیع است بر همه شی پس خدای عز وجل گوید که
ای ملائکه من بعزت و جلال خودم قسم که خلقت نکرده ام خلقی را که دوستتر باشد در نزد
من از خلقی که مقر بتوحید من باشند و باینکه نیست خدائی بغیر از من و حق است
بر من این است که نسوزانم ایشان را باتش دوزخ داخل کنید بندگان مرا بجنت
وفی تفسیر علی بن ابراهیم قال رسول الله آخر عبد یؤمر به الی النار فاذا امر به التفت

فیقول الجبار

فیقول الجبار ردوه فردونه فیقول له لم التفتت فیقول یا رب لم یکن ظنی بک هذا فیقول
وما کان ظنک بی فیقول یا رب کان ظنی ان تغفر لی خطیئتی وتسکنی جنتک قال
فیقول الجبار یا ملائکتی لا وعزتی وجلالی والائی وعلوی وارتفاع مکانی ما
ظن بی عبدی ساعة من خیر قط ولو ظن بی ساعة من خیر ما روعته بالنار اجیزوا
له کذبه وادخلوه الجنة ثم قال رسول الله صلعم لیس من عبد یظن بالله خیرا الا کان
عند ظنه به وذلک قوله وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین
در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کند از حضرت رسول صلعم که فرمود آخر بندگان
گناهکار را امر میکنند که ببرند بسوی نار جهنم پس چون امر میکند باین ملتفت می
شود بسوی جبار پس میگوید جبار جل شانه که باز گردانید او را بسوی من پس باز می
گردانند او را پس میگوید که برای چه چیز ملتفت شدی بسوی من میگوید که ای پروردگار
من گمان نبود این پس خدای عز وجل میگوید که ای ملائکه من میگوید بعزت
وجلال خودم و بالاتری و علو و ارتفاع مکان خودم قسم که یک ساعت گمان خیر
بمن نداشت هرگز و اگر یکساعت گمان خیر میداشت بمن او را نمیترسانیدم باتش
لیکن این کذب او را و داخل کنید او را بجنت بعد از آن حضرت رسول
گفت که نیست بنده که ظن خیر داشته باشد بخدا مگر اینکه خدا در نزد ظن او باشد
و این است قول خدای عز وجل وذلکم ظنکم الذی ظننتم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین
وفی عدة الداعی قال الصادق یا مفضل ان لله عبادا عاملوه بخالص من سرهم
فعاملهم بخالص من بره فهم الذین تمر صحائفهم فرغا فاذا وقفوا بین یدیه
ملأها من سر ما اسروا الیه فقلت یا مولای ولم ذلک فقال اجلهم ان تطلع

الحفظة علی ما بینه وبینهم یعنی در عدة الداعی روایت کند از حضرت صادق عم که
گفت یا مفضل بدرستیکه مر خدا را بندگانی هست که عمل میکنند از برای او از خالص
سر خود پس ایشان اند که مرور میکنند صحائف اعمال ایشان سفید از کتابت پس چون
می ایستند نزد خدای عز وجل پر میشود صحیفه ایشان از اسرار ایشان که از خالص سر عمل
کردند پس گفتم یا مولای من چیست سبب این فرمود که خدای عز وجل ایشان را عزیز
تر و جلیل تر از این کرده است که حفظه اعمال مطلع توانند شد بر آن چیزهائی که میانه
ایشان و میانه خدا باشد وفی جامع الاخبار قال النبی صلعم اذا کان یوم القیمة انبت الله
لطائفة من امتی اجنحة فیطیرون من قبورهم الی الجنان یسرحون فیها ویتنعمون
کیف شاؤا فیقولون لهم الملائکة هل رأیتم حسابا فیقولون ما رأینا حسابا فیقولون
هل جزتم علی الصراط فیقولون ما رأینا صراطا فیقولون هل رأیتم جهنم فیقولون ما رأینا
شیئا فیقول الملائکة من ای امة فیقولون من امة محمد صلعم فیقولون انشدکم الله
حدثونا ما کانت اعمالکم فی الدنیا فیقولون خصلتان کانتا فینا فبلغنا الله هذه المنزلة
المنزلة بفضل رحمته فیقولون وما هما فیقولون کنا اذا خلونا نستحیی ان نعصیه ونرضی
بالیسیر مما قسم لنا فیقول الملائکة یحق لکم هذا یعنی در جامع روایت کند از
حضرت رسول صلعم که گفت که چون روز قیامت شود بعضی از امتان مرا خدا میرویاند
بالها و ایشان طیران کنند بان بالها از قبرهای خود تا جنت و استراحت کنند و
تنعم کنند هر نحو که خواهند پس ملائکه بایشان گویند که ایا شما دیدید حساب را گویند
ما ندیدیم حساب را پس میگویند که ایا گذشتید از پل صراط گویند ما ندیدیم صراط را
پس میگویند ایا دیدید جهنم را گویند ما ندیدیم چیزی را پس ملائکه گویند شما از

امت کیستید

از امت کیستید
گویند که ما از امت محمدیم صلعم پس میگویند قسم میدهیم شما را که خبر بدهید عمل شما در
دنیا پس میگویند دو خصلت بود در ما بسبب انها خدا رسانید ما را باین مرتبه با داد به
فضل خود و رحمت خود ملائکه گویند که کدام است آن دو خصلت گویند که یکی آن
بود که در خلوات حیا میکردیم از او از عصیان او و دویم انکه راضی بودیم بر هر چیز
اندک که قسمت ما بود پس ملائکه گویند که حق شما است این مرتبه وفی فلاح السائلین
عن صفوان الجمال قال قال الصادق عم اذا کان یوم القیمة نظر رضوان خازن الجنة
الی قوم لم یمروا به فیقول من انتم ومن این دخلتم قال یقولون ایاک عنا فانا قوم عبدنا
الله سرا فادخلنا الله سرا یعنی در کتاب فلاح السائلین صفوان جمال روایت
کند از حضرت صادق عم که گفت چون روز قیامت شود نظر میکند رضوان خازن
جنت بسوی قومی که از پیش او نگذشته باشند پس میگوید که کیستید شما
و از کجا داخل شده اید بجنت پس میگویند ایشان که بگذر از ما و از نظر خفیف
بما که ما از جماعتی ایم که عبادت کرده ایم خدا را در سر خود پس داخل کرده است
ما را از راه سر خود وفی تفسیر علی بن ابراهیم وفی الامالی عن الصادق عم قال کان
رسول الله صلعم یقول اذا سألتم الله لی فاسئلوه الوسیلة فسألنا النبی صلعم
عن الوسیلة فقال هی درجتی فی الجنة وهی الف مرقاة ما بین مرقاة الی المرقاة
حضر الفرس الجواد شهرا وهی ما بین مرقاة جوهر الی مرقاة زبرجد الی مرقاة لؤلؤ
الی مرقاة ذهب الی مرقاة فضة فیؤتی بها یوم القیمة حتی ینصب مع درجة
النبیین وهی فی درجة النبیین کالقمر بین الکواکب فلا یبقی یومئذ نبی
ولا شهید ولا صدیق الا قال طوبی لمن کان هذه درجته فینادی المناد

ويسمع الله جميع النبيين والصديقين والشهداء والمؤمنين هذه درجة محمد ص فاقبل
يومئذ متزرا بريطة من نور وعلى راسي تاج الملك مكتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول
الله علي ولي الله المفلحون هم الفائزون بالله وعلى راسي تاج الملك واكليل الكرامة وعلي
بن ابي طالب امامي وبيده لوائي وهو لواء الحمد مكتوب عليه لا اله الا الله المفلحون
هم الفائزون بالله فاذا مررنا بالنبيين قالوا ملكين مقربين واذا مررنا بالملائكة
قالوا هذان ملكان لم نعرفهما ولم نرهما قالوا هذان نبيان مرسلان حتى
اعلى الدرجة وعلي مرجتي يتبعني فاذا صرت في اعلى الدرجة منها وعلي اسفل
مني بيده لوائي فلا يبقى يومئذ نبي ولا مؤمن الا رفعوا رؤوسهم الينا
يقولون طوبى لهذين العبدين ما اكرمهما على الله فينادي المنادي يسمع النبيين
وجميع الخلائق هذا حبيبي محمد ص وهذا وليي علي بن ابي طالب طوبى لمن احبه
وويل لمن ابغضه وكذب عليه ثم قال رسول الله ص فلا يبقى يومئذ في مشهد القيمة
احد يحبك الا استروح الى هذا الكلام وابيض وجهه وفرح قلبه ولا يبقى
احد ممن عاداك ونصب لك او جحد لك حقا الا اسود وجهه واضطربت قدماه
فبينا انا كذلك اذا ملكان قد اقبلا الي اما احدهما فرضوان خازن الجنة واما الاخر
مالك خازن النار فيدنو الي رضوان ويسلم علي ويقول السلام عليك يا رسول الله
فاقول ايها الملك الطيب الريح الطاهر الحسن الوجه الكريم على ربه من انت
فيقول انا رضوان خازن الجنة امرني ربي ان اتيك بمفاتيح الجنة فخذها يا محمد
فاقول قد قبلت ذلك من ربي فله الحمد على ما انعم به علي ادفعها الى اخي
علي بن ابي طالب فيدفعها الى علي ويرجع ثم يدنو مالك خازن النار فيسلم

علي ويقول

علي ويقول السلام عليك يا حبيب الله فاقول له وعليك السلام ايها الملك ما
انكر رؤيتك واقبح وجهك من انت فيقول انا مالك خازن النار امرني ربي
ان اتيك بمفاتيح النار فاقول قد قبلت ذلك من ربي فله الحمد على ما انعم به علي
ومعه مفاتيح الجنة ومقاليد النار حتى يقعد على عجزة جهنم وياخذ زمامها بيده وقد
علا زفيرها واشتد حرها وكثر شررها فتنادي جهنم يا علي جزني قد اطفا نورك
لهبي فيقول علي ذري هذا وليي وخذي هذا عدوي فلجهنم يومئذ اشد
مطاوعة لعلي من غلام احدكم لصاحبه فان شاء يذهب به يمنة وان شاء يذهب
به يسرة ولجهنم يومئذ اشد مطاوعة لعلي فيما يامرها به من جميع الخلائق وذلك
ان عليا يومئذ قسيم الجنة والنار يعني به تفسير علي بن ابراهيم ودر امالي صدوق
از حضرت صادق ع روايت كند كه گفت هميشه حضرت رسول ص با اصحاب خود مي گفت
كه هر وقت كه از براي من سؤال مي كنيد از خدا سؤال كنيد وسيله را گفتند
يا رسول الله چه چيز است وسيله گفت درجه من است در بهشت وآن مشتمل بر
هزار مرقاة است مابين مرقاتي تا مرقاتي ديگر مسافت است كه اسب دونده
بدو يكماه برود واين مراقي بعضي جواهر است تا مرقاتي از زبرجد وبعضي زبرجد
است تا مرقاة لؤلؤ وبعضي لؤلؤ است تا مرقاة طلا وبعضي طلا است تا مرقاة
نقره پس مي آورند اين مراقي را در روز قيامت ونصب مي كنند با درجه
نبيين واين در ميان درجه نبيين چون ماه است ميانه كواكب پس باقي
نمي ماند در آن روز نبيي ونه شهيدي ونه صديقي الا كه مي گويد خوشا
حال كسي كه اين درجه اوست پس ندا ميكند منادي وميشنوند آن ندا را

جميع نبيين وصديقين وشهدا ومؤمنين كه اين درجه محمد است پس مي آيم
من مي آيم بهشتي كه ازار كرده باشم ريطه نور را وبر سر گذاشته باشم تاج پادشاهي را
كه بر آن تاج نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله المفلحون هم
الفائزون بالله وبر سر من تاج پادشاهي باشد واكليل كرامت وعلي بن ابي طالب
پيش پيش من مي رفته باشد ودر دست او لواي من باشد كه لواي حمد است ونوشته
شده باشد بر آن لوا لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله وچون ما بگذريم
با نبيا مي گويند كه اينها دو ملك مقربند وچون بگذريم بملائكه مي گويند كه
اينها دو ملكند وما نشناسيم اينها را ونديده ايم اينها را وگويند اينها دو نبي
مرسلند پس پايه پايه بالا ميروم وعلي از پي من مي آيد تا آنكه با علي درجه او
ميرسم وعلي در درجه من در اسفل من قرار ميگيرد ولواي حمد در دست او باشد
پس باقي نمي ماند در آن روز نبيي ونه مؤمني الا آنكه بر ميدارد سر خود را
بسوي من وميگويند خوشا حال اين دو بنده خدا چه بسيار گرامي اند در نزد خدا
پس ندا ميكند منادي كه ميشنوند جميع نبيون وجميع خلايق كه اين حبيب
من است محمد ص واين ولي من است علي بن ابي طالب خوشا حال كسي كه او را
دوست دارد وواي بر حال كسي كه او را دشمن دارد پس حضرت فرمود كه
نمي ماند كسي در اين محشر قيامت كه محب تو باشد الا آنكه راحت مي يابد
از شنيدن اين سخن ورويش سفيد ميشود ودلش فرحناك ميگردد ونمي
ماند كسي از دشمنان تو يا انكار كنندگان حق تو الا آنكه رويش سياه مي شود
وپايش ميلرزد پس در اين وقت دو ملك مي آيند بسوي من يكي از آنها رضوان

خازن جنت

كم ملك

خازن جنت وديگري مالك خازن جهنم پس نزديك من ميشود بمن رضوان و
سلام ميكند بر من وميگويد السلام عليك يا رسول الله پس من رد ميكنم
بر او سلام وميگويم وعليك السلام اي ملك خوش بوي خوش روي وگرامي
در نزد پروردگار كيستي تو ميگويد منم رضوان خازن جنت امر كرده است
خدا بمن كه بسپارم كليدهاي جنت را بتو بگير اين كليدها را پس من ميگويم كه
قبول كردم از پروردگار خود وشكر مر خدا را بانچه انعام كرد بمن بسپار كليد
ها را بمن برادر من علي بن ابي طالب پس ميسپارد باو ومي رود بعد از آن
نزديك ميشود بمن مالك وسلام ميكند بمن وميگويد السلام عليك يا
حبيب الله پس ميگويم وعليك السلام اي ملك چه بسيار بدريخت است منكر رو
چه بسيار قبيح است روي تو كيستي تو ميگويد كه منم مالك خازن دوزخ امر
كرده است خدا بمن كه بسپارم بتو كليدهاي دوزخ را پس من ميگويم كه قبول
كردم از پروردگار خود وشكر مر خدا را بانچه انعام كرده است بمن وتفضل
كرده است با من بسپار كليدها را ببرادر من علي بن ابي طالب پس ميسپارد
باو ومي رود بعد از آن علي مي رود وكليدهاي جنت ودوزخ در دست اوست
تا آنكه مي نشيند در اطراف جهنم وميگيرد زمامهاي او را بدست خود وجهنم زفير
خود را باواز بلند وبهيبت ميكشيده باشد وشعله شديد شده باشد وحرارتش
وشرارهاي بسيار از او افشان مي شده باشد پس ندا كند جهنم وگويد يا علي
زود از من درگذر بگذر كه نور تو نار مرا خاموش كرد پس علي گويد
كه بگذار اين را كه دوست من است وبگير اين را كه دشمن من است پس جهنم علي را

در این وقت مطیع تر است از غلام کسی برآقای اف واکر میخواهد بطرف یمین میبرد واکر میخواهد بطرف شمال میبرد و جهنم در این وقت مطیع تر است از جمیع خلایق بجهت اینکه علاوه بر این وقت قسیم جنت و نار است قال المصنف وفقه الله هذا ما اوردناه فی احوال القیمة واحوال الشئون فیها اما انها تکون مرة واحدة او مرات کثیرة هو بحث اخر ومسئلة اخری بین الجمهور والمشهور هو انها یکون مرة واحدة اما المقتضی للاصول العقلیة الحکمیة وبعض الاحادیث الشریفة بعطیه انها یکون مرات کثیرة متعاقبة الی غیر النهایة اما الاصول العقلیة الحکمیة فقد اوردناه فی احیاء الحکمة واما الاحادیث الشریفة فمنها ما ورد فی تفسیر العیاشی عن الباقر عم قال لقد خلق الله فی الارض منذ خلقها سبعة عالمین لیس هم من ولد آدم خلقهم من ادیم الارض فاسکنها واحدا بعد واحد مع عالمه ثم خلق الله آدم ابا هذا البشر و خلق ذریته منه و لا والله ما خلت الجنة من ارواح المؤمنین منذ خلقها الله و لا خلت النار منذ خلقها الله من ارواح الکافرین لعلکم ترون انه اذا کان یوم القیمة وصیر الله ابدان اهل الجنة مع ارواحهم فی الجنة وصیر ابدان اهل النار مع ارواحهم فی النار ان الله تبارک وتعالی لا یعبد فی بلاده و لا یخلق خلقا یعبدونه و یوحدونه و یعظمونه بل لیخلقن خلقا من غیر فحولة و لا اناث یعبدونه و یوحدونه و یعظمونه و یخلق لهم ارضا تقلهم وسماء تظلهم الیس الله یقول یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وقال الله افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید وبروز الله الواحد القهار و منها ما ورد فی الخصال عن الباقر ع قال جابر بن یزید سالت ابا جعفر ع عن قول الله تعالی افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید قال یا جابر تاویل ذلک

ان الله عز وجل

ان الله عز وجل اذا افنی الخلق وهذا العالم و سکن اهل الجنة بالجنة واهل النار بالنار جدد الله عز وجل عالما غیر هذا العالم وجدد عالما من غیر الفحولة و الاناث و یعبدونه و یوحدونه وخلق لهم ارضا غیر هذه الارض تحملهم و سماء غیر هذه السماء تظلهم لعلک تری ان الله عز وجل انما خلق هذا العالم الواحد تری ان الله عز وجل لم یخلق بشرا غیرکم بلی والله لقد خلق الله تبارک وتعالی الف الف عالم والف الف آدم وانت فی اخر تلک العالم واولئک الادمیین ویؤیده فی توحید المفضل عن الصادق عم قال الحمد لله مدیر الادوار ومعید الاکوار طبقا عن طبق وعالما بعد عالم لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی تقدست اسمائه وجلت الائه یعنی مصنف وفقه الله گوید کهاین است انچه از احوال قیامت واحوال سعداء در قیامت روایت کردم اما اینکه این قیامت یکبار واقع میشود یا چندین بار متعاقبا بحثی دیگر است ومشهور میانه جمهور این است که یکبار واقع میشود واما انچه اصول عقلیه حکمیه وبعضی از احادیث شریفه اعطا میکند این است که چندین بار واقع میشود متعاقبا الی غیر النهایه اما اصول عقلیه وحکمیه انست که در کتاب احیاء حکمت مدلل کرده ایم واما احادیث شریفه بعضی در اینجا این است که در کتاب خصال و تفسیر عیاشی از حضرت باقر عم روایت کند که گفت بتحقیق که خدای تعالی افرید در ارض از روزی که خلق کرده است ارض را هفت عالم که در اینها اولاد ادم نبود و ایشان را خلق کرده از روی ارض وساکن کرده اهل ان هفت عالم را در ارض یکی را بعد از یکی بعد از ان خلق کرد خدا ادم پدر این بشر را و خلق کرد ذریه او را از او

قسم بخدای عز وجل که چنین نیست که مردم گمان دارند که جنت و نار حالا خالی از مردم است بلکه خالی نمانده است جنت از ارواح مؤمنین از ان روزی که خلق کرده است او را و خالی نمانده است جهنم از ارواح کافرین از ان روزی که خلق کرده است او را گویا شما همچنین میدانید که وقتی که قیامت قایم شود و فرستد خدای تعالی ارواح اهل جنت را با ابدان ایشان بجنت فرستد و ارواح اهل دوزخ را با ابدان ایشان بجهنم فرستد دیگر کسی خدای تعالی را عبادت نمیکند در بلاد او یعنی در ارض و خلق نمیکند خلق دیگر را که عبادت کنند او را بتوحید و تعظیم او مشغول باشند بلکه خلق می کند خدای تعالی خلق دیگر را که از فحول و اناث مخلوق نباشند و ایشان عبادت میکنند او را و بتوحید و تعظیم او مشغول می باشند و خلق میکند از برای ایشان ارضی را که حلول کنند انجا و خلق میکند اسمانی را که بر بالای سر ایشان باشد ایا در قران نمیگوید یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات و میگوید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید و مراد از خلق که از فحول و اناث نباشد ایشان متکون از غیر اب و ام یعنی ادم است چنانکه در حدیث ثانی تصریح کرده و گفت که پنداری که خدای عز وجل نیافریده است بشری غیر از شما بلی والله که بتحقیق که خلق کرده خدای تبارک هزار هزار عالم و هزار هزار ادم و شما در اخر این عالمها شدید انها همه انسان بودند و موید این است انچه در توحید مفضل از حضرت صادق عم روایت کند که حمد مر خدای را که مدیر ادوار است و معید اکوار است طبقا عن طبق و عالما بعد عالم از برای انکه جزا دهد کسی را که بد کرده است و جزا دهد کسی را که خوب کرده است

باب پنجم در ذکر احوال اقلیم بهشت نورسرشت

واحوال النفوس

واحوال نفوس سعداء در این اقلیم که موطن و ماوای ابدی و مکان و سکون و ارام و آرامگاه سعدات و بیان لطفهای مشفقتهای و کرامتهای عظیم غیر متناهی الهی است در انجا نسبت بایشان قال الله و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واوتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون وفی تفسیر الامام ع قال الامام کلما رزقوا منها من تلک الجنان من ثمارها رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل فی الدنیا فاسمائه کاسمائه ولکنها فی غایة الطیب غیر مستحیل الیه ثمار الدنیا من القذرة والصفراء والسوداء والدم الا العرق الذی یجری فی اعراضهم اطیب من ریح المسک والوانه متشابها یشبه بعضها بعضا بانها کلها خیار لا رذل فیها بان کل صنف منها فی غایة الطیب واللذة لیست کثمار الدنیا التی بعضها نی و بعضها متجاوز لحد النضج والادراک الی حد الفساد من حموضة ومرارة وسایر صنوف المکاره ومتشابها ایضا متفقات الالوان مختلفات الطعوم ولهم فیها ازواج مطهرة من الحیض والنفاس وسایر انواع الاقذار والعیوب یعنی در تفسیر امام حسن بن علی العسکری روایت کند که امام گفت که هر بار که مرزوق می شوند اهل جنت بروزیی در جنت از میوه که میگویند این میوه مانند ان میوه است که مرزوق شده بودیم پیش از این در دار دنیا پس اسمهای ان میوه ها مثل اسم میوه های دنیا است لکن ان میوه های جنت در نهایت پاکی و خوبی است و مستحیل نمیشود باستحاله که میوه های دنیا مستحیل میشوند از قذر و صفرا و سودا و خون مگر باستحاله که عرق میشود در غایت خوش بوئی که جاری میگردد و عارضهای ایشان و ان میوه های جنت بعضی ببعضی شبیه است در لطافت و خوشبوئی از انجهت که همگی خوشند و بد نمیباشند

وهر صنفی از انها در نهایت خوشبوئی ولذت است ومثل میوهای دنیا نیست که بعضی خام وبعضی کندیده باشد از صل نضیج لسبب حرارت فساد از ترشی وتلخی ومانند انها ومتشابهند ایضا در الوان ومختلفند در طعوم ودیکر اهل جنت را زوجها باشد پاك از حیض ونفاس وساير نجاسات وفواحش قال المصنف وفقه الله وینبغی ان یعلم ان نعمات عالم الاخرة ولذاتها لا یقاس بنعمات الدنیا ولذاتها فان نعمات الاخرة خصوصا نعمات العلية العالية اشرف واطهر واعلى من ان یحیط بها الحواس الدنية الدنيوية الهيولانية والنور والنهر واقهر من ان یشاهد باعین الدائرة العشية الخفاشية وكیف لا فان هذه لیست من سنخ ذلك كما قال الامام ع فاسمائه كاسمائه وقال ابن عباس لیس في الاخرة من الدنیا الا الاسماء بل العالم الدنیویة ظل والموذج لعالم الاخروية والظل لا یقدر ان یشاهد ویحیط بذی الظل ولذلك قال الله تعالى لعیسى بن مریم لو رأت عینك ما اعددت لاولیائی الصالحین ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقا الیه وقال رسول الله لو ان ثوبا من ثیاب الجنة القی الى اهل الدنیا لن یحتمله ابصارهم ولماتوا من شهوة النظر الیه انظر یا مسكین اذا كان هذا حال لباسه فكیف حال لابسه وقال امیر المؤمنین في نهج البلاغة لو رمیت ببصر قلبك نحو ما یوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدایع ما اخرج الى الدنیا من شهواتها ولذاتها وزخارف مناظرها ولذهلت بالفكر في اصطفاق اشجار غیبت عروقها في كثبان المسك على سواحل انهارها وفي تعلیق كبایس اللؤلؤ الرطب في عساليجها وافنانها وطلوع تلك الثمار المختلفة في غلف اكمامها یجنی من غیر تكلف فتاتی على منیة مجتنیها ویطاف على نزالها في افنیة قصورها بالاعسال المصفقة والخمور المروقة قوم

لم یزل الكرامة تتمادى بهم حتى حلوا دار القرار وامنوا نقلة الاسفار ولو شغلت قلبك ایها المستمع بالوصول الى ما یهجم علیك من تلك المناظر المونقة لزهقت نفسك ولتحملت من مجلسی هذا الى مجاورة اهل القبور استعجالا بها وشوقا الیها اسمع یا ضعیف هذه المبالغة وتأملها انه اذا كان هذا حال استماعه فكیف حال مشاهده ولقد ورد عنهم علیهم السلام كل شیء من الدنیا سماعه اعظم من عیانه وكل شیء من الاخرة عیانه اعظم من سماعه ای عیانه في الاخرة اعظم من سماعه في الدنیا واعلم یا اخی ان عالم المثال الجنتیة هو من سنخ العالم المثالیة السماویة بحسب النورانیة والشرافة واللطافة والحسن والبهاء والیه اشار ابو جعفر ع في حدیث قال والدلیل على ان جنان الخلد في السماء قوله لا یفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون وهذا تأویل قوله ع السجین الارض السابعة وعلیون السماء السابعة یعنی مصنف وفقه الله كوید كه باید دانسته شود كه نعمتهای عالم اخرة ولذتهای انها را قیاس نمی توان كرد بنعمتهای دنیا ولذات انها وانا نیجة است كه نعمتهای اخرة خصوصا نعمتهای جنة علیة عالیه اشرف والطف واعلى از ان است كه محسوس شود بحواس دنیه دنیویه هیولانیه وانور واظهر واقهر از ان است كه مشاهده شود بچشمهای ضعیف خفاشیه وچون چنین نباشد كه بتحقیق كه موجودات آن عالم از سنخ موجودات این عالم نیست چنانكه حضرت امام ع فرمود كه اسماؤه كاسمائه یعنی اسمای انها مثل اسمای اینها بوده همین در اسم مشترك اند نه در حقیقه وابن عباس گفته است كه نیست از موجودات عالم دنیوی در عالم اخرة مگر اسم انها فقط بلكه عالم دنیوی ظل ونمونه است از عالم اخرة وعالم ظل عالم صاحب ظل را مشاهده نتواند كرد واز این جهة خدا تعالی بعیسى بن مریم گفت كه اگر نگاه كند چشم تو بان

ساخته ام ور

چیزها كه خلق كرده واماده كرده ام از برای اولیاء صالحین خود هر اینه میكدازد دل تو ومیرود ومیشود نفس تو بیرون بجهة شوق اشتیاق بسوی ان لذة روحانی وحضرت رسول فرمود كه اگر جامه از جامهای اهل جنت را بیندازند بسوی اهل این عالم دنیوی چشمهای ایشان تاب دیدن ان نداشته باشد واز شدة لذة وشهوة خواهند مرد تأمل كو بدكه ببین ای مسكین كه هرگاه حال جامه اهل جنت این باشد پس چگونه خواهد بود حال انكسی كه لابس اینجامه باشد وحضرت امیر المؤمنین ع در نهج البلاغة گوید كه اگر نگاه كنی بچشم دل خود را بینداز بسوی انچه وصف میكنند از برای تو از نعمتهای جنت یعنی بچشم عقل نگاه كنی بشو انها هر اینه نفس تو خود را باز میدارد از جمیع چیزهای لطیف وبدیع كه حقتعالی خلق كرده است در این دنیا از لذات وشهوات وزخارف دنیا ومناظر اهل دنیا وغافل میشوی وفراموش میكنی این لذات وزخارف دنیا را بسبب فكر تو در وصفهای اشجاری كه ریشه انها فرو رفته باشد در تلهای مشك بر كنار نهرهای جنت وفكر در اویخته شدن خوشهای لؤلؤ رطب در ساقها وشاخهای ان اشجار وفكر در بیرون امدن میوهای مختلف الالوان واللذة در غلافهای انمیوها وبار دادن چیده شدن ان درطوافكردن ولدان باجامهای عسل مصفی وخمرهای مروق بر نازل شدگان بجنت در فضای قصرهای ایشان كه انها قومی اند كه همیشه از اعزاز واكرام بر ایشان مكرر شامل وهمواره است باینكه تا انكه حلول كنند وقرار گیرند در دار القرار وایمن شوند از نقل سفرها واگر مشغول سازی دل خود را ای مستمع بوصول شدن تو بسوی چیزها كه هجوم می ارند بر تو از چنین مناظر مونقه هر اینه میشود نفس تو وبر میل میكنی از اینمجلس من بجانب اهل قبور بسبب شدة شوق واستعجال

نفس بوصول بانها مصنف گوید كه بشنو ای ضعیف اینمبالغه عظیمه را وتأمل كن كه هرگاه حال سامع این بعده باشد پس چون خواهد بود حال مشاهده كننده او وحال انكه از ائمه معصومین ع وارد شده است كه هر چیزی در دنیا شنیدن او اعظم از مشاهده اوست وهر چیزی از اخرة مشاهده او اعظم از شنیدن اوست یعنی مشاهده او در اخرة اعظم از سماع اوست در دنیا وباید دانسته شود كه عالم مثال جنتیه از سنخ عالم مثال سماویست بحسب نورانیة وشرافت ولطافت وحسن وبهاء واینست انچه حضرت باقر ع فرموده كه دلیل بر اینكه جنات خلد در اسمان است قول خدای عز وجل است در قرآن مجید انجا كه فرموده است مفتوح نمی باشد از برای كفار درهای اسمان وداخل نمیشوند بجنة واینست قول امام ع كه سجین زمین هفتم وعلیین اسمان هفتم است في معنی لا یحضره الفقیه روی عبد الله بن علی بلال مؤذن رسول الله ص قال قلت له یرحمك الله تفضل علی واخبرنی فانی محتاج فقیر وادالی ما سمعت من رسول الله ص فانك قد رأیته ولم اره وصف لی كما وصف لك رسول الله كم بناء الجنة فقال اكتب بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله ص یقول ان سور الجنة لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من یاقوت وملاطها المسك الاذفر وشرفها الیاقوت الاحمر والابیض والاخضر والاصفر قلت فما ابوابها قال ان ابوابها مختلفة باب الرحمة من یاقوت احمر قلت ما حلقته قال ویحك كف عنی فقد كلفتنی شططا قلت ما انا بكاف عنك حتى تؤدی لی ما سمعت من رسول الله ص قال اكتب بسم الله الرحمن الرحیم اما باب الصبر فباب صغیر له مصراع واحد من یاقوتة حمراء لا حلق له واما باب الشكر فانه یاقوتة بیضاء لها مصراعان مسیرة ما بینهما خمسمائة عام له ضجیج وحنین

فيقول اللهم جئني باهلي قال قلت هل يتكلم الباب قال نعم ينطقه الله ذو الجلال والاكرام
اما باب البلاء قلت اليس باب البلاء هو باب الصبر قال لا قلت فما البلاء قال المصايب
الاسقام والامراض والجذام وهو باب من ياقوتة صفراء لها مصراع ما اقل من يدخل فيه
قلت يرحمك الله زدني وتفضل علي فاني فقير محتاج فقال يا غلام لقد كلفتني شططا اما
باب الاعظم فيدخل منه العباد الصالحون وهم اهل الزهد والورع والراغبون الى الله عز
وجل المستانسون به قلت يرحمك الله فاذا دخلوا الجنة فماذا يصنعون قال يسيرون على
نهرين في ماء صاف في سفن الياقوت مجاذيفها اللؤلؤ فيها ملائكة من نور عليهم ثياب
خضر شديد خضرتها قلت يرحمك الله هل يكون من النور اخضر قال ان الثياب هي خضرة
ولكن فيها نور من رب العالمين جل جلاله ليسيرون على حافتي ذلك النهر فاسم ذلك
النهر قال جنة المأوى قلت هل وسطها غير هذا قال نعم جنة عدن وهي وسط الجنان
واما جنة عدن فسورها ياقوت احمر وحصاؤها اللؤلؤ قلت فهل غيرها قال نعم جنة
الفردوس قلت وكيف سورها قال ويحك كف عني حيرت على قلبي حيرة قلت بل انت
الفاعل بي ذلك قلت ما انا بكاف عنك حتى تتم لي الصفة وتخبرني عن سورها قال
سورها نور قلت الغرف التي فيها قال هي من نور رب العالمين قلت زدني يرحمك
الله قال ويحك الى هذا انتهى بي رسول الله [illegible] كتاب من لا يحضره الفقيه حديث
كند از عبد الله بن علي واو از بلال مؤذن رسول الله ص که گفت گفتم مرا ای بلال تفضل
کن بوصف وخبر ده مرا بجهت آنکه من فقیر ومحتاجم بشنیدن حدیث رسول الله ص
وبرسان بمن آنچه شنیدی از رسول الله ص بجهت آنکه تو دیدی آنحضرت را ومن ندیدم
وصف کن از برای من چنانکه وصف کرده است از برای تو رسول الله ص بنای جنت را

گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از حضرت رسول الله ص که فرمود بدرستی که دیوار
جنت خشتی از طلا وخشتی از نقره وخشتی از یاقوت وگلش از مشک اذفر کنگرهای او
یاقوت احمر واخضر وابیض واصفر است گفتم درهایش چون است گفت که درهایش
مختلف است یکی در رحمت است از یاقوت سرخ است گفتم حلقه آن در چیست گفت
ویحک بازدار خود را که بتحقیق که بتعب انداختی مرا بسیار گفتم باز نمیدارم از تو تا آنکه
برسانی بمن آنچه شنیده از رسول خدا گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اما باب
صبر است او یکتا است از یاقوت سرخ او را حلقه نمی باشد واما باب شکر
پس بدرستیکه او از یاقوت سفید است وآن در دوتای است ومیان این دوتا وآن
دوتا پانصد ساله راه است واو ناله وحنین دارد ومیگوید که الهی بیاور [illegible]
بمن اهل مرا گفت گفتم آیا در حرف میزند گفت بلی ناطق میگرداند او را خدای ذو
الجلال والاکرام واما باب بلاء گفتم آیا باب بلاء باب صبر نیست گفت نه گفتم پس
بلاء چیست گفت بلاء مصائب وامراض وبیماریها وجذام وآن دریست از یاقوت
زرد وآن در یکتای است وآنچه بسیار کم است آنها که از این در داخل
شوند گفت گفتم رحمت کند خدا بر تو دیگر بگو وتفضل کن بر من بجهت آنکه من
فقیر ومحتاجم بشنیدن حدیث گفت ای پسر بتعب انداختی مرا بسیار بسیار اما
باب اعظم پس داخل می شوند از او بندگان صالح وایشان اهل زهد وورع اند و
راغبند بسوی خدای عز وجل ومستانسند بخدا گفتم رحمت کند خدای عز وجل بر تو
وقتی که داخل می شوند چه میکنند گفت سیر می کنند بر دو نهر آب صاف
در کشتیها از یاقوت که مجاذیفش لؤلؤ است ودر او ملائکه است از نور

بلباسهای ایشان سبز تیره است گفتم رحمت کند خدای عز وجل بر تو آیا ممکن است نور سبز است
گفت جامهای ایشان سبز است لیکن نور رب العالمین بر او تابیده است واهل جنت سیر
میکنند بر هر دو کنار این نهر گفتم چیست اسم این نهر گفت جنة المأوی گفتم آیا در
میان این جنت غیر این جنت هست گفت بلی جنت عدن است واو در وسط جنات است
واما جنت عدن دیوار او از یاقوت سرخ است وریگ او از مروارید است گفتم آیا
در جنت غیر این جنت هست گفت بلی جنت فردوس گفتم چیست دیوارهای او گفت ویحک
بازدار خود را از من که حیران کردی دل مرا حیران کردن شدید گفتم بلکه تو مرا چنین
حیران کرده گفتم باز نمیدارم خود را از تو تا تمام کنی صفت او را وخبر دهی از دیوار
او گفت دیوار او از نور است گفتم غرفها از چیست گفت آنها نیز از نور رب العالمین است
گفتم رحمت کند خدای بر تو دیگر بگو گفت ویحک همین قدر رسیده است بمن از
رسول الله ص روی عن الباقر ع احسنوا الظن بالله واعلموا ان للجنة ثمانية ابواب
وعرض كل باب منها مسيرة اربعمائة سنة يعني از حضرت باقر ع روايت كند که گفت
نیکو کنید ظن خود را بخدای عز وجل وبدانید که مر جنت را هشت در است وعرض
هر دری چهار صد ساله راه است وروی الصدوق ره معنعنا عن امير المؤمنين ع قال
ان للجنة ثمانية ابواب باب يدخل منه النبيون والصديقون وباب يدخل منه الشهداء
والصالحون وخمسة ابواب يدخل منها شيعتنا ومحبونا فلا ازال واقفا على الصراط
ادعو واقول رب سلم شيعتي ومحبي وانصاري ومن تولاني في دار الدنيا
فاذا النداء من بطنان العرش قد اجيبت دعوتك وشفعت في شيعتك ويشفع
كل رجل من شيعتي ومن تولاني ونصرني وحارب من حاربني بفعل او قول

في سبعين الفا من جيرانه واقربائه وباب يدخل منه ساير المسلمين ممن يشهد ان لا اله
الا الله ولم يكن في قلبه مثقال ذرة من بغضنا اهل البيت يعني شيخنا الصدوق ره
روايت كند از راويان تا حضرت امير المؤمنين ع که آنحضرت گفت مر جنت را هشت
در است از یک در داخل می شوند انبیا وصدیقون ویک در داخل میشوند شهدا
وصالحون واز پنج در داخل می شوند شیعیان ما ومحبان ما پس من علی الدوام می
ایستم بر بالای پل صراط ودعا میکنم ومیگویم ای پروردگار من سالم گردان شیعه
مرا ومحب مرا وکسی را که مرا دوست میدارد در دار دنیا پس در اینوقت ندا می
رسد از باطن عرش که بتحقیق اجابت کردم دعای ترا وشفاعت در شیعه تو
وشفاعت میکند هر مردی از شیعه من کسی که دوست میدارد مرا ونصرت میدهد مرا و
جنگ می کند از طرف من با دشمنان من بدست یا بزبان هفتاد هزار کس را
از همسایگان واقربای خود را واز در دیگر داخل میشوند سایر مسلمانان که
شهادت داده باشند باینکه نیست خدائی مگر خدای عز وجل ونباشد در دل او
مثقال ذره از بغض ما که اهل بیت رسولیم ع وفي التورية الكريمة قال الله تعالى
يا ايها الناس كيف رغبتم في دنيا فانية ونعيم زايلة وحيوة منقطعة وان عندي
للمطيعين الجنان يدخلون من الابواب الثمانية في كل جنة سبعون الف روضة
من نور في كل روضة سبعون الف مدينة من اللؤلؤ والمرجان في كل مدينة
سبعون الف قصر من الياقوت في كل قصر سبعون الف دار من الزبرجد في كل دار
سبعون الف بيت من الذهب الاحمر في كل بيت سبعون الف مقصورة
من الفضة البيضاء في كل مقصورة سبعون الف مائدة من العنبر الاشهب في

كل مائدة سبعون الف صحيفة من الجوهر في كل صحيفة سبعون الف لون من الطعام وعلى
حول كل مقصورة سبعون الف سرير من الذهب الاحمر على كل سرير سبعون الف فراش
من الحرير والسندس والديباج وعلى حول كل سرير سبعون الف نهر من ماء الحيوان
واللبن والخمر والعسل المصفى لذة للشاربين وفي وسط كل نهر سبعون الف شجرة من الثمار
كذلك وفي كل بيت سبعون الف خيمة من الارجوان وعلى كل فراش حوراء من الحور
العين بين يديها سبعون الف وصيفة كانهن بيض مكنون وعلى راس كل قصر سبعون
الف قبة من الكافور وفي كل قبة سبعون الف هدية من الرحمن ما لا عين رات
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون وحور
عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون لا يموتون ولا يهرمون ولا
يحزنون ولا يبكون ولا يصومون ولا يصلون ولا يمرضون ولا يموتون ولا يتغوطون
ولا يبولون وما هم عنها بمخرجين فمن طلبها وذكر كرامتي ونعمتي وجواري فليتقرب
الى باستهانة بالدنيا والصدق والقناعة بالقليل يعني در توريه كريم حضرت پروردگار
ميفرمايد اي گروه مردمان چگونه رغبت ميكنيد بدنياي فاني ونعيم زايل وحياة
منقطع وحال آنكه در نزد من از براي مطيعين جنانست كه داخل ميشوند در
آنها مطيعين از درهاي نماز او در جنتي هفتاد هزار باغ است از نور ودر هر
باغي هفتاد هزار شهر است از لؤلؤ ومرجان ودر هر شهري هفتاد هزار قصر است
از ياقوت ودر هر قصري هفتاد هزار دار است از زمرد ودر هر داري هفتاد
هزار بيت است از طلاي احمر ودر هر بيتي هفتاد هزار مقصوره است از نقره سفيد
ودر هر مقصوره هفتاد هزار مائده است از عنبر اشهب ودر هر مائده هفتاد

هزار صحيفه است از جوهر ودر هر صحيفه هفتاد هزار لون است از طعام وبر حوالي هر
مقصوره هفتاد هزار سرير است از طلاي احمر وبر هر سريري هفتاد هزار فرش است
از حرير وسندس وديباج وبر حوالي هر سرير هفتاد هزار نهر است از آب حيوان وشير
وخمر وعسل مصفي كه لذيذ است در مذاق شاربين ودر وسط هر نهري هفتاد هزار
درخت ميوه دار است ودر هر خانه هفتاد هزار خيمه است از ابريشم ارغواني
وبر هر فراشي حوريست از حور العين كه در پيش آن حور هفتاد هزار از كنيزان هست
چنانند كه گويا مرواريد سفيدند مكنون در صدف وبر هر قصري هفتاد هزار قبه
است از كافور وبر هر قبه هفتاد هزار هديه است از حضرت حق كه هيچ چشمي نديده
او را وهيچ گوشي نشنيده است وصف او را وبر هيچ خاطري خطور نكرده است تخيل
وتصور او وفاكهه ايست آنجا از هر آنچه اراده واختيار كنند او را ولحم طير است آنجا
از آنها كه اشتهاي آن داشته باشند وحور العين آنجاست كه مثل لؤلؤ مكنون است
واينها جزاي كسيست كه عمل صالح كرده باشد واهل جنت نمي ميرند وپير نميشوند
وجزع نميكنند وگريه نميكنند وروزه نميگيرند ونماز نميكنند وبيمار نميشوند و
غايط وبول نميكنند وايشان هرگز از جنت بيرون نمي آيند پس هر كس كه طلب ميكند
جنت را وذكر كرامت وجوار مرا پس بايد كه تقرب جويد بسوي من بانكه دنيا
در پيش او خوار باشد وصدق وراستي ورزد وقانع شود بچيزي اندك
از دنيا في تفسير علي بن ابراهيم عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عم يا ابن رسول الله
جعلت فداك شوقني فقال يا ابا محمد ان من ادنى نعيم الجنة ان يوجد ريحها
من مسيرة الف عام من مسافة الدنيا وان ادنى اهل الجنة منزلا لو نزل به الثقلان

من الجن والانس لوسعهم طعاما وشرابا ولا ينقص مما عنده شيئا وان ايسر اهل الجنة
منزلا من يدخل الجنة فيرفع له ثلث حدائق فاذا دخل ادناهن راى فيها من الازواج
ومن الخدم والانهار والثمار ما شاء الله مما ملأ عينه قرة وقلبه مسرة فاذا شكر الله
وحمده قيل له ارفع راسك الى الحديقة الثانية ففيها ما ليس في الاولى فيقول يا رب
اعطني هذه فيقول الله تعالى لعلي ان اعطيكها تسالني غيرها فيقول يا رب هذه هذه
فاذا هو دخلها وعظمت مسرته شكر الله وحمده قال الله فيقال افتحوا له بابا الى الجنة
ويقال له ارفع راسك فاذا قد فتح له باب من الخلد ويرى اضعاف ما كان فيما قبل
فيقول عند تضاعف مسراته رب لك الحمد الذي لا يحصى اذ مننت علي بالجنان و
انجيتني من النيران قال ابو بصير فبكيت وقلت جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد
ان في الجنة نهرا في حافتيه جوار نابتات اذا مر المؤمن بجارية اعجبته قلعها
وانبت الله مكانها اخرى قلت جعلت فداك زدني قال للمؤمن ثمان مائة عذراء
واربعة آلاف ثيب وزوجتين من الحور العين قلت جعلت فداك ثمانمائة
عذراء قال نعم كل ما افترش فيهن شيئا الا وجدها كذلك قلت جعلت فداك من
اي شيء خلقن الحور العين قال من تربة الجنة النورانية ويرى مخ ساقيها من
وراء سبعين حلة كبدها مرآته وكبده مرآتها قلت جعلت فداك الهن كلام يتكلمن
به اهل الجنة قال نعم كلام يتكلمن به لم يسمع الخلايق اعذب منه قال ما هو قال
يقلن باصوات رخيمة نحن الخالدات فلا نموت ونحن الناعمات فلا نبؤس و
نحن المقيمات فلا نظعن ونحن الراضيات فلا نسخط طوبى لمن خلق لنا و
طوبى لمن خلقنا له ونحن اللواتي لو ان قرن احدنا علق في جو السماء لاغشى نوره الابصار

يعني در تفسير علي بن ابراهيم روايت كند از ابي بصير كه گفت گفتم مر ابي عبد الله عم را
جعلت فداك يا ابن رسول الله مرا مشتاق ساز بجنت پس آنحضرت فرمود يا ابا محمد بدرستيكه
ادنى نعيم جنت آنست كه عطر وبوي خوش او ميرود تا هزار سال مسافت اين
دنيا وبدرستيكه ادنى منزل اهل جنت آنست كه اگر نزول كنند جميع اشخاص جن
وانس همه آنجا وسيع باشد ايشان را بحسب مكان ورزق از طعام وشراب هيچ كم نشود
آنچه هست در نزد او ست از نعمتها وبدرستيكه كمترين منزل اهل جنت را منزلي
كه چون داخل شود او مؤمن بر ميدارند از براي او حجابها را تا به بيند سه باغ پس
چون داخل شود بادني باغها ميبيند در آن از ازواج وخدام وانهار وثمار بحدي
شمارند كه حساب او را خدا ميداند تا آنكه سير شود چشمهاي المؤمن از قوة نوراني
آنها وسير ميشود دل او از فرح وسرور بآنها پس چون شكر كند خداي عز وجل را وحمد
وثنا گويد او را ندا رسد باو كه سر بالا كن وببين باغ دويم را ودر آن باغ نعمتها
بسيار ميباشد كه در باغ اول نباشند پس المؤمن گويد كه اي پروردگار من عطا
كن اين باغ را بمن پس پروردگار عالم گويد بوجود قرار داد او كه عطا كنم بتو اين را
سؤال كني غير اين را پس المؤمن گويد كه پروردگارا من همين را ميخواهم پس چون
داخل شود باين باغ دويم وعظيم شود فرح وسرور او شكر كند خداي عز وجل را
وحمد وثنا گويد پس ندا ميرسد ملائكه كه بگشايند از براي او دري بسوي
جنت يعني باغ سيم وبگويند باو كه سر بالا كن ودر اينوقت گشوده باشد دري
از جنت خلد وميبيند اضعاف مضاعف آنچه ديده بود در باغهاي سابق
پس در اينوقت كه فرح وسرور او اضعاف مضاعف شده باشد ميگويد اي پروردگار

من شکر و حمد لا یحصی تو را از برای اینکه ممنون ساختی مرا بر حوران جنات و نجات دادی مرا
از آتش و تلخ ابو بصیر گوید که در اینوقت گریستم از شوق و گفتم حبلت فداک زیاده
کن شرح نعمتهای حق را آنحضرت فرمود یا ابا محمد بدرستیکه در جنت نهری است که در دو طرف
او درختهای صاحب جمال ایستاده باشند مانند سروها که روییده باشند در کنار نهر و
چون مؤمن مرور کند بسوی ایشان خوشش آید یکی از آنها را و شیفته او شود پس بر کرم
او را از آنجا و با خود نگاه دارد و همان وقت بجای او دختر صاحب جمال متکون و
موجود شود گفتم حبلت فداک زیاده کن وصف جنت را گفت از جانب مؤمن در جنت
هشتصد دختر باکره می باشد و چهار هزار غیر باکره و دو عدد از حور عین گفتم فدای
تو شوم هشتصد دختر باکره می باشد گفت بلی هر وقت که مباشرت می کند با ایشان
می یابد مگر باکره گفتم فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین گفت از تربت
نورانی جنت و دیده میشود استخوان ساق ایشان از زیر هفتاد لباس صفا و شفا
بدن آنها و لباس آنها دل آنها در جوف آنها مانند آئینه است که مؤمن عکس خود را
در آنجا بیند و دل مؤمن نیز در جوف مؤمن آئینه است که حور العین عکس خود را در آنجا
بیند گفتم فدای تو شوم آیا حوریان تکلم میکنند با اهل جنت گفت بلی تکلم می کنند بکلامی
که نشنیده باشند خلق بآن شیرینی تر از آن و گفتم چه حرف میزنند گفت میگویند با لحن
نرم و لذیذ که ما حوریان دائمی می باشیم در جنت و نمی میریم ما حوریان همیشه
ناعم و متنعم می باشیم و بؤس را نمی باشیم و ما حوریان همیشه مقیم می باشیم
در جنت و سفر نمیکنیم بجائی و ما حوریان همیشه راضی می باشیم از خدا و از
زوج خود هرگز خشمناک نمی باشیم بار آن خوشا حال کسی که خلق شده است

از برای ما و خوشا حال کسی که خلق شده ایم ما از برای او و ما حوریان زنانیم که اگر
یکی از ما آنکه گیسوهای را بیاویزند از آسمان بسوی زمین هر آینه روشن کند گیسوهای
نور او چشمهای اهل دنیا را و فی المجمع قیل ان اهل الجنة تاخذ بعضهن بایدی بعض
تغنین باصوات لم یسمع الخلائق مثلها نحن الراضیات فلا نسخط و نحن
المقیمات فلا نظعن و نحن خیرات حسان حبیبات الازواج الکرام و قالت عائشة
ان حور العین اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنیا نحن المصلیات
و ما صلیتن و نحن الصائمات فلا صمتن و نحن المتوضیات فلا و ما توضیتن
و نحن المتصدقات و ما تصدقتن فغلبتهن و الله یعنی در تفسیر مجمع البیان روایت
شده که زنان حوریان اهل جنت دست یکدیگر را میگیرند و بغنا و الحان لذیذی نغمه
میخوانند این اسماع را که هیچ گوش نشنیده باشد مثل او را ما حوریان راضی و خوشنود
میباشیم از پروردگار خود و از زوج خود و هرگز خشمناک نمی باشیم بایشان و ما حوریان
همیشه مقیم میباشیم و سفر نمیکنیم بجائی و ما حوریان نیکو سیرت و نیکو صورت و حبیب
حسین و معشوقهائیم شوهران عزیز و گرامی خود را عائشه گوید که بدرستیکه حوریان
وقتی اینکلمات را گویند زنان مؤمنه از زنان دنیا بعد از مفارقت از بدن
و داخل شدن در بهشت در جواب ایشان گویند که ما زنان آنکسیم نماز کرده ایم و شما
نماز کرده نیستید و ما روزه گرفته ایم و شما روزه گرفته نیستید و ما وضو گرفته ایم
و شما وضو گرفته نیستید و ما تصدق کرده ایم بر ضعیفان و شما تصدق کرده
نیستید پس والله که غالب میشوند باینکلمات بر ایشان و فیه ایضا فی تفسیر قوله تعالی
فجعلناهن ابکارا عربا اترابا قال ابن عباس ابکارا ای عذارا لا یاتیهن ازواجهن

الا وجدوهن ابکارا عربا ای متحببات عاشقات الی ازواجهن و قیل عاشقات و العروب المتودد
لزوجها یعنی ابن عباس در تفسیر این آیه کریمه ابن عباس گوید که ابکار یعنی دختران
باکره اند همیشه و ازواج آنها هر بار که مباشرت میکنند همان باکره می یابند عربا یعنی شوهر
دوست میباشند و گفته اند که عاشق شوهر خود میباشند و بعضی گفته اند عرب یعنی
بازی کننده اند با زوج خود فی تفسیر العیاشی قال ابو عبد الله علیه السلام ما تلذذ الناس فی الدنیا
والاخرة لا کثرهم فی اللذة من النساء و هو قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من
النساء الایة ثم قال ان اهل الجنة ما یتلذذون بشیء فی الجنة احب عندهم من النکاح لا طعام
ولا شراب یعنی در تفسیر عیاشی روایت کند از ابی عبد الله که فرمود آن حضرت که متلذذ
نمیشوند مردم در دار دنیا و آخرت و بسیار لذت نمی برند مگر از زنان و اینست معنی قول
خدایتعالی زین للناس حب الشهوات من النساء یعنی زینت داده شده است از
برای مردم حب شهوات از نساء بعد از آن گفت که بدرستیکه اهل جنت متلذذ نمی
شوند بچیزی در جنت بهتر و لذیذتر در نزد ایشان از نکاح نه از طعام نه از شراب
و فی بحار الانوار عن الصادق علیه السلام قال اذا کان المؤمن یحاسب تنتظر ازواجه علی
عتبات الابواب کما ینتظر ازواجهن فی الدنیا عند الغیبة قال فیجیء الرسول فیبشرهن
فیقول قد والله قد انقلب فلان من الحساب قال فیقلن بالله فیقول قد والله لقد رایته
انقلب من الحساب قال فاذا جاء هن قلن مرحبا و اهلا ما کان اهلا الذین کنت عندهم
فی الدنیا احق بک منا یعنی در بحار الانوار روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که گفت وقتی که در قیامت
از مؤمن حساب میکیرند ازواج او از حوریان در آستانهای درهای بهشت انتظار
میکشند چنانکه زنان ایشان انتظار میکشند در آستانه در خانهای خود وقتی که

شوهر آنها بسفر رفته باشد پس می آید رسولی از ملائکه و بشارت می دهد آن حوریان را
و میگوید که والله که بتحقیق که فلان مؤمن فارغ شد از حساب فلان پس حوریان قسم
میدهند مجدد او میگویند که والله چنین است پس اعلام قسم میخورد و میگوید که بالله
که خودم دیدم که فارغ شد از حساب پس چون آن مؤمن بنزد ازواج خود بیاید آنها
گویند مرحبا و اهلا و نیست چنین که زنانی که در دنیا داشتی احق باشند بتو از ما
و فیه ایضا عن النبی صلی الله علیه و آله ان اهل الجنة منزل من الشهداء من له اثنی عشر الف زوجة
من الحور العین و اربعة الاف بکر و اثنی عشر الف ثیب یخدم کل زوجة منهن
سبعون الف خادم غیر ان الحور العین تضعف لهن یطوف علی جماعتهن فی کل
اسبوع فاذا جاء یوم احدیهن او ساعتها اجتمعن الیها یصوتن باصوات
لا اصوات احلی منها و لا احسن حتی ما یبقی فی الجنة شیء الا اهتز لحسن اصواتهن
یقلن الا نحن الخالدات فلا نموت ابدا و نحن الناعمات فلا نبؤس ابدا و نحن
الراضیات فلا نسخط ابدا یعنی هم در اینکتاب روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که گفت بدرستیکه ادنی منزل اهل جنت از شهدا کسی است که او را دوازده هزار زوجه
باشد از حور عین و چهار هزار باکره و دوازده هزار غیر باکره و خدمت میکنند
هر زوجه از آنها را هفتاد هزار خادم الا اینکه حور العین دو برابر آنها خادم دارد
یعنی دو هفتاد هزار خادم دارد و طواف میکنند با جماعت خادمان خود در هر هفته
پس چون می آید بار نوبت یا ساعت نوبت یکی از آنها مجتمع میشوند خادمان
بسوی آن حوریان و آواز میکنند و خوانندگی میکنند با آوازی و نغمه که هیچ آواز
شیرین تر و نیکوتر از آن نباشد حتی آنکه باقی نماند در جنت چیزی الا اینکه

با هم‌اند در می‌اید از حسن امتزاج انها و میکوئید الله باشید که ما هو بیان همیشه زنده‌ایم
و هرگز نمیریم و ما هو بیان همیشه ناعمیم و هرگز بؤس بما راه نیابد و ما هو بیان همیشه
راضیم از پروردگار خود و هرگز خشم و سخط نداریم و فی الاحتجاج من سؤالات الزندیق
عن ابی عبد الله ع قال الزندیق فمن این قالوا ان فی الجنة یاتی الرجل منهم الی ثمرة یتناولها
فاذا اکلها عادت کهیئتها قال ع نعم ذلک علی قیاس السراج یاتی القابس فیقتبس منه
فلا ینقص من ضوئه شیئا و قد امتلأت الدنیا منه سراجا قال الیس یاکلون و یشربون
و یزعم لا یکون لهم الحاجة قال ع بلی لان غذاؤهم رقیق لا ثقل له بل یخرج من اجسامهم
بالعرق قال فکیف یکون الحوراء فی کل ما اتاها زوجها عذراء قال انها خلقت من الطیب
لا یعتریها عاهة و لا تخالطها آفة و لا یجری فی ثقبها شیء و لا یدنسها حیض
فالرحم ملتزقة اذ لیس لسوی الاحلیل مجری قال فهی تلبس سبعین حلة و یری زوجها
مخ ساقها من وراء حللها و بدنها قال نعم کما یری احدکم الدراهم اذا القیت فی ماء صاف
عمقها قدر رمح یعنی در کتاب احتجاج از سؤالات زندیق از ابی عبد الله ع روایت
کند که سؤال کرد زندیق و گفت که بچه دلیل میگویند که در جنت مردی میوه
میچیند و چون ان میوه را خورد باز عود میکند همان میوه حضرت فرمود که بلی
قیاس این چون قیاس چراغ است که هر بار کسی از او چراغی برافروزد از چراغ
او ... کم نشود و تمام دنیا از چراغهای که از او روشن شده روشن میشود
گفت زندیق ایا چنین نیست که میخورند و میاشامند و اعتقاد شما این است که
ایشان را حاجت نمیباشد بدفع بول و غایط حضرت فرمود بلی چنین است از ان
جهت که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد تا محتاج ببول و غایط باشد

بلکه چون

بلکه چون می اید از اجساد ایشان بعرق گفت زندیق که چون میشود که حور ایشان
هر بار که شوهرش مجامعت کند بکر باشد حضرت فرمود که بجهت انکه حور ایشان از طیب
مخلوق شده اند از انجهت کوفت و ماحت با انها عارض نمیشود و افت بجسم او مخلوط
نمیشود و چیزی در سوراخ او داخل نمیشود و حیض نجس نمیکند و رحم او چسبیده
است بواسطه او بجهة سوای مجری احلیل یعنی ذکر مجری دیگر ندارد و گفت زندیق
که پس حوراء می‌پوشد هفتاد حله و می‌بیند زوج او مخ ساق او را از زیر حله‌های
و بدن او را حضرت فرمود بلی همچنانکه می‌بیند انسان درهم را وقتی که انداخته باشد
در اب صاف که بقدر یک نیزه عمق داشته باشد و فی الزبور قال الله تعالی یا داود
الجنة هی دار لا یموت ساکنها و لا یتکدر نعیمها سقفها عرشی و حیطانها الذهب
و ابوابها من عود الجمر فیها طیر خلقته من المسک و الکافور یسرح فی الورد و العنبر
ینقص ریشه علی اولیائی یقول سبحان من خلقنی اسرح فی الجنة ما هی طعمه تقدیسه
ارعی من الزعفران و الورد استنشق النور من نور العرش فازداد تقدیسا یعنی
در زبور خدا عز و جل گفت بداود که جنت داری است که نمیرند ساکنین او و مکدر
نمیشود نعمت او سقف او عرش من است و دیوارهای او از طلا است و درهای
او از عود خوش بوی است و در جنت مرغی است که خلق کرده‌ام او را از مشک و کافور
و راه میرود در میان گل و عنبر و می‌افشاند پرهای خود را بر اولیای من و میگوید
پاک و منزه که خلق کرد مرا در جنت و طعام ساخت تقدیس خود و چرا ... از زعفران
و استنشاق میکنم نور عرش را پس زیاد میشود تقدیسش و فی کتاب اثنی عشریة
نقله عن کتاب قصص الانبیاء قال ان فی الجنة سبعة انهار اولها نهر الکافور

نهر

و ثانیها السلسبیل و ثالثها التسنیم و رابعها الزنجبیل و خامسها الرحیق و سادسها
الکوثر و سابعها المعروفات من الماء و اللبن و الخمر و العسل و الکافور و السلسبیل
منبعها من تحت العرش و التسنیم و الزنجبیل منبعها من وجه العرش و الرحیق منبعه
من هواء الجنة و الکوثر منبعه من تحت شجرة طوبی و معروفات منبعها من تحت جبل المسک
فقسم الله تعالی هذه الانهار علی اهل الجنة و هم اربعة اصناف عام و خاص و خاص
الخاص و المقربون فالمعروفات من الماء و اللبن و الخمر و العسل شراب العام هم
الذین ظلموا انفسهم بالذنوب فی الدنیا و الکافور و السلسبیل شراب الخاص و هم
المقتصدون و التسنیم و الزنجبیل شراب خاص الخاص و هم السابقون و الرحیق
شراب المقربون و الکوثر نهر محمد ص تفرق فی حوضه یوم القیمة و ان الله جل ذکره کریم
ذو فضل لا یترک فضله کل وقت و حین تفضل علی الظالمین الذین شرابهم الماء
و العسل فیکرمهم و یمزج شرابهم الاربع بشراب الخاص و هو الکافور و السلسبیل
حتی یطیب انفسهم قال الله عز و جل ان الابرار یشربون من کاس ای من خمر
کان مزاجها کافورا و انما سمی کافورا لطیبه و بیاضه و یتفضل علی المقتصدین الذین
شرابهم الکافور و السلسبیل فیکرمهم و یمزج شرابهم بشراب خاص الخاص و هو
التسنیم و الزنجبیل حتی یطیب انفسهم قال الله تعالی و یسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا و یتفضل ایضا علی السابقین فیمزج شرابهم بسایر الاشربة و کذلک
یمزج شراب المقربین بسایر الاشربة فلذلک قوله یسقون من رحیق مختوم
الی قوله المقربون فیکرم الله کل واحد من اولیائه و احبائه علی قدر منزلته
و مرتبته یعنی در کتاب اثنی عشریه از قصص الانبیا روایت کند که در جنت هفت

الاشربه

نهر است اول نهر کافور دوم نهر سلسبیل سیم تسنیم چهارم زنجبیل پنجم رحیق
ششم کوثر هفتم معروفات یعنی اب و شیر و خمر و عسل اما کافور و سلسبیل منبع انها
از تحت عرش است و اما تسنیم و زنجبیل منبع انها از وجه عرش است و اما رحیق
منبع او از هوای جنت است و کوثر منبع او از تحت شجرة طوبی است و اما
معروفات منبع او از تحت کوهی است از مشک پس قسمت کرده است خدا تعالی این انهار
سبعه را بر اهل جنت و انها چهار صنف‌اند یکی عام دوم خاص سیم خاص الخاص چهارم
مقربون پس معروفات که اب و شیر و خمر و عسل است شراب عام است و ایشان
انانند که ظلم کرده‌اند بر نفسهای خود بارتکاب گناهان در دنیا و کافور و سلسبیل
شراب خاص است و ایشان مقتصدوند و تسنیم و زنجبیل شراب خاص الخاص است
و ایشان سابقانند و رحیق شراب مقربین است و کوثر نهر محمد ص است که بر امت
از بخشد در روز قیامت در حوض او و خدای عز و جل کریم و صاحب تفضل است
ترک نمیکند فضل خود را در هیچ وقت پس تفضل میکند بر ظالمین که شراب ایشان
خمر و عسل است و ممزوج میکند شراب ایشان را بشراب خاص که کافور و سلسبیل است
تا انکه مسرور و خوشحال شود نفسهای ایشان خدای عز و جل میگوید ان الابرار
یشربون من کاس ای من خمر کان مزاجها کافورا و او را کافور جهت ان گویند که
سفید است و خوشبو است و همچنین تفضل میکند بر مقتصدین که شراب ایشان
کافور و سلسبیل است پس اکرام می‌کند با ایشان و ممزوج می‌سازد شراب ایشان
بشراب خاص الخاص که تسنیم و زنجبیل است تا انکه مسرور شود نفسهای ایشان
این است ترجمه انچه خدای عز و جل در قران مجید میفرماید و یسقون

فيها كاساً كان مزاجها زنجبيلا وهمچنين تفضل ميكنند بر سابقين و مزوج ميسازد شراب ايشان را با بهای شراب و همچنين ممزوج ميسازد شراب مقربين را با بهای شراب
و اين است انچه خدای عز و جل در قران مجيد ميفرمايد يسقون من رحيق مختوم الی
قوله المقربون پس بالجمله خدا ی عز و جل اکرام ميکند هر يک از اوليای خود را بحسب
قدر و منزلت ايشان و فی تفسير علی بن ابرهيم عن النبی قال لما دخلت الجنة
رايت فی الجنة شجرة طوبی اصلها فی دار علی و ما فی الجنة قصر و لا منزل الا و فيها
غصن منها اعلاها اسفاط حلل من سندس و استبرق يكون للعبد المؤمن الف الف
سفط مائة مائة فيها حلة تشبه الاخری علی الوان مختلفة و هو ثياب اهل الجنة
وسطها ظل ممدود فی عرض الجنة كعرض السماء و الارض اعدت للذين امنوا بالله
و رسله يسير الراكب فی ذلك الظل مسيرة مائتی عام فلا يقطعه و ذلك قوله
و ظل ممدود و اسفلها ثمار اهل الجنة و طعامهم متدلی فی بيوتهم يكون فی القضيب
منهم مائة لون من الفاكهة مما رايتم فی دار الدنيا و مما لم تروه و ما سمعتم به
و ما لم تسمعوا امثالها و كلما يجنی منها شیء نبت مكانها اخری لا مقطوعة و لا
ممنوعة يعنی در تفسير علی بن ابرهيم روايت كند از حضرت رسول که گفت وقتی
که داخل بهشت شدم در جنت ديدم درخت طوبی را که اصل او در خانه علی بود و در
جنت هيچ قصری و منزلی نبود که شاخی از اين درخت در انجا نباشد و بر شاخهای
بالای اين درخت سبدها بود مملو از حلل استبرق و هر بنده مؤمن را هزار
هزار سبد است در هر سبدی صد حله است بالوان مختلفه از انها يکی شبيه
بديگری نيست و اين جامهای اهل جنت است و وسط اين شجره سايه کشيده

در عرض جنت و عرض جنت همچو عرض اسمان و زمين است جميعاً اماده کرده است
خدای عز و جل اينها را از برای کسانی که ايمان اورده باشند بخدا و برسولان خدا سير
ميکنند راکب در اين ظل در دويست سال و نميرسد بمنتهای او و اين است قول خدای تعالی در
قران مجيد و ظل ممدود و بر شاخهای اسفل اين شجره ميوههای اهل جنت است و طعام
ايشان او يخته شده است در خانهای ايشان و در هر شاخی از اين شاخها صد لون ميوه
است از ميوهها که در دنيا نديد و نشنيده ايد و هر بار که ميچينيد از ان شاخ ميوه را
ميرويد بجای او مثل او و هرگز منقطع نميشود و کسی از خوردن او مانع نميشود
و فی تفسير الفرات مثله مع زيادة فی اخره و يخرج نهر من اصل تلك الشجرة فليسقی
جنة عدن و هی قصر من لؤلؤ واحدة ليس فيها صدع و لا وصل لو اجتمع اهل الاسلام
كلهم علی ذلك القصر لهم فيه سعة لها الف الف باب و لكل باب مصراعين من زبرجد
و ياقوت اثنی عشر ميلا لا يدخلها الا نبی او صديق او شهيد او متحابا فی الله
او ضعيف من المؤمنين تلك منازلهم و هی جنة عدن يعنی در تفسير فرات مثل
حديث سابق روايت شده با اين زيادتی که بيرون می ايد نهری از بيخ اين
شجره براب ميدهد جنت عدن را و ان قصری است از لؤلؤ واحده که نيست او را
شکافی و دوزی و نه وصله اگر اجتماع کند جميع اهل اسلام در اين قصر هر اينه
وسيع خواهد بود انجا برای ايشان و اين قصر را هزار هزار در است و هر دری
دو مصراع دارد از زبرجد و ياقوت که ما بين انها دوازده ميل است و
داخل نميشود در اين قصر مگر پيغمبر يا صديق يا شهيد يا کسی که دوست دارد کسی را
از برای خدا يا ضعيفی از مؤمنين و اين قصر منازل اينها است و اين را

جنت عدن گويند و فی الامالی الصدوق ره عن حماد بن عبد الله و كان قارياً للكتب قال قرات
فی الانجيل انه قال يا رب ما طوبی قال شجرة فی الجنة انا غرستها تظل الجنان اصلها
من رضوان ماؤها من تسنيم برده برد الكافور و طعمها طعم الزنجبيل من يشرب من
تلك العين شربة لا يظماء بعدها ابدا فقال عيسی اللهم اسقنی منها قال يا عيسی حرام علی
البشر ان يشربوا منها حتی يشرب حبيبی محمد و حرام علی الامم ان يشربوا منه حتی يشرب
امة محمد الی ثم اهبطك فی اخر الزمان لتری من امته العجائب و لتعينهم علی اللعين
الدجال اهبطك فی وقت الصلوة و لتصلی معهم انهم امة مرحومة يعنی در امالی صدوق
رحمه الله روايت كند از حماد بن عبد الله و او كتب اسمانی را خوانده بود گفت در انجيل خواندم
که عيسی گفت يا رب چيست طوبی فرمود درختی است در جنت که من نشانده ام او را
و سايه می اندازد بتمام جنات اصل اين درخت از رضوان است و اب او از
تسنيم سرد است از سردی اب کافور است و طعم او طعم زنجبيل است کسی که بياشامد
يکبار از اين چشمه تشنه نميشود ديگر هرگز عيسی گفت خداوندا بچشان بمن از اين
اب حضرت پروردگار فرمود که يا عيسی حرام است بر انسان که بياشامند از اين اب
تا بياشامد از او حبيب من محمد و حرام است بر امم اشامیدن تا بياشامند از او
امت محمد تو را بو ميدارم و بلند ميکنم از زمين بسوی خود يعنی باسمان بعد از ان
نازل ميکردانم بسوی زمين در اخر الزمان تا ببينی از امت او عجايب و اعانت کنی
بايشان در قتل دجال لعين نازل ميکنم تو را در وقت نماز ايشان نماز کنی با ايشان
که ايشان امت مرحومه اند و فی الفرات عن امير المؤمنين ع قال لما نزل علی رسول
الله ص طوبی لهم و حسن ماب قام مقداد بن اسود الكندی و قال يا رسول الله ص

و ما طوبی قال يا مقداد شجرة فی الجنة لو يسير الراكب الجواد لسار فی ظلها مائة
عام قبل ان يقطعها ورقها و برها برود خضر و زهرها رياض صفر و افنانها سندس و
استبرق و ثمرها حلل خضر و طعمها زنجبيل و عسل و بطحاؤها ياقوت احمر و زمرد اخضر
ترابها مسك و عنبر و حشيشها زعفران و الاوجوج يتاجج من غير وقود يتفجر من اصلها السلسبيل
و الرحيق و ظلها مجلس من مجالس شيعة امير المؤمنين علی بن ابی طالب يالفونه
و يتحدثون بجمعهم و بيناهم فی ظلها يتحدثون اذا جاءتهم الملئكة يقودون نوقاً
جبلت من الياقوت الاحمر ثم نفخ الروح فيها مزمومة بسلاسل من الذهب
كان وجوهها المصابيح نضارة و حسنا وبرها خز احمر و مرعزی ابيض مختلطان لم ينظروا الناظرون الی مثلها حسنا و بهاء من غير مهابة نجاء من غير
رياضة عليها رحال الواحها من الدر و الياقوت الموضعة باللؤلؤ و المرجان
صفايحها من الذهب الاحمر ملبسة بالعبقری و الارجوان فاناخوا تلك النجائب
اليهم ثم قالوا لهم ربكم يقرئكم السلام و يزورونه و ينظر اليكم و يحبكم و يحبونه
و يزيدكم من فضله و سعته فانه ذو رحمة واسعة و فضل عظيم قال فيتحول كل
رجل منهم علی راحلة فينطلقون صفا واحدا معتدلا لا يعتدی منهم شیء شيئا
و لا يفوت اذن ناقة ناقتها و لا بركة ناقة ركبتها و لا يمرون بشجرة من
اشجار الجنة الا اتحفتهم بثمارها و يزحلف لهم من طريقهم كراهة ان يثلم
طريقهم و ان يفرق بين الرجل و رفيقه فلما وقعوا الی الجبار قالوا ربنا انت
السلام و لك يحق الجلال و الاكرام فقال الجبار مرحبا بعبادی الذين
حفظوا وصيتی فی اهل بيت نبيی و دسوا حقی و خافونی بالغيب و كانوا منی

على كل شفيقين قالوا الهنا عزتك وجلالك ما قدرناك حق قدرك وما ادينا اليك كل
حقك فاذن لنا بالسجود قال لهم ربهم انى وضعت عنكم مؤنة العبادة وارحت
عليكم ابدانكم فطال ما انصبتم لى الابدان وعنتم لى الوجوه فالان افضيتم الى روحى
ورحمتى فاسئلونى ما شئتم وتمنوا على اعطيكم اماجزتكم اليوم بوحتى وكرامتى
وطولى وارتفاع مكانى وعظم شانى وبحبكم اهل بيت نبيى يا مقداد محمد على بن
ابى طالب فى العطايا والمواهب حتى ان المقصر من شيعته ليتمنى فى امنيته مثل
جميع الدنيا منذ يوم خلقها الله الى يوم فنائها قال لهم ربهم لقد انقرتم فى
امانيكم ورضيتم بدون ما يحق لكم فانظروا الى مواهب ربكم فاذن بقباب وقصور
فى اعلى عليين من الياقوت الاحمر والاصفر والاخضر والابيض فلولا انه مسخر
اذن للمعت الابصار منها فما كان من تلك القصور من الياقوت الاحمر فهو مفروش
من العبقرى الاحمر وما كان منها من الياقوت الاخضر فهو مفروش بالسندس
الاخضر وما كان منها من الياقوت الابيض فهو مفروش بحرير الابيض وما كان منها
من الياقوت الاصفر فهو مفروش بالرياض الاصفر مبثوثة بالزمرد الاخضر
والفضة البيضا والذهب الاحمر قواعدها واركانها من الجوهر ينور من ابوابها
واعراضها مثل شعاع الشمس عنده مثل الكواكب الدرى فى النهار المضيى
فاذن على باب كل قصر من تلك القصور جنتان مدهامتان فيهما عينان نضاختان
وفيهما من كل فاكهة زوجان فلما ارادوا ان ينصرفوا الى منازلهم حولوا على
البراذين من نور بايدى ولدان مخلدون بيد كل واحد منهم برذون من تلك
البراذين لجمها واعنتها من الفضة البيضاء واثفارها من الجوهر فلما دخلوا

منازلهم وجدوا الملائكة يهنئونهم بكرامة ربهم حتى اذا استقروا قرارهم قيل
لهم هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا انعم ربنا رضينا فارض عنا قال برضائى عنكم و
بحبكم اهل بيت نبيى احللتم دارى وصافحتكم الملائكة هنيئا هنيئا عطاء غير مجذوذ وليس
فيه تنغيص فعندها قالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور
يعنى از تفسير فرات از امير المؤمنين عم روايت كند كه گفت نازل شد بر رسول خدا
اين آيه كه طوبى لهم وحسن مآب مقداد بن اسود كندى برخاست وگفت يا
رسول الله چه چيز است طوبى آنحضرت فرمود كه يا مقداد درختيست در بهشت كه
اگر كسى سوار باشد با اسب تند و سير كند در سايه او صد سال قطع مسافت
آن نتوان كرد برگ آن درخت وگلبرگ او زرد اخضر است يعنى شبيه به برد اخضر است
و برگ او كيادست مشهور وشكوفه او رياض است وشاخهاى او سندس
استبرق است وميوه او حلل وزر بو سبز است وطعم ميوه او زنجبيل وعسل است
وسنگ ريزه زير آن درخت ياقوت احمر وزمرد سبز است وخاك او مشك
وعنبر است وگياه او هميشه شيخ وانجوح است واين شيخ وانجوح بر افروخته مى
شود بدون هيمه وآتش ومنفجر ميشود از بيخ آن درخت چشمه سلسبيل ورحيق
ومعين وسايه آن درخت مجلسى از مجالس شيعيان امير المؤمنين على بن ابى
طالب كه در آنجا صحبت ميدارند والفت ميگيرند با يكديگر در اثناى صحبت
وحديث با يكديگر در سايه آن درخت ناگاه ملائكه نازل ميشوند با يشان
ودر دست ايشان زمام شتران باشد كه ميكشيده باشند براى ايشان وبدن
آن شتران را خدا ايشان آفريده است از ياقوت سرخ وبعد از آن نفخ روح كرده است

در آنها وزمامهاى آنها زنجيرهاست از طلاى احمر وبرودهاى اين شتران درخشنده است
چون چراغ حسن ونضارت بدن آنها خز احمر ومرعزى ابيض است كه مخلوط بهم باشد
وبجهتى خوش طرح وخوش نما وصاحب حسن وبهاست كه هيچكس مثل او را نديده است
وبر آن شتران زينهاست كه الواح آنها مرصع بدر وياقوت ولؤلؤ ومرجان است
وصحايف آنها از طلاى احمر است ولباسهاى آنها از عبقرى وارغوان است پس اختيار كه
اين شتران را ميخوابانند بعد از آن براى مؤمنين وبعد از آن ميگويند كه پروردگار
شما بر شما سلام ميرساند وشما مى بينيد پروردگار خود را ميبينيد بچشم عقل وايمان
واو مى بيند شما را بجز اعلى واشرف واو دوست ميدارد شما را وشما دوست ميداريد
او را وزياده ميكرداند بر شما وسعت وفضل خود را بجهت اينكه او صاحب رحمت واسعه
وصاحب فضل عظيم است بعد از آن حضرت فرمود كه هر يك از مؤمنين سوار ميشوند
بر اطلحه خود روانه ميشوند بسوى تقرب الهى بنحوى كه يك صف معتدل ميشوند كه هيچ
چيز ايشان تجاوز نميكنند از يكديگر بجهتى كه تفاوت نميكند گوش ناقه از ناقه
وزانوى ناقه از زانوى ناقه ديگر ودر اثناى راه مرور نميكنند بر هيچ شجرى از اشجار
جنت كه آن شجره تحفه وهديه خود را از ميوهها با ايشان عرض نكند واز مكان خود
دور ميشوند وسيع مى سازند راه را بجهت اينكه مبادا رخنه در صف المؤمنان
واقع شود وجدا شود يكى از آنها از رفيق خود پس چون ميرسند نزد حضرت
جبار ميگويند اى پروردگار ما تو سلام و مر تو راست سلام و مر تو راست جلال واكرام
حق پس حضرت جبار جل جلاله گويد مرحبا به بندگان من آنچنان بندگانى
كه حفظ كرده اند وصيت مرا در محبت اهل بيت پيغمبر من ورعايت كرديد

حق مرا او رسيد از من در حالتى كه مرا ميديديد ودر همه احوال از من ميترسيديد
پس مؤمنين گويند بعزت وجلال تو قسم كه ما قادر نشديم بر عمل آوردن حق قدر تو
وادا نكرديم براى تو هر حقى كه تو را بر ما بود حالا ميخواهيم كه اذن دهى ما را كه
سجده نمائيم از براى تو حضرت جبار ميگويد كه من برداشتم از شما تعب عبادت را
وراحت دادم بر ابدان شما ومدت عمر از در دنيا بتعب انداختيد ابدان خود را
از براى من وخاضع وخاشع ساختيد روى خود را الا حالا داخل شديد بسوى روح
من ورحمت من پس سؤال كنيد از من آنچه ميخواهيد وتمنا كنيد از من تا عطا كنم
بر شما آرزوهاى شما را بجهت اينكه بتحقيق كه امروز ميرسانم به شما وعده خود را
قسم برحمت خود وكرامت خود وبفضل خود وارتفاع مكان خود وعظمت شان خود
وبمحبت شما با اهل بيت نبى محمد وان حضرت فرمود كه يا مقداد محبين على بن
ابى طالب در اينروز در عطا ومواهب مخصوص بود تا غايتى كه مقصرترين ايشان
مهيا ميشود از براى او آرزوهاى او بقدر آنچه در عالم موجود باشد از ابتداى
خلقت دنيا تا انقراض آن پس ميگويد با ايشان پروردگار ايشان كه بتحقيق
منصرف شديد بحصول آرزوهاى خود وراضى شديد بدون آنچه حق شما است
پس نظر كنيد بسوى مواهب پروردگار خود پس مر اينوقت بر بينيد قبهها و
قصور اعلى عليين را كه از ياقوت احمر واخضر واصفر وابيض باشد اگر نه آن
بود كه اين قصور مسخر الهى اند هر آئينه خيره ميشد چشمهاى مؤمنان از
آنها پس آنچه از اين قصور ياقوت احمر است پس او مفروش است بعبقرى
احمر وآنچه از ياقوت اخضر است پس او مفروش است از سندس اخضر

وانچه از یاقوت ابیض است مفروش است بحریر ابیض وانچه از یاقوت اصفر است
مفروش بریاض اصفر و مبثوث است بزمرد سبز و نقره سفید و طلای احمر و پایهای
او و ارکان او از جواهرست منور میشود از درها و غرفهای قصر بحیثیتی که مثل
شعاع شمس در نزد ان مثل کوکب دری است در نهار روشن و در هر باب قصر از
این قصور بر باغ است که درختهای او سر بهم اورده باشد و در این دو باغ
دو چشمه است که فوران میکند اب از انها و در این باغ از میوه دو زوج است
پس چون اراده میکنند این مؤمنان که بامر الهی بر کردند بسوی منزلهای ایشان
سوار می شوند بیابوها از نور که جلو ایشان در دست پسران صاحب جمال
باشد که گوشوارها داشته باشند و در دست هر یک از انها یکی یابوست از این
یابوها که لجم ایشان و چشم ایشان از نقره سفید است و همه انها از جوهر
پس چون داخل میشوند بمنازل خود می بینند ملائکه را مجلل قرار میشود ندا
میکند منادی حق که ایا یافتید انچه وعده کرد معبود پروردگار شما بشما
جواب میگویند که بلی ای پروردگار ما اهل شدیم ما از تو پس تو هم راضی
شو از ما حضرت پروردگار میگوید که بسبب رضای من از شما و بمحبت اهل
بیت نبی من حلول کردید بخانه من و مصافحه کردند بشما ملائکه پس گوارا
باد گوارا بود که هرگز منقطع نشود و بیهوده باشد در او کدورتی پس
در اینوقت مؤمنان گویند حمد مر خدایرا که زایل کرد از ما حزن و غم را بدرستیکه
که پروردگار ما غفور و شکور است وفی کتاب الاثنی عشریه عن وهب
بن منبه عن ابن عباس قال خلق الله الجنان یوم خلقها وفضل بعضها

علی بعض

علی بعض وهی ثمان جنان و ابوابها ثمانیة جنة عدن وجنة الفردوس وجنة المأوی وجنة الخلد وجنة
النعیم ودار السلام ودار الجلال فاما جنة عدن فهی مدینة الرحمن وهی فی وسط الجنة مشرفة
علی الجنان کلها خلقها الله من قضیب زبرجد ازواجها وما فیها من الزبرجد وخلق جنة الفردوس من
اللؤلؤ وازواجها حجابها وابنیتها وقصورها وغرفها وابوابها کلها من اللؤلؤ والیرقی
الجنان جنة اعلی الفردوس روی عن النبی صلی الله علیه وآله قال الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین
مسیرة مائة سنة والفردوس اعلاها درجة فاذا سألتم الله فاسئلوه الفردوس وخلق
جنة المأوی من الذهب الاحمر وخلق جنة الخلد من الفضة البیضاء بجمیع ما فیها علی
هذه الصفة وخلق دار السلام من الیاقوت الاحمر کلها علی هذه الصفة روی انه قیل
لرسول الله صلی الله علیه وآله حدثنا عن الجنة ما بناؤها قال لبنة من ذهب ولبنة من فضة وملاطها
المسک الاذفر وحصباؤها اللؤلؤ والیاقوت وترابها الزعفران من دخلها ینعم لا یبؤس
ویخلد لا یموت لا یبلی ثیابه ولا یفنی شبابه وعنه قال ابو احمد الجنان سبع وفی کل جنة
مائة درجة ما بین کل درجتین کما بین السماء والارض واعلی الجنان الفردوس والذی
یلیها الجنة المأوی عند سدرة المنتهی ثم جنة عدن وهی مقصورة الرحمن فی وسط
الجنان فی یلیها جنة الخلد ودار السلام ومن یسارها جنة نعیم ودار الجلال جنة
الفردوس باربع قوایم قائمة بیضاء وقائمة حمراء وقائمة خضراء وقائمة صفراء
روی عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اوحی الله الی عبد الله صلی الله علیه وآله وهما جبرئیل
ومیکائیل فقال اهبطا الی الجنة الفردوس فاذا هی باربع قوائم قائمة بیضاء وقائمة
حمراء وقائمة خضراء وقائمة صفراء واذن فی اعلاها غرفة من یاقوتة لها اثنی
عشر الف مصراع من الزبرجد الاخضر ما بین المصراع الی المصراع میل فیها

اریاح الرحمة تخفق بانهار الجنة نفرح فبینا هما کذلک اذ قلبت لها الهواء کان شمس
والقمر مرجان من وجنتیها وکان حواجبها الاهلة وکان اشعارها مقادیم اجنحة الطیور
علیها اثنی عشر الف حلة من صحتها لا تشبه حلة حلة یستبین مخ ساقیها من
وراء الحلل لها اثنی عشر الف وابر مرصعة شعرها من اوله الی اخره بالدر المشتی
فی الجنة اثنی عشر شبرة کاما مشت مشت عن یمینها اثنی عشر الف وصیف بایدیهن
مناجر الریحان وعن شمالها اثنی عشر وصیفة معهن مجامر الذهب والفضة واثنی
عشر الف وصیفة امامها معهن الحلی والحلل فکلما مشت مشیة یتبدل لها حلیها
وحللها فبینا جبرئیل ینظر الیها اذا تبسمت فی وجه جبرئیل فاستنارت جنة الفردوس
من ضوء ثنایاها فخر جبرئیل لله ساجدا وقال سبحانک لا اله الا انت سیدی
ومولای طوبی لمن اثر هواک علی هواه وجنة المأوی بقرب سدرة المنتهی وفیها
حوراء یقال لها العبة روی عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان فی الجنة حوراء یقال لها العبة خلقت
من اربعة اشیاء من المسک والکافور والعنبر والزعفران وعجنت طینها من ماء
الحیوان جمیع الحور لها عشاق لو بزقت فی بحر بزقة لعذب ماء البحر من طعم
ریحها مکتوب علی نحرها من احب ان یکون له مثلی فلیعمل بطاعة ربی وجنة
عدن وعدنا الکرامات وهو سر الانبیاء وضع العیون والانهار روی عن
ابن عباس انه قال فی جنة ستة اشجار جنة الحلل الجنة وواحدة لثمارهم لیس فیها
دار لا قصر وفیها من کل شجرة مائة الف غصن علی کل غصن مائة الف لون من
الثمار وادر داتها الحلل کشقائق النعمان یجمع الرجل منها سبعین حلة یولجها
بین اصبعیه و یجری من تحت هذه الاشجار عین السلسبیل وعین الکافور

وعین التسنیم

وعین التسنیم ویجری منها فی الجنتان انهار الماء واللبن والخمر والعسل قال الله تعالی
مثل الجنة التی وعد المتقون وهی جنة عدن انهار من ماء غیر اسن الایة والخلد موضع
التمنی والاشتهاء کلما اشتهوا فیها شیئا وجدوه المنیة قال الله تعالی اولئک جزاءهم
جنة الخلد التی وعد المتقون ودار السلام موضع الزیارة والتسلیم یسلم فیه
الرب جل اسمه علی اولیائه وذلک حین دخلوا مساکنهم واتکئوا علی سررهم و
عانقوا ازواجهم ینادیهم ربهم وهم لا یشعرون یقول سلام علیکم من الحی القیوم
تحیة لکم من الرحمن الرحیم طبتم وطابت الجنة لکم بالنعیم المقیم طوبی لکم وحسن
ماب وجنة النعیم موضع النعمة والکرامة والسرور والمملکة وفیها شجرة طوبی و
دار الجلال موضع الجلالة والعظمة والزیادة وذلک اذا دخل اهل الجنة الجنة
واهل النار النار ونادی مناد یا اهل الجنة ان لکم عند الله موعدا یجب ان ینجزکموه
فیقولون وما هو الم یثقل میزاننا وتبیض وجوهنا ویدخلنا الجنة ویجرنا من
النار قال فکشف الحجاب فینظرون الی الله جل جلاله فوالله ما اعطاهم الله
شیئا احب الیهم من النظر الیه یعنی در کتاب اثنی عشریه روایت کرده از وهب بن منبه
واو از ابن عباس که گفت روزی که خدای هم خلق کرد جنانرا و تفضیل داد بعضی
بر بعض وان هفت جنت است و هشت در دارد یکی جنت عدن دویم جنة فردوس
سیم جنة المأوی چهارم جنة الخلد پنجم جنة النعیم ششم دار السلام هفتم دار
الجلال اما جنت عدن هس این دار رحمن است در وسط جنت واقع است و مشرف
است بر همه جنات و خلق کرده است خدا بتعالی این جنت عدن را از زبرجد و ازواج
او را یعنی حوریان او را وانچه در او باشد از زبرجد خلق کرده است جنة

ره و سر از لؤلؤ و از واج او را و باغهای او را و خانهای در او و قصور او را و غرف
او را و درهای او همه را از لؤلؤ او و نیست جنتی از جنات بلندتر و عالیتر از فردوس
و در حدیث وارد است که حضرت رسول فرمود که جنت صد درجه است ما بین هر دو
درجه صد ساله راه است و فردوس در اعلای این درجات است پس وقتی که
سؤال میکنید خدای عز و جل را جنت را سؤال کنید فردوس را و خلق کرده است
جنة المأوی را از طلای احمر و خلق کرده است جنت خلد را و جمیع آنچه در او است
از نقره بیضا و در حدیث وارد شده است که سؤال کردند از حضرت رسول صلعم
از بنای جنت آنحضرت فرمود که خشتی از طلا و خشتی از نقره است و گل او از مشک
اذفر است و ریگ او از لؤلؤ و یاقوت و خاک او از زعفران است کسی که داخل
شود در او متنعم میکند و فقیر نمی باشد و خالد می باشد و نمیمیرد و جامه اش کهنه
نمیشود و جوانیش مبدل به پیری نمیگردد و افضل در این کتاب ابو احمد گوید که جنات
هفت است و در هر جنتی صد درجه است ما بین هر دو درجه مسافت از زمین است
تا آسمان و عالیترین جنات فردوس است و آنچه بعد از او است و علی او است
جنة المأوی است در نزد سدرة المنتهی بعد از آن جنة عدن و آن مقصوره
رحمن است در وسط جنات که در وسط او جنت خلد و دار السلام است و در یسار
او جنة نعیم و دار الجلال است و جنة فردوس چهار قائمه دارد یکی سفید و دویم
سرخ سیم سبز چهارم زرد و از سلمان رض روایت است که فرمود رسول صلعم که
خدا تعالی وحی کرد بجبرئیل و عبد الله یعنی جبرئیل و میکائیل که نازل شوید بسوی
جنت فردوس پس چون نازل شدند بر او دیدند که قایم است بچهار قایمه یکی

[illegible]

بیضا و دویم سرخ و سیم خضرا و چهارم صفرا و دیدند که در اعلای عالی غرفه ای است از یاقوت
سرخ و او را دوازده هزار در است از زبرجد اخضر ما بین هر تا دری تا دیگر
یک میل راه است و در آن جنت بادهای رحمت میوزد و بوی آنها در جنت میرسد و
در این اثنا تجلی کرد با ایشان حوری که گویا آفتاب و ماه از رخسار او تابان شده بود
و ابروهای او گویا هلالهای ماه نو و مژهای او چون پر نسور سیاه و دراز بود
و آن حور دوازده هزار جامه پوشیده بود که هیچکدام شبیه بیکدیگر نبود و مغز
ساقین او می نمود از زیر این حلل و این حور دوازده هزار زلف دارد که از اول
تا آخر بدر منظوم مرصع کرده و سیر میکند در خیابان جنت دوازده هزار بار
و هر باری که سیر میکند با او همراه میروند دوازده هزار کنیز صاحب جمال از دست راست
او و در دست ایشان شاخهای ریحان است و دوازده هزار کنیز صاحب جمال
از دست چپ او و در دست ایشان مجمرهای طلا و نقره است که بخور میکنند از
برای او و دوازده هزار کنیز صاحب جمال دیگر از پیش او میروند و در دست ایشان
بوقهای جنت و حلی و حلل است که هر باری که سیر می کند در او است تبدیل میکند
حلی و حلل خود را پس در اثنای اینحال که جبرئیل و میکائیل نگاه میکردند بجانب او
تبسم کرد آن حور در روی جبرئیل و از تبسم و از شعاع دندانهای مروارید براق
او تمام جنت فردوس محیط گشت که جبرئیل بی اختیار بر زمین افتاد و سجود کرد مر
پروردگار عالم را و گفت پاک و منزهی تو ای لایق بمکان و نیست خدایی بغیر از تو
الستیلا و مولای من خوشا حال کسی که اختیار کند خواهش تو را بر خواهش
خود و جنة المأوی نزدیک سدرة المنتهی است و در او حوری است که او را

لعبه گویند و از حضرت رسول صلعم روایت کنند که در جنت حوری است که او را العبه
گویند و او را از چهار چیز خلق شده است از مشک و کافور و عنبر و زعفران و طینت او را
به آب حیوان خمیر کرده اند و جمیع حوریان عشاق و شیفته او هستند و لعاب دهن او
بحیثیتی شیرین و خوشبو است که اگر تف کند در دریا از دید دریای تلخ و شور هر
آینه شیرین میشود تمام اندامهایش از طلا و عطران و مکتوب است در بیاض گردن او
که هر که خواهد مثل من حوری داشته باشد پس باید که عمل کند بطاعت و عبادت
پروردگار من و جنت عدن معدن کرامات و مغرس اشجار است و منبع چشمهای
انهار است و از ابن عباس روایت کند که گفت در جنت درختی است در جنت عدن و حکمت است
پیغمبر [illegible] از انها از برای حلل اهل جنت مخلوق است و یکی از برای فواکه و ثمار و
در آن جنت هیچ دری و قصری نیست که در او از این درخت شاخی در جنت صد هزار شاخ
نباشد و در شاخی صد هزار لون میوه است و برگهای آن حلل اهل جنت است
و مثل شقایق نعمان است بخودی لطیف است که جمع میکند هفتاد حله را
و پنهان میکند میانه دو انگشت خود و از تحت این اشجار بیرون می آید چشمه سلسبیل
و چشمه کافور و تسنیم و منبع میشود در جنات نهرهای آب و شیر و خمر و عسل چنانکه
خدای عز و جل در قرآن مجید میفرماید مثل الجنة التی وعد المتقون و آن جنت عدن
و انهار او است از ماء غیر آسن الآیة و جنت خلد و الموضع تمنی و اشتها هر کس
که اشتهای چیزی میشود از برای او در آنجا می یابد آرزوی خود را و خدای عز و جل
در قرآن مجید میفرماید اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون و دار السلام
و الموضع زیاده و تسنیم است سلام میکند در آنجا پروردگار عالم بر دوستان خود

[illegible]

و این وقتی است که داخل میشوند متقون در مساکن خود و تکیه میکنند بر سریرهای خود
و در آغوش میگیرند زوجهای خود را ندا میکند رب العالمین در حالتی که ایشان مشغول
شده باشند از فرح و مستی و میگوید سلام بر شما از حی قیوم و تحیت بر شما از رحمن
رحیم خوشحال شدید و خوش باشید جنت بر شما باد نعیم مقیم خوشا بحال شما و نیکو باد مرجع
شما و جنت نعیم و الموضع نعمه و کرامه و سرور و مملکه است و در او شجره طوبی است و دار
الجلال و الموضع جلالت و عظمت و زیارة پروردگار است و بیان او این است که چون
داخل میشوند اهل جنت بجنت و اهل نار بنار ندا میکند منادی از جانب پروردگار عالم
که ای اهل جنت بدرستیکه مر شما را است از نزد خدا وعده که میخواهد وفا کند بان وعده
پس مؤمنان گویند که چیست آن وعده آیا سنگین نکرد میزان ما را از ثواب و سفید نکرد
روی ما را و داخل نکرد ما را در جنت و در پناه خود نگرفت از آتش و دوزخ پس در
این وقت مکشوف میشود حجاب و نگاه میکنند بسوی خدای عز و جل پس قسم بخدای عز
و جل که عطا نکرده است خدای تعالی چیزی را بایشان که دوست تر و لذیذتر از نگاه
کردن بسوی خدا باشد و روی الحارث فی تفسیر یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عن علی علیه السلام
قال سئل رسول الله صلعم عن قوله عز و جل یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فقال یا علی
ان الوفد لا یکونوا الا رکبانا اولئک رجال اتقوا الله فاحبهم الله و اختصهم الله
و رضی اعمالهم فسماهم المتقین ثم قال له یا علی اما و الذی فلق الحبة و برا النسمة
انهم لیخرجون من قبورهم و ان الملائکة لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحال
الذهب مکللة بالدر و الیاقوت و جلائلها الاستبرق و السندس و خطمها
جدل الارجوان و زمامها من زبرجد تطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک

من قدامه وعن يمينه وعن شماله يزفونهم زفا حتى ينتهى بهم الى باب الجنة الاعظم على باب الجنة
شجرة ان الورقة منها ليستظل تحتها الف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهرة
مزكية فيسقون منها شربة فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط عن ابشارهم الشعر
وذلك قول الله عز وجل وسقيهم ربهم شرابا طهورا من تلك العين المطهرة قال ثم يصرفون الى
عين اخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهى عين الحيوة فلا يموتون ابدا قال ثم يوقف بهم
قدام العرش وقد سلموا من الافات والاسقام والحر والبرد ابدا قال فيقول الجبار جل ذكره
للملائكة الذين معهم احشروا اوليائى الى الجنة ولا توقفوهم مع الخلايق فقد سبق
رضائى عنهم ووجبت رحمتى لهم وكيف اريد ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسيئات
قال فتسوقهم الملائكة الى الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم ضرب الملائكة
الحلقة ضربة فتصر صريرا يبلغ صوت صريرها كل حوراء اعدها الله عز وجل لاوليائه فى الجنان
فيتباشرن بهم اذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهن لبعض قد جاءنا اولياء الله
فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة وتشرف عليهم ازواجهم من الحور العين والادميين فيقلن
مرحبا بكم فما كان اشد شوقنا اليكم ويقول لهن اولياء الله مثل ذلك فقال على عم
يا رسول الله اخبرنا عن قول الله عز وجل غرف مبنية من فوقها غرف بماذا بنيت يا رسول
الله فقال يا على تلك غرف بناها الله عز وجل لاوليائه بالدر والياقوت والزبرجد
سقوفها الذهب محبوكة بالفضة لكل غرفة منها الف باب من ذهب على كل باب
منها ملك موكل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والديباج
بالوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله عز وجل وفرش
مرفوعة اذا ادخل المؤمن الى منازله فى الجنة ووضع على راسه تاج الملك والكرامة

البس حلل الذهب

البس حلل الذهب والفضة والياقوت والدر منظوم فى الاكليل تحت التاج قال والبس
سبعين حلة حرير بالوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ
والياقوت الاحمر فذلك قوله عز وجل يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها
حرير فاذا جلس المؤمن على سريره اهتز سريره فرحا فاذا استقر لولى الله تعالى
منازله فى الجنان استاذن عليه الملك الموكل بجنانه ليهنيه بكرامة الله عز وجل اياه فيقول
له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف مكانك فان ولى الله قد اتكى على اريكته
وزوجته الحوراء تهيا له فاصبر لولى الله قال فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها
تمشى مقبلة وحولها وصائفها وعليها سبعون حلة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ
والزبرجد هى من مسك وعنبر وعلى راسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب
مكللتان بالياقوت واللؤلؤ شراكهما ياقوت احمر فاذا دنت من ولى الله فهم ان
يقوم اليها شوقا فتقول له يا ولى الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم انا لك
وانت لى فيتعانقان مقدار خمسمائة عام من اعوام الدنيا لا يملها ولا تمله
فاذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر الى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب ياقوت
احمر وسطها لوح صفحته درة مكتوب فيها انت يا ولى الله حبيبى وانا الحوراء حبيبتك
اليك تناهت نفسى والى تناهت نفسك ثم يبعث الله عز وجل اليه الف ملك يهنئونه بالجنة
ويزوجونه بالحوراء قال فينتهون الى اول باب من جنانه فيقولون للملائكة
الموكل بابواب جنانه استاذن لنا على ولى الله فان الله بعثنا [illegible] اليه نهنئه
فيقول لهم الملك حتى اقول للحاجب فيعلمه بمكانكم قال فيدخل الملك الى الحاجب
وبينه وبين الحاجب ثلث جنان حتى ينتهى الى اول باب فيقول للحاجب ان

على باب العرصة الف ملك ارسلهم رب العالمين ليهنئوا ولى الله وسالونى ان اذن
لهم عليه فيقول الحاجب انه ليعظم على ان استاذن لاحد على ولى الله وهو مع زوجته
الحوراء قال وبين الحاجب وبين ولى الله جنتان قال فيدخل الحاجب الى القيم فيقول لهم
ان رسل الجبار على باب العرصة وهم الف ملك ارسلهم الله يهنئون ولى الله فاعلموه
بمكانكم قال فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون على ولى الله وهو فى الغرفة ولها
الف باب وعلى كل باب من ابوابها ملك موكل به فاذا اذن للملائكة بالدخول على ولى الله
فتح كل ملك بابه الموكل به قال فيدخل القيم كل ملك من باب من ابواب الغرفة قال فيبلغونه
رسالة الجبار جل وعز وذلك قوله تعالى والملائكة يدخلون عليهم من كل باب من ابواب
الغرفة سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قال وذلك قوله واذا رايت ثم رايت
نعيما وملكا كبيرا يعنى بذلك ولى الله وهو ما فيه من الكرامة والنعيم والملك العظيم
الكبير ان الملائكة من رسل الله عز ذكره ليستاذنون عليه فلا يدخلون عليه الا باذنه
فذلك الملك العظيم الكبير قال والانهار تجرى من تحت مساكنهم وذلك قوله تجرى من
تحتهم الانهار والثمار دانية منهم وهو قوله تعالى ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها
تذليلا من قربها منهم يتناول المؤمن من النوع الذى يشتهيه من الثمار بفيه وهو
متكى وان الانواع من الفاكهة ليقلن لولى الله يا ولى الله كلنى قبل ان تاكل هذا
قبلى قال وليس من مؤمن فى الجنة الا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات
وانهار من خمر وانهار من ماء وانهار من لبن فاذا دعا ولى الله بغذائه اتى بما
تشتهى نفسه عند طلبه الغذاء من غير ان يسمى شهوته قال ثم يتخلى مع اخوانه ويزور
بعضهم بعضا ويتنعمون من جناتهم فى ظل ممدود فى مثل ما بين طلوع الفجر الى طلوع

الشمس واطيب

الشمس واطيب من ذلك لكل مؤمن سبعون زوجة حوراء واربع نسوة من الادميين
والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الادمية وساعة يخلو بنفسه على الارائك
متكئا ينظر بعض المؤمنين الى بعض وان المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على
اريكته ويقول لخدامه ما هذا الشعاع اللامع لعل الجبار لحظنى فيقول له خدامه
قدوس قدوس جل جلال الله بل هذه حوراء من نسائك ممن لم تدخل بها بعد قد
اشرفت عليك من خيمتها شوقا اليك وقد تعرضت لك واحبت لقاءك فلما ان
راتك متكئا على سريرك تبسمت نحوك شوقا اليك فالشعاع الذى رايت والنور
الذى غشيك هو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه ورقته قال فيقول ولى الله
ايذنوا لها فتنزل الى فيبتدر اليها الف وصيف والف وصيفة يبشرونها بذلك
فتنزل اليه من خيمتها وعليها سبعون حلة منسوجة بالذهب والفضة مكللة
بالدر والياقوت والزبرجد صبغهن المسك والعنبر بالوان مختلفة كاعب
مقطوعة خميصة كفلوة سوقا يرى مخ ساقها من وراء سبعين حلة طولها سبعون
ذراعا وعرض ما بين منكبيها عشرة اذرع فاذا دنت الى ولى الله اقبلت الخدام
بصحائف الذهب والفضة فيها الدر والياقوت والزبرجد فينثرونها
عليها ثم يعانقها وتعانقه فلا يمل ولا تمل قال ثم قال ابو جعفر عم اما الجنان
المذكورة فى الكتاب فانهن جنة عدن وجنة الفردوس وجنة النعيم وجنة الماوى
قال وان الله عز وجل جنانا محفوفة بهذه الجنان ان المؤمن ليكون له من الجنان
ما احب واشتهى يتنعم فيهن كيف يشاء واذا اراد المؤمن شيئا انما دعواه
اذا اراد ان يقول سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام يبتدر الخدام قال واخر

دعویهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی بدلک عند قضوهم من لذاتهم من الجماع والطعام
والشراب یحمدون الله عند فراغهم واما قوله اولئک لهم رزق معلوم قال یعلمه
الخدام فیاتون به اولیاء الله قبل ان یسالوهم ایاه واما قوله فواکه وهم مکرمون
قال فانهم لا یشتهون شیئا فی الجنة الا اکرموا به یعنی در کافی در تفسیر یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا نقل از حضرت امام محمد باقر ع روایت کند که سوال کردند از حضرت
رسول صلعم از تفسیر این آیه آنحضرت متوجه بحضرت امیر المؤمنین شد و فرمود یا علی
بدرستیکه وفد نیست مگر جماعتی که در سفرها سواره باشند پس حکم سواران نیست
پیادها را وفد نمیگویند واین سواران کسانی اند که خدای عز وجل در قرآن اشاره بسوی
ایشان کرده است مردمی اند که تقوی ورزیده اند از محارم از برای رضای خدا پس از
اینجهت خدا ایشان را دوست داشته است و از خواصان خود گردانیده است
و راضی شده است از اعمال ایشان و ایشان را متقین نام کرده است بعد از آن
گفت یا علی بآن خدا که باشد ... ... که ... ...
... ... سوار ... که بیرون می آیند
در روز قیامت ... ... ملائکه استقبال میکنند ایشان را با ناقها از
ناقهای عزت و عظمت که ... باشد ... ... و یاقوت و جلهای او
... ... استبرق و سندس باشد و افسار او از ابریشم ارغوانی باشد
و زمام ... ... سبز باشد پس آن ملائکه این مومن متقی را سوار میکنند
و طیران می کنند بسوی محشر با هر مومن متقی هزار ملک همراه او میباشد و پاره
از پیش و پاره از ... و پاره از شمال و بسرعت میروند چنانچه ...

عروس را میبرند تا آنکه میرسند بدر جنت اعظم و در پیش این در جنت است عظیم که در
سایه هر برگ او هزار مرد تواند نشست و از طرف دست راست این درخت چشمه
ایست که هر که غوطه خورده در او آن چشمه او را طیب ... میکرد اندازه ... ...
پس آن ملائکه از آن شربت میدهند و پاک میکرداند خدای تعالی قلوب ایشان را از حسد و اخلاق
ذمیمه ... ... پوست بدن ایشان ... ... باشد و صاف میشود بدن ایشان
مانند نور ... این است آنچه خدا عز وجل در قرآن میفرماید و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی از
اینچشمه پاک کننده بعد از آن حضرت رسول صلعم فرمود که بعد از آن مومنین میروند بسوی
چشمه دیگر که در طرف شمال این درخت است و غسل میکنند در او و آن چشمه حیوة است که هر که
او غوطه خورده هرگز نمیرد بعد از این مومنین را ملائکه نگاه میدارند در برابر عرش
در حالتیکه از جمیع آفات و اسقام و سرما و گرما سلامت اند دایما پس نداء میرسد از حضرت
جبار جل شانه بسوی ملائکه که همراه این مومن اند که ببرید اولیای مرا بسوی جنت و نگاه
مدارید ایشان را با خلایق که بتحقیق که من از ایشان راضی شدم و واجب شده است
رحمت من برای ایشان پس چگونه نگاه دارم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات پس ملائکه
روانه میکردانند المؤمنان را بسوی جنت پس چون برسند بدر بزرگ جنت میزنند
ملائکه حلقه در را بیک زدنی که آواز میرسد بجمیع حوریانی که خدای تعالی از برای المؤمنان
آماده کرده است در آن جنت پس حوریان چون میشنوند آواز حلقه در را بشارت
میدهند یکدیگر را و میگویند که بتحقیق که آمده اند دوستان خدا پس میگشایند در برای
ایشان در بهشت را و داخل میشوند المؤمنان بجنت و مشرف میشوند زنهای ایشان
از حوریان عین و از آدمیین پس میگویند مرحبا بشما چه بسیار شده است اشتیاق -

ما بسوی شما و مومنان نیز مثل این کلام میگویند بازواج خود پس در اینوقت حضرت امیر
المؤمنین ع سوال کرد و گفت یا رسول الله خبر ده مرا از قول خدای عز وجل که در قرآن فرموده
است غرف مبنیة من تحتها الانهار از چه چیز بنا شده است این غرفها حضرت رسول صلعم فرمود
که یا علی خدای تعالی بنا کرده است این غرفها را از برای دوستان خود از در و یاقوت و
زبرجد و سقفهای آن از طلاست که محبوک است بنقره و در هر غرفه هزار در است از
طلا و بر هر دری ملکی موکل است و آن غرفها مفروش است بفرشهای بلند بعضی
بر بالای بعضی از حریر و دیباج بالوان مختلف و میان این فرشها مملو از مشک و کافور
و عنبر و این است قول خدای عز وجل که در قرآن فرموده و فرش مرفوعة پس چون داخل شود
مومن بر منازل خود در جنت و بگذارد بر سر خود تاج ملک و پادشاهی و کرامت را
و بپوشد حلها و زیورهائی که از طلا و نقره و یاقوت و مروارید منظوم شده باشد
در اکلیل تاج در پایین تاج و بپوشد هفتاد جامه حریر که هر کدام جلی دیگر غیر
دیگر باشند و لونی دیگر و همگی منسوج و بافته شده باشد از طلا و نقره و مروارید
و یاقوت سرخ و اینست قول خدای عز وجل که در قرآن فرموده یحلون فیها من ذهب
و لؤلؤا ولباسهم فیها حریر پس مومن بنشیند بر تخت پادشاهی خود اعضای آن تخت
... ... چون قرار گیرد المؤمن در منازل
خود در جنت فرشته که موکل بجنات اوست می آید و اذن میطلبد که تهنیت
دهد المؤمن را بکرامتهائی که خدای تعالی یادکرده پس خدام آن مومن از غلامان و کنیزان
صاحب جمال باو میگویند که اینجا بایست ... ... تکیه کرده است بر
متکای خود و زوجه او حوریه ... که داخل شود ... الله ...

حالا پس ... بیرون آید از خیمه خود ... میشود بسوی المومن ... حوریان
کنیزان او همراه میروند و آن حوری هفتاد جامه پوشیده باشد همه منسوج و بافته شده
باشد از یاقوت و مروارید و زبرجد و این هفتاد جامهها همه از مشک و عنبر باشد بر
سر ایشان تاج کرامت و در پاهای او نعلین باشد که مکلل باشد بیاقوت و مروارید
و بند آن نعلین از یاقوت سرخ باشد پس چون بیاید بسوی آن مومن از شوق
اراده کند که بر خیزد و روانه شود بسوی آن حوری پس آن حوری گوید که یا ولی الله امروز
روزی نیست که شما تعب بکشید حرکت مکن که از برای تو ام و تو از برای منی
پس حوری بیاید بنزد المومن و یکدیگر را در آغوش کشند تا مدت پانصد سال از
سالهای دنیا نه حوری ملول شود از مومن و نه مومن از او و چون بعد از پانصد
سال ... فتوری ... در ایشان پیدا شود در اینوقت معانقه نه در شوق و
دوستی نظر کند المومن به بیاض گردن آن حور پس ببیند که در گردن آن قلاده است
از قصبه که از یاقوت سرخ باشد در وسط آن قلاده لوحی است که صفحه او از
مروارید است و نوشته است در آنجا که ولی خدا تو حبیب منی و من حوریه حبیبه
توام و نفس من منتهی شده است بسوی تو و نفس تو منتهی شده است بسوی
من پس بعد از آن خدای عز وجل هزار ملک را میفرستد بسوی آن مومن که تهنیت
گویند و بشارت باد گویند بدخول جنت و تزویج کنند حوریهای دیگر را که
خدای تعالی آماده کرده است برای او پس آن ملائکه می آیند تا میرسند باول درگاه
حیات آن پس میگویند بملکی که موکل است بدرهای جنات او ... ملائکه
... تا میرسند بنزد او و میگویند که اذن بطلب از برای ما از ولی خدا که خدای تعالی

عز و جل فرستاده است ما را که تهنیت دهیم او را از جانب پروردگار پس ملک گوید
که شما اینجا باشید تا من بروم و بحاجب بگویم و او اعلام کند ولی الله را از امدن
شما پس میانه منزل ولی الله و ملک سه حاجب و میانه ملک و حاجب مسافت بر حسب
است پس میرسد بدر اول و بحاجب میگوید که در عرصه در هزار ملک امده اند
از جانب پروردگار عالم که تهنیت دهند ولی الله را و ایستاده اند و اذن دخول
کرده اند که امدن ایشان را بولی الله اعلام کنی حاجب گوید که سخت عظیم است بر من که طلب اذن
کنم از برای کسی در اینوقت از ولی الله که او با زوجه خود حور العین در صحبت میباشد
حضرت فرمود که میانه این حاجب و میانه ولی الله دو جنت دیگر است
پس طی میکند این دو جنت را و می اید بنزد قیم و میگوید که در عرصه باب اول
هزار ملک امده اند از جانب پروردگار که تهنیت دهند ولی الله را اذن بطلب
از برای ایشان پس پیش میرود قیم بنزد خدام ولی الله و میگوید بدرستیکه رسولان
حضرت جبار جل جلاله در عرصه باب اول ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که خدای عز
و جل فرستاده است که تهنیت دهند ولی الله را پس برو و اعلام کن ولی الله را پس
اعلام میکنند ولی الله را پس اذن میدهند خدام ملائکه را بامر ولی الله
پس داخل میشوند ملائکه بر ولی الله و ولی الله در اینوقت در غرفه ایست از غرفهای
بهشت که او را هزار در است و در هر دری ملکی موکل است پس چون اذن
میدهند ملائکه از برای دخول بر ولی الله میگشاید هر ملکی دری را که موکل ان
باشد پس داخل میکند قیم هر یکی را از ان هزار ملائکه از یکی از ان درها پس
ملائکه تبلیغ رسالت حضرت جبار جل جلاله و سلام میکنند و اینست قول

هزار وتق

خدای عز و جل که در قران مجید فرماید والملائکة یدخلون علیهم من کل باب من ابواب
الغرفة سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و اینست قول خدای عز و جل که در قران فرمود
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و باین قول میخواهد که ان حال ولی الله را بیان کند از
کرامت و نعمت پادشاهی بزرگ باینکه ملائکه که از جانب پروردگار رسولند طلب اذن
میکنند از برای دخول بولی الله و داخل نمیشوند مگر باذن او و این ملکی است
عظیم و پادشاهی بزرگ است پس بعد از این حضرت رسول فرمود که در جنات ان
ولی الله انهار جاریست از زیر مساکن ایشان و اینست انقول خدای عز و جل
دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی ذلیل و فرمان بردار باید قطوفهات
میوها بسبب نزدیک بودن انها بولی الله بحیثیتی که تناول میکند ولی الله ان
هر نوع میوه که خواهد بدهن خود در وقتی که تکیه کرده باشد و بدرستیکه انواع
میوها میگویند ولی الله را بخور مرا پیش از انکه بخوری میوه دیگر را و
حضرت امام فرمود که نیست هیچ مومنی در جنت مگر اینکه از برای او هست جنات
بسیار که بعضی از انها معرش شدند و بعضی غیر معرش و از برای او هست در ان جنات
نهرها از خمر و نهرهای اب و نهرهای شیر پس هر وقت که طلب کند ولی الله غذای خود را
می اورند از برای او هر چه خواهد بدان انکه بگوید که چه غذا میخواهم و فرمود که بعد
از ان خلوت میکنند ولی با برادران خود و زیارت میکنند بعضی از ایشان
بعضی دیگر را و تنعم میکنند ایشان در جنات خود در ظلی ممدود که مثل ظلی
که میانه طلوع فجر است تا طلوع شمس و بهتر از او و از برای هر مومنی زنی است
از حور و چهار زن است از ادمیین و ان مومن ساعتی با حور میباشد

و ساعتی با ادمیه و ساعتی خلوت میکند بنفس خود در حالتیکه بر بالشها تکیه
کرده و نظر میکند بعض مومنین بعض دیگر را و بدرستیکه مومن در فرشی که
نوری از تخت که تکیه کرده باشد و میگوید منزل مومن را که چیست این شعاع درخشنده
مگر جبار ملاحظه کرده است پس میگوید بدرستیکه مگر خدام او که قدوس قدوس قدوس جلیل
نورانیست خدایتعالی از انکه نور او ملاحظه نماید بلکه این حوریست از زنان تو و از زنانی
که داخل نشده بر ایشان هنوز تحقیق که مشرف شد بر تو از خیمه خود از جهت
شوق بسوی تو و تحقیق که متعرض شد او تو را و دوست داشت لقاء تو را چونکه
دید تو را در حالتیکه تکیه کرده بودی بر سریر خود و تبسم کرد ان بجانب تو بجهت
اشتیاق تو پس ان شعاعی که ملاحظه نمودی حال نور است که عرض کرد نت تو را از
بیاض دندان او و از صفا و پاکی و رقت دندان اوست و فرمود امام که پس ولی
الله گوید خدام خود را که اذن دهید او را که داخل شود بسوی من پس مبادرت
میکنند بسوی او نحو هزار غلام و هزار کنیز و بشارت میدهند او را باذن نزول
پس نازل میشود بسوی ولی الله از خیمه خود و لباس او از حور هفتاد حله است
که بافته شده است از حلهای ذهب و فضه و مکللست بدر و یاقوت و زبرجد و رنگ
کرده اند ان حلها را بمشک و عنبر بالوان مختلف و دیده میشود مغز ساق ان
حور از زیر هفتاد حله و طول ان حور هفتاد ذرع است و عرض میانه شانهای
او ده ذرع است پس وقتی که نزدیک میشود بولی الله استقبال میکنند
خدام با طبقهای طلا و نقره که در انها در و یاقوت و زبرجد است پس نثار
میکنند ان طبقها را بر ان حور و بعد از ان دست بر میگیرد ان ولی الله ان

ورعوهور

ان حور را و حور هم بنزد بر میگیرد او را پس ملول نمیشود ان ولی از حور و حور هم
از او ملول نمیشود پس فرمود امام جعفر که اما جناتی که مذکور شد در کتاب خدا بدرستیکه
که انها جنت عدن و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت الماوی است بعد از ان امام
فرمود که بدرستیکه خدایتعالی هست جناتی که محفوف شدند باین جنات مذکوره بدرستیکه
که میباشد از برای هر مومنی از جنات جناتی که دوست میدارد و میخواهد و تنعم
میکند در ان جنات هر نحو که میخواهد و هر گاه اراده میکند مومن چیزی را میگوید
سبحانک اللهم این است قول خداوند ما ان که میگوید سبحانک اللهم پس وقتیکه گفت این
کلمات را مبادرت میکنند خدام بانچه میخواهد بدون انکه طلب کند انچیز را از ایشان
یا امر کند باوردن ان چیز و اینست قول خدایتعالی که در کلام مجید خود فرموده دعویهم
فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدام در جنت بر مومنین سلام است
و فرموده است دعوی قایل اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی میگویند این
قول را وقتی که فارغ شده باشند از لذات خود از جماع و طعام و شراب حمد
میکنند خدایتعالی را نزد هر لذت و اما قول خدای عز و جل که فرموده اولئک لهم رزق
معلوم حضرت فرمود که عالم اند بان رزق خدام پس می ارند انرزق را بنزد اولیاء
الله پیش از انکه سوال کنند از ایشان ان رزق را اما قول خدای عز و جل که فرموده
فواکه و هم مکرمون حضرت فرمود که بدرستیکه نمیخواهند اولیاء الله چیزی را در
جنت مگر اینکه اکرام کرده میشوند بان چیز فی جامع الاخبار عن الرضا قال
قال النبی صلی الله علیه و آله و اهل الجنة الزرت تبارک و تعالی فی کل جمعة ای یزورون
اهل الجنة حملة عرش الرب والمتحابون فی الله خاصة یزورون فی کل یوم مرتین

وخمسين مرة وقال ثم لكل اصحابي في الله لباس وهيئة يشبه هيئة صاحبه وهم يعرفون
بذلك حتى يدخلون في دار الله عز وجل تبارك وتعالى ويقول مرحبا بعبيدي وخلق
وزوارى والمتحابين في في محل كرامتي اطعموهم واسقوهم واكسوهم فاتي لهن
يكسى منهم سبعين الى سبعمائة الف ما شاء الله من الحلل ليس منها حلة يشبه حلة
صاحبها ثم تقول لهم مرحبا بعبيدي وزوارى وجيراني ومحل كرامتي والمتحابين في
اطعموهم وعطروهم فيسير سحاب بعطر لم يروا قبله ما يشبهه ثم تقول لهم مرحبا مرحبا عشر
مرات حتى احلوهم الى تحت الظلال وبين ايديهم مائدة من ذهب وفضة يعني
در كتاب جامع الاخبار روايت كند از حضرت امام رضا ع كه گفت كه حضرت رسول ص
كه زيارت ميكنند اهل جنت پروردگار خود را در هر جمعه يعنى زيارت ميكنند
حملۀ عرش پروردگار را وكسانى كه دوست داشته باشند يكديگر را در دنيا براى
رضاى خدا زيارت ميكنند پروردگار را در هر روزى پنجاه ودو مرتبه واين مخصوص
ايشان است وگفت هر يك از اين برادران دينى كه براى رضاى حق خداوند
ودوست يكديگر باشند لباس او شبيه لباس برادر اوست در بهشت يعنى
مورد فند پس چون اين برادران داخل ميشوند در دار خداى عز وجل از براى
زيارت پروردگار خداى عز وجل ميگويد مرحبا بر بندگان من وخلق من ودوست
دارنده يكديگر براى رضاى من در دار كرامت من اينها ميكنند ملائكه را وميگويد
اطعام كنيد اينها را از طعامهاى خاص وسيراب كنيد از آبهاى خاص وخلعت به
پوشيد از لباسهاى خاص واول خلعتى كه ميپوشد هفتاد خلعت يا هفتصد
هزار خلعت حله پوشد از حلهاى بهشت كه هيچكدام شبيه آن ديگر نباشد بعد

ازان يكديگر

ازان ميگويد كه مرحبا بندگان من وزوار وجيران من در دار كرامت من ودوست
دارنده مر يكديگر را از براى رضاى من ولم ميكنند ملائكه را كه اطعام كنيد اينها را
ومعطر كنيد اينها را بو خوبيها شد ابرى عطرى بر ايشان كه هرگز مثل آن عطر نبوييده
باشند بعد ازان ميگويد مرحبا مرحبا ده مرتبه تا آنكه فرود مى آيند اينها در زير
سايهاى بهشت ودر پيش دست ايشان ميگذارند مائدها از طلا ونقره وفى محاسن
البرقي عن ابي عبد الله ع قال ما من عمل حسن يعمله العبد الا وله ثواب في القرآن الا صلوة
الليل فان الله لم يبين ثوابها لعظم خطرها عنده فقال تتجافى جنوبهم عن المضاجع
يدعون ربهم خوفا وطمعا الى قوله يعملون ثم قال ان الله كرامة في عباده المؤمنين في
كل يوم جمعة فاذا كان يوم الجمعة بعث الله الى المؤمن ملكا معه حلتان فينتهي الى باب
الجنة فيقول استاذنوا لي على فلان فيقال له هذا رسول ربك على الباب فيقول
لازواجه اي شيء ترين علي احسن فيقلن يا سيدنا والذي اباحك الجنة ما راينا
عليك شيئا احسن من هذا بعث اليك ربك فيتزر بواحدة ويتعطف بالاخرى
فلا يمر بشيء الا اضاء له حتى ينتهي الى الموعد فاذا اجتمعوا تجلى لهم الرب تبارك وتعالى
فاذا نظروا اليه خروا سجدا فيقول عبادي ارفعوا رؤسكم ليس هذا يوم سجود ولا يوم
عبادة قد رفعت عنكم المؤنة فيقولون يا رب واي شيء افضل مما اعطيتنا الجنة
فيقول لكم مثل ما في ايديكم سبعين ضعفا فيرجع المؤمن في كل يوم جمعة سبعين ضعفا
مثل ما في يديه وهو قوله ولدينا مزيد وهو يوم الجمعة انها ليلة غراء ويوم ازهر
فاكثروا فيها من التسبيح والتكبير والثناء على الله والصلوة على محمد وآله قال فيمر
المؤمن فلا يمر بشيء الا اضاء له حتى ينتهي الى ازواجه فيقلن والذي اباحنا الجنة

الجنة يا سيدنا ما رايناك قط احسن منك الساعة فيقول اني قد نظرت الى نور ربي
يعني در محاسن برقي روايت كند از ابي عبد الله ع كه گفت هيچ عملى از اعمال حسنه نيست
كه او را ثوابي معين است در قرآن مجيد مگر ثواب نماز شب كه خداى عز وجل معين
نكرده است ثواب او را از جهت عظمت قدر او وگفته است تتجافى جنوبهم عن المضاجع
يدعون ربهم خوفا وطمعا الى قوله يعملون بعد ازان حضرت فرمود بدرستى كه خدا را كرامت
ميكند مؤمنان را در بهشت در هر روز جمعه پس چون روز جمعه شود ميفرستد خداى تع
ملكى را بسوى مؤمن وبا او دو حله است از حلهاى بهشت پس آن ملك ميرسد تا باب
جنت المؤمن واذن مى طلبد از براى داخل شدن پس اعلام ميكنند بان مؤمن كه ملكى
آمده است از جانب پروردگار واذن مى طلبد پس اذن ميدهد او را وداخل ميشود
آن ملك با آن دو حله پس المؤمن متوجه ازواج خود ميشود وميگويد كه كدام حلها
وجامها بر من خوشنماتر است اينها بهتر است يا اينها كه بشر خلعت داده الله الي
ميگويند اى سيد ما قسم بان خداى كه بهشت را بتو ارزانى داشت كه ما نمى بينيم
چيزى را كه بتو رسيده تو باشد از اين حلها كه فرستاده است خداى عز وجل از براى تو
پس المؤمن يكى را ازار خود ميكند ويكى را مخطوف ميسازد بر بالاى خود وبدين
هيئت متوجه ميشود بسوى خدا از براى وعده زيارت حضرت پروردگار خود
تا آنكه ميرسد بان موعد پس چون جمع ميشوند مؤمنان در آن موعد تجلى ميكند خداى
عز وجل بر ايشان چون نظر ميكنند بسوى آن نور مى افتند بر زمين وسجده ميكنند پس
خداى عز وجل ميگويد كه اى بندگان بر داريد سر خود را كه امروز روز سجود نيست روز
عبادت نيست بتحقيق كه بر داشتم از شما شدايد را پس ميگويند مؤمنان كه اى

بار خدايا

پروردگار ما كدام چيز ازين افضل باشد كه اعطا كرده جنت را بما پس پروردگار
عالم ميگويد بمثل آنچه در دست داريد هفتاد برابر آن عطا كردم بشما پس مؤمن بر ميگردد ازان موعد
در هر جمعه با هفتاد مثل آنچه بشر داشته واين است قول خداى عز وجل كه در قرآن مجيد
فرموده ولدينا مزيد وآن روز جمعه است كه شب او شب غرا است يعنى روشن است وروز
او روز از هر است يعنى درخشنده تر است پس بسيار بخوانيد او را بتسبيح وتهليل وثنا
بر خداى عز وجل وصلوة بر محمد وآل محمد حضرت فرمود پس آن مؤمن بعد از رجعت از
موعد مرور نميكند بهيچ چيز الا آنكه پر نور ميكند آن چيز را حتى آنكه ميرسد بسوى ازواج خود
پس ازواج او ميگويند كه اى سيد ما قسم بان خداى عز وجل كه او ارزانى داشته است
بما جنت را كه ما نديده ايم ترا خوبتر ازين ساعت پس المؤمن ميگويد بايشان كه
بتحقيق كه نظر كردم بنور پروردگار خود في تفسير على بن ابراهيم روى عن صهيب الرومي
قال قرا رسول الله ص للذين احسنوا الحسنى قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل
النار النار نادى مناد يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا لم تروه قالوا
ما هذا الموعد الم يثقل موازيننا ويبيض وجوهنا ويدخلنا الجنة ويجرنا من النار
قال فيرفع الحجاب وينظرون الى وجه الله عز وجل فما اعطوا شيئا احب اليهم من
النظر اليه يعني در تفسير على بن ابراهيم روايت كند از صهيب كه حضرت رسول ص
خواند اين آيه را للذين احسنوا الحسنى وزيادة بعد ازان گفت كه چون داخل
شوند اهل جنت بجنت واهل نار بنار ندا ميكند منادى پروردگار كه اى اهل
جنت بدرستى كه خداى عز وجل وعده كرده است بشما وميخواهد كه اجرا كند و
برساند آن وعده را بشما ايشان گويند كه كدام است اين موعد آيا ثقيل نكرده ميزان

ما را از ثواب و سفید نکرد روی ما را و داخل نکرد در صحبت ما را و خلاص ما ساخت ما را
از نار پس در اینوقت بر میدارند حجابها را و ایشان نگاه میکنند بوجه خدا پس هیچ عطا
از براء ایشان دوستتر و محبوبتر از نظر کردن بوجه او نیست و مراد از وجه نور اعظم قدس است
که عقل کل یا نفس مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است چه در حدیث وارد است
که ایشان وجه الله گویند فی حدیث المعراج الذی اورده الدیلمی فی ارشاده قال الله
تعالی یا احمد ان فی الجنة قصرا من لؤلؤة فوق لؤلؤة ودرة فوق درة ولیس فیها
فصم ولا وصل فیها الخواص انظر الیهم فی کل یوم سبعین مرة واکلمهم کلما نظرت الیهم
ازید فی ملکهم سبعین ضعفا واذا تلذذ اهل الجنة بالطعام والشراب تلذذوا
اولئک بذکری وکلامی وحدیثی قال یا رب ما علامة اولئک قال مسجونون قد سجنوا
السنتهم من فضول الکلام وبطونهم من فضول الطعام یعنی حضرت پروردگار بحضرت
رسول صلعم در معراج بالمشافهه گفت یا احمد بدرستیکه در جنت قصریست که از یک دانه
مروارید کوچک بالای مروارید کوچک مروارید بزرگ بر بالای
مروارید بزرگ بحیثیتی که در او نه فصلی است و نه وصلی یعنی نه برشته کشیده اند
و نه بیکدیگر وصل کرده اند و در آن قصر اولیای خاص میباشند نگاه میکنم بسوی
ایشان در هر روز هفتاد بار و حرف میزنم هر بار که نظر میکنم بسوی ایشان زیاده
میکردانم ملک ایشان را هفتاد برابر الا آنکه پیشتر [illegible] در وقت اهل جنت
متلذذ میشوند از طعام و شراب متلذذ میشوند این خواص بذکر من و حدیث
من و کلام من حضرت رسول صلعم عرض کرد ای پروردگار من چیست علامت
ایشان فرمود ایشان مسجون می باشند یعنی بتحقیق که حبس کرده اند

زبان ایشان را

زبان ایشان را از کلام فضول و شکم ایشان را از طعام فضول و یروی عن بعضهم قال
ان الله لما رفع الحجاب بینه وبین المؤمنین نظروا الی ربهم یقعون فی نظرهم والهین شاخصین
ثمانمائة الف سنة فی سکوتهم وفی غالب شوقهم وکثرة نظرهم الی الله حتی اشتاقت الحور
قلن الهنا وسیدنا طالت المدة بیننا وبین احبتنا منتظرات الیهم ثم اخذتهم فتافیرسل
الحجاب فیقولون الهنا وسیدنا ندمنا نظرنا الیک لحظة ولحظتین ثم افعل بنا ما ترید فیقول
وعزتی وجلالی منذ رفعت الحجاب بینی وبینکم علی المشاهدة ثمانمائة الف سنة
فلو انتم ههنا جاءنا وحضرتنا فیقولون اللحظة واللحظتین فیقول لا تشبعون من
رؤیتی فارجعوا فان الحور والولدان تنتظرون قدومکم یعنی از بعضی عارفین روایت
شده که گفته است که بدرستی که چون بر میدارند حجاب را از میان خدای عز وجل و مؤمنین
نظر میکنند مؤمنین بسوی پروردگار خود واله و شاخص میشوند بحسن جمال پروردگار
هشتاد هزار سال و مست و بیخود میشوند از شدة شوق وکثرة تشنگی که دارند بسوی
خدای عز وجل تا آنکه مشتاق میشوند حور عین بمؤمنان و شکایت میکنند بخدا
و میگویند ای سید ما و آله ما بسیار دراز شده بود مدة فراق میانه ما و میانه دوستان
ما بدرستیکه ما منتظر بودیم بسوی ایشان و حالا که باین علم اعلا [illegible]
مشغول کرده پس خدای عز وجل نازل میکند حجاب را و میگویند مؤمنان که
بر میبند بسوی جنت پس مؤمنان گویند که ای سید ما و آله ما بکن [illegible]
جمال تو یک لحظه یا دو لحظه و بعد از آن بکن با ما هر چه میخواهی پس حضرت باری جل
شانه گوید قسم بعزة و جلال من که از آن وقت که برداشتم حجاب را از میان
خود و میان شما مشاهده میکنید مرا هشتاد هزار سال و شما در مناجاتید با من

و در حضور منید

و مع هذا میگوئید که بکن با ما [illegible] لحظه یا دو لحظه پس خدای عز وجل گوید که شما سیر نمیشوید هرگز
از دیدار من پس حالا بازگردید و بروید که حوریان و ولدان انتظار قدوم شما میکشند
عن طریق العامة اورده الشیخ محی الدین فی کتابه المسمی بالفتوحات باسناده مرفوعا الی
عبد الله بن مسعود عن علی بن ابی طالب عم فی حدیث طویل اوله فی احوال القیمة تفصیلا
واخره فی احوال الجنة ورؤیة رب العالمین ومهدا ولا تمهیدا وقال ان اهل
الجنة اربعة اصناف الرسل وهم الانبیاء والاولیاء وهم اتباع الرسل علی بصیرة وبینة
من ربهم والمؤمنون وهم المصدقون بهم والعلماء بتوحید الله من حیث الادلة العقلیة
قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولو العلم هؤلاء الذین اریدوا
العلماء وقال الله تعالی یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
الی ان قال وهذه الاربع الطوائف یتمیزون فی جنات عدن رؤیة الرب
بالکثیب الابیض وهم فیه مقامات طائفة منهم اصحاب المنابر وهی الطبقة العلیا الرسل
والانبیاء والطائفة الثانیة الاولیاء ورثة الانبیاء الذین هم علی بینة من ربهم
وهم اصحاب الاسرة وهی الطبقة الثانیة والطائفة الثالثة العلماء بالله
من حیث النظر البرهانی وهم اصحاب الکراسی والطائفة الرابعة وهم المؤمنون
المقلدون فی توحیدهم ولهم المراتب ثم قال قال علیه السلام فاذا اراد الله ان یتجلی لهم
فی الزور العام نادی منادی الحق فی الجنات کلها یا اهل الجنان حی علی المأدبة
العظمی والمنزلة الزلفی والمنظر الاعلی هلموا الی زیارة ربکم فی جنة عدن
فیتبادرون الی جنة عدن فیدخلونها وکل طائفة قد عرفت مرتبتها ومنزلتها
فیجلسون فیؤمر بالموائد فینصب بین ایدیهم موائد اختصاص ما رأوا مثلها

فی جنانهم و

فی جنانهم وطعام ما رأوا مثله فی منازلهم وکذلک ما یتنعمون من الشراب فاذا فرغوا
من ذلک خلعت علیهم من الخلع ما لم یلبسوا مثلها ولا عاینوه ولا ینالهم وهو قوله عم
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر فاذا فرغوا من ذلک خرجوا الی الکثیب
من مسک ابیض واخذوا منازلهم فیه علی قدر علمهم بالله لا بقدر العمل فان العمل مخصوص
بنعیم الجنان لا بمشاهدة الرحمن فبیناهم علی ذلک اذ نور قد بهرهم فیخرون سجدا فیسری
ذلک النور فی ابصارهم ظاهرا وفی بصائرهم باطنا وفی اجزاء ابدانهم کلها وفی لطائف نفوسهم
فیرجع کل شخص منهم عینا کله سمعا کله فیری بذاته کلها لا یقیده الجهات فهذا یعطیهم ذلک
النور فیقومون علی المشاهد فیأتیهم رسول من الله ویقول لهم تأهبوا لرؤیة ربکم جل
جلاله فها هو یتجلی لکم فیتأهبون فیتجلی لهم الحق جل جلاله وبینه وبین خلقه ثلث حجب
حجاب العزة حجاب الکبریاء وحجاب العظمة فلا یستطیعون نظرا الی تلک الحجب فیقول
الحق جل جلاله لاعظم الحجبة ارفع الحجب عن عبادی حتی یرونی فیرفع فیتجلی الله خلف
حجاب واحد فی اسمه الجلیل اللطیف الی ابصارهم وکلهم بصرها حتی کلهم نور یسری
فی ذواتهم فیکون لهم سمعا کلهم وقد اخذتهم جلال الله واشرقت ذواتهم بنور ذلک
الجلال الاقدس فیقول جل جلاله سلام علیکم عبادی ومرحبا بکم حیاکم الله سلام علیکم
من الرحمن الحی القیوم طبتم فادخلوها خالدین طابت لکم الجنة فطیبوا انفسکم بالنعیم
المقیم والثواب الکریم والخلود الدائم انتم مؤمنون الامنون وانا المؤمن المهیمن شققت
لکم اسما من اسمائی لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون انتم اولیائی وجیرانی واصفیائی و
خاصتی واهل محبتی فی داری سلام علیکم یا معشر عبادی المسلمین انتم المسلمون وانا
السلام سارکم وجهی کما سمعتم کلامی فاذا تجلیت لکم وکشفت لکم عن وجهی الحجاب فاحمدوا

وادخلوا الی داری غیر محجوبین عنی بسلام آمنین غیر واحلی واجلسوا حولی حتی تنظروا الی وتروا فی من غیر رقیب فلا تحفکم سجفی ولا حجزتکم بجواری واحفکم بنوری واغشیکم بجلالی واهب لکم من ملکی واقابلکم بضحکی واغذیکم بیدی واغمکم بروحی وانا رأیتکم الذی کنتم تعبدونی ولم تروننی وتحبونی وتخافون فوعزتی وجلالی وکبریائی وبهائی انی عنکم راض واحبکم واحب ما تحبون ولکم عندی ما تدعون وما شئتم کلما شئتم اشیاء فاسئلونی ولا تحتشموا ولا تستحیوا ولا تستوحشوا وانی انا الله الجواد الحق الغنی الملک الصادق وهذه داری قد اسکنتموها وجنتی قد ابحتکموها ونفسی قد اتیتکموها وهذه یدی ذات النداء والفضل مبسوطة ممتدة علیکم لا اقبضها عنکم وانا انظر الیکم لا اصرف بصری عنکم فاسئلونی ما شئتم واشتهیتم قد انسکم بنفسی وانا لکم جلیس وانیس فلا وحاجة ولا فاقة بعد هذا ولا بؤس ولا مسکنة ولا منعف ولا هرم ولا سخط ولا حرج ولا تحویل ابدا سرمدا نعیمکم نعیم الابد وانتم المؤمنون الآمنون المقیمون الآلکون المکرمون المنعمون وانتم السادات الاشراف اطعتمونی واجتنبتم محارمی فارتفعوا الی حوائجکم اقضاها لکم کرامة ونعمة قال علی م فیقولون یا ربنا ما کان هذا املنا ولا امنیتنا فیقول لهم العلی الاعلی المالک الملک السخی الکریم تبارک وتعالی هذا وجهی یا زوارکم ابدا سرمدا فانظروا الیه وابشروا فان نفسی عنکم راضیة فتمتعوا وقوموا الی ازواجکم فعانقوا وانکحوا والی ولائدکم فتفاکهوا والی غرفکم فادخلوا والی بساتینکم فتنزهوا والی دوابکم فارکبوا والی فراشکم فاتکئوا والی جواریکم وسراریکم فی الجنان فاستانسوا والی هدایاکم من ربکم فاقبلوا والی کسوتکم فالبسوا والی مجالسکم فتحدثوا ثم تلقوا قایلة لا اثم فیها ولا غائلة فی ظل ظلیل وامن مقیل ومجاورة الجلیل ثم رجعوا الی نهر الکوثر والکافور المطهر

والتسنیم السلسبیل

والتسنیم والسلسبیل والزنجبیل والماء المسکوب والفاکهة الکثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة ثم تلا رسول الله ص ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون سلام قولا من رب رحیم وتلی هذه الایة اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا الی هیهنا انتهی الحدیث ثم قال الشیخ ثم ان الحق بعد هذا الخطاب یرفع الحجاب ویتجلی لعباده ویخرون سجدا فیقول لهم ارفعوا رؤسکم فلیس هذا موضع سجود یا عبادی ما دعوتکم الا لتتنعموا بمشاهدتی فیمسکهم فی ذلک ما شاء الله فیقول هل بقی لکم شیء بعد هذا فیقولون یا ربنا وای شیء بقی وقد نجیتنا من عذاب النار وادخلتنا دار رضوانک وانزلتنا بجوارک وخلعت علینا ملابس کرمک وارأیتنا وجهک الکریم فیقول الحق جل جلاله بقی لکم فیقولون ربنا وما ذلک الذی بقی فیقول دوام رضائی عنکم فلا اسخط علیکم ابدا فما احلاها من کلمة وما الذها من بشری فبدأ سبحانه بالکلام فلهذا قال کن فیکون فاول شیء کان لنا الاستماع وختم بما بدأ فقال هذه المقالة فختم بالسماع وهو هذه البشری وتفاضل الناس فی رؤیته سبحانه وتفاوتون فیها تفاوتا عظیما علی قدر علمهم ومنهم من یطول سبحانه للملائکة ردوهم الی قصورهم فلا یهتدون ولا عطوا علیهم من سکر الرؤیة ولما زادهم من الخیر فی طریقهم فلم یعرفونها فلولا ان الملائکة یدلونهم وما عرفوا منازلهم فاذا وصلوا الی منازلهم تلقاهم اهلهم من الحور والولدان فیرون جمیع ملکهم قد اکتسی بهاء وجمالا مما رأیتم علیه فیقول لهم اهلهم وکذلک انتم قد زدتم من البهاء والجمال عالم یکن فیکم عندنا وفارقتکم ایانا فیتنعم بعضهم ببعض

انتهی از طریق عامه روایت کرده است حضرت شیخ محی الدین در کتاب فتوحات خود باسنا خود تا عبدالله عباس وعبدالله بن مسعود که ایشان روایت کرده اند از حضرت

امیر المؤمنین ع در حدیث طویل که اول آن احوال قیامت وآخر او در احوال جنت وزیارت رب العالمین است پس شیخ بعد از ذکر حدیث اول مقیدی میکند ومیگوید بدان بدرستی که اهل جنت چهار صنفند یکی رسل وانبیاء دویم اولیاء واهتاان اتباع رسل وانبیاء اند از روی بصیرة وبینة از پروردگار خود سیم مؤمنون واینها تصدیق کنندگان انبیاء اند چهارم علمایند بتوحید خدای عز وجل از جهة ادله عقلیة چنانچه خدای عز وجل در قرآن فرموده شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم مراد از اولوا العلم اینجا اینکه شهادت داده اند بتوحید خدایتعالی وگفته است یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات یعنی بلند میکند خدای عز وجل درجات اینها را که ایمان آورده اند از شما وآنها را که با ایشان علم ودانش داده است تا اینکه گوئیم این چهار طایفه ممتازند از یکدیگر در جنات عدن در تل ابیض در زیر نور عظمت الهی وایشان چهار مقام دارند طایفه اول اصحاب منابر واین طبقه علیا است واینها رسل وانبیاء اند طایفه دویم اولیاء الله وایشان ورثه انبیاء الله واصحاب سریر وعرش شدند طایفه سیم علماء اهل نظراند واصحاب کرسی اند وطایفه چهارم مؤمنین مقلدین اند در توحید پروردگار خود ایشان نیز مراتب دارند بعد از این مقیدی شیخ گوید که گفت امیر المؤمنین ع که چون اراده کند خدای عز وجل در جنت که تجلی کند بر اهل جنت در روز زیارت عالم ندا میکند منادی حق تم در جمیع جنات که ای اهل جنات شتابید وزود بیائید بر نعمت عظمی ومکان زلفی ومنظر اعلی زود بیائید بسوی زیارت پروردگار خود در جنت عدن ومی میگوئیم که پیشتر در حدیث سابق دانسته شد که مراد از عنایت زیارت شوق رب وملاقات رب جل شانه آنست بوجود مغفی چون این ندا بشنوند تعجیل میکنند در سیر وحرکت کردن بسوی جنت عدن پس داخل

میشوند دراد

زل

میشوند در او وهر طایفه میشناسند منزل خود ومرتبه خود را پس می نشینند در آن مکانها بر جای که بامر الهی مایهیا ساخته اند وشب میکنند در پیش مؤمنین که هرکس ندیده باشند مثل اینها در جنات خود وطعامهای آرند که هرگز مثل آن اندیده اند در جنات خود وهمچنین انچه از شراب ومانند آن وچون از اکل وعقد فارغ شوند خلعتهای پوشانند ایشان را که هرگز مثل آنها نپوشیده باشند وندیده باشند واین است قول امام ع ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر پس چون فارغ شوند از این نعمات بیرون می آیند بسوی آن تل که از مشک ابیض است ودر آنجا منازل خود قرار میگیرند بحسب قدر ومرتبه خود در علم بخدای عز وجل نه بحسب قدر عمل بجهة آنکه عمل مخصوص بنعمة ولذت جنت جسمانی است نه مختص بمشاهده ودیدن جمال روحانی پس ایشان در این حال باشند که یکبار نوری بر ایشان فایض شود که اکثر از مدهوش کند پس بیفتند بر زمین وسجده کنند ساری شود آن نور بر چشمهای ظاهری ایشان وبر بصیرة باطنی ایشان ودر تمامی اجزا بدن ایشان ودر لطایف نفوس ایشان پس هر شخصی تمام مدت بینا میشود پس می بینند همه چیزها را بذات خود ومعتقد میکنند ایشان از جهات فوق وتحت یعنی مشغول نمیکنند ایشان را جهة فوق از جهة تحت وبالعکس بسبب آن نور فایض حاصل میشود وازاین جهة چشم قوی میشود از برای مشاهده نور جمال الهی بعد از آن رسولی می آید از جانب پروردگار ومیگوید که حالا مهیا شوید باز برای مشاهده نور الهی که حالا تجلی میکند بر شما پس ایشان مهیا میشوند وتجلی میکند حضرت پروردگار بر ایشان واز برای سه حجاب یکی حجاب عزة دویم حجاب کبریا سیم حجاب عظمة وایشان طاقت مشاهده این حجب نمی آورند پس حضرت جبار جل شانه میگوید

باعظم حجاب که بود از حجابها از بندگان من تا بر بینند نور جمال مرا معاینه پس بودا شتم
میش حجابها و تجلی میکند حضرت پروردگار از ورای حجاب واحد که اسم لطف است
با بعضی ایشان همچو دریا وقت بلند یک بیرون حرمت و ندا میکند برایشان توشه و سرایت میکند
در ذوات ایشان و ایشان از این سبب بمنزله اسم واحد میشوند و مبهوت میسازد
جمال الهی و منور میشود ذات ایشان بنور این جمال اقدس پس حضرت حیات جمال جلاله
میگوید که سلام من بر شما باد ای بندگان من و مرحبا و تحیات من بر شما باد و سلام
باد بر شما از جمیع حی قیوم خوشحال شوید شما داخل شوید بجنت و دایم باشید عطای
خود را خوش شد از بطلب رسید از نعمتهای مقیم و بتاج اعظم از رب کریم و سبب
خلود دایم و شما مؤمنید و امین شده کاینید و منم خدای امین کننده و بدرستی اشتقاق
کردم اسم مؤمن را از اسمای خود خوفی نیست بعد از این بر شما خوار نخواهد بود شما
شما اولیای منید و هم سایرگان منید و اصفیای منید و خاصه منید و اهل محبت
منید در خانه من سلام من بر شما ای گروه بندگان مسلمین من شما اسلمیتید و من سلام خود
باشد که به بینید وجه مرا چنانکه خوشنود کلام مرا مراد از وجه مخلوقه قرب الهی است
چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که انا وجه الله پس چون تجلی کنم برای شما و ما
کنم حجابها را از روی خود از برای شما حمد کنید مرا و داخل شوید بجلوه من بدون حجاب
بسلامتی و امنیت پس وارد شوید بر من و بر نشینید حول من تا آنکه نظر کنید بر
سوی من و به بینید مرا از نزدیک تا آنکه من تحفها بدهم بشما از تحفهای خود و
جایزه بدهم بشما از جوایز خود و محفوظ کرده ام شما را بنور خود و احاطه کنم بشما
بنور جمال خود و به بخشم مر شما را از ملک و پادشاهی خود و متعکف سازم شما را

از تبشیر خود

از تبشیر خود و عطا دهم بشما ابدیت خود و بپوشانم بشما از روح و ریحان خود منم آن بودم
که شما میپرستیدید مرا و ملتمس بید و دوست میداشتید مرا و میترسیدید از من پس بدرستی جلال
خودم قسم و بکبریا و بهای خود قسم که من از شما راضیم و دوست میدارم شما را و دوست میدارم
چیزی را که شما دوست میدارید و هر چه میخواهد نفس شما و متلذذ میشود چشم شما در نزد
من است از برای شما و هر چیز که میخواهید و طلب میکنید و صیادهم میکنید و وحشت ارض میکنید
و منم خدای حق و جواد و غنی و ملک و صادق الوعد بنیانی دارم من است بتحقیق که ساکن کردم
شما را در دار و جنت من است بتحقیق که مباح کردم بشما و این ذات من است بتحقیق که منم
ادار بشما و اندیست صاحب کرم من است مبسوط و ممتد ساختم بسوی شما فرا گیریم
دست خود را از شما و من نظر میکنم بسوی شما و بر میدارم چشم خود را از شما پس سؤال
کنید از من آنچه میخواهید و اشتهای آن دارید پس بتحقیق که الحال دادم شما را بجود و من
ملبس و اکرم شما را پس حاجت و فاقه نیست شما را بعد از این و در او مسکنی و صعوبت
پیری و اشتعلی و ملالتی و تحولی از جوانی ببدی نیست شما را دائما و سرمدا نعمت شما
نعمت ابدی است و شما امنید و معتمدید و مالکیند و مکرمید و متنعمید و شما آن ستید
اشرافید که اطاعت کردید مرا و اجتناب کردید از محارم من پس حمد کنید خدای خود را
بر من تا ابد ابد الآباد پس از روی کراهت پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که پس مؤمنین میگویند
که ای پروردگار ما این است این نهایت آرزوی ما لیکن حاجت ما از تو همین نظر کردن
است بوجه کریم تو و حصول رضای تست از ما پس حضرت مالک الملک الغنی
الکریم تبارک و تعالی میگوید بایشان که این است وجه من ظاهر و هویدا از برای شما
دائما و سرمدا پس نظر کنید بسوی من و مژده باد بشما که من از شما راضیم و متمتع

شوید از نور جمال من و بروید بسوی ازواج خود و در بغل گیرید ایشان را و نکاح کنید ایشان را
و متفکه شوید بفرزندان خود و داخل شوید بغرفهای خود و سیر کنید در جنات و شکوفه
بوستانهای خود و سوار شوید باسبهای خود و تکیه کنید بر فرشهای خود و دامن بگیرید
بکنیزهای خود در جنتها و هدایای پروردگار خود را قبول کنید و جامهای خود را بپوشید
در مجالس خود صحبت بدارید و بعد از آن اندکی استراحت بکنید بنحوی که خواب نباشد
و سستی نباشد در سایه ممتد و در امن و امان و مجاورت حضرت پروردگار خود بعد از آن
فرمود بروید بسوی نهر کوثر و نهر کافور مطهر و نهر التسنیم و زنجبیل و سلسبیل و ماء
مسکوب و فاکهه بسیار که از درخت چیده باشند و ممنوع نباشد چیدن آنها پس حضرت
علیه السلام فرمود که بعد از آن حضرت رسول این آیه را خواندند ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل
فاکهون هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون لهم فیها فاکهة و لهم ما یدعون
سلام قولا من رب رحیم و بعد از آن این آیه را خواندند اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا
و احسن مقیلا انتهی الحدیث بعد از آن شیخ روایت کرده اند از طرق عامه که بدرستی که خدا
عز و جل بعد از این خطاب مستطاب بیت عید از حجاب و تجلی میکند بر بندگان خود
و ایشان بر زمین می افتند و سجده میکنند پس حضرت پروردگار میگوید بایشان که
بردارید سرهای خود را که امروز روز سجود نیست ای بندگان من من شما را دعوت
نکرده ام مگر از برای اینکه متنعم شوید از مشاهده من پس ایشان و دل خود میدهند
بسیار لا یحصی و ملائکه بعد از آن میگویند که آیا باقی مانده چیزی از نعمتهای چیزی
که بشما نرسیده باشد ایشان میگویند ای پروردگار ما کدام چیز است که باقی مانده باشد
و بتحقیق که نجات دادی ما را از عذاب جهنم و داخل کردانیدی ما را بر رضوان خود و فرود

آوردی ما را

آوردی ما را در همسایگی خود و پوشانیدی ما را خلعتهای کرامت خود و عوض بما
وجه کریم خود را پس حضرت حق میگوید باقی مانده است چیزی که بشما نرسیده است
ایشان گویند ای پروردگار ما چه چیز است آن پس حضرت باری جل شانه میگوید
که آن دوام رضای من است از شما و ساخط نبودن نیست بر شما ابدا شیخ میگوید
که واه واه چه شیرین است این کلمه و چه لذیذ است انتها دهم ربانی که حضرت باری
جل شانه ابتدا کرد بکلام وقتی که ما را خلق میکرد و گفت کن پس اول چیزی که بما
داد لذت استماع کلمه کن بود و ختم کرد بچیزی که ابتدا بآن کرده بود یعنی بانتها الرضی
ختم کرد باینکلام یعنی باین لذت عظمی و بعد از آن شیخ میگوید که علمای الهی
متفاوتند در رویت حق سبحانه و تعالی بتفاوت عظیم بحسب قدر علم و معرفت خود
پس بعضی از ایشان اشد و اشق در اشتیاق اند و بعضی از ایشان اضعف و اضعف در اضعف
بعد از این کلام حضرت ملک علی ... پروردگار مبارکه میگوید که یاد کردانید بندگان
مرا بسوی قصور ایشان و ایشان از شدت شکر هر ساعت راه بمنزل خود ملتفت نباشند
بود و اینکه راه بیشتر دیده بودند شاید یافته نشوند و اگر نه این بودی که ملائکه
دلیل منزل و ماوای ایشان باشند ایشان بمنازل خود راه پیدا نتوانستند برد
چون بمنازل خود اهل او از حور و غلمان ملاقات کنند ایشان را می بینند
که جمیع ملک ایشان را پوشیده است و فرو گرفته است نور و بهاو زیبای ایشان
و افاضه کرده اند آن نور را افاضه ثانیه بر ملک ایشان پس میگویند که بتحقیق
که زیاد شده است سیمای انوار و حسن و جمال شما وقتی که از شما مفارقت
میکردیم پس منعم میشوند از آنها از یکدیگر و فی کتاب الاختصاص عن الصادق

قال قال رسول الله صلعم اذا اراد الله تبارك وتعلى قبض روح المومن قال يا ملك الموت
انطلق انت واعوانك الى عبدي فطال ما نصب بدنه من اجلي فاتني بروحه لاريحه
عندي فياتيه ملك الموت بوجه حسن وثياب طاهرة وريح طيبة فيقوم بالباب فلا
يستاذن بوابا ولا يهتك حجابا ولا يكسر بابا معه خمسمائة ملك اعوان معهم طيات الريحان
والحرير الابيض والمسك الاذفر فيقولون السلام عليك يا ولي الله البشر فان الرب
يقرئك السلام اما انه عنك راض غير غضبان وابشر بروح وريحان وجنة نعيم قال اما
الروح فراحة من الدنيا وبلواها واما الريحان من كل طيب في الجنة فيوضع على دقنه
فيصل ريحه الى روحه فلا يزال في راحة حتى تخرج نفسه ثم ياتيه رضوان خازن
الجنة فيسقيه شربة من الجنة لا يعطش في قبره ولا في القيمة حتى يدخل الجنة ريانا فيقول
يا ملك الموت رد روحي حتى يثني على جسدي وجسدي على روحي قال فيقول ملك الموت
كل واحد منكما على صاحبه فيقول الروح جزاك الله من جسد خير الجزاء لقد كنت في طاعة
الله مسرعا وعن معاصيه مبطيا فجزاك الله من جسد خير الجزاء فعليك السلام الى
يوم القيمة ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال فيصيح ملك الموت ايتها الروح الطيبة
اخرجي من الدنيا مومنة مرحومة مغتبطة قال فرقت به الملائكة وفرحت عند
الشدائد وسهلت له الموارد وصار لحيوان الخلد قال ثم يبعث الله له صفين من
الملائكة غير القابضين لروحه فيقومون سماطين ما بين منزله الى قبره ويستغفرون
له ويشفعون له فيعجل ملك الموت وينتهي بشره عن الله بالكرامة والخير كل مجالس
القيمة امته يزجه بالدهن والريحان ويقاء النفس ويقدمه بالنفس ولا الدين
قال فاذا المنحت الملقوم قال الحافظون اللذان معه يا ملك الموت ارفق بصاحبنا

وارفق فنعم الاخ كان ونعم الجليس لم يمل علينا ما يسخط الله قط فاذا خرجت روحه خرجت
كانها بيضاء ونعت في سكة وعن كل ريحان في الجنة فادرجت ادراجا وعرج به
القابضون الى السماء الدنيا فيفتح له ابواب السماء ويقول لها البوابون حياها الله من
عبد كانت يكبر لقد كان يرد علينا بعمل صالح ونسمع حلاوة صوته بالقران قال فبكى له ابواب
السماء والبوابون لفقده ويقولون يا رب لقد كان لعبدك هذا عمل صالح وكنا نسمع حلاوة
صوته بالذكر القران ويقولون اللهم ابعث لنا مكانه عبدا نسمعنا ما كان يسمعنا ويضع الله
ما يشاء فيصعدون به الى العرش رجب به ملائكة السما كلهم اجمعون ويشفعون له ويستغفرون له
تبارك وتعالى رحمتي عليه من روح ويتلقاه ارواح المومنين كما يتلقى الغايب غايبه فيقول بعضهم
لبعض ذروا هذه الروح حتى تفيق فقد خرجت من كرب عظيم واذا هو استراح اقبلوا اليه
يسألونه ويقولون ما فعل فلان وفلان فان كان قد مات بكوا واسترجعوا ويقولون ذهبت
امه الهاوية انا لله وانا اليه راجعون قال فيقول الله ردوها عليه فمنها خلقتهم وفيها
اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فاذا احملت سريره قال بعث الله الملائكة وانذعوا
اندفاعا والشياطين سماطين ينظرون من بعيد ليس لهم عليه سلطان ولا سبيل فاذا
بلغوا به القبر توثبت بقاع الارض كل تريد من الحفر فقالت كل بقعة منها اللهم اجعله
في بطني قال فيجاء به حتى يوضع في الحفرة التي قضاها الله له فاذا وضع في لحده مثل
ابوه وامه وزوجته وولده واخوانه قال فيقول لزوجته ما يبكيك قال فيقول الحقكم
تركتنا معولين قال فيجي صورة حسنة قال فيقول ما انت فيقول انا عملك الصالح
انا لك اليوم حصن حصين وجنة وسلاح بامر الله قال فيقول بالله لو علمت انك
في هذا المكان لنصبت نفسي لك ولما عزني مالي وولدي قال فيقول يا ولي الله

البشر بالخير والله انه يسمع خفق نعال القوم اذا رجعوا ونفضهم ايديهم من التراب اذا
رجعوا ترجوهم وهلعوا قال فيقول له الارض مرحبا يا ولي الله مرحبا بك اما والله
لقد كنا نتمناك انت علي تمشي اي على ظهري فانا لك اليوم اشد حبا اذا انت في بطني
اما وعزة ربي لاحسن جوارك ولابردن مضجعك ولاوسعن مدخلك انما انا
روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران قال ثم يبعث الله اليه ملكا فيضرب بجناحه
عن يمينه وعن شماله ومن بين يديه ومن خلفه فيوسع له من كل طريقة اربعين ذراعا فاذا قبره
مستدير بالنور قال ثم يدخل عليه منكر ونكير وهما ملكان اسودان يخدان الارض بانيابهما
ويطان في شعورهما حدقتاهما مثل قدر النحاس واصواتهما كالرعد العاصف وابصارهما
مثل البرق اللامع فينتهرانه ويصيحان به ويقولان من ربك وما نبيك وما دينك ومن
امامك فان المومن ليغضب حتى ينفض من الادلال بي لكرامة على الله من غير قرابة ولا نسب
فيقول ربي ربكم ورب كل شيء الله ربي ونبيكم محمد صلعم خاتم النبيين وديني الاسلام
الذي لا يقبل الله غيره دينا وامامي القران مهيمنا على الكتب وهو القران العظيم فيقولان
صدقت وحققت وفقك الله وهداك انظر ما ترى عند رجليك فاذا هو بباب
من نار فيقول انا لله وانا اليه راجعون ما كان هذا ظني برب العالمين قال فيقولان يا
ولي الله لا تحزن ولا تخش وابشر واستبشر ليس هذا لك ولا انت له انما اراد الله
تبارك وتعلى ان يريك من اي شيء نجاك وفي نقلك برحمته فقد اغلق هذا الباب
عنك ولا تدخل النار ابدا انظر ما ترى عند راسك فاذا هو بمنازله من الجنة و
ازواجه من الحور العين قال فيثب وثبة لمعانقة حور العين لزوجته من ازواجه
فيقولان له يا ولي الله ان لك اخوة واخوات لم يلحقوا انتم قرير العين كما شوقي

حلة اليوم الذي قال فيفرش له وسيط ويلين قال فوالله ما فرحي قد نام من لذة بين
يدي امه وابيه باثقل نومة منه قال فاذا كان يوم القيمة مجيئه عتق من النار فيطيف
به فاذا كان عندنا تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك وهو على كل شيء قدير وقفت
عنده تبارك وانطلقت تنزيل فقال انا ات لشفاعة رب العالمين قال فيجي عتق
من العذاب من قبل يمينه فتقول الصلوة اليك عن ولي الله فليس لك علي ما قبلي
سبيل فياتيه من قبل يساره فيقول الزكوة اليك عن ولي الله فليس لك الى ما
قبلي سبيل فياتيه من قبل راسه فيقول القران اليك عن ولي الله فليس لك الى
ما قبلي سبيل فيخرج عتق من النار غضبا فيقول دونكما ولي الله وليكما قال فيقول
القبر وهو في ناحية القبر اما والله ما منعني من ولي الله اليوم الا انتظرت
ما عندكم فاما اذ جزتم من ولي الله عند القبر وهو تتحفا ولي الله ذخر حصن عند
الميزان وجسر جهنم والعرض على الله فقال علي امير المومنين ثم يفتح لولي الله من
منزله الجنة الى قبره تسعة وتسعين بابا يدخل عليه روحها وريحانها وطيبها ولذ
وبورا اليوم القيمة فليس شيء احب اليه من لقاء الله قال فيقول يا رب عجل لي قيام
الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي فاذا كانت صيحة القيمة خرج من قبره مستور
عورته مسكنة روعته قد اعطي الامن والايمان وبشر بالرضوان والروح و
الريحان والخيرات الحسان فيستقبله الملكان اللذان كانا معه في الحيوة الدنيا
فينفضان التراب عن وجهه وعن راسه لا يفارقانه ويبشرانه هو وينبيانه و
يؤمنانه كل ما راعه شيء من اهوال القيمة قالا له يا ولي الله لا خوف عليك اليوم
ولا حزن نحن الذين ولينا عملك في الحيوة الدنيا ونحن اولياؤك اليوم

فى الاخرة انظر تلكم الجنة التى اورثتموها بما كنتم تعملون قال فيقام فى ظل العرش فيدنيه الرب تبارك وتعالى حتى يكون بينه وبينه حجاب من نور فيقول له مرحبا فيبيض وجهه ويسر قلبه ويطول سبعون ذراعا فى فرحته فوجهه كالقمر وطوله طول ادم وصورته صورة يوسف ولسانه لسان محمد وقلبه قلب ايوب كلما غفر له ذنب سجد فيقول عبدى اقرا كتابك فيضحك فرائصه شفقا وفرقا قال فيقول الجبار هل زدنا عليك سيئاتك ونقصنا من حسناتك قال فيقول يا سيدى بل انت قايم بالقسط وانت خير الفاصلين قال فيقول عبدى اما استحييت ولا راقبتنى ولا خشيتنى قال فيقول سيدى قد سترت على فلا تفضحنى فان الخلائق ينظرون الى قال فيقول الجبار وعزتى يا مسكين لا افضحك اليوم قال فالسيئات فيما بينه وبين الله مستورة والحسنات بارزة للخلائق قال فكلما غفر له ذنب قال سيدى ما يسعى الى النار احب الى من ان تعيرنى قال فيقول الجبار تبارك وتعالى اتذكر يوم كذا وكذا اطعمت جائعا ووصلت اخا مؤمنا كسوت يوما مؤمنا جئت فى الضحى تدعونى بحرها ارسلت عينك فرقا سهرت ليلة شفقا غضضت طرفك منى فرقا فاذا الذاء انا ما احسنت فشكرته واما ما اسات فغفرته فعند ذلك ابيض وجهه وسر قلبه ووضع التاج على راسه وعلى يديه الحلى والحلل ثم تقول يا جبرائيل انطلق بعبدى الى دار كرامتى فيخرج من عند الله قد اخذ كتابه بيمينه فيدحو به مد البصر فيبسط صحيفته للمؤمنين والمؤمنات وهى تنادى هاؤم اقرؤا كتابيه انى ظننت انى ملاق حسابيه فهو فى عيشة راضية فاذا انتهى الى باب الجنة قيل له هات الجواز قال هذا جوازى مكتوب فيه بسم الله الرحمن الرحيم هذا جواز جايز من الله العزيز الحكيم لفلان بن

فلان مع رب العالمين

دون من رب العالمين فينادى مناد فيسمع اهل الجمع كلهم الان فلان بن فلان قد سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا قال فيدخل فاذا هو بشجرة ذات ظل ممدود وماء مسكوب وثمار مهدلة يخرج من ساقها عينان تجريان فينطلق الى احدهما كلما مر بها فيغتسل منها فيخرج عليه نضرة النعيم ثم يخرج من الاخرى فلا يكون فى بطنه مغص ولا اذى ابدا وذلك قوله وسقاهم ربهم شرابا طهورا ثم تستقبله الملائكة فيقول طبت فادخلها مع الخالدين فيدخل فاذا هو بسماطين من شجر اغصانها اللؤلؤ وفروعها الحلى والحلل ثمارها مثل ثدى الجوارى الابكار فتستقبله الملائكة معهم النوق والبراذين والحلى والحلل فيقولون يا ولى الله اركب ما شئت والبس ما شئت قال فيركب ما اشتهى ويلبس ما اشتهى وهو على ناقة او برذون من نور وثيابه من نور وحليته من نور يسير فى دار النور معه ملائكة من نور وغلمان من نور ووصايف من نور حتى تهابه الملائكة يرونه من النور فيقول بعضهم لبعض تنحوا فقد جاء وفد الحليم الغفور قال فينظر الى اول قصر له من فضة مشرقا بالدر والياقوت فتشرف عليه ازواجه فيقولون له مرحبا مرحبا انزل بنا فيهم ان ينزل بقصره قال فيقول الملائكة سر يا ولى الله فان هذا لك وغيره قال حتى ينتهى الى قصر من ذهب مكلل بالدر والياقوت فتشرف عليه ازواجه فيقلن مرحبا مرحبا يا ولى الله انزل بنا فيهم ان ينزل بهم فيقول الملائكة سر يا ولى الله فان هذا لك وغيره قال حتى ينتهى الى قصر مكلل بالدر والياقوت فيهم ان ينزل بقصره فيقول له الملائكة سر يا ولى الله فان هذا لك وغيره قال فيسير حتى ياتى تمام الف قصر كل ذلك ينفذ فيه قصره ويسير فى ملكه اسرع من طرف العين فاذا انتهى الى اقصاها قصر الكرسى راسه فيقول الملائكة ما لك يا ولى الله فيقول والله لقد كاد بصرى ان يختطف فيقولون

يا ولى الله ابشر فان لك فيها ما لا عين رات ولا خطر على قلب بشر يرى باطنه من ظاهره وظاهره من باطنه لبنة من فضة ولبنة من ذهب ولبنة ياقوت ولبنة در ملاطها المسك قد شرف بشرف من نور يتلالا ويرى الرجل وجهه فى الحايط وذلك قوله ختامه مسك يعنى ختام الشراب ثم ذكر النبى عم الحور العين فقالت ام سلمة بابى انت وامى يا رسول الله اما لنا فضل عليهن قال بلى بصلاتكن وصيامكن وعبادتكن لله بمنزلة الظاهرة على الباطنة وحدث ان الحور العين خلقهن الله فى الجنة مع شجرها وحسنهن على انعامهن فى الدنيا على كل واحدة منهن سبعون حلة يرى بياض سوقهن من وراء الحلل بسبعين كما يرى الشراب الاحمر فى الزجاجة البيضاء كالمسك الابيض فى الياقوت الحمراء يجامعها فى قوة مائة رجل فى شهوة اربعين سنة وهن اتراب ابكار عذارى كلما نكحت صارت عذراء لم يطمثهن قبلهم انس ولا جان يقول لم يمسهن انس ولا جن قط فيهن خيرات حسان يعنى خيرات الاخلاق وحسان الوجوه كانهن الياقوت والمرجان يعنى صفاء الياقوت وبياض اللؤلؤ قال وان فى الجنة نهرا حافتاه الجوارى قال فيوحى اليهن الرب تبارك وتعالى اسمعن عبادى تمجيدى وتسبيحى وتحميدى فيرفعن اصواتهن بالحان وترجيع لم يسمع الخلائق مثلها قط فتطرب اهل الجنة وانه لتشرف على ولى الله المراة ليست من نسائه من السجف فلولا ان الله قضى ... لها ضوء ونور فيظن ولى الله ان ربه اشرف عليه او ملك من الملائكة فيرفع راسه فاذا هو بزوجة قد كادت يذهب نورها بنور عينيه قال فتناديه قد ان لنا ان يكون لنا منك دولة فيقول لها ومن انت قال فتقول انا ممن ذكره الله فى القران لهم ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد فيجامعها فى قوة مائة شاب ويعانقها سبعين سنة من اعمار الاولين وما يدرى انظر الى وجهها ام الى حلقها ام الى ساقها

من تحتها

من شئ ينظر اليه منها الا راى وجهه من ذلك المكان من شدة نورها وصفائها ثم تشرف عليها اخرى احسن وجها واطيب ريحا من الاولى فتناديه قد ان لنا ان يكون لنا منك دولة قال فيقول لها ومن انت فتقول انا ممن ذكر الله فى القران فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون قال وما من احد يدخل الجنة الا كان له من الازواج خمسمائة حوراء مع كل حوراء سبعون خادما وسبعون جارية كانهن اللؤلؤ المنثور كانهن اللؤلؤ المكنون وتفسير المكنون بمنزلة اللؤلؤ فى الصدف لم تمسه الايدى ولم تره الاعين واما المنثور فيعنى فى الكثرة وله سبع قصور فى كل قصر سبعون بيتا فى كل بيت سبعون سريرا على كل سرير سبعون فراشا عليها زوجة من الحور العين تجرى من تحتهم الانهار انهار من ماء غير اسن صاف ليس بالكدر وانهار من لبن لم يتغير طعمه لم يخرج من ضروع المواشى وانهار من عسل مصفى لم يخرج من بطون النحل وانهار من خمر لذة للشاربين لم يعصره الرجال باقدامهم فاذا اشتهوا الطعام جاءتهم طيور بيض يرفعن اجنحتهن فياكلون من اى الالوان اشتهوا جلوسا ان شاؤا او متكئين وان اشتهوا الفاكهة سبقت اليهم الاغصان فاكلوا من ايها اشتهوا قال والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار فبينا هم كذلك اذ يسمعون صوتا من تحت العرش يا اهل الجنة كيف رايتم منقلبكم فيقولون خير المنقلب منقلبنا وخير الثواب ثوابنا قد سمعنا الصوت واشتهينا النظر الى نور جلالك وهو اعظم ثوابنا وقد وعدته ولا يخلف الميعاد فيامر الله الحجب فيقوم سبعون الف حجاب فيركبون على النوق والبراذين وعليهم الحلى والحلل فيسيرون فى ظل الشجر حتى ينتهوا الى دار السلام وهى دار الله

ما ر البهاء والنور والسرور والكرامة فيسمعون الصوت فيقولون يا سيدنا سمعنا لذاذة
منطقك فارنا نور وجهك فيتجلى لهم سبحانه حتى ينظروا الى نور وجهه تبارك وتعالى المكنون
من عين كل ناظر فلا يثبتوا الكون حتى يخروا على وجوههم سجدا فيقولون سبحانك ما عبدناك
حق عبادتك يا عظيم قال فيقول يا عبادى ارفعوا رؤسكم ليس هذه بدار عمل انما هى دار كرامة
ومسئلة ونعيم قد ذهب عنكم اللغوب والنصب فاذا رفعوها وقد اشرقت وجوههم من
نور وجهه سبعين ضعفا ثم يقول تبارك وتعالى يا ملائكتى اطعموهم واسقوهم فيأتون
بالوان الاطعمة لم يروا مثلها قط فى طعم الشهد وبياض الثلج ولين الزبد فاذا اكلوه
قال بعضهم لبعض كان طعامنا الذى خلفناه فى الجنة عند هذا حلما قال ثم يقول الجبار
تبارك وتعالى يا ملائكتى اسقوهم قال فيأتون باشربة فيقبضها ولى الله فيشرب شربة لم
يشرب مثلها قط قال ثم يقول يا ملائكتى طيبوهم فيأتيهم ريح من تحت العرش بمسك
اشد بياضا من الثلج تغير وجوههم وجباههم وجنوبهم تسمى المثيرة فيتمكنون من
النظر الى نور وجهه فيقولون يا سيدنا حسبنا لذاذة منطقك والنظر الى نور وجهك
لا نريد به بدلا ولا نبغى عنه حولا فيقول الرب تبارك وتعالى انى اعلم انكم الى ازواجكم
مشتاقون وان ازواجكم اليكم مشتاقات فيقولون يا سيدنا اما علمك بما فى نفوس
عبادك فيقول كيف لا اعلم وانا خلقتكم واسكنت ارواحكم فى ابدانكم ثم رددتها
عليكم بعد الوفاة فقلت اسكنى فى عبادى خير مسكن ارجعوا الى ازواجكم قال
فيقولون يا سيدنا اجعل لنا شرطا قال فان لكم كل جمعة زورة ما بين الجمعة الى
الجمعة سبعة آلاف سنة مما تعدون قال فينصرفون فيعطى كل رجل منهم رمانة
خضراء فى كل رمانة سبعون حلة لم يرها الناظرون المخلوقون فيسيرون

فيقدمهم

فيقدمهم بين ايديهم حتى يبشروا ازواجهم وهن قيام على ابواب الجنان قال فلما
دنى منها نظرت الى وجهه فانكرته من غير سوء فقالت حبيبى لقد خرجت من عندى
وما انت هكذا قال فيقول تلومينى ان اكون هكذا وقد نظرت الى نور وجه
ربى تبارك وتعالى فاشرق وجهى من نور وجهه ثم يعرض عنها فينظر اليها فلوت ان اكون
هكذا فيقول حبيبتى لقد خرجت من عندك وما كنت هكذا فيقول حبيبتى وقد نظرت
الى وجه الناظر الى وجه ربى فاشرف وجهى من وجه الناظر الى نور وجه ربى سبعين
ضعفا فيعانقها من باب الخيمة والرب تبارك وتعالى يضحك اليهم فينادون باصواتهم
الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور قال ثم ان الرب تبارك وتعالى
يأذن لنبيين فيخرج رجل فى موكب حوله الملائكة والنور امامهم فينظر اهل الجنة
فيمدون اعناقهم اليه فيقولون من هذا به الكريم على الله فيقول الملائكة هذا المخلوق
بيده والمنفوخ فيه من روحه والمعلم الاسماء هذا آدم قد اذن له على الله قال ثم يخرج
رجل فى موكب حول الملائكة قد صفت اجنحتها والنور امامهم قال فيمد اليه اهل
الجنة اعناقهم فيقولون من هذا فيقول الملائكة هذا نوح قد اذن له على الله
قال ثم يخرج رجل فى موكب حوله الملائكة قد صفت اجنحتها والنور امامهم قال
فيمد اليه اهل الجنة اعناقهم فيقولون من هذا فيقول الملائكة هذا موسى بن عمران
الذى كلمه الله تكليما قد اذن له على الله قال ثم يخرج رجل فى موكب حوله الملائكة
قد صفت اجنحتها والنور امامهم فيمد اليه اهل الجنة اعناقهم فيقولون من هذا
الذى قد اذن على الله فيقول الملائكة هذا روح الله وكلمته هذا عيسى بن مريم
قال ثم يخرج رجل فى موكب فى مثل جمع من كان قبله سبعين ضعفا حوله الملائكة

قد صفت اجنحتها والنور امامهم فيمد اليه اهل الجنة اعناقهم فيقولون من هذا الذى
قد اذن له على الله فيقول الملائكة هذا المصطفى المؤتمن على الرسالة سيد ولد
آدم هذا النبى محمد صلى الله عليه وآله قد اذن له على الله قال ثم يخرج رجل فى موكب حوله الملائكة قد
صفت اجنحتها والنور امامهم فيمد اهل الجنة اعناقهم فيقولون من هذا فيقول
الملائكة هذا اخو رسول الله صلى الله عليه وآله فى الدنيا والآخرة قال ثم يؤذن للنبيين والصديقين
والشهداء فيوضع للنبيين منابر من نور وللصديقين منابر من نور وللشهداء
كراسى من نور ثم يقول الرب تبارك وتعالى مرحبا بوفدى وزوارى وجيرانى يا
ملائكتى اطعموهم فطالما اكل الناس وجاعوا وطالما روى الناس وعطشوا
وطالما نام الناس وقاموا وطالما امن الناس وخافوا قال فيوضع لهم اطعمة
لم يروا مثلها قط على طعم الشهد ولين الزبد وبياض الثلج ثم يقول يا ملائكتى فكهوهم
فيفكهونهم بالوان من فواكه لم يروا مثلها قط ورطب عذب وهم على بياض الثلج و
لين الزبد قال ثم قال النبى صلى الله عليه وآله انه لتضيع الجنة من الرمان فتستر وجوه الرجال
بعضهم من بعض ثم يقول يا ملائكتى اكسوهم قال فينطلقون الى شجرة فى الجنة فيجيئون
منها حللا مصقولة بنور الرحمن ثم يقول طيبوهم فيأتيهم ريح من تحت العرش تسمى
المثيرة اشد بياضا من الثلج تغير وجوههم وجباههم وجنوبهم ثم يتجلى لهم تبارك وتعالى
حتى ينظروا الى نور وجهه المكنون عن عين كل ناظر فيقولون سبحانك ما عبدناك
حق عبادتك يا عظيم ثم يقول الرب سبحانه وتعالى لا اله غيره لكم كل جمعة زورة
ما بين الجمعة الى الجمعة سبعة آلاف سنة مما تعدون يعنى در كتاب اختصاص از حضرت
صادق ع والخرائج حود وا نحضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت كند كه كفت چون اراده

ميكند حضرت

ميكند حضرت پروردكار كه قبض روح مؤمن كند كويد يا ملك الموت تو واعوان
تو بروید بسوى ان بنده كه ليسار نجيب الله اختر است نفس خود را در طاعت و
عبادت من از براى رضاى من و روح او را بياوريد از براى من تا انكه راحت يابد
در جوار من پس ملك الموت مى ايد با نفس ملك از اعوان خود كه در دست ايشان
دسته ريحان و صر بيابيض و مسك اذفر باشد و صورت نيكو و جامه هاى پاك
و خوشبو مى ايستد بر در خانه مؤمن و بعد از ان انكه از بواب اذن بطلبد
يا حجاب را بدر داخل مى شود بر ان مؤمن و ميكويد السلام عليك يا ولى الله
بشارت باد تو را كه رب تو بتو سلام مى رساند بدان و اكاه باش كه رب تو از تو
است و هيچ وجه غضبناك نيست و بشارت باد تو را بروح و ريحان و جنة نعيم
بعد از ان فرمود كه روح يعنى راحت از دنيا و بلاى دنيا و ريحان يعنى از هر كل
خوشبوى پس ملائكه ريحان را مى كذارند بر بالاى بينى او و مى رسد بوى ان بروح
او پس لا ينقطع ان بوى كل بر و حش مى رسد و روح خوش در راحت ميباشد تا انكه
پيرون مى رود از تن باسانى و بعد از ان رضوان خازن جنت مى ايد و شربت
اب در جنت مى اورد و باو ميدهد و ديكر هركز تشنه نميشود نه در قبر و نه در
قيامت تا انكه داخل بهشت در حالتى كه سيراب باشد شود پس المؤمن كويد طلب
الموت كه ايملك الموت ياد كردى روح مرا تا انكه مى ثنا كويم حمد خود را
و ثنا كويد حمد من ملك الموت چنين كند پس روح مؤمن كويد بحبيبى خود
كه خدا ايتم جزاده ز تو را بهترين جزاها بتحقيق كه تو در طاعت خدا سريع بودى
و در شقاوت بطى بودى پس خدا ايمه تو را جزا دهاد بهترين جزاها و

وبرتو باد سلام من تا روز قیامت و جسد نیز بروح مثل او گویند بعد از ان ملک الموت
باواز سخت میگوید بیرون ای مومن که حالا بیرون رو از دنیا و جاییکه مومن در حرم معتقد
باشی پس ملائکه بر ما رند روح المومن را و بلند کنند و شداید را بردارند از او و اسان کنند
بر او هواره بعد از ان خداوند عز و جل میفرستد ملائکه دیگر را و ایشان را وصف میکنند
از منزل او تا قبر او و طلب امرزش و شفاعت میکنند از برای او و بعد از ان ملک الموت
روح مومن نقل میکند یعنی مشغول میسازد بلطف و مهربانی و امین وار بجا میرساند
و مثل بخانه بر و در دکار عالم او میرساند از ضرو کرامت و نعمت چنانکه مبی را واله اش
خوش امد میگوید که فدای تو شوم و کلامید هد و حضرت فرمود که چون روح مرا بحلقوم رسید
ملک که رقیب و حافظ مومن میباشد ملک الموت میگوید که رفیق باش بصاحب
ما و رفق و مدارا کن که خوب برادری بود با ما و خوب جلیسی بود ما هرگز از او طول اثیم
واهر گز صدا نشنیدیم غضب در زبان او پس چون روح او بیرون رود مانند نخل سفید
و بکذارند او را در سکه سفیدی و سکه عطرهاست که از مشک و عنبر و زعفران می
سازند از و رد و گل و ریحان جنت پس او را در ج میکنند در اعداد در ج کردنی
و بر میدارند قابضان ارواح ان روح را و عروج میکنند بسوی اسمان دنیا پس وا
میکنند از برای او در اسمانها و در بانان اسمان میگویند تحیت خدا بران جسد باد
که این روح دران بود و بتحقیق که مرور میکرد با عمل صالح او و شنیدیم جه و ر صوت
او را در قراءة قران پس گریه کنند درهای اسمان و در بانان اسمان بفقدان او و
ایشان میگویند ای پروردگار ما بتحقیق که عبد تو صالح بود و ما شنودیم حلاوت
صوت او را در ذکر و قراءة قران و بعد از ان میگویند که ای پروردگار ما بفرست

ازین روح باینجای او بنده را که بشنواند بما انچه میشنوانیدیم بنده تو پس خدای تعالی کند
با روح انچه میخواهد پس ملائکه او را بالا میبرند بشفقتها بسوی عرش و مرحبا می
گویند با و جمیع ملائکه اسمانها و امرزش میطلبند و شفاعت میکنند از برای او و
خداوند عز و جل میگوید که رحمت من بر او باد ان روح یعنی ان روح اعظم ملاقات می
کنند او را ارواح مومنین که پیشتر از بدن مفارقت کرده اند چنانکه ملاقات می
کنند غایب را پس بعضی میگویند که بگذارید او را تا از هول و بیهوشی نجوت
اید و چون استراحت کند مواسات او و سوال میکنند که فلان که برادر ما چه شد
پس اگر بگوید که مرد پس گریه میکنند از برای او و میگویند انا لله و انا الیه راجعون
و میگویند که بردند او را بمادر او هاویه پس خدای عز و جل میگوید که حالا باز گردانید به
سوی زمین که من از او خلق کردم مر او را و اعاده خواهم کرد از و بیرون می ارم بار دیگر
پس چون بر تابوت بگذارند و بردارند خدای تعالی میفرستد ملائکه را و انداع میکنند
تا بتابوت انداع کردنی و شیاطین وصف می ایستند از دور و نگاه میکنند از
دور و جان نداریم که نزدیک او بیایند مبادرت میکنند بقایم ارض چون بلغ
سبز و میگوید هر بقعه اللهم اجعلنی بطنی پس میبرند ملائکه او را بقبری که مقدر
کرده باشند خدا تعالی از برای او پس چون بلحد می کذارند متمثل میشود باو پدر و
مادر و زوجه و ولد او و برادر او پس میگوید که ... چرا گریه میکنی میگوید
که از مفارقت تو که ما در ایحصا جت که داشتی و رفتی بعد از ان ... الصورت
خوب مومن میگوید که تو کیستی میگوید که عمل صالح تو من از برای تو ... روز
حصن حصین و سپر و سلاح تو ام بامر خدا مومن گوید که والله من اگر میدانستم که تو

مرا اینجا ان باشی تعب می انداختم نفس خود را از برای تو ... شکر مرا لعن ... پس
ان عمل صالح گوید که بشارة باد تو را یا ولی الله بحضرت پیغمبر باید که والله ... المومنین احاز
بای ... و تمنه که باز میگویند از و من او و بتحقیق که رو میکنند ... روح او را و نفسه
مرا ... میگوید مرا ... ازو نیست که یا ولی الله مرحبا بتو والله که من دوست میداشتم
تو را و تو رفیق من بودی پس من تو را بسیار دوست میدارم حالا که در شکم من
امدی بتو خواهم که خوب میکنم همسایگی تو را و خوش حال میکنم و وسیع
میسازم جای تو را و این است جزای نیت که من یا او ... جنت یا
کو دالی ... از کو دالهای اتش ... پس خداوند عز و جل میفرستد ملکی را و املاک با او که
میزند بیمین قبر و شمال قبر او و قدام و خلف او و قبر پس وسیع میکنند از هر طرف
چهل شهر از تو و قبر او میشود و مستور میشود و بعد از ان داخل میشوند بر او منکر و
نکیر و ایشان دو ملک سیاهند که ملکها فند زمین را با خنهای پای خود و ریگ
راه میروند و موهای ایشان میکشد در زمین ... و چشمهای ایشان مثل ... است
که مخالف ... باشد و اواز ایشان مثل رعد باشد ... ایشان مثل برق لامع
پس ان مومن را مقرر کنند ... بسیار تند و اواز میکنند با او سخت و میگویند که کیست
پروردگار تو و کیست نبی تو و چیست دین تو و کیست امام تو پس مومن گوید که رب
من و رب شما و رب همه چیز خداست و نبی من و نبی شما محمد خاتم همه پیغمبرانست
و دین من اسلام است که قبول نمیکند خدا از او دین دیگر را و کتاب من قران است
که بزرگتر از همه کتابهای اسمانیست پس اند و ملک میگویند که راست گفتی
و موفق شدی خدا توفیق دهد تو را و هدایت کند حالا انظر بجانب بالای

پای خود کن پس المومن نگاه کند و بیند دری از نار پس بگویند که انا لله و انا الیه راجعون
من اینکار نداشتم به پروردگار عالم پس اند و ملک گویند که یا ولی الله اندوهگین مشو
و بترس بشارت باد تو را که این از برای تو نیست و لیکن از برای ان ... لیکن خدای عز
و جل میخواهد نماید بتو که بدانی که تو را از چه چیز نجات داده و عفو کرده است بشارت
باد بتحقیق این در از اتش داخل نخواهی شد در او هرگز حالا نگاه کن بجانب بالای سر خود
و ببین که ببیند پس نگاه کند و ببیند منازل حور را از حوض جنت پس بی اختیار بجهد
بسوی ازواج خود از برای معانقه پس میگویند که یا ولی الله بدرستیکه تو برادران و
خواهران داری که ... اند بهالا بخواب خواب بکلام خود مرسید ... چون ... خواب
عاشق و ... تا روز قیامت حضرت فرمود که بعد از ان فرش می اندازند
از برای او و بالش میگذارند برای او پس والله که هیچ کودکی ... پدر و مادر خود نخوابد
نکرم و خواب نازی که کرانتر از این خواب باشد تا روز ... پس چون روز قیامت
مبعوث شود یکقطعه از اتش بیاید بسوی او و طواف کند در دور او پس اگر سوره تنزیل
سجده و تبارک را مداومت کرده باشد بر در رب العالمین و شفاعت کند پس بیاید
ان اتش باشد و تنزیل سجده و بگوید من ام شفاعت از نزد رب العالمین پس
قطعه اتش دیگر بیاید از جانب راست اعلی نماز بیاید و بگوید که برو از نزد ولی
الله که تو را نیست بر من ... پس اتش بیاید از جانب یسار او پس زکوة گوید
برو از نزد ولی الله که نیست تو را بر او سبیلی پس برون اید طایفه از نار و
غضبناک باشند و گویند نصلوة و زکوة نزد شما است ولی الله پس صبر
گوید وای ... قرار ایستاده باشد والله منع نکردم از ولی الله امروز الا

انیکه نگاه کردم تا بهبینم که در نزد شما چیست از حفظ و حرمت پس چون شما حفظ کرده بودی
الله را از عذاب قبر و صورت ان برای او برای وضو و حصار شده میزان و حرمت و وقت
عرض علی الله پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که وامیکند از منزل او در جنت بسوی قرار
تو موزن دس و داخل میشود او ان در جا بفرا و حلم و ریحان جنت و طیب و لذة و نور او
تا روز قیامت و نیست هیچ چیز دوست تر در نزد او از لقاء خدا یعنی قیامت پس میگوید
کدای پس شتاب کار من تعجیل کن ای برای من قیام قیامت را تا انکه روم بسوی اهل خود
و مال خود پس چون صباح قیامت مبعوث شود بیرون اید از قبر خود پوشیده صورت و
دلش ساکن و مطمئن باشد و تحقیق که عطا کرده باشند با و امن و امان و بشارت
بر رضوان و روح و ریحان و الخیرات الحسان استقبال کنند او را دو ملک که همنشین با او
بودند در دنیا پس خاک را از سر و روی او پاک کنند و از و مفارقت نکنند و بشارت میدهند
و امید وار میسازند و فرح میدهند او را از داهیه که از اهوال قیامت بر او طاری
شود میگویند یا ولی الله خوفی و حزنی نیست تو را امروز ما ان دو ملکیم که موکل
باعمال تو بودیم در دنیا امروز دوستان توایم نظر کن باینجانی که میراث رسیده است
بتو بسبب عمل تو پس او را بمقامی میبرند در ظل عرش پس نزدیک میکردانند خدا ای او را
محمود تا انکه میانه او و خدای عز و جل نیست مگر حجابی از نور پس خدای عز و جل میگوید
مرحبا و از اینجهت رویش سفید میشود و قلبش مسرور میکردد و میبالد بر خود تا انکه
هفتاد ذراع طول قامت او میشود پس روی او چون قمر میشود و طول قامت او چون
طول قامت ادم و صورتش چون صورت یوسف و لسانش چون لسان محمد
و قلبش چون قلب ایوب هر گناهی که از گناهان او را خدای امرزیده است میکند پس

عز و جل

خدای عز و جل میگوید ای بنده من بخوان کتاب اعمال خود را پس در اینوقت میلرزد پشت
و اعضای او از ترس پس خدای عز و جل میگوید که ایا هیچ زیاد نوشته ام از سیئات
تو و هیچ کم نوشته ام از حسنات تو مومن میگوید که ای سید من ملکه قایم بودند بقسط
و عدل و تو بهترین حاکمین و فاضلین پس خدای عز و جل میگوید ای بنده من هیچ حیا
نکردی و هیچ عزة مرا نگاه نداشتی و هیچ از من نترسیدی مومن میگوید ای سید من بتحقیق
که بد کردم حالا رسوا مکن مرا بجهة اینکه خلائق بمن نگاه میکنند پس خدای عز و جل میگوید
ای بنده گناه کار من رسوا نمیکنم تو را حضرت فرمود که گناهانش مستور میکردد و میانه
او و میانه خدای عز و جل و سرزنش میکند او را از برای گناه او میگوید که ای سید من
حقا که بجهنم رفتن من دوست تر است بسوی من از اینکه تو مرا سرزنش کنی و من از خجلت
هلاک شوم بعدازان خدای عز و جل میگوید که ایا بخاطرت می اید که در فلان روز
گرسنه را سیر کردی و برادر مومنی احسان کردی و طواف خانه و حج کردی و
در صحاری و مرا میخواندی در حالتی که محرم بودی و از ترس من گریه میکردی
و سحر ها بیدار میشدی از ترس من و چشمهای خود را میپوشیدی از ترس من حالا اینها
بجا و انجا است یعنی در برابر انها است حالا انچه از اعمال خوب داری او را مشکور
کردم و انچه از اعمال بد داری او را مغفور کردم پس در اینوقت المومن رویش
سفید میشود و دلش مسرور میکردد خدای عز و جل میکند او را تاج کرامت بر سرش
و حلی و حلل بود ستهایش بعدازان میگوید یا جبرئیل ببر با عبد من و بنما
او را کرامت مرا پس بیرون می اید از نزد خدای عز و جل و کتاب در دستش را ست است
پس مستقیم میشود از برای او راهی تا مسافت مد بصر پس منبسط میشود صحیفه اعمال او

از برای مؤمنین و مؤمنات در اینوقت منادی میکند المومن هاوم اقرؤا کتابیه انی ظننت
انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة پس چون میرسد بسوی جنت میگویند باو که بیاور برات
خود را میگوید بلی این است که نوشته است در او بسم الله الرحمن الرحیم هذا جواز
جائز من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان من رب العالمین یعنی این جواز جائز است
از خدای عزیز حکیم از برای فلان بن فلان از پروردگار عالمیان پس در اینوقت ندا
میکند منادی که میشنوند جمیع اهل محشر که بتحقیق فلان بن فلان سعید شد بسعادتی که ابد
از او شقاوتی نباشد حضرت فرمود که پس داخل میشود بجنت پس می بیند درخت سایه
دار و اب دیدن انرا و میوه های او بیند انرا و می بیند که از زیر ساق این درخت دو چشمه جاری
میشود پس میرود بسوی یکی از انها و هر وقت که رد میکند باو و غسل میکند از او بیرون
می اید از و تازه روی نرم پوست میکردد پس میاشامد پس غنی میباشد در بطن او مغص
یعنی پیچیدن و رنجی و نه دردی هرگز و این است قول خدای عز و جل و سقیهم ربهم شرابا طهورا
پس در اینوقت استقبال می کنند ملائکه جنت و میگویند که ای اباد بر تو جنت داخل شو با و
با داخل شده کان خالدین پس داخل می شوند و می بینند دو صف از درختان را که شاخهای
انها از لؤلؤ و فروع انها از حلی و حلل اراسته شده و میگویند که ای ولی الله سوار
شو بر هر مرکبی که میخواهی و بپوش هر جامه را که میخواهی و سوال کن هر چه میخواهی پس
سوار میشود هر مرکبی که میخواهد و می پوشد هر جامه را که میخواهد پس او بر ناقه سوار
میشود پا برزوش از نور و جامهایش از نور است و سیر میکند در فضای بهشت و
با او ملائکه اند از نور و غلمان از نور و غلامان مانند از لؤلؤ مکنون هیبت می افتد بر دلهای
ملائکه از این نورها پس میگویند بعض از ملائکه مر بعضی را که دور شوید و راه

دهید که تحقیق

دهید که تحقیق که امده است وفد حلیم و غفور در مغفرت مغفره باید پس نظر کنند المومن به
سوی اول قصر خود که از نقره است مرصع بدر و یاقوت پس مشرف میشوند با او
ازواج او و میگویند مرحبا مرحبا فرود بیا از برای ما پس اراده کند که فرود اید ملائکه گویند
ای ولی الله حالا سیر کن که این قصر و این ازواج از تست و غیر اینهم از برای تو هست
پس سیر کند تا انکه برسد بقصری از طلا مکلل بدر و یاقوت پس مشرف میشوند باو
ازواج او پس اراده کند که فرود اید بان قصر پس ملائکه گویند که سیر کن ای ولی الله که
این قصر و این ازواج از تست و غیر اینهم از برای تو هست پس سیر کند تا برسد بقصری
از یاقوت احمر مکلل بدر و یاقوت پس اراده کند که فرود اید پس ملائکه گویند که
سیر کن ای ولی الله که این قصر از تست و غیر اینهم نیز از برای تو هست پس هم چنین سیر
میکند المومن تا انکه میرسد بتمام هزار قصر هر کدام هر ان انها حاضره میکنند چشم او را و
سیر میکند در ملک خود در یک طرفة العین پس چون میرسد باخرین قصرهای خود سر
خود را پائین می اندازد ملائکه میگویند که چیست تو را یا ولی الله میگوید که والله
که نزدیک است که نور چشم من ربوده شود پس میگویند یا ولی الله بشارت باد
تو را که اینجا کوری نمیباشد و کوری نمیرسد پس بیاید بسوی قصری که از ظاهر او
می نماید باطن او و از باطن مینماید ظاهر او و یک خشت او از طلا و یک خشت از نقره
و یک خشت از یاقوت و یک خشت از در و گل او مشک است و لیکن قصرها دارد
از نور که می درخشند و می بینند روی خود را هر کس که بدیوار ان قصر نگاه می کند
و این است قول خدا و ختامه مسک یعنی ختام الشراب بعد از ان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ذکر صور را انکود پس ام سلمه گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله

ما را انقضا نیست بعد از الیقین فرمود که بلی شما انقضا ندارید از انجا که صلوة خود و صیام خود و عبادات
خود از برای رضای حق بمنزله آن کار برده اید برابر استو و فرمود که حور عین را خلق کرده است خدا
در جنت با شجر جنت نگاه داشته است از برای شوهران انها که در دنیا اند بر هر یک از ان
حور عین هفتاد جامه است دیده میشود بیاض ساق انها از ورای هفتاد جامه چنانکه شراب
سرخ از شیشه سفید و چون تار ابیض در یاقوت احمر و مجامعت میکند المؤمن بالحور
عین بقوت صد مرد که از برای شهوت مجامعه میکنند تا چهل سال و این حوریان اتراب اند
و ابکار اند و مقرر الذین هر وقت که مناکحه میکنند مؤمن باز می بیند که بکر است لم یطمثهن انس
قبلهم ولا جان میگوید که مجامعت نکرده است ایشان را پیش از ازواج ایشان انسی و نه جنی
هرکز و در میان حوریان خیرات حسان الوجوه می باشد که گویا یاقوت و مرجان اند یعنی
مثل سرخی یاقوت و بیاض لؤلؤ و حضرت فرمود به تحقیق که در جنت نهریست که در دو
کنار او دختران بکر می باشد پس صبحی میکند خداوند عز و جل بایشان که بشنوانید بندگان
ما را اواز تمجید و تسبیح و تحمید پس بلند میکنند اواز خود را بالحان و ترجیع بنحوی که نشنیده
باشند خلایق مثل او را هرکز پس نظر میکنند اهل جنت و می بینند که مشرف شده است
بر ولی الله [illegible] و ستر که از ثنا و مؤمن نیست پس جلوه کند نور انوار قصر
المؤمن را و منازل او را پس گمان میکند مؤمن که مکر حضرت جبار تجلی کرده است
بر او یا ملکی از ملائکه مقرب او پس سر بالا کند چه ببیند حوری را که نزدیک است که نور
چشم مؤمن را خیره کند پس ندا میکند بخو که ایا وقت ان رسیده که از تو بما نوبت برسد
پس مؤمن گوید که تو کیستی میگوید که من از انهایم که خداوند عز و جل در قران فرموده که لهم
ما یشاؤن فیها و لدینا مزید پس المؤمن مجامعت کند با ان حور بقوة صد جوان و معانقه

کند با او مقدار چهل

کند با او هفتاد سال از عمرهای قدیم و عمیقانه که بکدام عضوش نگاه کند ایا نگاه بود ز سرش یا بر
پشتش یا پایش از انجه که در همه انها اکر نگاه میکند روی خود را مشاهده میکند از صفای بدن و صفا
بعد از ان مشغول میشود بر آن حور دیگر که خوشبوتر و خوشروتر از اول پس او ندا کند و بگوید که
بتحقیق حالا وقت ان رسیده که از تو بما نوبت برسد مؤمن گوید که تو کیستی میگوید من از انهایم
که خداوند عز و جل در قران فرموده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون حضرت
فرمود که نیست هیچ احدی که داخل شود در جنت مگر انکه هست او را از ازواج او هفتاد حورا
با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد جاریه که کویا لؤلؤ مکنون اند و مکنون بمنزله لؤلؤ ای
که در صدف باشد مساس نکرده باشد هیچ دستی او را و ندیده باشد هیچ چشمی او را و اما
منثور یعنی لؤلؤ بسیار و المؤمن را هفتاد قصر باشد در هر قصری هفتاد بیت
و در هر بیت هفتاد سریر و بر هر سریر هفتاد فرش و بالای ان فرش زوجه ایست
از حور عین جاریست از تحت ان قصور انهاری از اب غیر اسن یعنی صاف که در او کدورت
نباشد و انهاری از لبن که تغییر نیافته باشد طعم او و بیرون نیامده باشد از پستان
مواشی و انهاری از عسل مصفی که بیرون نیامده باشد از بطون نحل و انهاری از خمر لذة
للشاربین که نفشرده باشند مردم به پاهای خود پس چون اشتهای طعام میشود مؤمن
می اید طیور سفید و بر میدارند بالهای خود را پس میخورد ان مؤمن از هر لونی که
اشتهایش باشد نشسته یا تکیه کرده و چون اشتهای فواکه میشود سبقت میگیرند
بسوی او شاخهای درختان پس میخورد از هر کدام که میخواهد بعد از ان حضرت
حکایت کرد از قران و فرمود بعد از ان ملائکه می ایند و داخل میشوند بر ولی الله
از هر باب و میکویند سلام باد بر شما بر صبری که کردید در دنیا پس خوب دار

دار اخرت پس در این عیش و تنعم باشید که ناکاه میشنوند اوازی از تحت عرش که اهل جنت
چونی چیند اینجا را که امیر ایشان را از دار دنیا میکویند بهترین بد حالت اینجا که
بدل ان بما داده و بهترین ثوابهاست ثوابی که بما داده و بتحقیق که ما شنیدیم اواز
تو را و اشتیاق ان داریم که نظر کنیم بسوی انوار جلال تو و این اعظم ثوابهای است
و تحقیق که وعده کرده بما و خلاف نخواهی کرد وعده خود را پس خدای عز و جل امر میکند حجب را
پس میگیرند هفتاد هزار حجاب پس سوار میکنند مؤمنان را بر نوقها و براذین که اراسته
بحلی و حلل باشند پس سیر میکنند همه جا در سایر در جنت تا اینکه میرسند بدار السلام و ان
دار خداست و دار بها و نور و سرور و کرامات است پس میشنوند صوت حضرت باری
جل شانه پس میکویند یا سید ما شنیدیم منطق لذیذ تو را پس بنما نور وجه خود را پس
حضرت جبار جل شانه تجلی کند برایشان تا انکه نظر کنند بسوی نور وجه رب العالمین
تعالی و تقدس که مکنونست از چشم هر بیننده پس حالات بفرح چنانکه نتوانند شد
تا انکه بر زمین می افتند بر روی خود و سجده میکنند و میکویند پاک و منزهی از همه
نقایص ما عبادت نکرده ایم ترا انچه حق عبادت تو باشد پس حضرت جبار جل شانه می
کوید ای بندگان من بر دارید سرهای خود را که نیست اینجا دار عمل بلکه دار کرامت و مسکن است
و نعیم است لا غیر بتحقیق که زایل شد از شما تعب و نصب پس چون سر بر دارند منتهی و
منشعشع شده باشد روی ایشان از نور وجه حضرت باری جل شانه هفتاد هزار برابر
انکه پیشتر بود پس میکوید تبارک و تعالی ای ملائکه من اطعام کنید ایشانرا پس بیارند
ملائکه از برای ایشان الوان اطعمه که ندیده باشند مثل ان هرکز در طعم عسل و بیاض برف
و نرمی روغن پس چون بخورند ان طعام را میکویند بعض ببعض که ان طعام که ما الان خوردیم

در جنت خود

در جنت خود پیش این طعام حکم خواب دارد پس میکوید حضرت باری جل شانه ای ملائکه
من شربت بدهید ایشانرا پس می ایند ملائکه با شربتهای لذیذ پس میکیرند مؤمنان از دست
و می اشامند شربتهای اکمه که نیاشامیده باشید مثل او هرگز پس حضرت جبار جل شانه میکوید
ای ملائکه من معطر کنید ایشانرا پس بیایند ملائکه با بادی از تحت عرش مشکی که از برف سفید
تر باشد پس خوشبو کنند روی ایشان و جامه های ایشانرا و حلیهای ایشانرا پس متمکن
میشوند بنگاه کردن بسوی نور وجه او و میکویند یا سید ما کافی نیست ما را منطق لذیذ تو و لذة نگاه
بسوی نور وجه تو ما نمیخواهیم چیز دیگر که بدل این باشد و منزل ما نیست که از این بگریزیم
بسوی لذات دیگر پس رب تبارک و تعالی میکوید که بدرستیکه من میدانم که شما بسوی ازواج
خود مشتاقید و ازواج شما بشما مشتاقند پس میکویند یا سید ما چه چیز ما را مشتاق گرداند
نفوس بندگان تو باشد پس میکوید خداوند عز و جل که چون ندانم من خلق کردم شما را و
ساکن کردانیدم روح شما را در بدن شما و بعد از ان باز رد نکردم بر شما روح شما را
در بدن شما بعد از وفات پس گفتم داخل شوید در بهشت من و بخوشترین مسکن باز گردید
بسوی ازواج خود میکویند که ایشانها پس بکن بنا امر که شرط حضرت باری جل شانه
میفرمایند تا پیشیکه شما راست برمن که هر جمعه زیارت کنید ما بین هر جمعه تا جمعه هفتاد
هزار سال در نزد شما زندگان پس باز میکردند بسوی ازواج و جنات خود پس
عطا میکند بهر مؤمن هفتاد ریحانه و در هر ریحانه هفتاد جامه است که ندیده است کسی از
مخلوقین پس چون می ایند بجنات خود استقبال میکنند بعضی از ولدان او تا
بشارت دهند ازواج او را و ازواج او ایشانرا باشند منتظر در درهای جنت او پس چون
نزدیک میشوند بازواج خود و ازواج او نظر میکنند بسوی المؤمن پس بنشینند

او را و میکوید ای حبیب من تو بیرون رفتی از نزد من روی تو چنین نبود المؤمن کوید
که ای حبیبه من منکر مشو من که روی من چنین درخشان شده است و پیشتر چنین نبود بتحقیق
که نظر کردم بسوی نور روی پروردگار پس درخشان شد روی من از نور روی او
پس از این سخن ساکت میشود و نظر میکند بسوی زوج خود نظر کردنی و میکوید ای حبیبه من
بتحقیق که بیرون رفتم نظر کردم بسوی روی کسی که نظر کرده بود بسوی روی پروردگار من پس
درخشان شد روی من از روی کسی که نظر کرده بود بسوی تو و چه پرورد کار من هفتاد
سال که هرگز نشستم پس معانقه میکنند یکدیگر را و در خیمه از حور و خدای عز و جل تبسم
میکند و فرحان میشود از حال ایشان و گفتگوی ایشان پس المؤمن ندا میکند که الحمد
لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور حضرت شیخ فرمود بعد از آن خدای تبارک
و تعالی از نعیم هیچ چیز پس بیرون می اید مردی در رو کبی و هلاوه که بر اطراف
ایشان و نور پیش روی ایشان پس نظر می کنند اهل بهشت و مردانعیکنند که نهای
خود را بسوی او و میکوید کیست این که بسیار کرامی است نزد خدای عز و جل پس
ملائکه میکویند این مخلوقیست که خدای عز و جل بدست خود افرید و نفخ کرد در او
از روح خود و تعلیم اسما او مینمود است که او نزدیک است از برای زیارت نور رب العالمین
پس بیرون می اید مردی دیگر با خیل و حشم و در حول او ملائکه باشند که صف کرده باشند
بالهای خود را از برای او و نور پیشاپیش او میرفته باشد پس اهل جنت کردن خود را دراز
میکنند و میکویند که کیست این پس ملائکه میکویند که این نوح نبی است که اذن یافته است
از برای زیارت نور پروردگار خود پس بیرون می اید مردی دیگر با خیل و حشم و در حول
او ملائکه بالهای خود را صف کرده و نور پیشاپیش او میرود پس اهل جنت کردن

خود را دراز

خود را دراز میکنند و میکویند کیست این ملائکه میکویند که این خلیل خدا ابراهیم است
که اذن یافته است از برای زیارت نور پروردگار خود پس بیرون می اید مردی با خیل
و حشم و در حول او ملائکه بالهای خود را صف ساخته نور پیشاپیش او میرود اهل
جنت کردن خود را دراز می کنند و میکویند کیست این ملائکه میکویند که این موسی بن
عمران است که تکلم کرده است خدای عز و جل با او و اذن یافته است از برای زیارت نور پروردگار
عالم پس بیرون می اید مردی دیگر با خیل و حشم و در حول او ملائکه بالهای خود را صف
کرده باشند و نور پیشاپیش او میرود اهل جنت کردن دراز میکنند بسوی او و ملائکه
میکویند که این روح الله و کلمة الله عیسی بن مریم است پس بیرون می اید مردی دیگر که خیل
و حشم او هفتاد بار برابر خیل و حشم جمیع انبیا و ملائکه او باشند و نور پیشاپیش
او میرود و اهل جنت کردن خود را دراز میکنند بسوی او و میکویند که کیست این ملائکه
میکویند که این مصطفی است بعد هو رسالت رسید و لدا مرم است محمد صلعم که اذن یافته است
از برای زیارت نور پروردگار عالم پس بیرون می اید مردی دیگر با خیل و حشم و در حول
او ملائکه بالهای خود را صف کرده باشند و نور پیشاپیش او میرود و اهل جنت
کردن دراز می کنند بسوی او و میکویند کیست این ملائکه میکویند که این برادر
رسول الله صلعم است مرتضی او حضرت فرمود که بعد از آن امر میشود که نبیین و
صدیقین و شهدا بنشینند پس از برای انبیا منابر میکذارند و از برای صدیقین
تخت و از برای شهدا کرسیها از نور پس از آن خدای عز و جل میفرماید که مرحبا بوفد
و نقارنی و جیرانی یعنی سواران که بدیدن و بزیارت من و بمجلس من امده اند
ای ملائکه اطعام کنید ایشان را که مدت بسیار مردم سیر بوده اند و اینها کرسنه بوده اند

از برای رضای من و مردم سیراب بودند و اینها تشنه و مردم در خواب بودند و اینها بیدار
بودند و نماز میکذاردند و مردم بیخوف بودند و اینها خوفناک بودند از من پس ملائکه
طعامها بیارند که هرگز هیچکس ندیده باشد از طعم انها چون شهد و بوی انها چون روغن
و سفیدی انها چون برف باشد حضرت فرمود که میکفت لرزنده مانند از ترس ان پس بیهوش
میشود روی مردم از مردم پس ندا میرسد که ای ملائکه خلعت بپوشانید اینها را پس
ملائکه انها را میبرند بسوی درخت جنت یعنی طوبی و میاورند از برای ایشان جامها
که صیقل زده باشند بنور الهی پس ندا میرسد که معطر کنید اینها را پس بادی و
نسیمی می اید از تحت عرش که منثره نام دارد و از برف سفیدتر باشد و معنبر میکند
روی انها را و پیشانی انها را و جلوهای انها را و بعد از ان تجلی میکند از برای ایشان
که مکنون است از چشم هر بیننده پس میکویند در اینوقت که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
یا عظیم پس حضرت باری جل شانه میفرماید که هر روز جمعه از برای شماست این نعمت یعنی
و زیارت رب تبارک و تعالی و ما بین هر جمعه تا جمعه دیکر هفت هزار سال است از
برای شما زندگان

مقاله چهارم

در ذکر احوال نفوس اشقیا از حین احتضار
و مفارقت از بدن عنصری تا دخول بسجین ظلمت عجین و بیان قهرها و غضبها
الهی نسبت بایشان در جمیع مکان و این مشتمل بر چهار بابست

باب اول

در
ذکر احوال نفوس اشقیا در وقت احتضار و مفارقت از بدن عنصری و بیان
قهرها و غضبها الهی نسبت بایشان در ان اول من تتمة الحدیث الاول الذی
اوردته فی الکافی فی الباب الاول قال عم و اذا کان لوبه عدو الله فانه یاتیه افبح
خلق الله زیا و انتنه ریحا فیقول ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم و انه لیعرف

عاسله و یاشد

غاسله و یناشد حملته لیحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا عنه اکفانه ثم تقولان
له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت و لا هدیت
فیضربان یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا
الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال من الضیق مثل ما فیه القنا
من الزج حتی ان دماغه لیخرج من بین ظفره و لحمه یعنی از تتمه حدیث اول که در باب
اول کفته شد از کافی این است که حضرت امام عم کفت که اکر امرد دشمن خدا باشد پس
بدرستیکه ملک الموت می اید بقبض روح او بصورتی که قبیح ترین خلق خدا باشد به
حسب زی و هیئت و کنده ترین چیزها باشد بحسب بوی پس میکوید بشارت
باد ترا بنزول حمیم و بافروخته شدن باتش جهنم و بدرستی که میشناسد غاسل خود
و قسم میدهد حمالان تابوت خود را که نکاه دارند او را داخل مکنید بقبر پس چون
داخل کنند بقبر دو ملک که امتحان کننده اهل قبور رند می ایند و بیکطرف می اندازند
کفنهای او را بعد از ان میکویند که کیست رب تو و چیست دین تو و کیست نبی
تو پس میکوید نمی دانم پس میکویند ان دو ملک ندانسته باشی هرکز و مهتدی نباشی
هرکز پس میزنند بکرز بر میان کله اش یکضرب که هیچ حیوانی نباشد که از هیبت
اواز ان کرز بر خود نلرزد مکر انس و جن بعد از ان میکشایند از برای او دری
بسوی دوزخ پس میکویند مر او را که حالا بخواب بدترین حالها از تنکی مثل
چوب نیزه که در اهن نیزه کرفته باشند بحیثیتی که از تنکی قبر مغز سر او بیرون اید
از میان ناخن او و کوشت او و من تتمة الحدیث الرابع الذی اوردته فی الکافی
فی الباب الاول قال عم فاذا ادخل الکافر قبره قالت له لا مرحبا بک و لا اهلا

اما والله لقد كنت ابغضك وانت تمشي على ظهري فكيف اذا دخلت بطني سترى ذلك فتضم عليه
فتجعله رميما ويعاده كما كان ويفتح له باب الى النار فيرى مقعده من النار قال ثم انه يخرج منه
رجل اقبح من رأى قط فيقول انا عملك السيّئ الذي كنت تعمله ورأيك الخبيث ثم قال يوخذ
روحه فيوضع حيث رأى مقعده من النار ثم لا يزال نفخة من النار يصيب جسده ويجد
المها وحرها في جسده الى ان يبعث ويسلط على روحه تسعة وتسعون تنينا تنهشه ليس
منها تنين ينفخ على ظهر الارض فتنبت شيئا يعني از تتمه حديث رابع كه گفته شد از كافي در
باب [illegible] اين است كه حضرت امام عم گفت كه چون داخل كنند كافر را در قبرش قبر او مي گويد
باو كه نه مرحبا باشد بتو ونه اهلا [illegible] واگاه باش كه بتحقيق كه من بوديم دشمن تو
وقتي كه راه ميرفتي بر پشت من پس چون خواهم بود بتو حالا كه در شكم من امدي زود
باشد كه ببيني دشمني مرا بتو پس بفشارد او را بحيثيتي كه ريزه ريزه كند و باز بحال
اول عود كند و دامي كنند از براي او دري بسوي دوزخ پس مي بيند محل خود را
در دوزخ بعد از ان بيرون مي ايد از او مردي [illegible] پس ميگويد كه من عمل بد توام كه تو
ان كرده و راي و اعتقاد خبيث توام كه داشتي بعد از ان فرا ميگيرد روح او را
ميكذارند انجا كه محل خود را ديده بود در دوزخ پس هميشه نفخه از نار جهنم ميرسد بر جسد
او [illegible] الم او و حرارت او را در جسدش تا انكه مبعوث شود در قيامت ومسلط
ميكنند بر روح او نود ونه اژدها كه قطع قطع ميكنند اعضاي او را [illegible] ونيست هيچ
اژدهاي از انها كه نفخ كند در پشت زمين وگياه بروید در او وعن تتمة الحديث
الذي اوردته من تفسير الامام عم في الباب الاول قال الامام عم واذا كان لاوليائنا
معاديا ولاعدائنا مواليا ولاضدادنا بالقابنا ملقبا فاذا جاء ملك الموت ونزع روحه

مثل الله عز وجل لذلك الفاجر سادته الذين اتخذهم اربابا من دون الله عليهم من انواع العذاب
ما يكاد نظره اليهم يهلكه لا يزال يصل اليه من حرّ نارهم وعذابهم ما لا طاقة له به فيقول له ملك
الموت ايها الكافر الفاجر تركت اولياء الله الى اعدائه فاليوم لا يغنون عنك شيئا ولا
تجد الى مناص سبيلا فيرد عليه من العذاب ما لو قسم ادناه على اهل الدنيا لاهلكهم ثم اذا
ادلى في قبره رأى بابا الى الجنة مفتوحا الى قبره يرى منها خيراتها فيقول له منكر ونكير انظر
الى ما حرمته من تلك الخيرات ثم يفتح له في قبره باب من النار يدخل عليه من عذابها فيقول
يا رب لا تقم الساعة يا رب لا تقم الساعة يعني از تتمه حديثي كه گفته شد از تفسير امام عم در
باب اول اين است كه گفت امام عم كه اگر انمرد دشمن باشد دوستان ما را ودوست
دشمنان ما را وملقب بسازد بالقاب ما اضداد ما را پس وقتي كه ملك الموت مي ايد بقبض
روحش متمثل ميسازد خداي عز وجل از براي اين فاجر سادات او را كه فرا گرفته بود
انها را پروردگاران خود بغير خدا ومي بيند انها را معذب بانواع عذابها بمرتبه كه از
ديدن انها نزديك باشد كه هلاك شود وهميشه ميرسد باو از حرارت اتش انها
وعذاب ايشان المي كه طاقت تحمل ان نداشته باشد پس ملك الموت ميگويد كه اي
فاجر كافر ترك كردي اولياي خدا را از براي اعداي خدا پس در اين روز غني نميكردانند
تو را از چيزي ونمي يابي بسوي پناهي راهي - پس وارد ميشود براو عذاب
كه اگر قسمت كنند ادني او را در تمام اهل دنيا هر اينه هلاك مي كردند پس چون
نزديك مي شود بقبرش مي بيند كه گشوده شده است دري بسوي جنت ومي بيند
خيرات حسان جنت را پس ميگويند باو منكر ونكير كه نگاه كن بسوي چيزهائي كه محروم
شدي از انها پس ميگشايند از براي او در قبر او دري از دوزخ وداخل ميشود

بر او از ان دراز عذاب جهنم پس ميگويد يا رب قايم مكن قيامت را قايم مكن قيامت را
وفي الكافي عن ابي جعفر عم قال قال رسول الله صلعم اذا حمل عدو الله على سريره نادى حملته الا
تسمعون يا اخوتاه اني اشكو اليكم ما وقع فيه اخوكم الشقي ان عدو الله خدعني فاوردني
ثم لم يصدرني واقسم لي انه ناصح فغشني واشكو اليكم الدنيا غرّتني حتى اذا اطمأننت
اليها صرعتني واشكو اليكم اخلاء الهوى منّوني ثم تبرأوا مني وخذلوني واشكو اليكم
اولادا حميت عنهم وآثرتهم على نفسي فاكلوا مالي واسلموني واشكو اليكم مالا منعت فيه
حق الله فكان وباله عليّ وكان نفعه لغيري واشكو اليكم دارا انفقت عليها حريبتي فصار سكانها
غيري واشكو اليكم طول الثوى في قبري ينادي انا بيت الدود انا بيت الظلمة والوحشة
والضيق يا اخوتاه فاحبسوني ما استطعتم واحذروا مثل ما لقيت به فاني قد بشرت
بالنار وبالذل والصغار وغضب العزيز الجبار واحسرتاه على ما فرطت في جنب الله ويا طول
عولتاه فما لي من شفيع يطاع ولا صديق يرحمني فلو ان لي كرة فاكون من المؤمنين وفي رواية
اخرى عن ابي جعفر عم مثله وزاد فيها فما يفتر ينادي حتى يدخل قبره فاذا دخل حفرته ردت
الروح في جسده وجاءه ملكا القبر فامتحناه قال وكان ابو جعفر عم يبكي اذا ذكر هذا الحديث
يعني در كافي از ابو جعفر عم روايت كند كه گفت گفت رسول خدا صلعم وقتي كه برميدارند دشمن
خدا را بر [illegible] قبرش ندا ميكند حاملان خود را وميگويد كه ايا نمي شنويد
اي برادران من بدرستي كه شكوه مي كنم بشما بانچه واقع است در او اين برادر شقي شما
بدرستي كه دشمن خدا يعني شيطان فريب داد مرا ووارد ساخت مرا در [illegible]
[illegible] مرا وقسم ياد كرد كه من ناصح توام پس غش كرد بمن وشكايت ميكنم بشما از دنيا كه
مرا مغرور كرد تا انكه دل نهادم باو [illegible] پس بر زمين انداخت [illegible] وشكايت

ميكنم بشما از دوستاني كه براي هواي نفس دوست بودند مرا اميد وار كردند مرا بعد
از ان بيزار گرديدند از من ومرا مخذول كردند وشكايت ميكنم بشما از فرزنداني كه حمايت
كردم ايشان را از امورها وايثار كردم ايشان را بر خود پس خوردند مال مرا ومبتلا كردند
مرا وشكايت ميكنم بشما از مالي كه حق خدا را از ان ندادم وحالا وبال ان از براي من است
ونفعش از براي غير من است وشكايت ميكنم از خانه كه در ساختن ان صرف كردم
كيسهاي زر خود را وحالا ديگران ساكن شده اند بجاي من وشكايت ميكنم از بسيار
ماندن من در قبر خود وندا ميكند قبر من وميگويد كه منم خانه كرمها ومنم خانه ظلمت
ووحشت وتنگي اي برادران من مرا حبس كنيد تا ميتوانيد وحذر كنيد از مثل انچه
من ملاقات كردم بان بدرستي كه بمن بشارت دادند باتش دوزخ وبخواري و
حقارت وبغضب جبار عز وجل واحسرتاه از چيزي كه فوت كردم از طاعت خدا
واعولتاه چيست بمن كه مرا شفيعي نيست [illegible] كه اطاعت كنند او را در شفاعت من
ودوستي ندارم كه رحم كند بمن پس اگر مرا بازگشتي باشد بدنيا هر اينه از مؤمنان
خواهم بود ودر روايت ديگر مثل اين از حضرت ابو جعفر عم روايت كردند با اين
زيادتي كه از اين گفتگو مانده نميشود وهميشه ميگويد وندا ميكند تا انكه داخل شود
در قبرش پس چون داخل شود در قبرش روح را رد ميكنند بر جسدش ومي ايند
دو ملك قبر پس امتحان مي كنند او را راوي گويد كه وقتي كه حضرت امام عم اين
حديث را ميفرمود گريه ميكرد

باب دويم در ذكر احوال نفوس اشقيا در عالم برزخ
وبيان قهرها وغضبهاي الهي نسبت بايشان در انجا وان بعينه ليست كه در باب
دويم از مقاله چهارم گفته شد وزياده بر ان اينكه در كافي از ابي عبد الله عم

کند قال ان من وراء الیمن واد یقال لها وادی برهوت لا تجاوره فذلك الوادی الا الحیات السود والبوم من الطیر وفی ذلك الوادی بئر یقال لها بلهوت یغدا ویراح الیها ارواح المشرکین یسقون من ماء الصدید خلف ذلك الوادی قوم یقال لهم الذریح الحدیث یعنی حضرت امام ع گفت که بدرستی که اطراف یمن وادی است که او را برهوت گویند عبور نمیکند از ان وادی مگر مارهای سیاه و بوم از طیور و در ان وادی چاهی است که او را بلهوت گویند صباح و شام کرده میشوند ارواح مشرکین انجا و آب میدهند بایشان از آب صدید و در خلف ان وادی طایفه اند که ایشان را ذریح گویند الحدیث

و فی بصایر الدرجات عن الصادق ع قال کنت اسیر مع ابی فی طریق مکة و نحن علی ناقتین فلما صرنا بواد ضجنان خرج رجل فی عنقه سلسلة یسحبها فقال یا ابا جعفر اسقنی سقاك الله فتبعه رجل آخر فاجتذب السلسلة وقال یا ابن رسول الله لا تسقه لا سقاه الله ثم التفت الی ابی وقال یا جعفر عرفت هذا هذا معاویة ابی سفیان

وقد وردت فی البصایر روایات متعددة فی معناه یعنی در بصایر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کند که گفت سیر میکردم با پدرم در راه مکه و ما بر دو ناقه سوار بودیم پس چون رسیدیم بوادی ضجنان بیرون آمد مردی و در گردن او زنجیری بود که میکشید بر زمین پس گفت یا ابا جعفر سیراب کن مرا که سیراب کند ترا خدای پس از پی ان مردی دیگر بیرون امد و کشید زنجیر او را و گفت بپدرم یا ابن رسول الله سیراب مکن او را که سیراب نکند او را خدای پس پدرم ملتفت شد بمن و گفت ای جعفر میشناسی این را یعنی صاحب زنجیر را این معاویة ابی سفیان است مصنف گوید که در بصایر الدرجات احادیث دیگر وارد شده است که همگی نزدیک

بابی است که گفته شد **باب سیم** در ذکر احوال نفوس اشقیا در اقلیم قیامت و بیان قهرها و غضبهای الهی نسبت بایشان در انجا و ان بمنزلهٔ بیست که در باب سیم از مقاله چهارم گفته شد و زیاده بر ان این است فی جامع الاخبار عن معاذ انه سئل عن رسول الله ص عن الحشر فقال سالت عن امر عظیم من الامور ثم ارسل عینیه وقال یحشر عشرة اصناف من امتی بعضهم علی صورة القردة و بعضهم علی صورة الخنزیر و بعضهم علی وجوههم منکسون ارجلهم فوق رؤسهم یسحبون علیها و بعضهم عمیا و بعضهم صما و بعضهم بکما و بعضهم یمضغون السنتهم فهی مدلات علی صدورهم یسیل القیح یتقذرهم اهل الجمع و بعضهم مقطعة ایدیهم و ارجلهم و بعضهم مصلبون علی جذوع من نار و بعضهم اشد نتنا من الجیفة و بعضهم یلبسون جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم فاما الذین علی صورة القردة فالقتات من الناس و اما الذین علی صورة الخنازیر فاهل السحت و اما المنکسون علی وجوههم فاکلة الربوا و اما العمی فهم الذین یجورون فی الحکم و اما الصم والبکم فالمعجبون باعمالهم و اما الذین قطعت ایدیهم و ارجلهم فهم الذین یؤذون الجیران و اما المصلبون علی جذوع من النار فالسعاة بالناس الی السلطان و اما الذین هم اشد نتنا من الجیف من یتبعون الشهوات و اللذات و منعوا حق الله فی اموالهم و اما الذین یلبسون الجباب فاهل الکبر و الفخر و الخیلاء یعنی در جامع الاخبار روایت کند از معاذ که سؤال کرد از پیغمبر ص از حشر حضرت فرمود که سؤال کردی از امری عظیم و گریه کرد و گفت محشور میشوند امت من بر ده صنف بعضی بصورت میمون و بعضی بصورت خوک و بعضی سر بزیر و پاها بالا میکشند او را بروی زمین و بعضی کور و بعضی کر و بعضی گنگ و بعضی میخایند زبانهای خود را و اویخته باشد زبانهای ایشان بر سینهای ایشان و چرک میریخته باشد از انها بحیثیتی که متنفر باشند اهل عرصات

و بعضی دستها و پاهای ایشان بریده باشد و بعضی اویخته باشند از درخت اتشین و بعضی بدبوتر باشند از جیفه و بعضی جبهها پوشیده باشند از اتش که ساخته باشند او را از قطران که چسبیده باشد بر بدنهای ایشان پس انها که بصورت میمونند انها مردم قتات اند و انها که بر صورت خوک اند اهل سحت و اهل رشوه اند و انها که منکوس بر وجوهند اکل ربا اند و انها که کورند حاکم جابرند و انها که کر و گنگند معجب باعمال خودند و انها که دست و پا بریده باشند ازار کنندگان همسایه اند و انها که اویخته از درخت اتشین اند سعایت کنندهٔ سلطان سعایت مردم کرده اند و انها که از جیفه بدبوترند تابع شهوات و لذاتند و مال الله بکسی نداده اند و انها که جبهای اتشین پوشیده اند اهل کبر و فخر و خیلاءاند

باب چهارم در ذکر احوال اقلیم سعیق ظلمت عجین و بیان احوال نفوس اشقیا در انجا که وطن و ماوای ابدی و مکان سکون دایمی اشقیاست و بیان قهرها و غضبها و ضررهای انجا از جانب احکم الحاکمین و اعدل العادلین جل شانه اعلم یا اخی ان لا ان نقمات العالم العالم الاخرة و الامها لا یقاس بنقمات الدنیا و الامها فان نقمات الاخرة خصوصا نقمات النار ارفع و ابطن من ان یحیط بحواس الظاهرة الدنیویة و اشد و اقهر و اهول من ان یشاهد بالاعین الداثرة الضعیفة الفانیة و کیف لا فان هذه لیست من سنخ ذاك کما قال ابن عباس لیس فی الاخرة من الدنیا الا الاسماء بل العالم الدنیویة ظل و نمونة لعالم الاخرویة و الظل لا یقدر ان یشاهد و یحیط علی ذی الظل قلنا هذه کلها فی الباب الرابع من المقالة الرابعة یعنی بدان ای برادر من انه که نقمات عالم اخرت و الام انرا قیاس نمیتوان کرد بنقمات دنیا و الام ان از انجهت که نقمات اخرت خصوصا نقمات جهنم اخفی از ان است که احساس توان کرد بحواس ظاهریهٔ دنیویه و شدیدتر و قاهرتر

و هولناکتر از ان است که مشاهده توان کرد با ابصار ضعیف بی ثبات و چون چنین نباشد که محسوسات عالم اخرت از سنخ محسوسات عالم دنیوی نیست چنانکه ابن عباس گوید لیس فی الاخرة من الدنیا الا الاسماء بلکه عالم دنیوی ظل و نمونهٔ عالم اخروی است و ظل قادر نیست که محیط باشد بصاحب ظل چنانکه همه اینها در باب چهارم از مقاله چهارم گفته شد

و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی عبد الله ع قال ان نارکم هذه جزء من سبعین جزءا من نار جهنم و قد اطفئت سبعین مرة بالماء البارد ثم التهبت و لولا ذلك ما استطاع ادمی ان یطیقها و انها لیؤتی بها یوم القیمة حتی توضع علی النار فتصرخ صرخة لا یبقی ملك مقرب و لا نبی مرسل الا جثی علی رکبتیه فزعا من صرختها یعنی در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کند از ابی عبد الله که گفت بدرستی که این نار یعنی حرارت نار دنیا یک جزو از هفتاد جزو است از نار جهنم و حرارت ان و بتحقیق که این نار شما همان نار جهنم است که هفتاد بار اطفاء حرارت ان کرده اند باب سرد و در بار هفتادم ملتهب شده است بلهب و حرارت ضعیف چه اگر چنین نمیکردند هیچ انسانی قادر نبود که خاموش کند او را بدرستی که نار شما را می ارند در روز قیامت تا انکه میگذارند بر سر اتش جهنم پس اینجا نار شما از اتش جهنم زیاده میکند که هیچ ملك مقرب و نبی مرسل نمیماند مگر اینکه بر زانو در می اید از هیبت او و یؤید ذلك ما ورد من طریق العامة روی ان الله تعالی ارسل جبرئیل الی مالك ان یاخذ من نار جهنم فیاتی بها الی ادم حتی یطبخ بها طعاما قال مالك کم ترید یا جبرئیل من النار قال ارید مقدار نملة من النار قال مالك لو اعطیتك مقدار نملة من النار لذاب منها سبع سموات و سبع ارضین من حرها قال جبرئیل مقدار نصف نملة قال مالك لو اعطیتك لا ینزل من السماء قطرة

ولم يبق من نبات ثم بيّن جبرئيل لمحمد كم احصى من النار قال الله تعالى خذ مقدار نترة منها
فاخذ مقدار نترة وغسلها في سبعين بحرا سبعين مرة ثم جاء بها الى آدم فوضعها الى جبل شامخ
من الجبال فذاب ذلك الجبل ورجع الى مكانها وبقي بخارها في الاحجار والحديد الى يوم هذا
فهذه النار من دخان تلك النار فاعتبروها يا مؤمنون يعنى مؤيد اين روايت است از طريق عامه كه
روايت كرده اند كه حضرت الله تعالى فرستاد جبرئيل را بسوى مالك دوزخ كه بگيرد از آتش
جهنم چيزى و بيايد براى آدم تا طعام بپزد بان مالك گفت اى جبرئيل چه قدر ميخواهى
گفت بقدر موى چه مالك گفت كه اگر بقدر موى چه بدهم هر آينه هفت آسمان و هفت زمين
ميگدازند از حرارتش جبرئيل گفت پس نصف موى چه بده مالك گفت اگر نصف موى چه بدهم
از حرارت آن نه از آسمان قطره باران فرو ميآيد و نه از زمين گياه مى رويد پس جبرئيل مناجات
كرد و گفت خداوندا چه مقدار بر گيرم از نار حضرت عزت جل شانه گفت بگير از او مقدار ذره
پس جبرئيل مقدار ذره از و گرفت و فرو برد بهفتاد نهر هفتاد بار بعد از آن آورد براى آدم
او هم پيش آدم گذاشت او را بر سر كوه شامخى از كوهها پس گداخت آن كوه و آن نار راجع شد
بسوى مكانش يعنى جهنم و باقى ماند از آن دود در سنگها و آهنها تا حال و اين نار كه در
دنياست از دود آن ذره نار جهنم است كه شسته شده بود در هفتاد مرتبه در هفتاد
نهر پس اعتبار بگيريد از اين و پند بگيريد اى مؤمنان وفي روضة الواعظين عن
كتاب زهد النبي صلى الله عليه وآله روى ان جبرئيل عليه السلام جاء الى النبي في ساعة لم يأته فيها وهو
متغير اللون وكان النبي صلى الله عليه وآله يسمع حسيسه وجرسه فلم يسمعه يومئذ فقال النبي صلى الله عليه وآله
ما لي جئتني في ساعة لم تجيئني فيها واري لونك متغيرا وكنت اسمع حسيسك و
جرسك فلم اسمعه قال اني جئت بامر الله بمنافخ النار فوضعت على النار فقال

النبي صلى الله عليه وآله اخبرني عن النار يا جبرئيل حين خلقه الله فقال الله سبحانه اوقد الف عام فاحمرت
ثم اوقد الف عام فابيضت ثم اوقد الف عام فاسودت فهي سوداء مظلمة لا تضيء جمرها و
لا يطفأ لهبها والذي بعثك بالحق نبيا لو ان مثل خرق ابرة خرج منها على اهل الارض
لاحترقوا عن آخرهم ولو ان رجلا دخل جهنم ثم اخرج منها لهلك اهل الارض جميعا حين ينظرون
اليه لما يرون به ولو ان ذراعا من السلسلة التي ذكرها الله في كتابه وضع على جميع الجبال
لذابت عن آخرها ولو ان بعض خزان جهنم التسعة عشر نظر اليه اهل الارض لماتوا حين
ينظرون اليه ولو ان ثوبا من ثياب اهل جهنم اخرج الى اهل الارض لمات اهل الارض
من نتن ريحه فاكب النبي صلى الله عليه وآله واطرق يبكي وكذلك جبرئيل فلم يزالا يبكيان حتى ناداهما ملك
من السماء يا جبرئيل ويا محمد ان الله قد امنكما من ان تعصيا فيعذبكما يعنى در كتاب
روضة الواعظين روايت كند از كتاب زهد النبي كه جبرئيل عليه السلام آمد بنزد حضرت رسول صلى الله عليه وآله
در ساعتى كه هرگز در آن ساعت نيامده بود و رنگ رويش متغير بود و آواز نفس زدن
حضرت رسول مى شنيد و تا امروز نشنيده بود پس حضرت رسول صلى الله عليه وآله گفت اى جبرئيل
چيست ترا كه در وقتى آمدى كه هرگز در آن وقت نيامده بودى و مى بينم كه لون تو
متغير شده است و مى شنوم آواز نفس زدن تو را و تا حال نشنيده بودم گفت بدرستى
كه آوردم منافخ آتش جهنم را بامر خدا و گذاشتم بر بالاى آتش جهنم پس حضرت رسول صلى الله عليه وآله
گفت كه خبر ده مرا اى جبرئيل از وقتى كه خلق كرد خدا جهنم را گفت خداى عز و جل بر
افروخت آتش جهنم را هزار سال تا آنكه سرخ شد پس برافروخت هزار سال ديگر تا
سفيد شد پس بر افروخت هزار سال ديگر تا سياه شد پس حال سياه و مظلم است
اخگر او ضوء ندارد و لهب او خاموش نميشود و قسم بحق آن خدائى كه ترا فرستاد

خدمت جناب [illegible]

بحق پيغمبرى كه اگر مثل سوراخ سوزنى بيرون آيد از آن نار بسوى اهل زمين هر آينه مى سوزند
تمام خلق از اول تا آخر و اگر مردى داخل شود بجهنم و بعد از آن بيرون آيد او را از آن هر آينه
هلاك ميشوند جميع اهل زمين وقتى كه نگاه ميكنند بسوى او از هيبت آنچه مى بينند از او
و اگر بگذارند يك ذراع از آن سلسله كه خداى عز و جل ذكر كرده است در قرآن بگذارند بر بالاى كوههاى
دنيا هر آينه ميگدازند جميع آنها و اگر بعضى از خزان جهنم كه نوزده ملائكه اند نظر كنند بسوى
اهل زمين هر آينه ميميرند وقتى كه نظر ميكنند بسوى او و اگر جامه از جامهاى اهل جهنم را
بيرون آورند بسوى اهل زمين هر آينه ميميرند از بوى گند آنجامه پس حضرت رسول از
شنيدن اينها تاب نياورده بروى در افتاد و گريست و جبرئيل عليه السلام بموافقت آنحضرت
چنين كرد و گريان شد و هر دو ميگريستند تا آنكه ندا كرد ملكى از آسمان كه اى جبرئيل و اى
محمد بدرستى كه خداى تعالى ايمن كرده است شما را از آنكه شما عصيان كنيد و معذب شويد
وفيه ايضا عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال والذي نفس محمد بيده لو ان قطرة من الزقوم قطرت
على جميع جبال الارض لساخت الى اسفل سبع ارضين ولما اطاقته فكيف من هو طعامه و
الذي نفس محمد بيده لو ان قطرة من الغسلين قطرت على جبال الارض لساخت الى اسفل سبع
ارضين ولما اطاقته فكيف من هو شرابه والذي نفس محمد بيده لو ان مقمعا واحدا مما ذكره الله
في كتابه وضع على جبال الارض لساخت الى اسفل سبع ارضين ولما اطاقته فكيف من يقع به يوم
القيمة في النار يعنى در همين كتاب بدستور روايت كند كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود كه قسم
بخدائى كه جان محمد در دست اوست كه اگر قطره از زقوم بيارد بر كوههاى زمين هر آينه
فرو ميروند تا قعر زمين هفتمين و طاقت نمى آورند او را پس چون باشد حال
كسى كه زقوم طعام آن باشد و قسم بخدائى كه جان محمد در دست اوست كه اگر قطره

از غسلين بيارد بر كوههاى زمين هر آينه فرو ميروند تا قعر زمين هفتم و طاقت نمى آرند
او را پس چون باشد حال كسى كه بياشامد او را و قسم بخدائى كه جان محمد در دست اوست
كه اگر يكى از مقامعى كه خداى عز و جل ياد كرده است در كتاب خود بگذارند بر سر كوههاى زمين
هر آينه فرو ميروند تا قعر زمين هفتم و طاقت نمى آرند او را پس چون باشد حال كسى كه
بر او واقع ميشود در روز قيامت در نار جهنم وفي تفسير القمي عن ابي جعفر عليه السلام السجين
الارض السابعة وعليون السماء السابعة وقال في حديث والدليل على ان النيران في الارض
قوله في مريم ويقول الانسان ءاذا ما مت لسوف اخرج حيا اولا يذكر الانسان انا خلقناه
من قبل ولم يك شيئا فوربك لنحشرنهم والشياطين ثم لنحضرنهم حول جهنم جثيا ومعنى حول جهنم
البحر المحيط بالدنيا يتحول نيرانا وهو قوله واذا البحار سجرت ثم يحضرهم الله ويحشرهم
الفراط في الارض وقوله جثيا اى على ركبهم ثم قال ونذر الظالمين فيها جثيا يعنى في
الارض اذا تحولت نيرانا يعنى در تفسير على بن ابراهيم روايت كند از ابى جعفر عليه السلام كه سجين
زمين هفتمين است و عليون آسمان هفتمين است و گفت در حديثى دليل بر اينكه دوزخ
در زمين قول خداى عز و جل است در سوره مريم ءاذا ما مت الايات و صورت ملكوت
كه حول جهنم يعنى بحرى كه محيط بدنياست منقلب ميشود باتش و اين است معنى قول خداى
عز و جل در قرآن كه واذا البحار سجرت پس حاضر ميكند خداى عز و جل ايشان را
و ميكشاند در اطراف زمين يعنى در اماكن متحول بنيران و قوله جثيا يعنى بزانو در
مى آيند از هيبت جهنم بعد از آن در قرآن گويد ونذر الظالمين فيها جثيا يعنى در
زمين وقتى كه متحول بنيران شده باشد مصنف رحمه الله گويد آنچه از احاديث شريفه
مستنبط ميشود اين است كه لفظ نار را كه مقابل جنت است بر معنى الاطلاق

میکنند یکی بمعنی حقیقی وان عبارت از اقلیم نار مثالی اخرویست که نفوس اشقیا بعد از
عذاب حساب و میزان و صراط داخل میشوند و در ان موطن قرار میکیرند و ان مشتمل
بر هفت طبقه است چنانکه بعد از این انشاء الله خواهیم کفت و دویم بمعنی مجازی
وان عبارت از نار و عذابیست که غیر از نار و عذاب کذائی باشد اعم از انکه نار
و عذاب مثالی اخروی مخصوص اقلیم برزخ و اقلیم قیامت باشد یا نار و عذاب
حسی و دنیوی و اکر دنیوی باشد جوهر یا عرض و اکر عرض دنیوی باشد عینی باشد
یا خیالی چه کاهی نار کویند و همین دنیای هیولانی ظلمانی را خواهند مجازا که ضد عالم
نورانی و عزهیولانیست چنانکه در حدیث سابق کفته شد که سجن ارض هفتمین
است و همچنین در طرق خاصه صاحب کشف الغمه و از طرق عامه صاحب فتوحات
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با اصحاب خود در مسجد و در انوقت
شنیدند اواز افتادن سنک عظیمی از بلندی بر زمین پس جمیع اصحاب ترسیدند
از ان اواز پس حضرت رسول فرمود که ایا دانستید که این چه اواز بود کفتند خدا و
رسول او دانا ترند پس حضرت فرمود که این سنکی بود که هفتاد سال بود که از
طبقه اعلای جهنم انداخته بودند تا اینکه حالا بقعر جهنم رسید و این اواز سقوط
و وصول او بود بقعر جهنم و حضرت هنوز از ان سخن فارغ نشده بود که اواز شیون
و فریاد از خانه منافقی برخواست که در ان ساعت مرده بود و او هفتاد سال بود پس
حضرت کفت الله اکبر الله اکبر و علما و عقلای اصحاب دانستند که مراد حضرت المنافق
بود که از اول تکلیف او در دنیا در جهنم دنیا بد نیا فرو میرفت تا انکه بقعر جهنم رسید
وکاهی همین دنیا را سجن کویند مجازا قیاس بمؤمن و جنت کویند مجازا قیاس

بکافر چنانکه مشهور است الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وکاهی حرارت حمی و
عذاب او را که عرض حسی دنیویست نار کویند مجازا چنانکه در اخبار وارد است که
ان الحمی من فیح جهنم وقال الحمی رائد المؤمن وهی سجن المؤمن فی الارض وهی حظ المؤمن
من النار وکاهی صور عقلیه و خیالیه کلیه و جزئیه منکشفه مرتسمه در ذات نفس
و اخلاق و ملکات ردیه نفسیه را که اعراض روحانی است نار و حیات و عقارب
نار تعبیر خواهند مجاز او صحت این دانسته شد باخبار سر معنی یعنی ذکر احوال نار حسی
واحوال نفوس اشقیا در ان جار و یم وکوئیم فی المجمع عن امیر المؤمنین ع قال ان جهنم
لها سبعة ابواب طباق بعضها فوق بعض و وضع احدی یدیه علی الاخری و قال هکذا
و ان الله وضع الجنان علی العرض ووضع النیران بعضها فوق بعض فاسفلها جهنم
وفوقها لظی وفوقها الحطمة وفوقها سقر وفوقها الجحیم وفوقها السعیر وفوقها
الهاویة وفی روایة اسفلها هاویة واعلاها جهنم یعنی در مجمع البیان از حضرت امیر
المؤمنین ع روایت کند که کفت جهنم را هفت در است مطبق بعضی فوق بعضی و یکی
دست مبارک خود را کذاشت بر بالای دست دیکر و کفت که همچنین مطبق اند کفت
بدرستیکه خدای تعالی وضع کرد جنات را در عرض یعنی در پهلوی هم و وضع کرد نیرانرا
بعضی فوق بعضی پس اسفل انها جهنم است و فوق ان لظی و فوق او حطمه و فوق او
سقر و فوق او جحیم و فوق او سعیر و فوق او هاویه و در روایت دیکر اسفل
انها هاویه است و اعلای انها جهنم و فی تفسیر علی بن ابراهیم قال الجنی والله اعلم ان
اتصل النار سبع درکات اعلاها الجحیم یقوم اهلها علی الصفا منها تغلی ادمغتهم
فیها کغلی القدور بما فیها والثانیة لظی نزاعة للشوی تدعوا من ادبر وتولی

وجمع فاوعی والثالثة سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر والرابعة الحطمة
ومنها یثور شرر کالقصر کانه جمالات صفر یدق من صار الیها مثل الکحل فلا یموت
الروح کلما صاروا مثل الکحل عادوا والخامسة الهاویة فیها یا ملک اهلها یا مالک اغثنا
فاذا اغاثهم جعل لهم انیة من صفر فیها ماء من صدید یسیل من جلودهم کانه مهل فاذا رفعوا
لیشربوا منه تساقط لحم وجوههم لشدة حرها وهو قوله تعالی وان یستغیثوا یغاثوا بماء کا
لمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا ومن هوی فیها هوی سبعین عاما
فی النار کلما احترق جلده بدل جلدا غیره والسادسة السعیر فیها ثلثمائة سرادق من نار
فی کل سرادق ثلثمائة قصر من نار فی کل قصر ثلثمائة بیت من نار فی کل بیت ثلثمائة
لون من عذاب النار فیها حیات من نار وعقارب من نار وجوامع من نار وسلاسل
من نار واغلال من نار وهو الذی یقول الله عز وجل انا اعتدنا للکافرین سلاسل
واغلالا وسعیرا والسابعة جهنم وفیها الفلق وهو جب فی جهنم اذا فتح اسعر النار
سعرا وهو اشد النار عذابا واما صعود فهو جبل من صفر فی وسط جهنم واما اثاما
وهو واد من صفر مذاب یجری حول جهنم وایسرها فی النار اشد منها عذابا یعنی علی
بن ابراهیم در تفسیر خود کویند که این روایتیست رسیده است و خدای تعالی اعلم است
بحقیقت حال که خدا ایشانرا میدهد نار را و او را هفت درکه کرد اول اعلای او جحیم
اهل او میایستند بر بالای سنک تفتیده و از غلیان مغز ایشان دماغ ایشان چنانکه غلیان
میکند دیکها انچه در او باشد و دویمی او لظی است که ندا میکند للشوی است تدعو من
ادبر و تولی است و جمع فاوعی است سیم سقر است که لا تبقی و لا تذر لواحة للبشر
علیها تسعة عشر است و چهارم او حطمه است و از او بر ان میکند شررهای انکه بزرک

شتر زرد است و بر سر هر کس که فرود می اید میکوبد او را و مثل سرمه مسیا زد و هر وقت
بمیرد پس هر باره که مثل سرمه میسا زد باز اعاده میشود و پنجم اینان بمیرد هاویه است و در
انجا اهل او ندا میکنند یا مالک و میکویند بفریاد ما برس که از تشنکی مردیم پس چون مالک فریاد
ایشان میرسد الغیاث و کاسه با ایشان مید هد از برنج که در او زرداب زخمهای اهل دوزخ
باشد مثل مهل یعنی قطران دقیق یا اهن کداخته پس چون بر میدارند تا بنوشند که بیاشامند
او را از و میریزد کوشت روی ایشان در ان کاسه از شدت حرارت ان و این است قول
خدای عز و جل وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا و
کسی که فرو می افتد در این هاویه تا هفتاد سال پایین میرود و هر باره که جلد بدن ایشان
میسوزد بدل ان باز جلد دیکر مید هند و ششمی او سعیر است و در او سیصد سراپرده
است از نار و در هر سراپرده سیصد قصر است از نار و در هر قصری سیصد خانه است از
نار و در هر خانه سیصد رنک عذابست از نار و در انجا مارها از اتش و عقربها از
اتش و کوزها از اتش و زنجیرها از اتش و این است قول خدای در قرآن انا اعتدنا للکافرین
سلاسل واغلالا وسعیرا هفتمین جهنم است و در او است فلق و ان چاهیست در جهنم که چون
کشوده میکنند سر او را مشتعل میشود اتش جهنم تفسیدن شدید و این سخت ترین
عذابهای جهنم است و اما صعود کوهی است از برنج در وسط جهنم و اما اثاما او
نهریست از برنج کداخته در دور این جهنم و نیست در نار از عذاب این شدید ترو
پر هولتر از این و فی کتاب الاثنی عشریة قال روی عن وهب بن منبه انه قال ابواب
جهنم سبعة بعضها اسفل من بعض و کل باب اشد حرا من الباب الذی فوقه
سبعین ضعفا فاول ابوابها جهنم وثانیها لظی وثالثها الحطمة ورابعها السعیر وخامسها سقر

وسادسها جحيم وسابعها الهاوية وروى عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جهنم سوداء مظلمة
واهلها سود وطعامها وشرابها وما لما تنالته فيها لاهلها من العذاب سود والذى نفس
محمد بيده لو ان رجلا اطلع وجهه من جهنم لاسودت له الارض ومن عليها من شدة سواد
وجهه وقال ميمون بن مهران لما خلق الله جهنم زفرت زفرة فلم يبق فى السموات ملك الا
خر لوجهه فقال الجبار ارفعوا رؤسكم اما علمتم انى خلقتكم لعبادتى وطاعتى وخلقت جهنم
لاهل معصيتى من خلقى فقالوا ربنا لا تامنا حتى نرى اهلها يدخلها وذلك قوله وهم
من خشيته مشفقون واما لظى فانها نزاعة للشوى يعنى قلاعة للاعضاء اليدين و
الرجلين وغير ذلك وقيل حراقة للجلود والعظام مع غلظها وعظمها روى عن رسول الله
مجلس الكافر مسيرة ثلث ليال للراكب المجد وان غلظ جلده لاربعون ذراعا وان ضرسه
اعظم من جبل احد وان شفته السفلى ساقطة على صدره والعليا مقلصة قد غطت وجهه
وانه ليتعظم النار حتى تاخذ منها ما بين الكوفة الى المدينة وان فخذه ليأخذ من النار
مسيرة ثلثة ايام وان راسه كاعظم جبل على الارض وان لونه لاشد سوادا من القرف
الليل المظلم يلبسون من مقطعات النار جبابا وسرابيل صبغت من قطران يحمل لهب النار
من تحت سرواله فيرفعه اللهب حتى يقول لقد خرجت واسترحت فيضرب عند ذلك
ضربة بمطرقة من حديد فيهوى من ضربته فى النار اربعين خريفا فيقع لا حيا ولا ميتا ثم
تاخذه النار ايضا كلما نضج جلده يفعل بهم مثل ذلك فى كل يوم سبع مرات واما الحطمة
فانها تحطم عظام اهل النار وترضها رضا وتاكل لحومهم وتشرب دماءهم فالويل لهم
واما السعير فانها تسعر عليهم فلا يطفأ طرفة عين قال الله كلما خبت زدناهم سعيرا
وفيها ثلثمائة قصر من نار وفى كل قصر ثلثمائة دار من نار وفى كل دار ثلثمائة بيت

من نار وفى كل بيت ثلثمائة لون من العذاب وفيها الويل وهو واد من اوديتها اشدها حرا
وابعدها قعرا واكثرها سلاسل وحيات وعقارب ينادى يوم القيمة يا رب يا رب
قد اشتد حرى وطال مكانى وبعد قعرى فائتنى بما وعدتنى فيقول الله عز وجل وعزتى وجلالى
لانتقمن بك ممن عصانى واما سقر فانها لا تبقى على العظام لحما الا اكلته ولا تذر فى الحوم
دما الا شربته وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال ان مالكا خازن النار يناديهم يا اهل المساكين و
يا اهل النعيم فى الدنيا كيف تجدون مس سقر قالوا انضجت النار جلودنا واكلت
لحومنا وحطمت عظامنا فليس لنا مغيث ولا رحيم فرق عليهم مالك وقال فذوقوا فلن
نزيدكم الا عذابا قالوا ان عذبنا ربنا لم يظلمنا شيئا قد مضى هذا لانفسنا لمثل يوم قال
الله تعالى فاعترفوا بذنبهم الاية روى مجاهد عن ابن عباس قال يبكون الدموع حتى
ينقطع ثم يبكون دما حتى ينقطع ثم يبكون القيح حتى ينقطع ثم تصير فى وجوههم اخدودا
مثل الانهار العظام مما يجرى من اعينهم من الدموع والدم والقيح حتى لو ان السفن
المشحونة القيت فيها لجرت واما الجحيم فانها جاحم الجمرة العظيم الجمرة واحدة منها اعظم
من الدنيا وما فيها وفيها شجرة الزقوم قال الله تعالى اذلك خير نزلا [illegible]
ام شجرة الزقوم للكافرين انا جعلناها فتنة للظالمين انها شجرة تخرج فى اصل
الجحيم طلعها اى ثمرها كانه رؤس الشياطين اى الحيات الى قوله ثم ان مرجعهم لالى
الجحيم اى بعد فراغهم من الطعام واما الهاوية فان اهل النار يهوون فيها مقدار
خمسمائة عام لا يبلغون قعرها وفيها بئر يقال لها الهيهات يخرج منها نار تستعيذ
بالله جهنم من شرها وفيها الصعود الذى قال الله سارهقه صعودا وهى صخرة ملسة
من نار يسحب اعداء الله على وجوههم على تلك الصخرة ويضربهم الزبانية مقبلين

وعذبوا بين قالوا بل لهم مساكين اهل النار مرضى لا يعاد مريضهم وجرحى لا يداوى جريحهم
من النار ياكلون ومن النار يشربون وفى اطباقها يترددون يعنى در كتاب اثنى عشريه
روايت كرده از وهب بن منبه كه گفت جهنم مشتمل بر هفت طبقات است بعضى پائين تر از
بعضى وهر بابى كه پائين تر است حرارتش شديدتر است از باب بالا هفتاد [illegible]
اول جهنم است دوم [illegible] لظى وسيم حطمه وچهارم سعير وپنجم سقر وششم جحيم
وهفتم هاويه واز روايت كه از حضرت رسول صلعم كه جهنم سياه وظلمانيست واهل
او همه سياهند وطعام وشراب ايشان وانچه خداى اماده كرده است از براى ايشان از عذاب
همه سياه است قسم بان خداى كه جان محمد در دست قدرت اوست كه اگر مردى از اهل
جهنم بيرون ارد سر خود را از جهنم عالم روى زمين وانچه در اوست سياه ميگردد از
سياهى روى او وميمون بن مهران روايت كرده كه وقتى كه خداى تعالى بيافريد جهنم را بر كشيد
او از خود را وخروش زد هيبتى كه جميع ملائكه در اسمان بروى در افتادند پس حضرت جبار
جل شانه گفت مر ايشانرا سر خود را برداريد ايا ندانستيد كه من خلق كردم شما را
براى عبادت وطاعت خود وخلق كردم جهنم را از براى اهل معصيت خود پس ملائكه گفتند
اى پروردگار ما ايمن نمى شويم از جهنم مادامى كه نه بينيم كه اهل او داخل شوند در او
اين است قول خداى عز وجل وهم من خشيته مشفقون واما لظى بدرستى كه او
نزاعه است از براى بركندن يعنى قلاعه است مر اعضا را از دستها وپايها
وانها وبعضى گفته اند يعنى حراقه است مر جلود وعظام را باانكه غليظ وبزرگ مى باشند
بدنهاى ايشان واز حضرت رسول صلعم روايت كنند كه فرمود محل قعود در نار
انقدر مسافت است كه شب راكب بسرعت راه رود وبدرستى كه غلظت پوست ايشان

چهل گز است ودندانهاى ايشان بزرگتر از كوه احد است ولب پائين انها آويخته است بر
سينه ايشان ولب بالا كشيده شده است بالا چنانكه پوشيده است بعضى از روى انها
وبدرستيكه بسبب بزرگى ايشان انها اتش ميگيرد انها را بقدر ما بين كوفه ومدينه وبدر
ستيكه ران او ميگيرد از اتش مسافت سه روزه راه وسر او بزرگتر از هر كوهى است كه بر
روى زمين باشد ورنگ او سياه تر از قير سياهست در شب تاريك وجامه
ايشان از مقطعات اتش است كه جبها وسراويلها دوخته باشند از اتش قطران
شعله اتش داخل ميشود از زير پيراهن او وبر ميايد از بالاى او تا انكه گمان
ميكند كه حالا از جهنم بيرون مى افتد واستراحت مى يابد پس در اينوقت مالك
ضربتى ميزند بمطرقه كه از حديد باشد پس فرو ميرود از ضربت او بقدر مسافت چهل
خريف پس در قعر جهنم مى افتد بيهوش بحيثيتى كه نه زنده است ونه مرده پس
باز ديگر ميگيرد او را شعله ديگر وبالا ميبرد او را باز كه ميرسد بالا از ملائكه
دوزخ باو همان فعل ميكنند كه مالك كرده بود واين را در هر روز هفت بار مى كنند
واما حطمه پس بدرستى كه ميشكند استخوانهاى اهل نار را وريزه ريزه ميكند و
ميخورد گوشت انها را ومى اشامد خون ايشان را پس واى بر ايشان واما
سعير بدرستى كه هميشه تابناك مى باشد ويك طرفة العين خاموش نشود قال الله
تع كلما خبت زدناهم سعيرا ودر او سيصد قصر است از اتش ودر هر قصرى سيصد حجره
است ودر هر حجره سيصد خانه است ودر هر خانه سيصد لون از عذابست وويل
انجاست وويل وادى است از نهرهاى سعير كه حرارتش شديد وقعرش عميق تر از
نهرهاى ديگر است وسلسلها ومارها وعقربهاى اتشى در انجا بيشتر است ولى

برای منادی میکند روز قیامت و میگوید او برد بر دکارهن نمی‌بیچی که شدید شده است حرارت
من و تند و شده است مکان من و دور شده است قعر من پس بده انچه بمن وعده کرده
پس خدای عزوجل گوید که بدرستی وجلالم سوگند که البته انتقام میکشم بتو از کسی که
عصیان کرده باشد مرا و امّا سقر پس بدرستی که او باقی نمیگذارد بر استخوان لحمی را
مگر اینکه میخورد و نمیگذارد مر لحم خونی را مگر اینکه می‌آشامد و از ابن عباس روایت کند
که گفت مالک خازن نار ندا میکند با اهل نار که ای اهل مساکین و ای اهل نعمت در دنیا
کلاالحکونی می‌یابید مس سقر را گویند که اتش بخته جلود ما را و خورد گوشتهای ما را و شکست
استخوانهای ما را پس ایا نیست ما را رحیمی و فریاد رسی پس رد میکند مالک سخن ایشان را
و میگوید که بچشید عذاب را که بچه جرم و کارهای شما قسم که نیست از برای شما فریاد رسی
و زیاد نمی شود بر شما مگر عذاب میگویند اگر پروردگار ما عذاب میکند ما را ظلم نمیکند
بر ما ما خود بهشت الله و ختم ایرا از برای نفس خود پس که را ملامت کنیم قال الله تعالی
فاعترفوا بذنبهم الایة و از مجاهد روایت کنند که اهل نار گریه میکنند تا انکه منقطع می
شود اب چشم ایشان بعد از ان خون گریه میکنند تا انکه منقطع می‌شود خون و بعد
از ان چرک گریه میکنند تا انکه منقطع می‌شود چرک و جاری می‌شود از این گریه خندقها
بهم میرسد مثل نهرهای عظیم که اگر کشتیهای مملو را در ان اندازند جاری میشود در انها
و اما جحیم پس بدرستی که از جاحم الجمره است یعنی عظیم الجمرات یکی از انها و زقوم است او
دنیا و ابحره درامدت و در انجا شجره زقوم است قال الله تعالی اذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم
ام شجرة الزقوم للکافرین انا جعلناها فتنة للظالمین و گفته است که این شجره ایست
که اصلش در اسفل جحیم است و طلع او یعنی ثمره او گویا که سرهای شیاطین است

یعنی سرهای مار است تا اینجا که در قران گویند ثم ان مرجعهم لالی الجحیم یعنی بعد از فارغ
شدن ایشان از طعام زقوم و اما هاویه پس بدرستی که اهل نار در اینجا فرو می افتند
عبات یا دفعی سالها را و هنوز نمیرسند بقعر او و در انجا چاهی است که از اهیهات
خوانند بیرون می اندازد اتش که اتشهای جهنم پناه میبرند بخدا از شرّ او و در اینجا
سعودی که خدای عزوجل در قران گفته است ساُرهقه صعودا و انست سیلی است مشتعل
از اتش که دشمنان خدا را می کشد و بر روی ایشان بران سنگ میزنند و زبانیه
دو تیغ از پیش و از پس پوشی بر ایشان مساکین اهل نار بیمارانند که عاید اند ایشان
و مجروحانند که جراحت ایشان طعام ایشان اتش است و شراب ایشان اتش و بلا و المیان
دو تیغ ترد میکنند غیر هایة و فیه روح الوافیه قال ابن طاوس لما نزلت هذه الایة
وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بکی النبی صم بکاء
شدیدا و بکت صحابته بکائه ولم یدروا ما نزل به جبرئیل ولم یستطیعوا احد من صحابته
ان یکلمه وکان النبی صم اذا رای فاطمة ع فرح بها فانطلق بعض اصحابه الی بابها فوجد بین
یدیها شعیرا وهی تطحن فیه وتقول وما عند الله خیر وابقی فسلم علیها واخبرها بخبر
النبی صم وبکائه فنهضت والتفت بشملة لها خلقة قد خیطت اثنی عشر مکانا بسعف
النخل فلما خرجت نظر سلمان الفارسی الی الشملة وبکی وقال واحزناه ان قیصر
کسری لفی السندس والحریر وابنة محمد فی شملة صوف خلقة قد خیطت اثنی عشر مکانا
فلما دخلت فاطمة علی النبی صم قالت یا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسی فوالذی
بعثک بالحق نبیا ما لی ولعلی منذ خمس سنوات الا مسک کبش نعلف علیه بالنهار
بعیرنا فاذا کان اللیل افترشناه وان مرفقتنا لمن ادم حشوها لیف فقال النبی صم

یا سلمان ان ابنتی لفی الخیل السوابق فقالت یا ابت فدتک نفسی ما الذی ابکاک فذکر لها
ما نزل جبرئیل من الایتین المتقدمتین قال فسقطت فاطمة علی وجهها وهی تقول الویل
ثم الویل لمن دخل النار فسمع سلمان وقال یا لیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی ومزقوا جلدی
ولم اسمع بذکر النار وقال ابوذر یا لیت کانت امی عاقرا ولم تلدنی ولم اسمع بذکر النار
وقال عمار یا لیتنی کنت طائرا فی القفار ولم یکن علی حساب ولا عقاب ولم اسمع
بذکر النار ثم وضع علی ع یده علی راسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراه وقلة زاداه
فی سفر القیمة یذهبون وفی النار یترددون وبکلالیب یتخطفون مرضی لا یعاد سقیمهم
وجرحی لا تداوی جراحهم واسری لا یفک اسرهم من النار یاکلون ومنها یشربون و
بین اطباقها یتقلبون وبعد لبس القطن والکتان المقطعات النار وبعد معانقة
الازواج مع الشیاطین مقرنون یعنی در کتاب ربیع ولید ابن طاوس روایت کند که چون
این وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم نازل شد حضرت رسول
گریه شدید کرد و اصحاب نیز بگریه انحضرت گریستند و نمی دانستند که جبرئیل چه ایه
نازل شده است و قدرت نداشتند که از حضرت بپرسند و حال حضرت چنین بود که هر وقت
فاطمه علیها السلام را میدید فرحناک میشد پس بعضی از اصحاب رفت بدر خانه فاطمه
پس دید که جو را بسنگ اسیای دستی ارد میکند و میگوید که انچه نزد خدای عزوجل است
بهتر و باقی تر است پس سلام کرد ان صحابه بر فاطمه ع و خبر داد باو از این خبر و گریه
حضرت رسول صم پس حضرت فاطمه ع برخاست و چادری که در دوازده جا پینه کرده
بودند بسعف نخل بر خود پیچید و بیرون امد نظر سلمان فارسی بر ان چادر
افتاد گریان شد و گفت واحزناه قیصر و کسری در سندس و حریر پوشیده

دو خرقه ایم در چادری از صوف کهنه است که در دوازده جا پینه کرده اند پس چون داخل شد
فاطمه ع بر حضرت رسول و گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من قسم بانخدای
که ترا فرستاده بحق پیغمبری که مرا و علی را پنج سال است که چیزی نیست مگر پوست گوسفندی که
روز علوفه شتر خود را بر ان میخوریم تا شتر بر بالای ان علوفه بخورد و شب فرش خود
می کنیم و بالش ما از چرمی است که میان ان را از لیف خرما پر کرده ایم پس حضرت رسول
صم فرمود ای سلمان بدرستی که دختر من در میان اسبهائی است که در دویدن گوی برده
اسبها سبقت گرفته اند پس فاطمه ع گفت که ای پدر من جانم فدایت شوم چه چیز تو را
گریان کرده بود پس ذکر کرد این دو ایه را که جبرئیل اورده بود پس فاطمه ع چون شنید این
دو ایه را بروی در افتاد بیهوش و می گفت ای وای ای وای هر کسی را که داخل شود در نار
پس سلمان شنید این را و گفت که کاشکی من گوسفندی می بودم مر اهل خود را که گوشت مرا
میخوردند و پوست مرا پاره پاره میکردند و نمی شنیدم ذکر نار را و ابوذر گفت کاشکی مادر من
عاقر می بود و مرا نمی زائید تا نمی شنیدم ذکر نار را و عمار گفت کاشکی مرغی بودم که
مرا حساب و عقاب نمی بود و مرا نمی شنیدم ذکر جهنم را پس حضرت علی ع دست مبارک
بر سر خود گذاشت و گریان شد و گفت ای وای از سفر دراز من و از قلّت زاد و توشه من
در سفر قیامت مردم میروند و در نار مترددند میشوند و بقلابها تخطف میکرده مریضی اند
که عیادت ندارند و مجروحی اند که جراحت ندارند و اسیری اند که خلاصی ندارند از اتش میخورند
و از اتش می اشامند و در میان اطباق او منقلب میشوند و بعد از پوشیدن جامهای
پنبه و کتان می پوشند لباس مقطعات اتش را و بعد از معانقه با زنان صاحب
جمال مقرون میشوند با شیاطین بدهیئت و من طریق العامة باسنادهم عن النبی

مالك قال جاء جبرئيل ع الى النبي صلعم في ساعة ما كان يأتيه فيها متغير اللون فقال النبي صلعم
مالي اراك متغير اللون فقال يا محمد صلعم جئتك في الساعة التي امر الله تعالى بمنافخ النار ان ينفخ
فيها ولا ينبغي لمن يعلم ان جهنم حق وان عذاب الله اكبر ان يقر عينه حتى يأمنها فقال النبي صلعم
صف لي النار يا جبرئيل فقال نعم يا محمد ان الله تعالى لما خلق جهنم اوقد عليها الف سنة
فاحمرت ثم اوقد عليها الف سنة فابيضت ثم اوقد عليها الف عام فاسودت فهي سوداء مظلمة
لا يضيء لهبها ولا جمرها والذي بعثك بالحق نبيا لو ان ثوبا من ثياب اهل النار علق
بين السماء والارض لماتوا من حرهم لما يجدون من نتنها والذي بعثك بالحق نبيا لو ان
رجلا يعذب بالمغرب بعذاب لاحترق الذي بالمشرق من شدة عذابها حرها شديد
وقعرها بعيد وحليها حديد وشرابها الحميم والصديد ولباسها مقطعات النيران لها
سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم من الرجال والنساء فقال النبي صلعم اهي كابوابنا
هذه فقال لا ولكنها مفتوحة بعضها اسفل من بعض باب الى باب مسيرة سبعين سنة كل
باب منها اشد حرا من الذي يليه سبعين ضعفا يساق اعداء الله اليها فاذا انتهوا الى
ابوابها استقبلتهم الزبانية بالاغلال والسلاسل فتسلك السلسلة في فيه وتخرج
من دبره وتغل يده اليسرى الى عنقه وتدخل يده اليمنى في فؤاده وتنزع من بين كتفيه
وتشد بالسلاسل ويقرن كل ادمي مع شيطان في سلسلة ويسحب على وجهه وتضربه الملائكة
بمقامع من حديد كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها فقال النبي صلعم من سكان هذه
الابواب قال اما باب الاسفل ففيه المنافقون ومن كفر من اصحاب المائدة وال فرعون
واسمها الهاوية والباب الثاني ففيه المشركون واسمها الجحيم والباب الثالث ففيه الصابئون
واسمه سقر والباب الرابع ففيه ابليس ومن تبعه والمجوس واسمه لظى والباب الخامس

فيه اليهود واسمه الحطمة

فيه اليهود واسمه الحطمة والباب السادس ففيه النصارى واسمه السعير ثم امسك جبرئيل ع
فقال النبي صلعم الا تخبرني من سكان الباب السابع قال يا محمد لا تسألني عنه قال بلى يا جبرئيل اخبرني
عن باب السابع فقال فيه اهل الكبائر من امتك الذين ماتوا ولم يتوبوا فخر النبي صلعم مغشيا
عليه فوضع جبرئيل ع راسه في حجره حتى افاق فلما افاق قال يا جبرئيل عظمت مصيبتي و
اشتد حزني او يدخل من امتي النار قال نعم اهل الكبائر من امتك ثم بكى رسول الله صلعم
وبكى جبرئيل ع ودخل رسول الله منزله واحتجب عن الناس فكان لا يخرج الا الى الصلوة
يصلي ويدخل ولا يكلم احدا ويأخذ في الصلوة ويبكي ويتضرع الى الله تعالى فلما كان من
اليوم الثالث اقبل ابو بكر حتى وقف بالباب ثم قال السلام عليكم يا اهل بيت الرحمة هل
الى رسول الله صلعم من سبيل فلم يجبه احد فتنحى باكيا فاقبل عمر وصنع مثل ذلك فلم يجبه
فتنحى وهو يبكي ثم اقبل سلمان الفارسي رضي الله عنه فوقف بالباب فقال السلام عليكم يا اهل
بيت الرحمة هل الى مولاي رسول الله من سبيل فلم يجبه احد فاقبل مرة يبكي ويقع مرة
ويقوم اخرى حتى اتى باب فاطمة ع فوقف بالباب ثم قال السلام عليكم يا اهل بيت
المصطفى وكان علي ع غائبا فقال سلمان يا بنت رسول الله ان رسول الله صلعم احتجب
عن الناس فليس يخرج الا الى الصلوة ولا يكلم احدا ولا يأذن لاحد ان يدخل عليه
فاشتملت فاطمة ع بعباء قطوانية واقبلت حتى وقفت على باب رسول الله صلعم ثم
سلمت وقالت يا رسول الله صلعم انا فاطمة ورسول الله صلعم ساجد يبكي فرفع راسه فقال
ما بال قرة عيني فاطمة حجبت عني افتحوا لها الباب ففتح الباب فلما نظرت الى النبي صلعم بكت
بكاء شديدا لما رات من حاله مصفرا لونه قد ذاب لحم وجهه من البكاء والحزن فقالت
يا رسول الله صلعم ما الذي نزل عليك فقال النبي صلعم جاءني جبرئيل ع فوصف لي ابواب

جهنم واخبرني بان في اعلاها بابا لاهل الكبائر من امتي فذلك الذي ابكاني واحزنني قالت
يا رسول الله صلعم او لم تسأله كيف يدخلونها قال بلى يسوقهم الملائكة الى النار ولا تسود
وجوههم ولا تزرق عيونهم ولا يختم على افواههم ولا يقرنون مع الشياطين ولا يوضع عليهم
السلاسل والاغلال قالت يا رسول الله كيف يقودهم الملائكة قال النبي صلعم اما
الرجال فباللحى واما النساء فبالذوائب والنواصي فكم من ذي شيبة من امتي قد قبض على شيبته
يقاد بها الى النار وهو ينادي واشيبتاه واضعفاه وكم من شاب من امتي قد قبض
على لحيته يقاد الى النار وهو ينادي واشباباه واحسن صورتاه وكم من امرأة من امتي تقبض
على ناصيتها وتقاد الى النار وهي تنادي وافضيحتاه واهتك ستراه حتى ينتهى بهم الى مالك
قال للملائكة ما هؤلاء فما ورد علي من الاشقياء اعجب من هؤلاء لم تسود وجوههم ولم
تقع السلاسل والاغلال فيقول الملائكة هكذا امرنا ان نأتيك بهم على هذه الحال
فيقول يا معشر الاشقياء من انتم وفي رواية اخرى انهم لما قادتهم الملائكة فينادون وا
محمداه فلما راوا مالك نسوا اسم محمد صلعم من هيبته فيقول لهم من انتم فيقولون نحن ممن
انزل عليهم القران ونحن ممن نصوم شهر رمضان فيقول مالك ما انزل القران الا على محمد صلعم
فاذا سمعوا اسم محمد صلعم صاحوا فقالوا نحن من امة محمد صلعم فيقول لهم مالك ما كان لكم
زاجر عن معاصي الله فاذا وقفهم على شفير جهنم ونظروا الى النار والى الزبانية وقالوا
يا مالك ائذن لنا نبكي على انفسنا فيبكون الدموع حتى لم يبق لهم الدموع فيبكون
دما فيقول مالك ما احسن هذا لو كان في الدنيا ولو كان هذا البكاء في الدنيا من
خشية الله ما مستكم النار اليوم فيقول مالك للزبانية القوهم في النار فينادوا
باجمعهم لا اله الا الله فرجع عنهم النار فيقول مالك يا نار خذيهم فتقول النار وكيف

اخذهم وهم

اخذهم وهم يقولون لا اله الا الله فيقول مالك نعم بذلك امر رب العرش فاخذتهم فمنهم
من ياخذه قدميه ومنهم من ياخذه الى ركبتيه ومنهم من ياخذه الى حقويه ومنهم من ياخذه
الى حلقه قال فاذا اهوت النار الى وجهه قال مالك لا تحرقي وجوههم فطال ما سجدوا للرحمن
في الدنيا ولا تحرقي قلوبهم فطال ما عطشوا في شهر رمضان فيقوم ما شاء الله فيها
فيقولون يا ارحم الراحمين يا حنان يا منان فاذا انفذ الله حكمه قال يا جبرئيل ما فعل العاصون
من امة محمد صلعم فيقول يا الهي انت اعلم بهم فيقول انطلق فانظر ما حالهم فينطلق جبرئيل الى
مالك وهو على سرير من نار في وسط جهنم فاذا نظر مالك الى جبرئيل ع قام تعظيما له
فيقول يا جبرئيل ما ادخلك هذا الموضع فيقول ما فعلت العصابة العاصية من امة محمد
فيقول مالك ما اسوء حالهم واضيق مكانهم قد احرقت النار اجسامهم واكلت لحومهم
وبقيت وجوههم وقلوبهم يتلألأ فيها الايمان فيقول جبرئيل ارفع الطبق حتى انظر
اليهم قال فامر مالك الخزنة فرفعوا الطبق فاذا نظروا الى جبرئيل والى حسن خلقه
علموا انه ليس من ملائكة العذاب فيقولون من هذا العبد الذي لم نر شيئا قط احسن
وجها منه فيقول مالك هذا جبرئيل الكريم على الله الذي كان يأتي محمدا صلعم بالوحي
فاذا سمعوا بذكر محمد صلعم صاحوا باجمعهم فقالوا يا جبرئيل اقرئ محمدا منا السلام واخبره ان
معاصينا فرقت بيننا وبينك واخبره بسوء حالنا فينطلق جبرئيل حتى يقوم بين يدي الله
فيقول الله عز وجل كيف رايت امة محمد صلعم فيقول يا رب ما اشد حالهم واضيق
مكانهم فيقول هل سألوك شيئا فيقول نعم يا رب سألوني ان اقرئ على نبيهم السلام
واخبره بسوء حالهم فيقول الله جل جلاله انطلق وابلغه فيدخل جبرئيل على النبي
وهو في خيمة من درة بيضاء لها اربعة الاف باب ولها مصراعان من ذهب

فيقول يا محمد حبستك من عند العصاة العاصية من امتك يعذبون بالنار وهم يعرفون السلام
ويقولون ما اسوء حالنا واضيق مكاننا فياتي النبي صلعم عند العرش فيخر ساجدا فيثني على الله ثناء
لم يثنه احد مثله فيقول الله عز وجل ارفع راسك واسئل تعط واشفع تشفع فيقول يا رب
الاشقياء من امتي قد انفذت فيهم حكمك فيقول الله عز وجل قد شفعتك فيهم فات النار
واخرج منها من قال لا اله الا الله فينطلق النبي صلعم فاذا نظر مالك الى محمد صلعم قام تعظيما له
فيقول يا مالك ما حال امتي الاشقياء فيقول مالك ما اسوء حالهم واضيق مكانهم فيقول
النبي صلعم افتح الباب وارفع الطبق فاذا نظروا اهل النار الى محمد صلعم صاحوا باجمعهم فيقولون
قد احرقت النار جلودنا واحرقت اكبادنا فيخرجهم جميعا وقد صاروا فحما قد اكلتهم النار
فينطلق بهم الى نهر بباب الجنة يسمى الحيوان فيغتسلون فيه فيخرجون منه شبابا جردا
مردا مكحلين وجوههم مثل القمر مكتوب على جباههم جهنميون عتقاء الرحمن من النار فيدخلون
الجنة فاذا راوا اهل النار المسلمين قد اخرجوا منها قالوا يا ليتنا كنا مسلمين فكنا
نخرج من النار وهو قوله ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين يعني از طرق عامه از
انس روايت كند كه امد جبرئيل نزد پيغمبر صلعم در ساعتي كه نمي امد در ان ساعت نزد ان
حضرت ومتغير اللون بود پس گفت حضرت پيغمبر صلعم كه اي جبرئيل چيست ترا كه من ترا متغير
اللون مي بينم گفت اي محمد امدم در پيش تو در ساعتي كه خداي عز وجل امر كرده بود دميدن
دوزخ كه نفخ كنند دوزخ را و سزاوار نيست كسيرا كه بداند كه جهنم موجود است بحق و عذاب
خدا شديد تر و بزرگتر است از همه عذابها فارغ باشد از خوف او تا انكه ايمن باشد
از وي پس حضرت گفت كه اي جبرئيل وصف كن دوزخ را از براي من جبرئيل گفت صفتي
باشد اي محمد خداي تعالي وقتي كه خلق كرد دوزخ را برافروخت او را هزار سال تا انكه

سرخ شد

سرخ شد پس برافروخت هزار سال دیگر تا سفید شد پس برافروخت هزار سال دیگر تا
سیاه شد و حال الان سیاه و ظلمانی است و شعله او ضوء ندارد و اخگر او ضوء ندارد قسم بان
خدائی که ترا فرستاده است بحق به پیغمبری که اگر مثل سوراخ سوزنی واقع شود بدنیا هر
اینه میسوزد تمام دنیا را و قسم بان خدائی که ترا فرستاده است بحق به پیغمبری که اگر جامه از
جامهای اهل دوزخ را بیاویزند میان اسمان و زمین هر اینه میمیرند تمام اهل دنیا از بوی
گند انجامه و قسم بان خدائی که فرستاده است ترا بحق به پیغمبری که اگر مردی را از اهل دوزخ
عذاب کنند در مغرب هر اینه میسوزد انچه در مشرق باشد از شدة عذاب او و از حرارت
او قعر او بعید است و حلی او حدید است و شراب او حمیم و صدید است و لباس او مقطعات
اتش است و او را هفت در یعنی هفت طبقات است هر بابی را از مرد و زن و انس و جن قسمتی و حصه است
پس حضرت رسول گفت که ایا ابواب او یعنی مثل ابواب ماست در دنیا جبرئیل ع
گفت نه بلکه ابواب او مفتوق است بهم یعنی چسپیده اند بهم بعضی او بعضی اسفل است از
هر بابی تا بابی هفتاد سال هر بابی از ان شدید تر است از ان بابی که در بالای وست یعنی
در اسفل اوست پس میرانند ملائکه دشمنان خدا را در روز قیامت تا انکه میرسند
نزدیک دوزخ پس استقبال میکنند با مهر دوزخ و با اغلال و سلاسل میگیرند اغلال
و یکی سلسله را فرو میبرند در دهن او و بیرون می اورند از دبر او و می بندند دست
چپ او را بر گردن او و فرو میبرند دست راست او را در دلش و میکشند از میان دو کتف او
و می بندند بسلاسل یعنی بزنجیرها و هر ادمی را مقرون میسازند با شیطانی در سلسله
واحد و بروی انها را بر زمین میمالند و میکشند و میزنند ملائکه ایشانرا بمقامع
حدید در هر وقتی که میخواهند بیرون ایند از دوزخ و باز میگردانند ایشانرا بسوی دوزخ

پس رسول گفت که کیست ساکنان این ابواب و طبقات جهنم جبرئیل گفت اما باب اول که
درک اسفل است پس در او می باشند منافقین و کسانی که کافر شده باشند از اصحاب مائده
و ال فرعون و اسم ان هاویه است و باب دوم پس در او می باشند مشرکان و اسم او جحیم است
و باب سیم پس در او می باشند صابئون و اسم او سقر است و باب چهارم پس در او می باشند
ابلیس و تبعه او و مجوس و اسم او لظی است و باب پنجم پس در او می باشند یهود و اسم او حطمه است
و باب ششم پس در او می باشند نصاری و اسم او سعیر است بعد از ان خاموش شد پس حضرت
رسول صلعم گفت ایا خبر نمیدهی مرا از ساکنان باب هفتم گفت یا محمد از این مپرس حضرت گفت
لا بد است که خبر می دهی مرا جبرئیل گفت در انجا اهل کبائر امتان تو می باشند از امت تو
که بی توبه از دنیا رفته باشند پس حضرت از شنیدن این بیهوش شد و بزمین افتاد
پس حضرت جبرئیل سر انحضرت را بر داشت و بزانوی خود گذاشت تا انکه حضرت بخود امد
و چون بهوش امد گفت ای جبرئیل عظیم شد مصیبت من و شدید شد حزن من ایا داخل
می شود از امت من باتش دوزخ جبرئیل گفت اهل کبایر از امت تو داخل میشوند
پس حضرت رسول صلعم گریان شد و جبرئیل نیز گریان گردید و حضرت رسول داخل شد
بخانه خود و کسی را ره نداد به پیش خود تا سه روز و بیرون نمی امد مگر از برای نمازهای
پنجگانه پس چون روز سیم شد ابو بکر امد و ایستاد بود در خانه حضرت و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت الرحمة ایا اذن هست که داخل شوم بر رسول الله پس کسی جواب نداد پس
ابو بکر برگشت گریان گریان پس عمر امد و کرد انچه ابو بکر کرده بود و او را نیز کسی جواب نداد و او نیز
برگشت گریان پس سلمان فارسی امد و ایستاد در در خانه و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت الرحمة ایا مولای رسول الله را راه میدهید که داخل شود کسی جواب نداد پس

باز گردید و گاهی

باز گردید و گاهی گریه میکرد و گاهی بر زمین می افتاد از شدت حزن و گاهی بر میخواست تا
امد بدر خانه فاطمه ع و ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت المصطفی و حضرت علی ع
غایب بود در ان ایام پس سلمان گفت ای دختر رسول خدا امد رستی که رسول الله محتجب
شده است از مردم و بیرون نمی اید مگر از برای نماز و حرف نمیزند با کسی و اذن نمیدهد
احدی را که داخل شود بر انحضرت پس حضرت فاطمه پوشید خود را با عبای قطوانیه و
روانه شد تا ایستاد در در خانه حضرت رسول پس سلام داد و گفت یا رسول الله منم
فاطمه و انحضرت در سجده بود و گریه میکرد پس سر برداشت و گفت چیست قرة العین من
فاطمه را که پنهان می نمی اید بگشائید در را از برای او پس گشودند در را و چون نظر حضرت
فاطمه بر حضرت رسول افتاد دید که رنگ روی مبارکش زرد شده و گوشت روی
چون ماهش تمام گداخته شده از حزن و بکا پس حضرت فاطمه گریه بسیار کرد و گفت یا
رسول الله چه چیز ترا باین حال انداخته پس حضرت گفت که جبرئیل امد و وصف کرد
ابواب جهنم را از برای من و خبر داد بمن که در طبقه اعلای ان اهل کبایر خواهند بود
از امت من پس این مرا باین حال انداخت حضرت فاطمه گفت ایا سئوال نکردی که چگونه
داخل می شوند در انجا حضرت گفت که میرانند ملائکه ایشانرا بسوی نار در حالتی
که روی ایشان سیاه شده باشد و چشم ایشان کبود شده باشد و دهنهای ایشان
مهر کرده باشند و با شیاطین ایشانرا مقرون نکرده باشند و بر دست و گردن ایشان
سلاسل و اغلال نباشد حضرت فاطمه گفت که ای رسول خدا چگونه میکشند
ایشانرا ملائکه حضرت فرمود اما مردان را بریشهای ایشان و اما زنان را بگیسوهای
ایشان و ای بسا از ایشان پیر باشد از صاحب موی سفید از امت من که گرفته

باشند ریش سفید اورا و میکشیده باشند بسوی نار و آن منادی کند که وا شیباه وا ضعفاه
و شیبا باشد از جوانان امت من که گرفته باشند ریش اورا و میکشیده باشند بسوی نار
و او ندا میکرده باشد که وا شباباه وا حسن صورتاه و شیبا باشد از زنان که گرفته باشند گیسوی
اورا و میکشیده باشند بسوی نار و او ندا میکرده باشد که وا فضیحتاه وا هتک ستراه
تا آنکه میرسند نزد مالک پس مالک گوید بملائکه که اینها کیستند که کسی بر من وارد نشده
از اشقیا که عجیب‌تر از اینها باشد روی اینها سیاه نشده است و سلاسل و اغلال در گردن
اینها نیست پس ملائکه گویند که همچنین امر کرده الله ما که اینها را باین نحو بیاوریم بسوی تو
پس مالک گوید بایشان که ای گروه اشقیا کیستید شما و در روایت دیگر وارد شده که وقتی که ملائکه اینها
بسوی دوزخ میبرده باشند ایشان فریاد میکرده باشند که وا محمداه و چون نظر ایشان بر
مالک می‌افتد فراموش میکنند اسم محمد را از هیبت او و چون مالک گوید کیستید ایشان
میگویند ما از آن کسانیم که بر ایشان نازل شده است قرآن و ما از آن کسانیم که روزه گرفته‌ایم
شهر رمضان را پس مالک گوید که نازل نشده است قرآن مگر بر محمد صلعم و چون نام محمد را
بشنوند همه فریاد کنند و گویند که ما از امت محمدیم صلعم پس مالک گوید آیا قرآن زاجر نشد
و منع نکرد شما را از معاصی خدا پس چون بر کنار دوزخ میایستند و نظر میکنند بدوزخ
و بزبانیه دوزخ میگویند بمالک که اذن بده ما را که گریه کنیم بر نفس خود پس
گریه میکنند اشک سفید تا آنکه نمیماند اشکی در چشم ایشان پس چون گریه میکنند پس
مالک میگوید که چه خوب بود این گریه در دنیا اگر از خوف پروردگار میبود چه اگر در دنیا
از خوف پروردگار میبود هر آینه مس نمیکرد شما را آتش امروز پس مالک امر کند
بزبانیه که بیندازید اینها را بجهنم پس اینها یکبار بگویند که لا اله الا الله پس میگردد

آتش از ایشان پس مالک گوید ای آتش بگیر اینها را پس آتش گوید چگونه بگیرم اینها را و اینها میگویند
لا اله الا الله پس مالک گوید بلی باین امر کرده است پروردگار عرش پس آتش بگیرد اینها را پس
بعضی را میگیرد تا قدمهای ایشان و بعضی را میگیرد تا زانوهای ایشان و بعضی را میگیرد تا گردن ایشان
و بعضی را میگیرد تا حلق پس حضرت رسول صلعم گفت وقتی که میگیرد آتش اینها را امر میکند
مالک گوید با آتش که روی ایشان را مسوز که بسیار بوده است که سجده کرده‌اند رحمن را و
دلهای ایشان را مسوز که بسیار بوده است که تشنگی کشیده است در شهر رمضان پس باقی
ماند باقی همیاشند در دوزخ آنقدر که خدا خواهد پس بعد از آن ندا میکنند که یا ارحم الراحمین
یا حنان یا منان پس چون باخر رسد حکم و تقدیر خدا در عذاب اینها میگوید خدای عز
و جل بجبرئیل که ای جبرئیل چه کرده‌اند با اهل معاصی از امت محمد صلعم میگوید الهی
تو داناتری بحال ایشان پس میگوید برو ببین که چیست حال ایشان پس جبرئیل میاید
نزد مالک و او بر سر پلی از آتش نشسته باشد و در وسط دوزخ پس چون نظر میکند
بسوی جبرئیل می‌خیزد و تعظیم میکند او را و میگوید یا جبرئیل از برای چه آمده‌ای جبرئیل
گوید که چه کرده‌اید با طایفه عاصیان امت محمد صلعم پس مالک گوید چه بسیار حال بدی دارند
و چه بسیار جای تنگی دارند و تحقیق که سوخته است آتش اجسام ایشان و خورده است گوشت
ایشان را و باقی مانده است روی ایشان و دل ایشان و میدرخشد ایمان از روی ایشان
پس جبرئیل گوید بردار طبق را از ایشان تا آنکه نگاه کنم بسوی ایشان پس امر میکند
مالک خزنه دوزخ را پس برمیدارند طبق را پس چون ایشان نظر میکنند بسوی
جبرئیل و بحسن خلقت و صورت او میدانند که او از ملائکه عذاب نیست پس
میگویند کیست این بنده که بهتر از او ندیده‌ایم هرگز خوشروتر از این پس مالک گوید که این

جبرئیل است که گرامی‌ترین ملائکه است نزد خدا و صیحه میزده است بمحمد صلعم پس چون بشنوند نام محمد را همگی یکبار
فریاد میکنند یا وا غوثاه و میگویند یا جبرئیل از ما سلام برسان بمحمد صلعم و خبر ده که
عصیان ما جدا کرده ما را از تو و خبر ده او را بحال بد ما پس جبرئیل برمیگردد تا آنکه
میایستد پیش خدای عز و جل پس خدای عز و جل میگوید چون دیدی امت محمد را میگوید الهی
بد بوده کارهای ایشان بسیار بد است حال ایشان و تنگ است مکان ایشان پس خدای عز و جل
گوید آیا سوال کردند از تو چیزی میگوید بلی یا رب سوال کردند که سلام برسانم از
ایشان به پیغمبر ایشان و خبر دهم او را به بدی حال ایشان پس خدای عز و جل گوید برو و سلام
و پیغام ایشان را برسان پس جبرئیل داخل میشود بر حضرت رسول صلعم و او در خیمه باشد
از در سفید که او را چهار هزار باب باشد و هر دری را دو مصراع باشد از طلا پس میگوید
ای حبیب خدا آمده‌ام پیش تو از نزد طایفه از امت تو که معذب‌اند در نار و سلام
میرسانند بتو و میگویند که چه بسیار بد است حال ما و تنگ است مکان ما پس حضرت رسول صلعم
می‌اید نزد عرش و بسجده می‌افتد و ثنا میکند خدا را به ثنائی که هیچ کس نکرده مثل او
پس خدای عز و جل گوید بردار سر خود را و سوال کن تا عطا کنم و شفاعت کن تا قبول کنم
خواهی که ملحق سازم بتو پس حضرت گوید یا رب بر اشقیای امت من تمام شده است
حکم تو پس خدای عز و جل گوید بتحقیق که اینها را بجحیم بتو ملحق ساختم بتو پس برو
و بیرون کن از نار کسی را که بگوید لا اله الا الله پس روانه شود حضرت رسول صلعم
پس چون نظر کند مالک بسوی محمد صلعم بر میخیزد و تعظیم میکند از برای او پس حضرت میگوید
که ای مالک چون است حال اشقیای امت من مالک میگوید بسیار بد است حال ایشان
و تنگ است مکان ایشان پس حضرت گوید که بگشا در را و بردار طبق را پس نظر کند

اهل نار بسوی محمد صلعم و فریاد کنند و گویند که بتحقیق که سوخته است نار جلود ما را و
سوخته است جگر ما را پس حضرت بیرون آورد ایشان را جمیعا در حالتی که مثل زغال سیاه شده باشند
و خورده باشد گوشت ایشان را پس حضرت روانه شود با ایشان بسوی نهری که بر در بهشت است
و مسمی بحیوان است پس غسل کنند در او و بیرون می‌آیند از او جوانان ساده رو و چشم
سرمه کشیده و روی ایشان مثل قمر افتاده نوشته شده باشد بر پیشانی ایشان که اینها
اهل جهنم‌اند که آزاد کرده رحمن‌اند پس داخل میشوند بهشت پس چون می‌بینند اهل نار که
بیرون آمدند مسلمانان از نار میگویند کاش ما مسلمان می‌بودیم تا ما هم بیرون می‌آمدیم از
نار و این است قول خدای عز و جل در قرآن ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین قال المترجم
رحمه الله و مؤید ذلک آخر الحدیث الذی سنورده من تفسیر الامام ع وهو فان کانت ذنوبه
اکثر و اعظم طهر منها بشدائد عرصات القیمة وان کانت اکثر و اعظم طهر منها فی الطبق الاعلی
من جهنم وهولاء محبینا اشدهم عذابا واعظمهم ذنوبا لیس هولاء یسمون شیعتنا ولکنهم
یسمون بمحبینا والموالین لاولیائنا والمعادین لاعدائنا ان شیعتنا من اتبع آثارنا
واقتدی باعمالنا یعنی معتقد وفقه التکلیف که مؤید این است آخر الحدیث که او در بیان
تفسیر امام ع واین است که گفت اگر بوده ذنوب او اکثر و اعظم پاک میشود از آن
گناه بشدائد عرصات قیامت و اگر بوده باشد اکثر و اعظم پاک میشود در طبقه اعلای
جهنم و اینها محبین‌اند که عذاب ایشان شدیدتر و گناه ایشان عظیم‌تر از سایر محبین ما
باشند اینها را شیعه نام نمیکنند بلکه نام میکنند محبین ما و موالین اولیای ما و معادین
دشمنان ما و بدرستی که شیعه ما کسی است که پیروی آثار ما و پیروی و اقتدا باعمال
ما کرده باشد و فی الدروع الواقیة روی ان اهل النار اذا دخلوها و ادنوا الیها

واهو الجاه وخلوا عذابها ومقابها كما قال زين العابدين وما هذه نار لا تبقى ولا تذر على من تضرع

اليها ولا تقدر على التخفيف عمن خشع لها واستسلم اليها بل تلقى سكانها باحر ما لها من النيران

وشديد الوبال ويعرفون ان اهل الجنة في ثواب عظيم ونعيم مقيم فيؤملون ان يطعموهم او يسقوهم

ليخفف عنهم بعض العذاب الاليم كما قال في كتابه العزيز ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا

علينا من الماء او مما رزقكم الله قال فيحبس عنهم الجواب اربعين سنة ثم يجيبونهم بلسان الاحتقار

والتهوين ان الله حرمهما على الكافرين فيرون الخزنة عندهم وهم يشاهدون ما نزل بهم من

المصائب فيؤملون ان يجدوا عندهم فرجا بسبب من الاسباب كما قال الله جل جلاله وقال الذين

في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب قال فيحبس عنهم الجواب اربعين سنة ثم

يجيبونهم بعد خيبة الامال قالوا فادعوا وما دعاء الكافرين الا في ضلال قال فاذا يئسوا من

خزنة جهنم رجعوا بعد ذلك الى مالك مقدم الخزان واملوا ان يخلصهم من ذلك الهوان كما قال جل جلاله

ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك قال فيحبس عنهم الجواب اربعين سنة وهم في العذاب ثم يجيبهم كما

قال الله عز وجل في كتابه انكم ماكثون قال فاذا يئسوا من مالك نادوا ح مولاهم رب العالمين

الذي كان اهون شيء عندهم في دنياهم وكان قد اثر كل واحد منهم هواه مدة الحيوة وكانت قرب

منهم بالعقل والنقل انه اوضح لهم على يدي الهداة الى سبيل النجاة وعرفهم بلسان الحال انهم المهون

بانفسهم الى دار النكال والاهوال وان باب القبول مغلق على الكفار والمجاب ابد الابدين

وكان يقول في اوقات كانوا في الحيوة الدنيا من المكلفين بلسان الحال الواضح المبين هب انكم

ما صدقتموني في هذا المقال اما كنتم تجوزون ان اكون من الصادقين فكيف اعرضتم

عني وشهدتم بتكذيبي وتكذيب نصيحتي من المرسلين وهلا تحرزتم من هذا الضرر المخوف

الهائل اما سمعتم بكثرة المرسلين وتكرار الرسائل ثم كرر جل جلاله وهم في النار

بيان المقال

بيان المقال الم تكن اياتي تتلى عليكم فكنتم بها تكذبون فقالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و

كنا قوما ضالين ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال فيبقون اربعين سنة في

ذل وهوان واهوال لا يحيطون وفي عذاب النار لا يكلمون ثم يجيبهم الله جل جلاله اخسئوا

فيها ولا تكلمون قال فعند ذلك يئسون من كل فرج وراحة ويغلق عليهم ابواب جهنم عليهم و

يدوم لديهم مأتم الهلاك والشهيق والزفير والصراخ والنياحة يعني در كتاب دروع

واقيه روايت كند كه اهل نار چون داخل مي شوند بنار مي بينند انكال او را وهول هاى

او را وصيد شد عذاب وعقاب او را چنانكه حضرت زين العابدين ع كفت چه كمانداري

با اتشى كه باقى نميكذارد كسى را وراحم نميكند بر كسى كه تضرع ميكند بسوى اتش وقادر

نيست كه تخفيف دهد عذاب كسى را كه خشوع ميكند باو وتسليم مى شود بسوى او بلكه

مى اند از سكان خود را بكرم تر من جايها كه در نزد او باشد از نكال اليم وبال شديد

ومى دانند اهل نار كه اهل جنت در ثواب عظيم ونعيم مقيم اند پس ارزو ميكنند كه اطعا

كنند يا سيراب كنند ايشان را يا تخفيفى حاصل شود از براى ايشان از عذاب اليم

چنانكه خداى عز وجل در قران كويد ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من

الماء او مما رزقكم الله پس حبس مي شود از ايشان جواب ان چهل سال بعد از ان جواب

ميدهند ايشان را بزبان احتقار وخوارى كه ان الله حرمهما على الكافرين پس اهل نار

نكاه مى كنند بخزنه جهنم ومى بينند كه خزنه ايشان را مى بينند در شدايد واهوال پس

ارزو ميكنند كه بيابند از ايشان فرجى وراحتى بسببى از اسباب چنانكه خداى عز وجل

فرمايد قال الذين في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب پس

حبس ميكنند جواب را از ايشان تا چهل سال وبعد از حسرات ونوميدى انجا جواب

كويند كه ادعوا وما دعاء الكافرين الا في ضلال پس چون مايوس شوند از خزنه رو ميكردند

بسوى مالك رئيس خزان وارزو ميكنند از او كه خلاص كند ايشان را از اين خوارى چنانچه

كه حضرت بارى تعالى در قران فرمايد ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك پس حبس ميكنند جواب را

از ايشان تا چهل سال وايشان در عذاب باشند پس جواب ميدهد چنانكه خداى عز وجل

كويد انكم ماكثون پس چون مايوس شوند از مالك ندا مى كنند مولاى خود رب العالمين را كه

در دنيا خوارتر از همه چيز بود در نزد ايشان وهميشه هر كدام اختيار ميكردند هواى نفس

خود را بر خواهش مولاى خود در مدت حيوة وحال انكه بتحقيق مقرر شده بود در نزد

ايشان بعقل ونقل كه خدا ايشان را واضح كرده بود بر دست هاديان راه نجات وعارف

كردانيده بود ايشان را بزبان حال كه ايشان ملعونند بانفسهاى خود بسوى دار

نكال واهوال وباينكه باب قبول بسته است بر كفار مدت ايشان ابد الابدين

وحضرت مى فرمود كه ميكفت با ايشان بلسان حال واضح يعنى در اوقاتى كه در دنيا بودند

از مكلفين كه هب بعنى بتقدير وتسليم كه شما تصديق من نكرديد در اين مقال اما چرا

جايز ندانستيد كه من شايد از صادقان باشم پس چون اعراض كرديد از من وكواهى

داديد بتكذيب ومن تكذيب كسانى كه تصديق من ميكردند از پيغمبران وچرا احتراز نكرديد

از اين ضرر مخوف هولناك ايا نشنيديد شما كثرت رسولان را وتكرار رسايل را يا

پيغمبران بعد از ان تكرار ميكند خداى عز وجل مر اوقت را با ايشان در نار بلسان مقال

وميكويد الم تكن اياتى تتلى عليكم وكنتم بها تكذبون قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا

قوما ضالين ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون پس باقى ميمانند بى انكه جواب

تا چهل سال كه جواب با ايشان داده مى شود در عذاب اتش وتكلم نميكنند پس بعد از ان

واز ميده بوده

فهلا

جواب ميدهد وميكويد اخسئوا فيها ولا تكلمون پس در اين وقت مايوس مى شوند از هر فرج

وراحت وبسته مى شود درهاى جهنم وداييم مى شود از عقب براى ايشان ماتم هلاك

وشهيق وزفير وصراخ ونياحة وفي روضة الواعظين عن الكاظم ع في حديث طويل

ان في النار لوادياً يقال له سعير لم يتنفس منذ خلقه الله لو اذن الله عز وجل له في التنفس

بقدر مخيط لاحرق ما على وجه الارض وان اهل النار يتعوذون من حر ذلك الوادي

ونتنه وقذره وما اعد الله فيه لاهله وان في ذلك الوادي لجبل يتعوذ جميع اهل ذلك

الوادي من حر ذلك الجبل ونتنه وقذره وما اعد الله فيه لاهله وان في ذلك الجبل لشعب

يتعوذ جميع اهل ذلك الجبل من حر ذلك الشعب ونتنه وقذره وما اعد الله فيه لاهله

وان في ذلك الشعب لقليبا يتعوذ جميع ذلك الشعب من حر ذلك القليب ونتنه وقذره

وما اعد الله فيه لاهله وان في ذلك القليب لحية يتعوذ جميع اهل ذلك القليب من

خبث تلك الحية ونتنها وقذرها وما اعد الله في انيابها من السم لاهلها وان في

جوف تلك الحية لسبعة صناديق فيها خمسة من الامم السالفة واثنان من هذه الامة

قال جعلت فداك من الخمسة ومن الاثنان قال الراوي اما الخمسة فقابيل الذي

قتل هابيل ونمرود الذي حاج ابراهيم في ربه وقال انا احيي واميت وفرعون الذي

قال انا ربكم الاعلى ويهود الذي هود اليهود وبولس الذي نصر النصارى ومن هذه الامة

اعرابيان يعنى در روضة الواعظين روايت كند در حديث طويل كه حضرت امام موسى

كاظم ع كفت كه در جهنم وادى است كه او را سعير كويند نفس نزده است از ان روزى

كه مخلوق شده است اكر اذن بدهد خداى عز وجل او را كه نفس زند از مقدار

سوراخ سوزن باشد هر اينه ميسوزد تمام انچه در روى زمين باشد

وبهشتی که اهل نار پناه میبرند بخدا از این وادی و بوی گنده و نجاست او و انچه اماده
کرده است خدا از برای اهل این وادی و بهشتی که در این وادی کوهیست که پناه میبرند اهل این وادی
بخدا از حرارت ان کوه و بوی گنده او و نجاست او و از انچه اماده کرده است خدا در او از برای اهل
ان کوه و بهشتی که در ان کوه غاریست که پناه میبرند اهل ان کوه از حرارت این غار و از بوی
گنده او و از نجاست او و از انچه اماده کرده است حق تعالی از برای اهل این غار و بهشتی
که در این غار چاهیست که پناه میبرند اهل این غار بخدای عز و جل از حرارت او و از بوی گنده
و از نجاست او و از انچه اماده کرده است در او از برای اهل او و بهشتی که در ان چاه تابوتیست
که پناه میبرند اهل انچاه بخدا از حرارت او و از نجاست او و از انچه اماده کرده است خدا
در و ... انها از ... اهل ان و بهشتی که در جوف این تابوت
هفت صندوق است که در انها میباشند پنج کس از امم سالفه و دو کس از این امت یعنی از
امت محمد مراد عکوید که گفتم فدایت شوم یا ابن رسول الله کیانند ان پنج کس و کیستند
این دو کس حضرت فرمود که ان پنج کس یکی قابیل قاتل هابیل است دویم نمرود که
احتجاج کرد با ابراهیم و گفت انا احیی و امیت سیم فرعون که گفت انا ربکم چهارم
یهودی که یهودیان را یهود کرد اند پنجم بولس که نصاری را نصرانی کرد اند اما این دو کس
که از این امت اند دو اعرابی است مصنف رحمه الله گوید که مراد از ان دو اعرابی انجا که
عیان است چه حاجت به بیان است * وفی بحار الانوار عن کتاب الاختصاص عن جابر
الجعفی عن الباقر علیه السلام قال اذا اراد الله قبض روح الکافر قال یا ملک الموت انطلق
انت واعوانک الی عدوی فانی قد ابتلیته فاحسنت البلاء ودعوته الی دار
السلام فابی الا ان شتمنی وکفر بی وبنعمتی وشتمنی علی عرشی فاقبض روحه

حتی تکبه فی النار قال فجاءه ملک الموت بوجه کریه کالح عیناه کالبرق الخاطف وصوته
کالرعد العاصف لونه کقطع اللیل المظلم نفسه کلهب النار رأسه فی سماء الدنیا ورجل فی المشرق
ورجل فی المغرب وقدماه فی الهواء ومعه سفود کثیر الشعب ومعه خمسمائة ملک اعوانا معهم
سیاط من قلال جهنم تلتهب تلک السیاط من لهب جهنم ومعهم مسح اسود وجمرة من جمر جهنم ثم
یدخل علیه ملک من خزان جهنم یقال له سحطاطائیل فیسقیه شربة من النار لا یزال منها عطشانا
حتی یدخل النار فاذا نظر الی ملک الموت شخص بصره وطار عقله قال یا ملک الموت ارجعونی
قال فیقول کلا انها کلمة هو قائلها قال یا ملک الموت فالی من ادع مالی واهلی وولدی و
عشیرتی وما کنت فیه من الدنیا فیقول دعهم لغیرک واخرج الی النار قال فیضربه
بالسفود ضربة فلا یبقی منه شعبة الا انشبها فی کل عرق ومفصل ثم یجذبه جذبة فیسل
روحه من قدمیه نشطا فاذا بلغت الرکبتین امر اعوانه فاکبوا علیه بالسیاط ضربا ثم یرفعه
عنه فیذیقه سکراته وغمراته قبل خروجها کانما ضرب بالف سیف فلو کان له قوة الجن
والانس لاشتکی کل عرق منه علی حدة بمنزلة سفود کثیر الشعب القی علی صوف مبتل
ثم یطوقه فلم یات علی شیء الا انتزعه کذلک خروج نفس الکافر من عرق وعضو ومفصل
وشعرة فاذا بلغت الحلقوم ضربت الملائکة وجهه ودبره وقیل اخرجوا انفسکم الیوم
تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن آیاته تستکبرون
وذلک قوله یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا فیقول
حراما علیکم الجنة محرما قال یخرجه روحه فیضعه ملک الموت بین مطرقة وسندان
فیفضخ اطراف انامله وتمام اعضائه واخر ما یشدخ منه العینان فیسطع لها ریح
منتن یتاذی منه اهل السماء کلهم اجمعون فیقولون لعنة الله علیها من روح کافرة

منتنة خرجت من الدنیا فیلعنه الله ویلعنه اللاعنون فاذا اتی بروحه الی السماء الدنیا اغلقت
عنها ابواب السماء وذلک قوله لا یفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
وکذلک نجزی المجرمین یقول الله ردوها علیه فانها منها خلقتهم وفیها نعیدهم ومنها نخرجهم
تارة اخری فاذا حمل علی سریره الت تعشه الشیاطین فاذا انتهوا الی قبره قالت کل بقعة
منها اللهم لا تجعله فی بطنی حتی یوضع فی الحفرة التی قضاها الله فاذا وضع فی لحده قالت
الارض لا مرحبا بک یا عدو الله اما والله لقد کنت ابغضک وانت علی متنی وانا الیوم
اشد بغضا وانت فی بطنی اما وعزة ربی لاسیئن جوارک ولاضیقن مدخلک و
لاوحشن مضجعک ولابدلن مطعمک انما انا روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران ثم ینزل علیه منکر ونکیر وهما ملکان اسودان ازرقان یبحثان القبر بانیابهما
ویطئان فی شعورهما حدقتاهما مثل قدر النحاس وکلامهما مثل الرعد العاصف وابصارهما
مثل البرق الخاطف فینتهرانه ویصیحان به فینقلص نفسه حتی یبلغ حنجرته فیقولان له
من ربک وما دینک ومن نبیک ومن امامک فیقول لا ادری قال فیقولان شانک فی الدنیا
وشانک فی الیوم لا دریت ولا هدیت فیضربانه ضربة فلا یبقی فی المشرق ولا فی المغرب شیء
الا سمع صیحته الا الجن والانس قال ومن شدة صیحته یلوذ الحیتان بالطین ویفر
الوحوش فی الخنادق ولکنکم لا تعلمون قال ثم یسلط علیه حیتین سوداوین زرقاوین
یبدأ بانه بالنهار خمس ساعات وبالیل ست ساعات لانه کان یستحی من الناس
ولا یستحی من الله فبعدا للقوم لا یؤمنون قال ویسلط الله علیه ملکین اصمین اعمیین
معهما مطرقتان من حدید یدقان نار بها ... ولا یخطیانه فیصیح فلا یسمعانه الی یوم
القیامة فاذا کانت صیحة القیمة اشتعل قبره نارا فیقول یا ویلی اذا اشتعل قبری

نارا فینادی منادیا الا الویل قد دنا منک والهوان ثم من ... القبر الی النار الا لطفا فتخرج من
قبره مسودا وجهه مزرقة عیناه قد طال خرطومه وکشف بالم ینکس رأسه بما رق النظر فاته
علیه الخبیث فیقول والله ما علمتک الا کنت عن طاعة الله مبطیا والی معصیته مسرعا قد کنت
ترکبنی فی الدنیا فانا الیوم ارکبک الیوم کما کنت ترکبنی ولتعود الی النار قال ثم یستوی
علی منکبیه فیرحل تفاخة ینتهی الی حجرة جهنم فاذا نظر الی الملائکة فاستعدوا له بالسلاسل
والاغلال قد عضوا علی شفاههم من الغیظ والغضب فیقول یا ولیی لیتنی لم اوت کتابیه
وینادی الجلیل خذوه الی النار فصارت الارض تحته نارا والسماء فوقه نارا فجاءت النار
فاحرقت بعنقه فینادی وابکاه طویلا وواعنقاه قال فتکلم النار فتقول النار ابعد الله
عصبیک عقبا فما اعقبت فی طاعة الله قال ثم یجیء صحیفة تطیر من خلف ظهره فتقع فی شماله
ثم یاتیه ملک فیثقب صدره الی ظهره ثم یفتل شماله الی خلف ظهره ثم یقال له اقرء کتابک
قال فیقول ایها الملک کیف اقرء وجهنم امامی قال فیقول الله دق عنقه واکسر صلبه وشد
ناصیته الی قدمیه ثم یقول خذوه فغلوه قال فیبتدره لتعظیم قول الله سبعون الف ملک
غلاظ شداد فمنهم من ینتف لحیته ومنهم من یحطم لحمه ومنهم من یحطم عظامه قال فیقول اما
ترحمونی قال فیقولون یا شقی کیف نرحمک ولا یرحمک ارحم الراحمین افیؤذیک هذا
قال فیقول نعم اشد الاذی قال فیقولون یا شقی فکیف لو قد طرحناک فی النار قال
فیدفعه الملک فی صدره دفعة فیهوی سبعین الف عام قال فیقولون یا لیتنا اطعنا الله
واطعنا الرسول قال فیقرن معه حجر عن یمینه وشیطان عن یساره حجر کبریت من نار
یشتعل فی وجهه ویخلق الله له سبعین جلدا کل جلد غلظه اربعون ذراعا بذراع
الملک الذی یعذبه بین الجلد الی الجلد اربعون ذراعا بین الجلد الی الجلد حیات

وذنباه من نار راسه مثل الجبل العظيم وفخذاه مثل جبل ورقان وهو جبل بالمدينة ومستقره
الطول من مستقر الفيل فيه سبعون واذناه عضوضتان بينهما سرادق من نار يشتعل قد
اطلعت النار من دبره الى فؤاده فلا يبلغ رؤوسها بهما في يديه سبعون سلسلة
السلسلة سبعون ذراعا ما بين الذراع خلق عدد قطر المطر لو وضعت حلقة منها على
جبال الارض لاذابتها وعليه سبعون سربالا من قطران من نار وعلى وجوههم النار
وقلنسوة من نار وليس في جسده موضع قدم الا وفيه حلقة من نار وفي رجليه قيود من نار
وعلى راسه تاج ستون ذراعا من نار وقد نقب راسه ثلثمائة وستين نقبا يخرج من
ذلك النقب الدخان من كل جانب وقد غلى منها دماغه حتى يجري على كتفيه ثلثمائة وستون
نهرا من صديد يضيق منزله كما يضيق الرمح في الزج فمن ضيق منازلهم عليهم ومن ريحها وشدة
سوادها وزفيرها وشهيقها وتغيظها وتهيجها اسودت وجوههم وعظمت ديدانهم فنبتت
لها اظفار السنور والعقبان ياكل لحمه ويقرض عظامه ويشرب دمه ليس لهن ماكل و
مشرب غيره ثم يدفع في صدره دفعة فيهوي على راسه سبعين الف عام حتى يوقع في الحطمة
فاذا وقعها وقعت عليه وعلى شيطانه جاذبه الشيطان السلسلة كلما رفع راسه فنظر
الى قبح وجهه كلح في وجهه قال فيقول يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين ويحك
بما اغويتني احمل عني من عذاب الله من شيء فيقول يا شقي كيف احمل عنك من عذاب الله
من شيء وانا وانت اليوم في العذاب مشتركون ثم يضرب على راسه ضربة فيهوي سبعين
الف عام حتى ينتهي الى عين يقال لها انية يقول عين قد انتهى حرها وطبخها واوقد
عليها منذ خلقها الله جهنم كل اودية الناس تنام وتلك العين لا تنام نار من حرها
ويقول الملائكة يا معشر الاشقياء ادنوا فاشربوا منها فاذا اعرضوا عنها ضربتهم

الملائكة بالمقامع

الملائكة بالمقامع وقيل لهم ذوقوا عذاب الحريق ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس
بظلام للعبيد قال ثم يؤتون بكاس من صديد فيه شربة من عين انية فاذا ادني منهم تقلصت
شفاههم وانكشفت وجوههم فاذا شربوا منها وصارت في اجوافهم يصهر به ما في بطونهم والجلود
ثم يضرب على راسه ضربة فيهوي سبعين الف عام حتى يواقع السعير فاذا واقعها سعرت
في وجوههم فعند ذلك عشيت ابصارهم من نفحها ثم يضرب على راسه ضربة فيهوي سبعين
الف عام حتى ينتهي الى شجرة الزقوم تخرج في اصل الجحيم طلعها كانه رؤوس الشياطين عليها سبعون
الف غصن من نار في كل غصن من نار سبعون الف ثمرة من نار كل ثمرة كانها رؤوس
الشياطين قبحا ونتنا تنبت على صخرة ملساء سوداء كانها مراة زلقة ما بين اصل الشجرة
الى الفرع سبعون الف عام اغصانها تشرب من نار وثمارها من نار وفرعها نار
فيقال له يا شقي اصعد فكلما اصعد زلق وكلما زلق صعد فلا يزال كذلك سبعين الف
عام في العذاب واذا اكل منها ثمرة يجدها امر من الصبر وانتن من الجيف واشد
من الحديد فاذا وقعت بطنه غلت في بطنه كغلي الحميم فيذكرون ما كانوا ياكلون في دار
الدنيا من طيب الطعام فبيناهم كذلك اذ تجذبهم الملائكة فيهوون ذهرا في ظلم مراكمة
فاذا استقروا في النار سمع لهم صوت كصيح السمك على المقلى وكقضيب القصب ثم يرمى
بنفسه من الشجرة في اودية مذابة من صفر من نار واشد حرا من نار يغلي بهم الاودية ترمي
بهم في سواحلها ولها سواحل كسواحل بحركم هذا فابعدها سبعون باعا والثاني ذراع و
الثالث نشر فيحل عليهم هوام النار الحيات والعقارب كامثال البغال الدلم لكل عقرب
ستون فقارا في كل فقار قلة من سم وحيات سود زرق امثال البخاتي فتعلق
بالرجل سبعون الف حية وسبعون الف عقرب ثم كبث في النار سبعين الف عام

لا يحرقه النار فتنبهما ثم تتعلق على كل غصن من الزقوم سبعون الف رجل لا ينحني ولا ينكسر
فيدخل النار من ادبارهم فيطلع على الافئدة تقلص الشفاه وتطير الجنان وتنضج الجلود وتذوب
الشحوم ويغضب الحي القيوم فيقول يا مالك قل لهم ذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا يا مالك
سعر سعرا اشتد غضبي على من شتمني على عرشي واستخف بحقي وانا الملك الجبار فينادي مالك
يا اهل الضلال والاستكبار والنعمة في دار الدنيا كيف تجدون مس سقر قال فيقولون
قد انضجت قلوبنا واكلت لحومنا وحطمت عظامنا فليس لنا مستغيث ولا لنا معين قال
فيقول مالك وعزة ربي لا ازيدكم الا عذابا فيقولون ان عذبنا ربنا لم يظلمنا شيئا قال
فيقول مالك فاطرحوا بهم ضحقا لاصحاب السعير ثم يغضب الجبار فيقول يا مالك سعر
سعر فيغضب مالك فيبعث عليهم سحابة سوداء يظل اهل النار كلهم ثم يناديهم فيقول
فيسمعها اولهم واخرهم وافضلهم وادناهم فيقول اذا تريدون ان امطركم فيقولون الماء
البارد واعطشاه واطول هواناه فيمطر عليهم حجارة وكلاليب خطاطيف وغسلينا وديدانا
من نار فينضج وجوههم وصياصيهم ويعمي ابصارهم ويحطم عظامهم فعند ذلك ينادون واثبوراه
بقيت العظام عوارى من اللحوم اشتد غضب الله فيقول يا مالك اسعر نارا عليهم كالحطب
في النار ثم تضرب امواجها ارواحهم سبعين خريفا في النار ثم يطبق عليهم ابوابها من الباب
الى الباب مسيرة خمسمائة عام وغلظ الباب مسيرة خمسمائة عام ثم يجعل كل رجل منهم في ثلث
توابيت من حديد من نار بعضها في بعض فلا يسمع لهم كلام ابدا الا ان لهم فيها شهيق
كشهيق البغال وزفير مثل نهيق الحمير وعواء الكلاب صم بكم عمي فليس لهم فيها الا انين
فتطبق عليهم ابوابها وتسد عليهم عمدها فلا يدخل عليهم روح ابدا ولا يخرج منهم الغم ابدا
فهي عليهم موصدة يعني مطبقة ليس لهم من الملائكة شافعون ولا من اهل الجنة صديق

ولا حميم يتيم

ولا حميم يتيم الرب ويمحو ذكرهم من قلوب العباد فلا يذكرونهم ابدا يعني در كتاب عجايب
الانوار از كتاب اعتصام جابر جعفي روايت كند از حضرت باقر كه چون اراده كند
حق تعالى قبض روح كافر را ميكويد ملك الموت كه تو واعوان تو بروید بسوی عدو من
كه بدرستی كه امتحان كردم او را بهترین امتحانها ودعوت كردم او را بدار السلام ومن
وابا كرد وشنام دادن بمن وكافر شد بمن وبرنفتمن ودشنام داد مرا بر بالای
عرش من پس قبض كن روح او را تا انكه سرنكون كن او را در نار پس ملك الموت مي ايد به
صورت مهيب وقبيح وكوير ودر هم كشيده وچشمهاى ان چون برق خاطف وصوت او چون
رعد عاصف ولون او چون قطعه شب تاريك ظلمانى ونفس او چون شعله اتش ويك پا او
در اسمان دنيا ويك پاى او در مشرق وديكرى در مغرب وقدمهاى او در هوا وبالاى سخنها
باشد كه شعبهاى بسيار داشته باشد وبا او پانصد ملك باشد از اعوان او وبا ايشان تازيانها
باشد كه از فتيله جهنم تافته باشند ومشعله نار باشد از شعلهاى جهنم وبا ايشان مسيح
يعنى كارد واخكرهاى جهنم باشد پس داخل ميشود بر او ملكى از خازنان جهنم كه او را سعير طايل
كويند وكاسه شراب بدهد باو از نار جهنم كه لا يزال عطشان باشد تا انكه داخل شود
بدوزخ پس چون انكافر نظر كند ملك الموت چشمهاى او شاخص شود وخيره شود بسوى
ملك الموت وعقلش بر برد از سر او وكويد يا ملك الموت بازكردان مرا بدنيا تا تدارك
كنم پس ملك الموت كويد كلا انها كلمة هو قائلها پس ميكويد كه يا ملك الموت بكه واكذارم
مال خود را واهل خود را وولد وعشيرة خود را ملك الموت كويد بكذار انها را بغير خود وخود
بيرون بيا بسوى اتش پس ضربتى ميزند سيخها بكفر بحدى كه باقى نماند ذرة او شعبه الا انكه
ريگ فرو ميرود در هر ذره ومفصل او پس ميكشد بكشيدنى كه بيرون مى برود روح

او را بپایهای او پس چون بزانوها میرسد امر میکند اعوان خود را که او را بتازیانه بزنند
کنید و بروی او بزنید بعذاب الیم بعد از آن بر صیوا او را پس میچشانند سکرات و غمرات
موت را بجهت آنکه بیرون آید از بدن او روحش مثل آنکه گویا هزار شمشیر بر او میزنند
پس اگر او را قوت انس و جن باشد هر آینه شکایت میکند هر رگی از او علیحده چنانکه او
سیخهای کثیر الشعب که ملاقات کند بر صوف تر و فرو برده بالا میکشند پس بعد از آن
میفرماید آن سیخ را پس میرسد بجزوی از اجزای او الا آنکه میکند او را و همچنین بیرون می آید
نفس کافر از عروق و اعضا و مفاصل و موهای او پس چون روح او بحلقوم او
ملائکه میزنند ضربتی بروی او و پشت او و میگویند بیرون آرید نفسهای خود را که امروز
جزا میابید بعذاب الهون بسبب آنچه میگفتید از برای خدا از غیر حق و با آیات او
استکبار میکردید و این قول خدای عز و جل که گفت یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ
للمجرمین و یقولون حجرا محجورا پس میگویند ملائکه بکافرین که حرام است بر شما جنت حرام
کردن ابدی حضرت امام ع گفت که ملک الموت بیرون می آورد روح او را و میکند از
میان مطرقه و سندان و صدا میکنند انگشتان او را و تمام اعضای او را و آخر اعضا
که صدا میکند چشمهای اوست و از شکستن اعضای او بلند میشود بوی گنده که متاذی
میشوند تمام اهل سموات و میگویند که لعنت خدا بر این روح کافر که بد بوست بیرون
آمد از دنیا پس لعنت میکند او را خدا و لعنت میکنند بر او لعن کنندگان پس چون
روح کنده او را می آورند بسوی آسمان درهای آسمان را می بندند بر روی او و این
است قول خدای عز و جل که لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
و کذلک نجزی الظالمین المجرمین پس حضرت باری جل شأنه میفرماید که بازگردانید او را

بزمینی که من از او

بزمینی که من از او خلق کردم خلق را و در او اعاده میکنم و از او بیرون می آرم بار دیگر پس چون
جسد او را بر میدارند تابوتش میکنند ارکان خشن او را شیاطین بر میدارند و چون بقبرش میرسند
هر بقعه از زمین میگوید خداوندا مرا قبر او گردان تا آنکه میکنند او را نزدیک گودالی که مقرر
شده باشد در علم خدا از برای او پس چون میکنند او را در لحد زمین میگوید که
فراخی مباش تو را ای عدو الله بدان و آگاه باش که والله که من بودم دشمن تو وقتی که
بودی در پشت من حیوة پس الحال در پشت من بودی و دشمن من از برای تو امروز که در شکم
من شده ای بر تو است بدان و آگاه باش که بعزت پروردگار خود که بخواهم کرد جزای
تو را و تنگ میکنم دائم مدخل تو را و هولناک میگردانم بر تو مضجع تو را و مبدل میکنم طعام تو را
بطعام بد و بد بو پستی که من روضه ام از باغهای جنت یا گودالیام از گودالهای دوزخ بعد
از آن نازل میشود بر او منکر و نکیر و ایشان دو ملک اسودند که چشمهای ایشان کبود است و قبرها
میشکافند بناخنهای پای خود در وقت راه رفتن و موهای ایشان میکشد بر پاهای
ایشان و صدای ایشان مثل صدای رعد است و تکلم ایشان مثل برق عاصف است
و چشمهای ایشان مثل برق لامع است پس بانگ بر او میزنند و او را مضطرب میکنند و فریاد
میکنند بسوی او پس در این وقت نفس او کشیده میشود تا میرسد بحنجره او پس با او
میگویند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
میگوید که نمیدانم حضرت فرمود که پس میگویند که تو شاکی در دنیا و شاکی امروز
هرگز دانا نشوی و هرگز هدایت نیابی پس ضربتی بر او میزنند که باقی نمیماند در مشرق
و مغرب چیزی الا آنکه میشنود فریاد او را مگر جن و انس حضرت امام فرمود که
از شدت آواز او پناه میبرند ماهیان بحل (دریا) و فرو میروند و میگریزند وحوش در جنگل

یعنی در جنگلهای پر درخت و لکن شما نمیشنوید آنرا پس بعد از آن دو مار سیاه چشم کبود را
میگمارند بر او که عذاب میکنند او را در روز پنج ساعت و در شب شش ساعت بحجة آنکه
از موم میترسند و از خفاش میترسند پس دو بار چنین قصه را که چه امانند پس بعد از آن
مسلط میکند بر او دو ملک که هر دو کر و کور باشند و در دست هر کدام مطرقه باشد از
حدید آتشی و میزنند بر او و هرگز خطا نمیکنند و او فریاد میکند و آن دو ملک
نمی بینند او را و نمی شنوند آواز او را تا روز قیامت پس چون صباح شود مشتعل
میشود قبر او از نار پس میگوید که وای بر من که مشتعل شد قبر من از نار پس منادی ندا
میکند که بدان و آگاه باش که ویل و ولی و جواری نزدیک شده است بتو برخیز از آتش
فرود برو بسوی ناری که هرگز خاموش نمیشود پس برده میشود از قبرش بجیائی که روش
سیاه باشد و چشمهایش کبود و بینیش دراز شده باشد چون خرطوم فیل و سر بینی
در پایین باشد و نگاهش رامی در زمینه باشد پس عمل خبیث او بیاید بصورت قبیح
و گوید و الله نمیدانم تو را مگر اینکه بودی در طاعت خدا کاهل و در معصیت خدا
شتاب کار و بتحقیق که در دنیا سوار بودی پس بر دوش او سوار شده و قفای
او را حمل سازد و میراند او را تا آنکه میرسد بدنباله جهنم پس چون نظر میکند به
ملائکه عذاب که مستحق شده اند از برای او بسبب سلاسل و اغلال و لبهای خود را
بدندان میگرفته باشد از شدت غضب پس میگوید یا لیته کاش نمی آمد بسوی
من کتاب اعمال من و در اینوقت ندا میرسد از جانب پروردگار که بیاورید او را بسوی
نار پس در اینوقت زمین در زیر او آتش میشود و شمس بر بالای سر او آتش
میشود و میراند او را و احاطه میکند گردن او را پس زیاده میکند که وای بجا و هوای او

وواقعاه

که ای شیع چگونه تحمل کنم چیزی از عذاب خدا که من و تو امروز در عذاب مشترکیم پس در اینوقت
بر سر او ضربتی میزنند که سر او بر میرود تا هفتاد هزار سال تا آنکه میرسد بیک چشمه که او را
آنیه گویند میگویند این چشمه است که منتهی است حرارت و طبخ او و افروخته است از آن خدا از روز
که خلق کرده است جهنم را و هر وادی که در نار است خواب میکند الا این چشمه که نمی خوابد ابدا
و ملائکه میگویند که ای گروه اشقیا بیائید و از این چشمه بیاشامید پس چون ابا میکنند
از آشامیدن او میزنند ایشان را بمقامع و میگویند ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم
و ان الله لیس بظلام للعبید پس بعد از آن میآرند از برای ایشان کاسه از آهن که در او
شرابی است از این چشمه آنیه پس چون نزدیک ایشان میآرند کشیده میشود لبهای ایشان
و فرو میریزد گوشت روی ایشان و چون میآشامند و در شکم ایشان فرو میرود میکند از دماغ
در شکم ایشان و در جلود ایشان باشد بعد از آن میزنند بر سر او ضربتی که سر او بر میرود
تا هفتاد هزار سال تا آنکه واقع میشود در سعیر پس چون واقع میشود در او شعله میزند بر
روی ایشان پس در اینوقت پوشیده میشود چشمهای ایشان از نفخ او و بعد از آن
میزنند بر سر او ضربتی که سر او بر میرود تا هفتاد هزار سال تا آنکه منتهی میشود بشجره زقوم
که اصل او در جحیم روئیده است و میوه او چون روس شیاطین است و این شجر هفتاد هزار شاخ
دارد از نار و در هر شاخی هفتاد هزار ثمر است از نار و هر ثمره مانند سرهای
شیاطین است از بد صورتی و بد بوئی و این شجر روئیده است بر بالای سنگ املس
که مانند آینه لغزنده است و ما بین اصل این شجره تا میوه هفتاد هزار سال است
شاخهای او آب میخورد از آتش و میوههای او از آتش است و فرعهای او از آتش است
پس میگویند باو که ای شقی برو بر بالای این شجره مثل هر بار که بالا میرود پایش

سلیقه جوشد مانند و هر بار که می لرزد ... باز میگویند بر ما الا و لا این الم جنین است
تا هفتاد هزار سال و هرگاه که میخورند از این شجره مزه می یابد که تلخ تر از صبر و بدبوتر از جیفه
و شدیدتر از آهن است و چون داخل حلق میشود در شکم میجوشد در شکم او مثل جوشیدن حمیم
پس در اینوقت بیاد می آرند طعامهای لذیذ را که در دنیا میخوردند و در آنحال باشند که
یکبار ملائکه عذاب ... اند ... تا ... یکدیگر ... که
بوجوب قرار میگیرند در آتش و ... چون آواز رسیدن ماهی ...
نفسنه یا همچه قضیب قصب پس می اندازند خودرا از این شجره هر که ... از بوی
آتشین که شد بدتر باشد حرارت او از نار پس ... میکنند و می اندازد
بر کنارهای حوض و آن نهر را کنارها باشد همچون کنارهای بحر این دنیا پس ... ترین
الحال این نهر یکبار و دو ... یکی ... و سیوم ... یک ... باشد پس سوار میشوند بر
ایشان کژدمهای نار ... حیات و عقارب که هر یکی برابر استر ... باشد و هر عقربی را
شصت فقار باشد و در هر فقاری یکسبو زهر باشد و مارهای ... کبود چشم مثل
شتران بختی باشند پس بر پایهای ایشان می پیچند هفتاد هزار مار و هفتاد هزار عقرب
و بعد از آن سرنگون می اندازند در نار تا هفتاد هزار سال و نار ایشان ... میسوزد
از آنجهت که ... برای عذاب ... متعلق میشود بر هر شاخی از شاخهای
زقوم هفتاد هزار مرد ... میشود ... پس اصل میشود ... برای ایشان
و طلوع میکند از جل ایشان پس کشیده میشود بالا ... ایشان و می برد جلد
ایشان و میکند ... ایشان و غضب میکند حضرت ... بر ایشان و میگوید
که یا مالک بگو با ایشان که عذاب را بچشند که هرگز چیزی زیاد نمیشود بشما مگر عذاب

یا مالک بتاب

یا مالک بتاب بتاب آتش را که تحقیق که شدید شده است غضب من بر کسی که دشنام
داده است مرا بر بالای عرش من و استخفاف کرده است بحق من و منم پادشاه جبار
پس ندا میکند مالک که ای اهل ضلال و استکبار و اهل نعمت در دار دنیا چون مییابید
احساس سقر را ایشان میگویند که بتحقیق که پخته کرده است دلهای ما را و خورده گوشتهای ما را
و شکسته استخوانهای ما را نیست ما را ... و نیست ما را معینی پس مالک میگوید که
... چون ... کار ... که ... برای شما مگر عذاب را پس میگوید ایشان که اگر
عذاب میکند ... ما را ... میکند ... گفت امام ... پس میگوید مالک فاعترفوا
بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر یعنی دوری باد خیر را از اصحاب سعیر پس بدرد ... غضب
میکند حضرت جبار جل شانه و میگوید یا مالک بتاب بتاب پس غضب میکند مالک
و میفرستد بر سر ایشان ابر سیاهی که ... میکند جمیع ایشان را و بعد از آن ندا میکند
ایشان و ... باقل و ... و افضل و ادنی ... و میگوید که چه چیز میخواهید که
بیارم ... ایشان میگویند که آب بارد و لعطشاه ... پس میبارد
بر ایشان سنگها و کلاه ... و ... از نار پس ...
ایشان و پیشانیهای ایشان و کور کند چشمهای ایشان را و بشکند استخوانهای
ایشان ... در اینوقت فریاد میکنند که واثبوراه استخوانهای ما عاری شد از
گوشت و شدید شد غضب خداوند ما پس میگوید حضرت جبار یا مالک ایشان را
بسوزان ... مثل هیمه در آتش بعد از آن میزند امواج آتش بارواح ایشان ...
بعد از آن مطبق میشود بر ایشان درهای ... و ... تا ... پانصد
سال ... و غلظت هر دری پانصد سال ... از آنها ...

تابوت میکنند که از آهن آتش باشد بعضی از آنها ... بکنند ... را
و ایشان ... آن تابوت تحقیق باشد ... و ... باشد چون ...
... و ... باشد چون ... و ... پس ... ایشان ... الاهی
... ایشان ابواب ... میشود بر ... آنها
داخل نمیشود بر ایشان روح ... ابدا ... ایشان ... پس ... بر ایشان بر
ایشان موصده یعنی مطبق است ... برای ایشان از ملائکه شفیع و نه از اهل
جنت صدیق و حمیمی و ... میکنند ایشان حضرت پروردگار ... باشند
و دیگر ... باشان و محو میشود ذکر ایشان از قلوب ... میکند ایشان را

مقاله پنجم

در ذکر اصول نفوس مستضعفین در اقلیم اعراف مراد از مستضعفین
نفوسی است که نه از طینت جنت بوده بدلیل و برهان عالم ... نبی و وصی او
و نه از طینت دوزخ بوده جاهل بحق ... نبی یا بوصی او بوده ناصبی باشند بلکه مستضعف
و مقلد محض بوده یا مقلد طایفه اول باشد یا مقلد طایفه دوم چنانکه همه اینها را از اصول
عقلیه و نقلیه استنباط کرده ایم و چنانچه از احادیث شریفه مستنبط میشود اصحاب
اعراف ... اند یکی آنکه در ایمان تقلید ... و نبی و وصی و در محبت ایشان ...
و مع ذلک اعمال حسنه و سیئه او مساوی باشد چنانکه در تفسیر ...
روایت میکند قال قلت له ای شیء اصحاب الاعراف قال من استوت الحسنات والسیئات
فان ادخلهم الله الجنة فبرحمته وان عذبهم لم یظلمهم یعنی در تفسیر عیاشی روایت کند
از ابی عبدالله که گفت گفتم او چیست اصحاب اعراف گفت آنها که حسنات ایشان
مساوی باشد با سیئات ایشان پس اگر داخل کند خدای ایشان را جنت

کرده خواهد بود برایشان و اگر عذاب کند ایشان ظلم نکرده خواهد بود از آنجهت
که صاحب اعمال سیئه هر چند مساوی از اعمال حسنه داشته باشد اما چون نار جای چنین
بار شایع و چنین بر و بره ... کرده فی نفسه مستحق عذاب ابدی است و چنانکه در مجمع البیان
روایت کند قال ابو جعفر الاعراف کثبان بین الجنة والنار فوقف علیها کل نبی
و کل خلیفة نبی مع المذنبین من اهل زمانه کما یقف صاحب الجیش مع الضعفاء من جنده وقد
سبق المحسنون الی الجنة فیقول ذلک الخلیفة للمسلمین الواقفین معه انظروا الی اخوانکم
المحسنین فقد سبقوا الی الجنة فتسلم المذنبون علیهم وذلک قوله ونادوا اصحاب الجنة ان
سلام علیکم ثم اخبر سبحانه انهم لم یدخلوها وهم یطمعون ان یدخلهم الله ایاها بشفاعة النبی
والامام وینظر هؤلاء المذنبین اهل النار فیقولون ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین
ثم ینادی اصحاب الاعراف وهم الانبیاء والخلفاء اهل النار مقرعین لهم ما اغنی عنکم جمعکم
وما کنتم تستکبرون أهؤلاء الذین کنتم تحقرونهم وتستطیلون علیهم بدنیاکم ثم یقولون
لهؤلاء المستضعفین عن امر من الله لهم بذلک ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون
یعنی در مجمع البیان روایت کنند از ابی جعفر که گفت اعراف تلهای بلندی است میان بهشت
و دوزخ پس می ایستند در آنجا هر نبی و هر خلیفه نبی با گناهکاران عصر خود چنانکه
می ایستد سردار لشکر با ضعفاء سپاه خود و وقتی که اقویاء و محسنین سبقت گرفته
باشند بجنت پس میگوید آن خلیفه بگناهکارانی که ایستاده اند با آن نگاه کنید
بسوی برادران محسن خود که بتحقیق که سبقت گرفتند بر شما و رفتند بسوی جنت
پس در اینوقت این گناهکاران سلام میکنند بر آن برادران اهل جنت سلام و داع
و این است قول خدای عز و جل که گفت ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم بعد

اوان خرید هد خدایتعالی وصل از این گناه کاران و میگویند ائتم لم یدخلوها وهم یطمعون
ان یدخلهم الله ایاها بشفاعة النبی و الامام و نگاه می کنند این گناه کاران بسوی اهل
نار پس میگویند ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین پس ندا می کنند اصحاب اعراف یعنی
انبیا و خلفاء اهل انزل و بقرع می آورند ایشانرا و میگویند نعن نکرد شما را العروف
جمعیت شما و انچه شما تکبر میکردید در ایشان و تحقیر میکردید ایشانرا و ظلم میکردید بجلیلی
خود بر ایشان بعد از ان میگویند این گناه کاران مستضعفین با مر خدا که داخل شوید
بجنت که خوف نیست بشما و نیستید شما که محزون باشید دوییم اکه در ایمان هذا یا
بنی یا بو صحة و در جنت با ینها ضعیف باشند پس هر کو از اعراف بیرون نروند چنانکه
در حدیث شریف وارد است که بعضی از فساق شیعه علی و جمیع طایفه جنیان هرگز
از اعراف بیرون نمیروند و داخل جنت نمیکردند خاتمة در وعظ و نصیحت بتقوی
و ترغیب و تحریص بسعادات دائمی اخروی و اجتناب از شقاوت دائمی اخروی ای برادران
دینی من و ای یاران روحانی من شنیدید بگوش هوش عقلانی خود احوال خود را
از ابتدای خلقت مثالی خود که مبدء حال شما است و از سفر و حرکت مثالی خود در
مراحل و منازل خود که اوساط احوال شما است تا دخول بجنت یا نار یا اعراف
که انتهای حرکت و معاد حال شما و محل توطن و سکون و قرار شما است از کلام
خالق و بارئ خود جل جلاله و عظم شانه بلسان انبیا و اوصیا و ائمه هدی
و سفرای معصومین علیهم السلام و تمهید بیقین عقلانی خود و بیقین دانستید
که انچه از احوال مبدء و معاد و قیامت و بهشت و دوزخ و اعراف شنیدید همه
حق و صدق است و خلاف ان محال و ممتنع است و انچه از وعد برای مؤمنان

صحیح متق

حقیق و متقی شنیدید قول حتم و ممتنع التخلف است و انچه از وعید برای کافرین و
ناصبین شنیدید قول حتم و ممتنع التخلف است و انچه از وعید برای مؤمنین فاسقین
شنیدید قول مردد بین العفو و الانتقام بود حالا اندکی با خود اندیشه و نظر تفکر
کنید این معلومات و اهل فرو روید در بحر فکر خود و ببینید که در منزل اعلی علیین
حیث حسن بودن بهتر است یا در مسقط سجین اسفل سافلین قال الله تعالی اذلک خیر
نزلا ام شجرة الزقوم ملکه نیک متمثل سازید این امور را در لوح خیال خود و به
بینید که وجود حسی و مثالی شما یک ذره و یک لمحه تاب این المها و عقل تحمل اخروی
دارد یا نه و به بینید که یک ذره و یک لمحه تاب مفارقت و مهاجرت از لذتها و نعمتها
و نعمتهای اخروی دارد یا نه چه جای الام بسیار و طول انجای بیشمار و حسرت بسیار غیر
متناهی و عیدانید و می بینید که اقلیم قیامت که اول منزل او مفارقت روح است از
بدن عنصری و داخل شدن او در عالم برزخ بسیار بسیار نزدیک است
قال امیر المؤمنین ع فی بعض خطبه فالله الله عباد الله و ان الدنیا ماضیة بکم علی سنن
وانتم والساعة فی قرن وکانها قد جائت باشراطها وازفت بافراطها و وقفت
بکم علی صراطها وکانها قد اشرفت بزلازلها و اناخت بکلاکلها و انصرمت الدنیا
واخرجتهم من حضنها فکانت کیوم مضی و شهر انقضی وصار جدیدها رثا و سمینها
غثا فی موقف ضنک المقام و امور مشتبهة عظام و نار شدید کلبها عال لجبها
ساطع لهبها متغیظ زفیرها متاجج سعیرها بعید خمودها ذاک وقودها مخوف
وعیدها عمیق قرارها مظلمة اقطارها حامیة قدورها فظیعة امورها وسیق
الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا قد امنوا العذاب وانقطع العتاب و زحزحوا

بسم الله الرحمن الرحیم

عن النار واطمانت بهم الدار ورضوا المثوی والقرار الذین کانت اعمالهم فی الدنیا
زاکیة واعینهم باکیة وکان لیلهم فی دنیاهم نهارا تخشعا واستغفارا وکان نهارهم
لیلا توحشا وانقطاعا فجعل الله لهم الجنة ثوابا وکانوا احق بها واهلها فی ملک
دایم و نعیم قایم پس باید که هواهای نفس مشغول نشویم و نگوییم که این تهدیدها
و وعیدها از برای کفار و نا صبیان است از انجهت که میدانیم که ایمان ما حقیقی
و ذاتی است یا مستعار است و بر تقدیری که ایمان ما حقیقی و ذاتی
باشد میدانیم که گناهان ما ممکن المغفرات بالاقدم التادیب والعقاب
و بر هر تقدیری که ممکن العفو باشد نمیدانیم که ایا مشفوع امامان خود علیهم السلام
خواهیم بود یا مشفوع امثال و اقران خود از دوستان اهل البیت ایا میدانید
که درجات مؤمنی که متقی باشد در جنت بالاتر و عالیتر از ان است که
بشفاعت شافعین اقران و امثال خود داخل جنت شده باشد اعم از انکه
پیش از دخول بنار مشفوع باشند یا بعد از دخول بنار بلکه مرتبه
ایشان قیاس بمرتبه شافعین انها مرتبه معتوقها و ازاد کردهاست و مع ذلک
بعضی از انها برهنه خواهند بود در جنت چنانکه شیخنا الصدوق روایت کرده
باسناد خود پس هرگاه حال چنین باشد پس همت انسان عالی همت چگونه
راضی میشود که در تمام عمر خود بلهو و لعب و فسق مشغول باشد باامید انکه
امثال و اقران او از دوستان او شفاعت خواهند کرد پیش از دخول بنار یا
بعد از دخول بنار و مع ذلک برهنه و مکشوف العورت باشد و افضیحتاه
و واسوتاه و واسوء اختیاراه خدای تو را بحرمت محمد و ال محمد

که ما از مؤمنین متقین گردان نه از مؤمنین فاسقین امین یا رب العالمین

قد فرغ من تسویده العبد المذنب الخاطی الجانی
المحتاج الی شفاعة الائمة الجلیل الجمیل محمد رضا ابن ...
هر که مطالعه کند ... باشد بنظر عطوفت ...

فی یوم الاثنین رابع من العشر الثالث من الشهر التاسع من السنة الثامن من العشر
السابع من المائة الثالث من الالف الثانی من الهجرة النبویة المصطفویة
علی مهاجرها الف الف ثناء و تحیة و تصلیة و سلام والحمد لله من اوله الی آخره

تم ... فی ... عشرین شهر رمضان المبارک
سنه ثمان و ستین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة

۱۲۶۵

... که باشد یادگار از ما ... سر گشته ...
... شد ... که بت شد ... کواه ... بیا بشنو حدیث ...
... که دستی ... ملک صاحب دل روزی ...
... سلیمان ... اگر صد سال ... شد ...

اربعة اخماس مد مقابل لمد كامل ويلزم التفاوت على هذا الوجه بجنس مد زايد في احد العوضين

على الآخر فيكون ربا محرما اما لو باع كذلك وكان الدرهم يساوي مدا فلا باس به وحاصل

الجواب ان الزيادة ح بمقتضى التقسيط لا بالبيع فانه انما وقع بالجميع على المجموع و لا

اعتبار للتقسيط فقوله على بعض الوجوه متعلق بالحصول للزوم التفاوت في الجنس

الواحد هو ظ المثال الذي ذكرنا فان الدرهم اذا كان ثلاثة اخماس الثمن يجب على المشتري

او ثلاثة اخماس المبيع اعني اربعة اخماس مد في مقابلة مد تام ويلزم الربا المحرم

للزوم التفاوت في الجنس الواحد وذلك في مثال درهم ومد بمدين اذا كان قيمة المد اكثر

من درهم او اقل كما لو باع مدا ودرهما بمدين ودرهمين مثلا وكان قيمة المد درهما كان

الدرهم نصف المبيع فاذا تلف بطل البيع في نصف الثمن وحيث كان منزلا على الاشاعة

يبقى درهم ومد في مقابلة مد ويلزم الربا وللبطلان في مخالفة التالف خاصة

اي احتمل بطلان البيع في مخالفة التالف بخصوصه ففي مثال مد ودرهم بمدين ودرهمين يبطل

البيع في المدين بتلف الدرهم وفي الدرهمين بتلف المد ويرد عليه انه انما يجري فيما

اذا كان كل من الثمن والمثمن جنسين اما اذا كان احدهما من جنس واحد فلا كما في مثال مد

ودرهم بمدين اذا تلف الدرهم كان قيمته اقل او اكثر اذ لا مخالف للمدين فيصح البيع فيه

وهنا احتمال ثالث وهو التقسيط لانه مقتضى العقد والربا المبطل انما يعتبر حين

العقد والربا المبطل انما يعتبر حين العقد وهو في تلك الحال كان منتفيا ففي المثال

اذا تلف الدرهم وكان نصف المبيع يبطل البيع في درهم ومد ويصح في درهم ومد في مقابلة مد

مد ويرد عليه انه اذا تلف الدرهم اه ظهر مستحقا انصب العقد على مبيع مد بدرهم ومد

فيلزم الربا المحرم في البيع لان كلا من الجنسين في مقابلة المجموع هذا التعليل عليل

لانا لا نسلم ان كلا من الجنسين في مقابلة المجموع بل المجموع في مقابلة المجموع كما مر كما في غير الربوي

ولا يقدح في ذلك كلام اه لا يخفى عليك ان هذا كلام خال عن التحصيل لانه يدل

على ان المعتبر في العقود القصد الى غاياتها المطلوبة منها وانه معتبر في صحتها

ولا ريب في فساده اذ القصد الى الغاية غير معتبر في صحة العقد اصلا وان

انفك عنه كما في كل فعل اختياري ومعنى قولهم العقود تابعة للقصود ان القصد

الى الاثر المترتب عليه معتبر في صحته مثلا عقد البيع مركب عن ايجاب وقبول

صادرين عن مكلف على وجه الاختيار مع القصد الى نقل الملك فلو لم يكن مقصدهما الى نقل الملك

كان فاسدا ولهذا يحكم ببطلان عبارة الساهي واللاهي والغالط وكذا القصد الى من وقع

له فلو نوى الشراء لزيد مثلا وقع له لا للقابل ولو كان كون العقد غير مقصودة بذاته

قادحا في صحته لزم بطلان كل عقد اذ لا عقد الا والمقصود منه بالذات اثره المترتب عليه

اما الجميع او البعض للنص المعلل بكونه ينقص اذا جف لعله اراد بالنص صحيحة

الحلبي عن ابي عبد الله ع قال لا يصلح التمر اليابس بالرطب من اجل ان اليابس يابس

والرطب رطب فاذا يبس نقص ورواية داود بن سرحان عنه ع قال لا يصلح التمر بالرطب

ان الرطب رطب والتمر يابس فاذا يبس الرطب نقص وروى العامة عن النبي ص انه

سئل عن بيع الرطب بالتمر فقال اينقص اذا جف فقالوا نعم فقال لا اذا تعديه

الى العلة المنصوصة الى ما اشار اليه فيها من مذهب العلامة المحقق ترك العمل بالعلة

المستنبطة اما العلة المنصوصة كالنقص الحاصل بالجفاف في الروايات المتقدمة

فقد اختلفوا فيها فمنهم من عداه الى كل ما يشاركه في تلك العلة كالعنب بالزبيب والتين

اليابس برطبه ومنهم من منع التعدية ولذلك اختلفوا في بيع مثل العنب بالزبيب

فمنعه ابن ابي عقيل وابن الجنيد وابن حمزة وجوزه خ في اكثر كتبه معللا بانه قياس

لا نقول به وقيل بالجواز في الجميع لورود الخبر الواحد استناداه جوز ابن ادريس

جواز بيع الرطب بالتمر والعنب بالزبيب مثلا بمثل قال قول خ في نه لا يجوز بيع

الرطب بالتمر مثلا بمثل لانه اذا جف نقص غير واضح بل يجوز ذلك ومذهبنا ترك

التعليل والقياس لانه كان يلزم عليه انه لا يجوز بيع رطل من العنب برطل من الزبيب

وهذا لا يقول به احد من اصحابنا وقد رجع خ عنه في الاستبصار فقال الوجه في

هذه الاخبار ضرب من الكراهة جمعا بينها وبين ما يدل على الجواز صريحا كرواية سماعة

قال سئل ابو عبد الله ع عن العنب بالزبيب قال لا يصلح الا مثلا بمثل قال والتمر والرطب

مثلا بمثل ورواية ابي الربيع قال قلت لابي عبد الله ع ما ترى في التمر والبسر مثلا بمثل

قال لا باس قلت فالبختج والعصير مثلا بمثل قال لا باس ويمكن حمل الروايات

والادلة على الاستحباب او التقية ايضا لانه مذهب العامة وفي س جعل التعدية

في غير المنصوص اولى من عدم التعدية لانه نقل عن ابن الجنيد وابن حمزة والفاضل

والفاضل المنع في المنصوص وغيره ثم قال وهو الاولى ونسيئة على الاقوى الثمن والمثمن

اما ان يكونا ربويين او احدهما او لا يكون شيء منهما ربويا فان كانا ربويين فان اتحد

جنسهما وجب المساواة والحلول فلا يجوز نسيئة كما لا يجوز متفاضلا وان اختلف

فان كان احدهما من الاثمان صح نقدا ونسيئة اجماعا والا فيجوز نقدا متساويا و

متفاضلا بلا خلاف وهل يجوز متفاضلا نسيئة منع منه المفيد وابن البراج

لما رواه الحلبي في الصحيح عن ابي عبد الله ع قال ما كان من طعام مختلف او متاع

او شيء من الاشياء متفاضل فلا باس ببيعه مثلين بمثل يدا بيد فاما نظرة فانه

لا يصلح وحملت على الكراهة جمعا بينها وبين غيرها وجوزه خ في نه وحكم في ط بالكراهة

وهو مذهب ابن ادريس لما شاع من قولهم ع اذا اختلف الجنسان فبيعوا كيف شئتم

وان كان احدهما خاصة ربويا فانه يجوز بيع احدهما بالآخر كيف كان اجماعا وان

لم يكن واحد منهما ربويا كثوب بثوبين وعبد بعبدين يجوز نقدا اجماعا واما نسيئة

فمنع منه خ في نه وق وكذا المفيد واطلق ابنا بابويه الجواز وقال في ط يكره وهو

الاقوى جمعا بين الروايات وظ كلامهم ان هذا الخلاف انما هو في المختلف

المتجانسين اما لو اختلفا كثوب ببعيرين فانه لا باس به نسيئة ونقدا اجماعا

ولو كان نجسا فالجواز قوي هذا مذهب ابن ادريس قال يجوز ذلك اذا كان اللحم

موزونا سواء اتفق الجنس ام لا يدا بيد وسلفا ايضا ان كان اللحم معجلا دون

العكس والمشهور عدم الجواز قال في لف وهو الاقرب لنا انه احوط واسلم من

الربا ولانه من ذكرنا من علمائنا ولم نعرف لغيرهم منا على مخالفة وابن ادريس

قوله محدث لا يعول عليه ولا يثلم في الاجماع ولان خ احتج عليه في ف باجماع الفرقة

ونقل حجة و في س لا يجوز بيع اللحم بالحيوان من جنسه على الاصح وجوز ابن ادريس ذلك

بشاذ والمسئلة قوية الاشكال لدورانها بين مخالفة الدليل ومخالفة الاصحاب

اما بتجوز اي اطلاق بعض افراد الحقيقة وحقيقة عرفية منصوب على انه مفعول

له للاضافة والمعنى اما بجعله مجازا او حقيقة عرفية وعلى الاول مجاز مرسل من قبيل

استعمال اظهر افراد الخاص واشيعها في العام وعلى الثاني منقول عرفي غلبة

كان ام تعيينا فيه رد على بعض الشافعية حيث نفوا زوال الخيار لحدوث حاجز بينهما

عليها يمنع اجتماعها كما لو بني جدار من طين او جص بينها وان طال الزمان فيه رد على بعض
الشافعية ايضا لزعمهم انه لا يزيد على ثلاثة ايام لانها نهاية الخيار المشروط شرعا وهو ممنوع
ما لم يتباعدا بينهما عن حالة العقد الظاهر المجرور عايد الى ما في قوله ما بينهما والمراد ان بقاء
الخيار مشروط بعدم حصول تباعد بينهما اكثر من التباعد الذي بينهما حالة العقد لصدق الافتراق
ح الموجب لسقوط هذا الخيار مع منعهما من التخاير التخاير اختيار العقد والبقاء عليه
بان يقولا تخايرناه واختياره لا يتحقق على الكلام بل الفسخ متوقف عليه فيكون المنع معتبرا
فيه لا في التخاير ولا فرق في المنع بين ان يسد فوهما او هددا على التكلم وقيل يسقط
خياره نقل ح في ط قولا بان احد المتبايعين اذا قال لصاحبه اختر سقط خياره لقوله
ع البيعان بالخيار ما لم يفترقا او يقل احدهما لصاحبه اختر وهذه الرواية مجهولة السند
عندنا وانما نقله بعض الشافعية وقيل لها روايه روايه صحيحة القائل المرتضى ره وابن
ابن طاوس في البشرى والرواية المشار اليها هي صحيحة محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع قال
البايعان بالخيار ثلاثة ايام في الحيوان وفيما سوى ذلك من بيع حتى يفترقا والاول هو المشهور
بين الاصحاب وبه روايات كثيرة ولا يقدح اجتماع خيارين فصاعدا فيه رد على
ح حيث زعم ان مبدأه من حين التفرق والا لزم اجتماع المثلين او الامثال وجوابه منع اللزوم
لان الخيار واحد والجهات مختلفة فان قلت الجهات المختلفة علل لثبوت الخيار ومع اختلاف
العلل يجب اختلاف المعلولات قلت قد مر ان ذلك في المؤثرات الحقيقية وعلل الشرع معرفات
لا مؤثرات حقيقية وقيل من حين التفرق بناء على حصول الملك به ذهب ح ره الى ان
المبيع يملك بالعقد واما بانقضاء الخيار مطلقا او انه مبدأ خيار الحيوان وخيار الشرط حين
التفرق واستدل بما ذكر من اجتماع المثلين وبان الخيار لا يثبت الا بعد ثبوت العقد و
العقد لا يثبت الا بعد التفرق فتوهم الشيخ ان بناء الشيخ على ان الملك يحصل بالتفرق وهو
فاسد لان الكلام في اجتماع خيارين او اكثر ولا يحصل الملك عند ح الا بانقضاء الجميع فكيف
يكون بناء هذه المسئلة عنده على حصول الملك بالتفرق مع انه لا يحصل فيما نحن فيه به وحده بل
به وبانقضاء الثلاثة في الحيوان والمشترط في خيار الشرط نعم يحصل به الملك اذا لم يجتمع مع
خيار المجلس خيار اخر ولكن ليس مما نحن فيه فتدبر وجهان وجه المنع من ان الا انه
تفرق عرفا والتصرف منزل للخيار ووجه عدمه ان التصرف حقيقة ما يقصد به الانتفاع

الاستطلاع او يشعر بالرضا بالبيع وليس في الاستخبار شيء منها مع تأخره عن المجلس
اي مع تأخر خيار الشرط عن خيار المجلس اذ لو اتصل بخيار المجلس كما لو عين المبدأ الخيار
وقتا ولم يتفرقا حتى دخل ذلك الوقت لم يحصل اللزوم اصلا وكذا لو امتد خيار المجلس
الى وقت دخل خيار الشرط وانقضائه واعلم ان هذا النوع من الخيار مما لا دليل عليه
بخصوصه وانما استدلوا عليه بعموم قوله المسلمون عند شروطهم وقوله تعالى اوفوا بالعقود
وفي الدلالة نظر ولذا ذكر منعه الشافعي من العامة ولاجنبي عنهما اي يجوز اشتراط
الخيار لاجنبي عن كل من المتعاقدين بمعنى ان يكون الحاكم من قبل كل منهما اجنبي
واشتراط الاجنبي تحكيم لا توكيل ذهب ابو حنيفة واحمد الى انه توكيل للاجنبي وهو
احد قولي الشافعي لانه نايب عنه في الاختيار فاذا ثبت للنايب فثبوته للمنوب اولى
وليس بجيد لان الشرط لا يتناوله كما لو شرطاه لاحدهما اشكل بما ذكرناه اي من
المستأمر بالفسخ ليس له الفسخ ولا الالتزام ويمكن ان يقال ان قوله فسخت او اجزت كناية
عن امره بالفسخ او الاجازة وح يلايم اجزاء الكلام وحكم امتثاله ما فصلناه اي
من قولنا فان امر بالفسخ جاز للمشروط له ايقاع الفسخ الى اخر ما قرر وعلى الاول مشكل
الفرق بين المؤامرة وشرط الخيار والمراد به قرارة المستأمر بالفسخ لان مقتضاه ان له الفسخ والا
لكن جعل له الخيار خلافا للشيخ حيث جوز الاطلاق جوز ح عدم تحديد مدة الاستيمار
كما في خيار الرؤية وبعض فرعيه الى ثلاثة ايام اي تأخير الاقباض والقبض المراد عدم
شرط تأخير الثمن او المثمن ولو ساعة فان بذلك يسقط خيار التأخير مجتمعا ومنفردا اي
سواء اقبض البعض كلا قبض مطلقا اي سواء كان قبض بعض من احدهما اي الثمن والمثمن مجامعا
لبعض بعض اخر او منفردا عنه ولو قبض الجميع او اقبضه فلا خيار وان عاد اليه بعضه يعني
لو اقبض المبيع المشتري ثم اخذه منه امانة او رهنا سقط خياره بذلك لانه باقباضه رضي
بلزوم البيع ويده الان نيابة عن المشتري فكانه في يد المشتري وكذا لو ظهر الثمن مستحقا
او بعضه وكذا لو كان بعضه من غير الجنس او كلا لصدق عدم القبض وفي الموضعين تامل
وجهان منشاهما الاستصحاب وزوال الضرر اذا بذل المشتري الثمن بعد الثلاثة
وتحقق شرائط الفسخ قبله فهل يسقط خيار البايع بذلك احتمالان احدهما عدم السقوط
لثبوت الخيار قبل البذل فيكون مستصحبا وثانيهما السقوط لان المقتضي لثبوته تضرر البايع

بالتأخير وقد زال الضرر وبهذا الاحتمال قطع في التذكرة بعض الاصحاب خالف هنا المفيد
وسلار وابو الصلاح ونقله في التذكرة عن ح ايضا لكن في لف نقل عنه انه من مال البايع
وهو غير مسموع اه لا يخفى عليك ان هذه القاعدة وهي ان كل مبيع تلف قبل قبضه
فهو من مال بايعه منصوصة في عدة روايات لكن ثبوتها بالاجماع محل نظر كيف والمخالف
موجود هذا هو الموافق لمدلول الرواية هي مرسلة محمد بن ابي حمزة او غيره عمن ذكره
عن ابي عبد الله ع وابي الحسن ع في الرجل يشتري الشيء الذي يفسد من يومه ويتركه حتى
يأتيه بالثمن قال ان جاء فيما بينه وبين الليل بالثمن والا فلا بيع له وظاهرها بطلان البيع بعد دخول
الليل ولعل المراد بفساده من يومه عدم تأخره الى الغد وعلى هذا فيندفع الاشكال ويوافق
فتوى الاصحاب وخبر الضرار المتفق عليه بعيد في الجميع لا يخفى عليك قصوره عن
على افادة الحكم ايضا لانا لا نسلم عمومه بحيث يشمل الضرر الداخل على البايع بسبب فعله
وهل هو على الفور او التراخي وجهان وجه الاول ان الخيار انما شرع ليجبر ضرر من له الخيار
في التراخي ضرر غالبا على الاخر ووجه الثاني استصحاب ما ثبت اولا ولا يخفى ضعفه
وهو ثابت في المشهور قال في التذكرة والغبن سبب ثبوت الخيار للمغبون عند علمائنا وبه
قال مالك واحمد واستدل عليه بخبر الضرار وتلقي الركبان ونقل عن ابي حنيفة والشافعي عدم
ثبوته وقال المص في يع وربما قال المحقق في يع بعدم خيار بالغبن وهو ظ ابن الجنيد واكثر القدماء
لم يذكروه واستدل على ثبوته بما مر ويرد على الاول منع الضرار وكذا لم يثبت مع العلم ولو سلم فالتلقي
البيع مخرجه ومخصصه وقوله ع ولا يبيع حاضر لباد ذروا المسلمين يرزق الله بعضهم من بعض
يؤيد عدمه وكون العلة في خيار الركب لتلقي الركبان هو الغبن استنباط العلة وهو غير مناسب
لمذهبنا فالحق عدمه ان لم يكن اجماع على ثبوته ويرجع فيها الى البينة عند الاختلاف
الضمير المؤنث عائد الى القيمة والمراد بالاختلاف اختلاف المتبايعين في القيمة وقت العقد
وفي الجهالة انها للمطلع عليها له اي لو اختلفا في الجهل بالقيمة بان ادعى المغبون الجهل بالقيمة
وقت العقد وادعى الغابن علمه بها يرجع الى البينة اذا كانت البينة ممن اطلع على جهله بها
جهله بها والاقوى قبول قوله فيها بيمينه مع امكانها في حقه اي ان لم يكن هنا ك
بينة والمجرور عائد الى الجهالة واحترز باشتراط الامكان عما اذا لم يكن الجهالة في حقه كما
لو كان من اهل السوق المطلع على قيمة المبيع في كل وقت ثم الاقوى عدم قبول قوله فيها لانه مدع

فعليه البينة كما مر فتوجه اليمين على منكر الجهالة واذا لا يمكن له اليمين على القطع لانها فعل
غيره فيحلف على عدم العلم بالجهالة مع الجهل بالعيب او الخيار قيد بذلك لان تصرفه مع علمه
باحدهما رضى منه بالشراء فيسقط خياره وكذا لو تصرف ووقع بعد العلم باحدهما ثم اما
ان يزول المانع الظ ان المراد بالمانع اعم مما سبق بان يشمل ما يعرض لجواز عود الملك اليه
بالارث او غيره او تنقضي مدة الاجارة فيتمكن من الرد كما في الاستيلاد بموت الولد
والمغبون اما البايع او المشتري او هما وقد عرفت ان الغبن في طرف البايع انما يكون اذا باع
باقل من قيمة السوقية وفي طرف المشتري اذا اشترى بازيد منها ولا يتفاوت الحال
الثمن والمثمن من الاثمان او العروض او احدهما من احدهما والاخر من الاخر وح فلا
يتعقل كونهما مغبونين معا والا لزم كون الثمن اقل من القيمة السوقية واكثر منها وهو
محال فتامل ومضروبها يزيد عن مائتي مسئلة لا يخفى عليك ان اقسام المسئلة على ما
ذكره مائة واحد وسبعون لان اقسام المانع من الرد بالمعنى الاعم وتغير العين بالزيادة
والنقصان والامتزاج وعدمه ثلثة عشر ومضروبها في الثلاثة الاول تسعة وثلاثون ومضروب
ثلثة اقسام زوال المانع قبل الحكم او بعده وعدمه في التسعة التي هي اقسام المانع من
الرد اذ لا يجري في غيرها سبعة وعشرون والمجموع ستة وستون ومضروبها في الثلاثة
الاخيرة مائة واحد وسبعون وعلى ما حققناه من فساد ثالث الثلاثة الاخيرة
مائة واربعة عشر حاصل من ضرب سبعة وخمسين في اثنين ومع قطع النظر عن عدم جريان
بعض الاقسام في بعض يزيد على ثلثمائة ايضا فما ذكره ره خارج عن التامل والتحقيق
وعليه تفاوت الحفر ح اي حين رضا البايع ببقائه واختيار المشتري قلعه بخلاف
ما اذا اختار البايع قلعه فانه لا يجب على المشتري ح تفاوت الحفر وان كان احوط الى
قوله وجه وجه سقوط خيار البايع انه لا يمكن الرجوع في العين والشركة بنسبة القيمة ضرر
على المشتري ووجوب القلع لا دليل عليه فيجب القول بسقوط خياره ووجه الشركة ان
عدم امكان الرجوع لا يوجب سقوط الخيار كما في صور المانع من الرد وضرر المشتري
جاء من قبله حيث مزجه بالاجود ووجه ان احد الاحتمالين ضرر على البايع والثاني على
المشتري وهو منفي فلا بد من الرجوع الى الصلح وعلى هذا لو امتنعا من الصلح منعهما
الحاكم من التصرف في الثمن والعين الممتزج الى ان يصطلحا ويصير ملكا من حينه

او من حين الفسخ وتظهر الفائدة في ملك ما لا يدخل في ذلك المنفصل المنقول من حمل وثمرة واستخدام
وعتق ونحوها فانها للبايع على تقدير صيرورة المبيع ملكه من حين الفسخ وللمشتري على
تقدير صيرورته ملكه بعد انقضاء المدة والاحتمال السابق قائم فيها المراد بها
ما ذكره المص من جواز الفسخ مع التصرف على اي وجه كان والرجوع الى المثل او القيمة
وفي الناقل والمانع ما تقدم اي من سقوط خياره ورد المثل او القيمة على الاحتمال المذكور
او نقصها او مزجها او اخرها فيهما لان احدها سقوط لتعين المبيع مما كان وتعيبه
عنده او بفعله وردة كذلك مضر على البايع ولا يندفع الضرر بالضرر فيها بثبوته لا حالة
فيها او به والخيار بالارش من غير ارش وذلك لان الرد مصلحة له فيجب عليه نقص المبيع
ويجب عليه ظم الخيار والا فالاشكال ينشأ من عدم وجوب اخذ البايع المثل او
القيمة او الناقص مع عدم وجود ملكه وعدم وجوب اعطاء المشتري الاجود ولا يخفى عليك
انه لا اشكال مع جواز الفسخ لان الواجب ح ~~[illegible]~~ رد المثل او القيمة وعلى ما
عرفت من عدم الدليل على ثبوت خيار العيب بجميع تلك الاحكام شك في شك او لاختلاف
قيمة افراد ذلك النوع المساوية للمبيع الظ ان اعتبار قيمة المبيع انما هو وقت العقد لا
قبله ولا بعده واختلاف الافراد المساوية للمبيع في الوقت الواحد بحسب الكثرة وما
يشهد العادة بخلافه بل نقول لا دخل لاختلاف الافراد في ذلك لانا نقوم المبيع
بخصوصه صحيحا في ذلك الوقت ومعيبا فيه ايض من غير ملاحظة الافراد المساوية ويحكم
بالارش ولذلك عبر واعتبر باختلاف المقومين فتدبر وضابطه اخذ قيمة متوسطة من المجموع
هذا الحكم مما لم يظهر فيه خلاف ولكنه خال عن النص فيحتمل غير ما ذكر بجواز الحكم بالاعدل او الاعلم
والاخير والقرعة وسقوط الارش والتخيير بين الرد والرضا بالعيب وقيل ينسب
معيب كل قيمة الى صحيحها اه هذا الطريق غير مناسب للنص الدال على الارش والمناسب
له الاول ويرد عليه ايض ان الجزء الماخوذ من عدد اذا اخذ من عدد اخر ليس ذلك
الجزء بل شيئا اخر ففي مثال القيمتين اذا قالت احدى البينتين ان قيمته اثنا عشر صحيحا
وعشرة معيبا وقالت الاخرى ثمانية صحيحا وخمسة معيبا وكان الثمن اثنا عشر موافقا
للقيمة الاولى لكون التفاوت بين الصحيح والمعيب السدس وهو اثنان في الاولى وفي
الثانية ثلاثة اثمان وثلاثة اثمان الثمانية ليس ثلاثة اثمان الثمن وهو اثنا عشر بل يكون

يكون دفعه وهو منشأ الاختلاف وما تقدم في تصرف الحيوان اه هنا الظ ان مراده
ان ما تقدم في تصرف الحيوان انه يعد تصرفا عرفا هنا يعد تصرفا ايض وما لا فلا وما فيه
الاحتمال فالاحتمال هنا اه ايض سواء كان قبل علمه بالعيب ام بعده بيته بالتسوية على
خلاف ابن حمزة حيث جعل التصرف بعد العلم بالعيب مانعا من الارش والرد جميعا
غير مقيد بالارش المراد انه اذا رضي بالبيع فان كان رضي به مطلقا يسقط الرد والارش
معا وان رضي به مع اختيار الارش فالرد ساقط دون الارش او اولى منه اسقاط الخيار
وجه الاولوية ان الرضا بالعيب غير صريح في اسقاط الارش بخلاف اسقاط الخيار
لان الخيار امر يقتضي جواز ارادة كل من الرد والارش صريحا فيكون اسقاطه صريحا
على اصح القولين نقل ابن ادريس عن بعض اصحابنا انه لا يكفي التبري من العيوب
اجمالا وهو قول ابن الجنيد واختاره ابن البراج في المهذب والاصح الاول لرواية
جعفر بن عيسى عن ابي الحسن ع هذا اذا كان العيب ظ اما لو كان من العيوب التي
لا يطلع عليها الا بالاختبار كالاباق ففي دلالة الرواية عليه تامل وفي جواب ره في لف
عن احتجاج ابن الجنيد بانه بيع المجهول حيث قال والجواب المنع من كونه مجهولا بل هو
مشاهد دلالة على ما ذكرنا فتامل ولا بين الموجودة حالة العقد والمتجددة اه
اذا شرط البراءة من العيوب صح فان عمم التبري بحيث يشمل المتجدد برئ الا على قول
الشافعي وان خصص بالثابت حالة العقد لم يبرأ من المتجدد وان اطلق قيل لا يدخل
المتجدد لانصراف العقد الى الثابت حالة العقد واسقاط اسقاط للعقد قبل اثباته وابراء ما
لا يجب نحو ما في التذكرة وقيل يدخل المتجدد المضمون لان الخيار المسبب عن العيب ثابت باصل
العقد المقترن بالشرط لولاه فالشرط يقتضي سقوط ما هو مقتضى العقد على تقدير عدم التبري
وان كان سبب الخيار وهو العيب المتجدد ح غير مضمون على البايع والحاصل انه ليس اسقاط
ما لم يجب لان ثبوته بالعقد المقترن بالشرط الذي يقتضي سقوطه فهنا اسقاط ما يثبت بالعقد لا
اسقاط ما لم يثبت ويظهر من العبارة الاكتفاء بعدم الاباق مرة قبل العقد الى قوله والا فتوى
اعتياده الاكتفاء بوقوع الاباق ولو مرة ظ الاكثر وصرح بعضهم حتى ان ره في التذكرة من غير
نقل خلاف اخذ من الفقهاء وفي صحيحة ابي همام عن الرضا ع تصريح به فما ذكره من الاحتياج
اجتهاد في مقابل النص بل الاجماع ايض ولا يعتبر في ثبوت عيب الحيض مضي سنة

اشهر كما ذكره جماعة الكلام في هذه المسئلة كالمسئلة السابقة حتى ان ره في لف لم يذكر فيه خلافا الا
عن ابن ادريس فان ظ كلامه انه ليس بعيب والتقييد بالستة اشهر في رواية داود بن فرقد
فيجهل مقدار ثمنه ظاهره ان توجه الاشكال من جهالة الثمن وليس بجيد لان الثمن في مقابلة
المبيع والنقل غير مقصود بالبيع فلا جهالة في الثمن فالاولى حذف هذه العبارة من البين لان
جهالة قدر المبيع كان في توجهه لعدم جواز بيع المجهول وفواتها نقص يحدث على الامة اه
ظاهره ان كلما يحدث في نقصان القيمة ما ثبت ايضا يجوز فيه الارش وفيه منع ظ اذ لا دليل على هذه
الكلية نعم لو استدل على هذا المطلب برواية يونس في رجل اشترى جارية على انها عذراء فلم يجدها
عذراء قال يرد عليه فضل القيمة اذا علم انه صادق لا يكون بعيدا ويشكل ذلك في البكارة اه تحقيق
الاشكال ان الارش المأخوذ للعيب انما هو بسبب نقص المالية الحاصلة في المبيع للعيب الذي كان
الثمن في مقابل صحيحه وهذا وان لم يكن منصوصا الا انه من باب تنقيح المناط القطعي فيجري الحكم
في كل ما يوجب حدوثه نقص المالية وكان الثمن بازاء الكامل واشتراط البكارة مع فوات المشروط
كذلك فيجب فيه الخيار بين الرد والارش وتعين الارش مع التصرف المانع من الرد هذا الكلام
متجه لكن كون الغذاء البكارة عيبا والزواج في جبار العيب غير ظ بل الظ عدمه فان اصل
الخلقة والغالب متطابقان اه لا يخفى عليك ان تطابق اصل الخلقة والغالب في الصغيرة لا
يقتضي كون فوات البكارة فيها عدم عيبا نعم يقتضي كون فواتها نقصا للمالية وجواز الرجوع الى
الرد والارش وان لم تكن البكارة مشترطة ولو انعكس الفرض الى قوله فالاقوى تخييره ايض
لا يخفى ان الشرط في الاغلب مما يتعلق به غرض المشترط فيمكن ان يكون المشترط ضعيفا عن
ازالة البكارة مع قدرته على الايلاج فلا يتمتع بالبكر والا فالمنصوص الشاة وقاس غيرها
بها قياس قد ورد النص عن النبي ص في تحريم التصرية والتخيير بين الرد والامساك من طرق العامة
واما من طريقنا فقد روى الحلبي عن ابي عبد الله ع في رجل اشترى شاة فامسكها ثلثة ايام ثم ردها
فقال ان كان في تلك الثلثة ايام يشرب لبنها ورد معها ثلاثة امداد وان لم يكن لها لبن فليس عليه شيء
وظ الرواية ان الرد بعد الثلاثة الايام فلا يبعد حملها على التصرية لكن كما يحتمل ان يكون الرد للتصرية
يحتمل ان يكون لخيار الحيوان فان امساك الثلاثة لاثباتها في الرد في اخرها او يكون لخيار الشرط او يكون
برضا البايع ويؤيده قوله ع وان لم يكن لها لبن فليس عليه شيء اذ مع الاول لا يكون مجرد التصرية لا
يجوز ردها بعد الثلاثة الا ان يعلل بالتدليس العام لا يخفى عليك ان التعليل بالتدليس العام

العام انما يصح لو كان الخبر صريحا في ان الرد بسبب التصرية وقد ام احتمال بعيد من الخبر ثم قوله الا ان
تعلل بالتدليس العام ظاهره ان التعليل يخرجه عن القياس وهو فاسد لان التعليل المذكور شرط
صحة القياس اللهم الا ان يراد ان الحاق غيرها بها قياس من غيرها مع الا ان يعلل بالتدليس
العام فيلحقان بها لوجود شرايط صحة القياس وطرد بعض الاصحاب الحكم في ساير الحيوانات
ينبغي تقييده بذلك يكون المقصود منها اللبن وهو ظ ولو ثبت بالاقرار او البينة الى قوله
مدة خيار الحيوان فيه ان الفسخ في الثلاثة ليس مشروطا بثبوت التصرية بالاقرار او البينة
لجواز الفسخ ح مطلقا وان اراد جواز الفسخ مدة الثلاثة بسبب التصرية وان كان خيار الحيوان
ساقطا فيه سواء الفرق بين ثبوت التصرية بالاختبار حيث حكم فيه بثبوت الخيار على الفور
وبين ثبوتها بالبينة او الاقرار مدة الثلاثة من غير فرق فالاقوى زواله والحكم قويا
بثبوت الخيار والعلة التي هي التصرية وكذا الكلام في زوال العيب ويشكل بانه نماء المبيع
الذي هو ملكه لا اشكال في هذا الحكم بعد ورود النص الدال على ثبوت الخيار في التصرية لكن
قد عرفت ان رواية الحلبي تدل على انه يرد معها ثلاثة امداد وذهب الشيخ الى انه يرد معها
صاعا من تمر او صاعا من بر لورودها في الرواية من النبي ص لانه استدلال في مقابل النص ثم
ما ذكره المص من رد اللبن اعتبار في مقابل النص الا ان يقال ان الامداد او الصاع عوض
عن اللبن وانما ينتقل الى العوض اذا تعذر المعوض وفيه ما فيه لكن تغير في ذاته او صفته
التغير في الذات انما يتحقق بدخوله في جنس اخر بحيث لا يسمى لبنا بل جبنا او اقطا وسمنا
والتغير في الصفة انما يكون مع تغير الصورة كالحلاوة والطراوة ونحوها اوجه اجودها
الاول وجه الاول ان عينه مال موجود وان نقص بسبب التغير وانما ينتقل الى البدل مع تعذر
العين ومع امكان رد العين فلا بد من ردها واما رد ارش النقص فلانه نقص حصل في ملك
البايع بسببه فلا بد من جبره كما في ساير المتلفات واما وجه الثاني فلان النقص الحاصل في مال
البايع وان كان بسبب المشتري الا ان البايع قد ادخل هذا النقص على نفسه حيث صرى المبيع
فكانه سبب النقص واما وجه الثالث فلان العين غير موجودة على ما كان فلو بد من مثله ان
كان والا فقيمته هذا وعلى ما ذكرنا من ان المرد ولكل يوم او صاع منه تمر او صاع من بر فالزيادة
الثلاثة غير موجوده ويشكل ح الفرق اي بين خيار الحيوان وخيار التصرية لاتحادهما
ذاتا بل الظ انه لمكان خيار الحيوان كما نقله عن جماعة ويشكل باطلاق ما قد قصر على الاختبار

ثلاثة فلا يجامعها لا يخفى عليك ان الحلبات في الحيوان انما يكون في اوقات محدودة معينة اما مرة
في كل يوم مرتين او اكثر فح فلا لغا يتطبق الحلبة للاخيرة على اخر الثلاثة التي هي وقت الاختبار
وضمير الفاعل في لا تثبت عائد الى المشتري والمجرور في بدونه الى الاختبار والحكم بكونه مخيرا
اه كان هنا قابلا ... ان تقييد خيار المشتري بالثلاثة لابنا في كون الاختبار الذي علة لثبوت الخيار
ثلاثة لجواز ان يكون اخر جزء من ثلاثة الاختبار وقت الاختبار فاجاب بان اطلاق الثلاثة
ح مجاز والاصل في الاستعمال الحقيقة وقد عرفت مما ذكرنا صحة تقييد الخيار بالثلاثة من غير
تجوز فلا تغفل فان الاجل لم يسقط من الثمن مثلا اذا باع بعشرين وشرط ان يؤدي الثمن
متى شاء كان بعض الثمن في مقابل الاجل ولهذا لو باع حالا كان يكون الثمن انقص من النسيئة
غالبا ويجوز حط بعض الثمن واعطاء الباقي نقدا لامتناع بقاؤه بدونه لانه غير مقصود
بالانفراد اه لا يخفى عليك ان عدم مقصودية العقد بالانفراد وعدم سلامة المقصود لا
يستلزم امتناع بقاء العقد بدون الشرط لجواز ان يكون كونه مقصودا في الجملة كافيا في بقائه
لا بد لنفي ذلك من دليل ولان للشرط قسطا من الثمن فاذا بطل مجهول هذه الجهالة لا
يستلزم بطلان العقد لجواز استعلامه بالتقسيط كما في بيع الحر والعبد منضما مع معلومية
ما بازاء الجميع ويضعف بعدم قصده منفردا وهو شرط الصحة متعلق بكل من الدليلين نعم لو اول
انا لا نسلم ان البيع غير ممتنع شرعا ح لجواز ان يكون شرطا امكانه شرعا كونه منفردا بالقصد وتقريره
الثاني انه ان اراد تعلق التراضي بكل منهما منفردا عن الاخر فهو خلاف الواقع لتعلقه بالمجموع وان اراد
تعلق التراضي بكل منهما في ضمن التراضي بالمجموع فهو غير مجد لجواز ان يكون شرط صحة البيع الرضا الحال
في ضمن كونه مقصودا منفردا ولو شرط عتقه فعلى صحته قولان اجودهما المنع اذ لا عتق الا في
ملك والقول الاخر وهو المشهور الصحة لصحة العتق عن الغير في الكفارة والنذر وغيرها ولا
ينافيه قوله عم لا عتق الا في ملك لان معنى الحديث ان العتق لا يتحقق الا مع ملك الرقبة
والعتق عن الغير يتحقق من مالك الرقبة وان افاد براءة ذمة غير المالك كاداء الدين ولعلنا
نوضح المقام في موضعه انشاء الله تعالى والمصرح في بعض تحقيقاته تفصيل اه اعلم ان
الوكالة يحتاج تحققها الى ايجاب وقبول كسائر العقود كما ان العتق يحتاج الى تحقق صيغة
العتق وان جاز التصريح في الوكالة الا دون العتق وح لو احتاج تحقق العتق الى صيغة خاصة
بعد اشتراط في عقد البيع فالوكالة كذلك وان اكتفي في الوكالة باشتراط الايجاب والقبول في ضمنه

وقع العقد المبارك الميمون [illegible] الاعراف

[illegible] بتاريخ ٢٦ [illegible] ١٣٥١

واقع شد عقد دائمی [illegible] واقبول

ما بین [illegible] عن [illegible] حسن

[illegible] [illegible]

و [illegible] شهر [illegible] [illegible]

[illegible] الصداق [illegible]

[illegible] صد دینار [illegible]

[illegible]

وصیغه عقد دائمی ما بین [illegible]

[illegible] جاری شد

فی [illegible] ١٣٥١

وقع العقد المبارك [illegible]

[illegible] ١٣٤٦